



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

۱

الکیمیای الحسنة

وَاللَّيْلِ إِذَا يَأْسَوا

مؤلف: حضرت آیت اللہ العظمیٰ امام خمینی (مد ظله العالی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

العَبْقَرِي الحِسان

نویسنده:

آیت الله علی اکبر نهاوندی (ره)

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	امقدمه مؤلف
۱۷	عبقریه اول: [بشارت ظهور در قرآن کریم]
۱۷	عبقریه اول: [بشارت ظهور در قرآن کریم]
۱۷	آیه اول
۱۸	آیه دوم
۱۸	آیه سوم
۱۹	آیه چهارم
۱۹	آیه پنجم
۲۰	آیه ششم
۲۰	آیه هفتم
۲۱	آیه هشتم
۲۱	آیه نهم
۲۲	آیه دهم
۲۲	آیه یازدهم
۲۳	آیه دوازدهم
۲۳	[آیه سیزدهم]
۲۴	آیه چهاردهم
۲۵	عبقریه دوم: [بشارت ظهور در اخبار معراجیه]
۲۵	عبقریه دوم: [بشارت ظهور در اخبار معراجیه]
۲۵	[روایت ابو سلیمان داعی رسول خدا]

- ۲۶ [روایت انس بن مالک]
- ۲۷ [روایت امیرالمؤمنین در جنگ جمل]
- ۲۹ [روایت حدیفه]
- ۲۹ [خطبه لؤلؤ از امیرالمؤمنین]
- ۳۰ [روایت جابر جعفی]
- ۳۱ [روایت ابن عباس از رسول خدا]
- ۳۲ [روایت انس بن مالک]
- ۳۲ [روایت امیرالمؤمنین از رسول خدا]
- ۳۳ [روایت فضل بن شاذان از ابن عباس]
- ۳۳ [روایت ابن عباس]
- ۳۴ [روایت حرّ عاملی]
- ۳۴ [عبقریه سوّم: [بشارت ظهور در لوح فاطمه]
- ۳۴ [عبقریه سوّم: [بشارت ظهور در لوح فاطمه]
- ۳۴ [خبر لوح]
- ۳۶ [روایت صدوق]
- ۳۶ [روایت حضرت عبدالعظیم حسنی]
- ۳۷ [روایت دیگری از خبر لوح]
- ۳۷ [روایت جابر از لوحی دیگر]
- ۳۷ [لوح امام سجاد(ع)]
- ۳۸ [عبقریه چهارم: [بشارات دیگر از خدای عزوجل]
- ۳۸ [عبقریه چهارم: [بشارات دیگر از خدای عزوجل]
- ۳۸ [روایت لوح از امام باقر(ع)]
- ۳۹ [اصحایف مختومه]
- ۳۹ [روایت ابن عباس]

- ۳۹ [روایت صحیفه مختومه از امام صادق(ع)]
- ۴۰ [روایت دیگری از صحیفه مختومه]
- ۴۰ [روایت ابی بن کعب از رسول خدا(ص)]
- ۴۰ [بشارت ظهور در روز عاشورا]
- ۴۱ [علت نامگذاری امام زمان(ع) به قائم]
- ۴۱ [بشارت جبرائیل امین]
- ۴۲ [روایت عایشه]
- ۴۳ [عبقریه پنجم: بشارت ظهور در صُحُف الهی]
- ۴۳ [عبقریه پنجم: بشارت ظهور در صُحُف الهی]
- ۴۳ [صحیفه آدم(ع)]
- ۴۴ [صحیفه حضرت ادریس(ع)]
- ۴۵ [صحیفه حضرت ابراهیم(ع)]
- ۴۶ [عبقریه ششم: بشارت ظهور در تورات]
- ۴۶ [عبقریه ششم: بشارت ظهور در تورات]
- ۴۶ [دلایل وجود بشارت در تورات]
- ۴۷ [پاراش لخ لخوا، فصل ۱۷]
- ۴۸ [پاراش لخ لخوا، پاسوق اول]
- ۴۸ [ابتدای پاراش لخ لخوا]
- ۴۹ [دور چهارم]
- ۴۹ [روایت جابر از رسول خدا(ص)]
- ۵۱ [عبقریه هفتم: بشارت ظهور در کتب دیگر انبیا]
- ۵۱ [عبقریه هفتم: بشارت ظهور در کتب دیگر انبیا]
- ۵۱ [کتاب دانیال نبی، فصل دوم]
- ۵۱ [کتاب دانیال نبی، فصل دوازدهم]

- ۵۲ [زبور از نظر قرآن]
- ۵۲ [کتاب زبور، مرموز ۳۷ - ۴۵ - ۹۶]
- ۵۳ [روایت الزام الناصب از زبور]
- ۵۴ [کتاب صفینای نبی]
- ۵۴ [روایت دیگری از کتاب صفینا]
- ۵۵ [کتاب شعیای نبی]
- ۵۶ [کتاب شعیا، سیمان ۲۷ - ۲۶]
- ۵۸ [واقعه سید الشهداء(ع) در کتاب شعیا]
- ۵۹ [فصل هشتم و نهم کتاب شعیا]
- ۶۰ [کتاب زکریا]
- ۶۱ [کتاب زکریا، پاسوق ۹]
- ۶۲ [کتاب حورل نبی]
- ۶۳ [کتاب زکیال نبی]
- ۶۴ [کتاب میلیکس پیغمبر]
- ۶۵ [کتاب عزیز نبی]
- ۶۶ [کتاب حیقوق نبی]
- ۶۶ [کتاب ملاخی نبی]
- ۶۷ [کتاب عاموس نبی]
- ۶۷ [کتاب حکای پیغمبر]
- ۶۸ [کتاب یوئیل نبی]
- ۶۸ [بشارت حضرت خضر]
- ۶۹ [عبقریه هشتم: [بشارت ظهور در اناجیل اربعه]
- ۶۹ [عبقریه هشتم: [بشارت ظهور در اناجیل اربعه]
- ۶۹ [انجیل متی، باب ۲۴]

۷۰ [انجیل متی، باب ۱۳]
۷۰ [انجیل متی، باب ۲۰]
۷۲ [انجیل متی، باب ۲۴]
۷۲ [انجیل مرقس، باب ۱۳]
۷۲ [انجیل لوقا، باب ۲۱]
۷۳ [انجیل لوقا، باب ۱۲]
۷۳ [تذکر بعضی از علما]
۷۵ [باب پانزدهم انجیل یوحنا (۲۷۰)]
۷۵ [باب شانزدهم انجیل یوحنا (۲۷۱)]
۷۷ [عبقریه نهم: [بشارت ظهور پس از حضرت عیسی (ع)]]
۷۷ [عبقریه نهم: [بشارت ظهور پس از حضرت عیسی (ع)]]
۷۸ [مکاشفات یوحنا لاهوتی]
۷۹ [کتاب سیکباس نبی]
۷۹ [کتاب ازدراس نبی]
۸۰ [وحی کودک]
۸۹ [عبقریه دهم: [بشارت ظهور در کتب متفرقه دیگر]]
۹۰ [عبقریه دهم: [بشارت ظهور در کتب متفرقه دیگر]]
۹۰ [بشارت مهادیو]
۹۰ [کتاب پاتنگل]
۹۰ [بشارت شاکمونی]
۹۱ [کتاب دید]
۹۱ [بشارت جوک]
۹۱ [کتاب ماسک]
۹۱ [کتاب دادیک]

- ۹۱ [بشارت زردشت اول]
- ۹۳ [کتاب جاماسب]
- ۹۵ [عبقریه یازدهم: [بشارات متفرقه]
- ۹۵ [عبقریه یازدهم: [بشارات متفرقه]
- ۹۶ [بشارت سبط کاهن]
- ۹۶ [بشارت قس بن ساعده]
- ۹۸ [بشارت متن مستور]
- ۹۹ [لوح مسجد ایا صوفی]
- ۱۰۰ [عبقریه دوازدهم: [بشارت ظهور پس از طلوع اسلام]
- ۱۰۰ [عبقریه دوازدهم: [بشارت ظهور پس از طلوع اسلام]
- ۱۰۰ [بشارت یزدگرد سوم به آن جناب]
- ۱۰۰ [بشارت دانشمندان مجوس]
- ۱۰۰ [بشارت حبر یهود]
- ۱۰۱ [بشارت کعب الاحبار]
- ۱۰۲ [بشارت صعصعه]
- ۱۰۲ [بشارت راهب]
- ۱۰۳ [بشارت وهب]
- ۱۰۴ [بشارت زید بن علی بن الحسین (ع)]
- ۱۰۷ [عبقریه سیزدهم: [بشارت ظهور در کلام رسول اکرم (ص)]
- ۱۰۷ [عبقریه سیزدهم: [بشارت ظهور در کلام رسول اکرم (ص)]
- ۱۰۷ [انصوص وارده در امامت ائمه (ع)]
- ۱۰۷ [انصوص وارده در امامت ائمه (ع)]
- ۱۰۷ [اشاره]
- ۱۰۸ [حدیث اول]

- ۱۰۸ [حدیث دوم]
- ۱۰۸ [حدیث سوم]
- ۱۰۹ [حدیث چهارم]
- ۱۰۹ [حدیث پنجم]
- ۱۱۰ [روایات نبوی درباره ائمه دوازده‌گانه]
- ۱۱۰ [روایات نبوی درباره ائمه دوازده‌گانه]
- ۱۱۰ [حدیث اول]
- ۱۱۰ [حدیث دوم]
- ۱۱۱ [حدیث سوم]
- ۱۱۱ [حدیث چهارم]
- ۱۱۱ [حدیث پنجم]
- ۱۱۱ [حدیث ششم]
- ۱۱۱ [حدیث هفتم]
- ۱۱۱ [حدیث هشتم]
- ۱۱۲ [حدیث نهم]
- ۱۱۲ [حدیث دهم]
- ۱۱۲ [حدیث یازدهم]
- ۱۱۲ [حدیث دوازدهم]
- ۱۱۳ [وجوب اقتدا به ائمه]
- ۱۱۳ [وجوب اقتدا به ائمه]
- ۱۱۳ [الف]
- ۱۱۳ [ب]
- ۱۱۳ [ج]
- ۱۱۳ [د]

- ۱۱۴ [ه]
- ۱۱۴ [و]
- ۱۱۴ [ز]
- ۱۱۴ [ح]
- ۱۱۴ [ط]
- ۱۱۴ [ی]
- ۱۱۵ [یا]
- ۱۱۵ [یب]
- ۱۱۵ [یج]
- ۱۱۵ [ید]
- ۱۱۵ [بودن ائمه(ع) از طینت رسول خدا(ص)]
- ۱۱۷ [اهل بیت، سفینه نجات]
- ۱۱۷ [و جوب به تمسک به ثقلین]
- ۱۱۸ [احادیث قدسیه، الواح، کتب و صحفای انبیای گذشته]
- ۱۱۸ [نصوص در عدد ظفا]
- ۱۲۳ [عبقریه چهاردهم: [روایات عامه در بشارت ظهور]
- ۱۲۴ [عبقریه چهاردهم: [روایات عامه در بشارت ظهور]
- ۱۲۴ [روایت نعتل]
- ۱۲۵ [روایت جندل]
- ۱۲۶ [روایت جابرین عبدالله]
- ۱۲۶ [روایت حموینی از امام رضا(ع)]
- ۱۲۷ [فضایل امیرالمؤمنین از زبان حضرت]
- ۱۲۹ [روایت ابن عباس]
- ۱۲۹ [روایت معراج از ابن عباس]

- ۱۲۹ [روایت ابی لیلی]
- ۱۳۰ [روایت معراج]
- ۱۳۱ [روایات عامه در اوصاف حضرت حجت]
- ۱۳۸ [عبقریه پانزدهم: [روایات عامه در بشارت ظهور]
- ۱۳۸ [عبقریه پانزدهم: [روایات خاصه در بشارت ظهور]
- ۱۳۸ [روایت رسول خدا(ص)]
- ۱۳۹ [روایت ابن سمره از رسول خدا(ص)]
- ۱۳۹ [روایت صدوق در امالی]
- ۱۴۰ [روایت طبرسی و صدوق]
- ۱۴۰ [روایت اصبح از امیرالمؤمنین]
- ۱۴۱ [روایت شیخ طوسی در غیبت]
- ۱۴۳ [اوصیت حضرت رسول(ص)]
- ۱۴۴ [روایت علامه حلی در کشف الیقین]
- ۱۴۴ [روایت نعمانی از امیرالمؤمنین(ع)]
- ۱۴۷ [خبر نعمانی در غیبت]
- ۱۴۸ [روایت عبدالله بن عباس از رسول خدا(ص)]
- ۱۴۸ [روایت ابن عباس قبل از مرگ]
- ۱۴۹ [روایت حضرت رسول هنگام رحلت]
- ۱۵۰ [روایت دیگری در مرض موت رسول خدا]
- ۱۵۱ [روایت جابر بن عبدالله از رسول خدا]
- ۱۵۱ [روایت ابوهریره از رسول خدا(ص)]
- ۱۵۲ [روایت رسول خدا در بعضی از غزوات]
- ۱۵۳ [روایت محمد حنفیه از امیر مؤمنان(ع)]
- ۱۵۴ [روایت امام حسن از رسول خدا]

- ۱۵۵ [روایت دختر رسول خدا]
- ۱۵۶ [شرحی از کتاب کفایة الطالب]
- ۱۶۲ [ادلایل مؤلف بر بقای امام مهدی(ع)]
- ۱۶۵ [عبقریه شانزدهم: [بشارت ظهور از ائمه معصومین(ع)]
- ۱۶۵ [عبقریه شانزدهم: [بشارت ظهور از ائمه معصومین(ع)]
- ۱۶۵ [بشارت امیرالمؤمنین(ع)]
- ۱۶۶ [بشارت امام حسن(ع)]
- ۱۶۷ [بشارت امام حسین(ع)]
- ۱۶۷ [بشارت امام سجاد(ع)]
- ۱۶۸ [بشارت امام باقر(ع)]
- ۱۶۹ [بشارت امام صادق(ع)]
- ۱۷۰ [بشارت امام کاظم(ع)]
- ۱۷۱ [بشارت امام رضا(ع)]
- ۱۷۲ [بشارت امام جواد(ع)]
- ۱۷۳ [بشارت امام هادی(ع)]
- ۱۷۴ [بشارت امام حسن عسکری(ع)]
- ۱۷۷ [عبقریه هفدهم: [حضرت حجت و بشارت ظهور خویشان]
- ۱۷۷ [عبقریه هفدهم: [حضرت حجت و بشارت ظهور خویشان]
- ۱۷۸ [روایت نسیم و ماریه و ابونصر]
- ۱۷۸ [روایت ابن مهزیار]
- ۱۸۰ [روایت حمیری]
- ۱۸۱ [بی نوشت ها]
- ۱۸۱ [(۱ تا ۱۳۵)]
- ۱۸۲ [(۱۳۶ تا ۲۹۲)]

۱۸۴ [(۲۹۳ تا ۴۰۵)]
۱۸۶ [(۴۰۶ تا ۵۴۶)]
۱۸۸ [(۵۴۷ تا ۵۸۲)]
۱۸۹ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

العقري الحسان في احوال مولانا صاحب الزمان

مشخصات کتاب

سرشناسه: نهانندی علی اکبر، ۱۲۳۸ - ۱۳۲۹. عنوان و نام پدیدآور: العقري الحسان في احوال مولانا صاحب الزمان / مولف علی اکبر نهانندی؛ تحقیق و تصحیح صادق برزگر بفرویی - حسین احمدی قمی. مشخصات نشر: قم مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۸ - مشخصات ظاهری: ج. شابک: ۵۰۰۰۰ ریال: دوره، چاپ دوم: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۰۲-۵؛ ۴۲۰۰۰ ریال (ج. ۱): ج. ۱، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۰۳-۲؛ ج. ۲، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۰۴-۹؛ ۴۲۰۰۰ ریال (ج. ۲): ج. ۳، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۰۵-۶؛ ۴۲۰۰۰ ریال (ج. ۳): ج. ۴، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۰۶-۳؛ ج. ۵، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۰۷-۰؛ ۴۲۰۰۰ ریال (ج. ۵): ج. ۶، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۰۸-۷؛ ۴۲۰۰۰ ریال (ج. ۷): ج. ۸، چاپ اول: بهار ۱۳۸۶. یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ اول: بهار ۱۳۸۶) یادداشت: ج. ۳، ۵ و ۷ (بخش اول، چاپ اول: بهار ۱۳۸۶). یادداشت: ج. ۱-۸ (چاپ دوم). مندرجات: ج. ۲. بساط دوم. ج. ۳. بساط سوم، بخش اول. ج. ۴. بساط سوم، بخش دوم. ج. ۵. بساط چهارم، بخش اول. ج. ۶. بساط چهارم، بخش دوم. ج. ۷. بساط پنجم، بخش اول. ج. ۸. بساط پنجم، بخش دوم موضوع: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم ۲۵۵ق - شناسه افزوده: برزگر، صادق ۱۳۵۲ - مصحح شناسه افزوده: احمدی قمی حسین ۱۳۴۱ - مصحح رده بندی کنگره: BP۲۲۴/۴ ن ۹۳ع ۲ ۱۳۸۸ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲ شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۴۳۵۱۷

[مقدمه مؤلف]

حمد و سپاس زیننده اریکه جلال یگانه معبود لایزالی است که بسط بساط رحمتش ابدی و رفر ف خضر خوان نعمتش سرمدی و صاحبان جلال و اکرام در ظلّ ظلیل وجه ذی الجلال و الاکرامش، خوار و ذلیل و زبان شکرگزاران از ثناگویی فضل علم و کثرت انعامش، عاجز و کلیل، تعالی شأنه، مالک الملکی که ساحت سلطنت و عظمتش از لوث عجز و حدوث، میزا و طنطنه علو و رفعتش از شایبه اضمحلال و زوال معزّا، منزهی که سلاسل عوالم امکانیه، دمدمه‌ای از نفس رحمانیه او است. مقدّسی که ماسوایش به زمزمه سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ و همهمه سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى، سرگرم ثناخوانی او است. هر گیاهی که از زمین روید و وحده لا شریک له گوید و روح و ریحان تحیات واصله و صلوات متصله به روان جان جهانیان و رحمت عالم و عالمیان، ماه روی وَالضُّحَى و سیاه موی وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى و محبوب دلربای مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى، در یتیم گرانهای اَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى، توانگرنمای وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى، راه یافته وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى، سلطان صاحب لوای وَللآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى، خواجه دو سرا محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرین او به تخصیص، مصدر کاینات و محور ممکنات و قطب دایره مکونات، مظهر غیب الهی و آینه خُلق و خُلُق و منطق رسالت پناهی، خاتم اوصیای سامی و حجج گرامی (م ح م د) بن الحسن العسکری علیهما السلام باد. و بعد، بر ارباب بصائر و اخوان صافی سرایر پوشیده نماناد! پس از آن که این خادم شرع انور و تشنه زلال شفاعت پیغمبر و اولیای خداوند علی اکبر، ابن حسین نهانندی علی اکبر عاکف مشهد مقدس رضوی، سلطان سریر ارتضا و طایف مطاف بقعه عالیه علوی، حضرت علی بن موسی الرضا - علیه الآف التّحیه و الثّناء - از جمع و تألیف و کتب و تصنیف کتاب مستطاب انوار المواهب فی نکت اخبار المناقب که مشتمل بر حالات خیریه دلالات و نکات عالیات مناقب حضرت ختمی مرتبت و دوازده نفر از اهل بیت اطهار آن رسول با برکات است، شروع نموده به تألیف و ترصیف این طُرفه کتاب که به منزله جلد دوّم از انوار المواهب و محتوی بر حالات و شؤونات حضرت خلیفه الله امام غایب - عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ - است و آن را به کتاب العقري الحسان في احوال مولانا صاحب الزمان -

علیه صلوات الله الملك الحنان - موسوم ساختم و به نحوی، جمع و تلفیق نمودم که مطالعه کننده را از سایر کتبی که در غیبت نوشته شده، مثل سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی (ره) و نجم الثاقب مرحوم نوری و دارالسلام عراقی و نور الانوار ملا علی اصغر بروجردی و سایر کتب مدونه در این باب، بی‌نیاز گرداند و آن را به صورت پنج بساط، که به منزله پنج جلد و عبارت از پنج جزء باشد، در آوردم و هر بساطی را به نامی نامیدم. فبعون الله الملك المعبود ابدء فی المرام و اشرع فی المقصود. فأقول: این بساط اول از کتاب مستطاب «العقبریه الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان» است که مشتمل بر بعضی آیات قرآنی و سایر کتب سماویه و اخبار کهنه و سحره است، منضمماً الی اخبار سید المرسلین الی مولانا حسن بن علی العسکری علیهما السلام که در بشارات ظهور آن نور موفور السرور وارد گردیده و ملقب نمودم او را بالرفرف الاخضر فی بشارات ظهور الحجة المنتظر و در آن چند عقبریه و در هر عقبریه چند رفره است.

عقبریه اول: [بشارات ظهور در قرآن کریم

عقبریه اول: [بشارات ظهور در قرآن کریم

بدان که بشارات ظهور موفور السرور حضرت ولی عصر، - ارواح العالمین فداه - در قرآن مجید و فرقان حمید، بسیار سواق است. از قدمای امامیه، شیخ اجل، ابو عبدالله احمد بن محمد بن عیاش کتاب «مختصر ما نزل من القرآن فی صاحب الامر» را تألیف فرموده، از متأخرین سید جلیل و محدث تحریر نبیل، سید هاشم بحرانی توبلی کتاب المحججه فیما نزل فی الحججه را پرداخته و در آن کتاب یک صد و بیست آیه از آیات قرآنی را برشمرده که مطابق اخبار معتبره صادره از مترجمان وحی ربوبی، حضرت خاتم انبیا و ائمه هدی - صلوات الله علیهم اجمعین - در شأن حضرت مهدی موعود و قائم آل محمد ارواحنا - التراب مقدمه الفداء نزول یافته است. مفسرین امامیه مثل علی بن ابراهیم قمی، محمد بن عیاش، محمد بن مسعود عیاشی، صاحب تفسیر نور الثقلین، تفسیر کنز الدقایق و تفسیر صافی که برای حذر از تفسیر قرآن به رأی نظر به حدیث شریف «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» - بنای تفسیر آیات قرآنی را بر اخبار و آثار معصومین علیهم السلام نهاده‌اند، در ضمن تفاسیر خود، آن اخبار را روایت کرده‌اند و جمع کثیری از علمای غیبت صغرا، در ضمن کتاب‌هایی که در جمع آیات نازله در فضیلت اهل بیت علیهم السلام تألیف کرده‌اند، آن آیات و اخبار را ضبط کرده‌اند. بعضی از مفسرین عامه هم پاره‌ای از آیات قرآنی را راجع به حضرت قائم - عجل الله فرجه - دانسته‌اند. از متأخرین امامیه، علامه مجلسی - طیب الله رمسه - نیز در اول جلد سیزدهم بحار الانوار (۱)، آیات بسیاری را که به این مقصد اسنی مربوط است، از کتب تفاسیر و اخبار روایت فرموده است. هم چنین معاصر مرحوم جناب حاج ملا-علی یزدی حائری در الزام الناصب یک صد و سی و سه آیه در این موضوع در کتاب مذکور نقل فرموده است. چون ذکر تمام آیات مبشره و اخبار مفسره، از وضع این کتاب خارج است، به ذکر بیست آیه در ضمن بیست رفره اکتفا می‌نماید. [آیات اول سوره بقره ارفرفه

[آیه اول

قال الله تعالى في سورة البقره: (الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۲)) صدوق روایت کرده از یحیی بن ابی القاسم گفت: از حضرت صادق علیه السلام از معنی این آیه پرسیدم. فقال علیه السلام: «المتقون شیعه علی والغیب هو الحججه» (۳). فرمود: متقین شیعه علی باشند و غیب حضرت حجّت است و شاهد بر این معنی، قول خدای تعالی است؛ (فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ (۴)). هم چنین از داود بن کثیر رقی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: ایمان آورندگان به غیب، کسانی هستند که به قیام قائم علیه السلام ایمان آورند که آن حق

است (۵). نیز از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده از حضرت رسول خدای تعالی صلی الله علیه وآله وسلم در حدیثی که امامت ائمه دوازده گانه و غیبت امام دوازدهم را بیان کرده، فرمود: «طوبی للمقیمین علی محبتهم اولئک من وصفهم الله فی کتابه فقال (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) (۶) قال: (أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (۷)). خوشا به حال کسانی که بر دوستی آنان پاینده باشند، آن‌ها کسانی هستند که خدا در کتاب خود اوصافشان را بیان فرموده؛ پس فرموده: آن چنان کسانی که به غیب، ایمان آورند، و هم چنین فرموده: آنان حزب خدایند؛ آگاه باشید به درستی که حزب خدایند غالب شوندگان. در آخر روایت جندل بن جناده که صدوق علی ما فی المحجّه و فضل بن شاذان و خزاز قمی و از عامّه، خواریزی روایت کرده‌اند، حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از ذکر امام دوازدهم می‌فرماید: «طوبی للصابرین فی غیبتهم، طوبی للمقیمین علی محبتهم، اولئک وصفهم الله فی کتابه و قال (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) و قال: (أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)». (۸) [سوره بقره، آیه ۱۴۸] ۲ رفره

[آیه دوم]

قال الله تعالى في سورة البقرة: (فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً) (۹). پیشی گیرید به سوی خیرات، هر کجا که باشید، بیاورد تمام شما را خدا. علی بن ابراهیم (۱۰) و محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود (۱۱)، نعمانی در کتاب غیبت (۱۲) و شیخ مفید در کتاب اختصاص (۱۳) به اسناد معتبره از حضرت باقر علیه السلام؛ هم چنین نعمانی (۱۴) و صدوق (۱۵)، به سند معتبر از حضرت سید الساجدین علیه السلام؛ کلینی، صدوق (۱۶)، محمد بن جریر طبری (۱۷) و نعمانی (۱۸) به دو طریق، به اسناد معتبره از حضرت صادق علیه السلام؛ عیاشی (۱۹) از حضرت ابی الحسن علیه السلام؛ طبرسی در احتجاج (۲۰)، از عبد العظیم حسنی از حضرت جواد علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمودند: مقصود از آیه مبارکه، اجتماع سی صد و سیزده نفر اصحاب حضرت قائم در یوم الظهور می‌باشد (۲۱) و خبر مروی از حضرت جواد علیه السلام در بشارت آن حضرت به طور کامل ذکر خواهد شد. در این جا متن یک خبر را که با سایر اخبار متحد است، از غیبت نعمانی از مفصل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام مسطور داریم. قال: «اذا أذن الامام دعی الله عزوجل باسمه العبرانی فانتخب (۲۲) له اصحابه الثلاثمائة و ثلثه عشر قزع كقزع الخریف و هم اصحاب الالویة منهم من یفقد من فراشه لیلاً فیصبح بمکة و منهم من یری یسیر فی السحاب نهاراً یعرف باسمه و اسم ایبه و حلیته و نسبه؛ قلت جعلت فداک ایهما أعظم ایماناً؟ قال: «الذی یسیر فی السحاب نهاراً و هم المفقودون و فیهم نزلت هذه الآية: (فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً)». فرمود: چون خدای حضرت قائم را اجازت ظهور فرماید، خدای را به نام عبری او بخواند، پس اصحاب او که سی صد و سیزده نفرند، چون پاره‌های ابر خریف (۲۳) گرد آیند و پیوند گیرند و آنان صاحب لوا باشند. بعضشان شبانه از بستر خود مفقود شده، صبح در مکه کنند و برخی دیده شوند که هنگام روز، در سحاب سیر نمایند. آنان با نام خودشان و نام پدرشان و شمایل و نسبشان شناخته شوند. عرض کردم: قربانت شوم! ایمان کدام یک بزرگتر است؟ فرمود: آنان که روز در سحاب سیر کنند، آنانند گم شوندگان، و در حق ایشان است: (أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ...)، الخ. (۲۴) [سوره آل عمران، آیه ۸۳] ۳ رفره

[آیه سوم]

قال الله تعالى في سورة آل عمران: (وَلَهُ أُسْمِيَةٌ مِّنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ). (۲۵) از برای خدا اسلام آورند کسانی که در آسمان‌ها و زمین باشند، خواه از روی طوع و رغبت، یا قهر و کراهت. عیاشی (۲۶) در تفسیر خود از رفاعه بن موسی از حضرت صادق علیه السلام و از ابن بکیر از حضرت کاظم علیه السلام (۲۷)، هم چنین از عبد الاعلی حلبی از حضرت باقر علیه السلام (۲۸) روایت کرده که فرمودند مصداق آیه مبارکه، زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام می‌باشد. «عن ابن بکیر قال سئلت ابا

الحسن علیه السلام عن قوله تعالى: (وَلَهُ أُسْلِمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ...)، الخ. قال عليه السلام: «انزلت في القائم، اذا خرج باليهود و النصارى و الصابئين و الزنادقة و اهل الردة و الكفار فى شرق الارض و غربها فعرض عليهم الاسلام، فمن اسلم طوعاً أمره بالصلوة و الزكوة و ما يؤمر به المسلم و يحب الله (۲۹) و من لم يسلم ضرب عنقه، حتى لا يبقى فى المشارق و المغرب احد الا من وخذ الله. قلت: جعلت فداك! ان الخلق اكثر من ذلك. فقال: ان الله اذا اراد امراً قلل الكثير و كثر القليل. (۳۰)» عبدالله بن بكير گفت: از حضرت كاظم عليه السلام از قول خدای تعالی (وَلَهُ أُسْلِمَ...)، الخ سؤال کردم. فرمود: این آیه در شأن حضرت قائم علیه السلام نازل شده؛ زمانی که بر یهود، نصارا، پرستندگان آفتاب، زندیقان، مردم مرتد و کفار مشرق و مغرب زمین خروج کند. پس اسلام را بر آنها عرضه دارد، هر کس اسلام آورد، او را به گزاردن نماز و دادن زکات و آنچه مسلمان بدان مأمور شود و محبوب خداست، فرمان دهد و هر کس اسلام نیاورد، گردنش را بزند تا در مشارق و مغارب، جز یگانه پرست باقی نماند. عرض کردم: قربانت شوم! مردم بیشتر از آنند که با آنها چنین معامله شود. فرمود: چون خدا چیزی را بخواهد، بسیار را اندک و اندک را بسیار کند. [سوره نساء، آیه ۱۵۹] ۴ رفره

[آیه چهارم]

قال الله تعالى فى سورة النساء: (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا). (۳۱) نیست از اهل کتاب، مگر آن که البتّه به او - یعنی عیسی علیه السلام - پیش از مردنش ایمان آورد و در روز قیامت بر ایشان گواه می‌باشد. علی بن ابراهیم در تفسیر (۳۲) خود از شهر بن حوشب روایت کرده که گفت: حجّاج مرا گفت: ای شهر! در کتاب خدای آیه‌ای است که مرا وامانده نموده. گفتم: ای امیر! آن کدام آیه است؟ گفت: قول خدای تعالی (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...)، الخ. سوگند به خدای! که فرمان دهیم یهود و نصارا را گردن زنند و به گوشه چشم، نگران آنهاشوم. پس نمی‌بینم که در لب خود حرکت دهند تا بمیرند. گفتم: اصلح الله الأمير! معنی آن نه چنان است که امیر پنداشته. گفت: چگونه است؟ گفتم: به درستی که عیسی علیه السلام پیش از قیامت از آسمان فرود آید، پس اهل ملتى از یهود و غیر یهود باقی نماند، جز این که پیش از مردنش به او ایمان آورند و او پشت سر حضرت مهدی علیه السلام نماز گزارد. گفت: و یحک (۳۳) از کجا این مطلب را می‌گویی؟ گفتم: محمد بن علی بن الحسین علیه السلام مرا به آن حدیث کرده. گفت: «جئت بها و الله من عین صافیة» سوگند به خدای! که این معنی را از سرچشمه صافی اخذ کرده و آورده‌ای. [سوره اعراف، آیه ۱۵۹] ۵ رفره

[آیه پنجم]

قال الله تعالى فى سورة الأعراف: (وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۳۴)). و از قوم موسی گروهی به حق راهنمایی کنند و به حق عدالت نمایند. ابن الفارسی در روضه الواعظین (۳۵) از حضرت صادق علیه السلام و ابوجعفر طبری (۳۶) و عیاشی به سند متصل از مفضل بن عمر از آن حضرت روایت کرده‌اند که گروهی باشند از قوم موسی و اصحاب کهف و غیر آنها که از پشت خانه کعبه بیرون آمده، از یاوران حضرت قائم علیه السلام باشند. فی تفسیر العیاشی عنه: «اذا قام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم استخرج من ظهر الكعبة سبعة و عشرين رجلاً، خمسة عشر من قوم موسى، الذين يقضون بالحق و به يعدلون و اصحاب کهف و یوشع وصی موسی و مؤمن آل فرعون و سلمان الفارسی و ابودجانه الانصاری و مالک الاشر.» حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون حضرت قائم علیه السلام قیام فرماید، از پشت خانه کعبه بیست و هفت مرد را بیرون آورد که پانزده نفر آنها از قوم موسی باشند که به حق حکم نمایند و به حق عدل کنند و نیز هفت نفر اصحاب کهف، یوشع وصی موسی، مؤمن آل فرعون، سلمان فارسی، ابودجانه انصاری و مالک اشتر (۳۷). این ناچیز گوید: در روایات روضه الواعظین (۳۸) و طبری، (۳۹) مقداد بن اسود نیز

مذکور است و در آخر خیر روضه، مسطور است: «فیکونون بین یدیه انصاراً و حکاماً» و در روایت طبری به جای ابودجانه انصاری، جابر انصاری مذکور است. [سوره انفال، آیه ۳۹] ۶ رفره

[آیه ششم]

قال الله تعالى فى سورة الأنفال: (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ (۴۰)). جنگ کنید با کفار و مشرکین تا نبوده باشد فتنه و بوده باشد تمام دین از برای خداى. کلینی (۴۱) و عیاشی (۴۲) از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند، طبرسی رحمه الله نیز در مجمع البیان (۴۳) از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: تأویل آیه در زمان قیام حضرت قائم - عجل الله فرجه - است. «فى الکافی (۴۴) عن محمد بن مسلم قال: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى عَزَّ ذِكْرَهُ (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ...)، الخ. فقال لم يجيء تأويل هذه الآية بعد أن رسول الله رخص لهم لحاجة و حاجة أصحابه فلو جاء تأويلها لم يقبل منهم و لكنهم يقتلون حتى يوحّد الله عزّوجلّ و حتى لا يكون شرك. فى المجمع روى زرارة و غيره عن ابى عبد الله عليه السلام قال: لم يجيء تأويل هذه الآية و لو قد قام قائمنا بعد، سیری من یدرک ما يكون من تأويل هذه الآية و ليلغى سلطان محمد ما بلغ الليل حتى لا يكون شرك على ظهر الارض.» حضرت صادق علیه السلام فرمود: تأویل این آیه تاکنون نیامده. هر گاه قائم ما قیام کند، هر آن کس حضرتش را ادراک نماید، تأویل این آیه را ببیند، البته هر آینه باید پادشاهی و سلطنت آیین مقدّس محمد صلی الله علیه و آله وسلم به تمام دنیا برسد تا دیگر شرکی بر روی زمین باقی نماند. در روایت عیاشی از زراره از حضرت باقر علیه السلام نیز عین همین مضمون آمده است. [سوره توبه، آیه ۳۴] ۷ رفره

[آیه هفتم]

قوله تعالى فى سورة البرائة: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ). (۴۵) او است آن چنان خدایی که رسول خود را با هدایت و آیین راست فرستاد، تا او را بر تمام دین‌ها غالب گرداند، هر چند شرک و ورزندگان کراهت داشته باشند. محمد بن عباس از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، کلینی (۴۶) از حضرت کاظم علیه السلام، عیاشی (۴۷) و طبرسی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند صدوق (۴۸)، عیاشی، محمد بن عباس و علی بن ابراهیم (۴۹) نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمودند: تأویل آیه مبارکه در زمان ظهور دولت حقّه و قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم می‌باشد که صفحه خاک از لوث کفر و شرک و زندقه و الحاد پاک و به انوار توحید و ایمان و اسلام منور و تابناک خواهد گردید. محمد بن عباس از عبایه بن ربیع از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و مجاهد از ابن عباس نیز همین مضمون را روایت کرده‌اند. صدوق (۵۰) را روایت آن که ابوبصیر گفت: حضرت صادق علیه السلام در قول خدای تعالی (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ...)، الخ. فرمود: «والله ما نزل تأويلها حتى يخرج القائم فاذا خرج القائم لم يبق كافر بالله و لا مشرك الا كره خروجه حتى لو كان كافر في بطن صخرة قالت يا مؤمن في بطنى كافر فاكسرنى و اقتله» سوگند به خدای! واقع نشده تأویل این آیه تا زمانی که قائم خروج فرماید. پس چون خروج کند، هیچ کفر و ورزنده به خدا و شرک و ورزنده‌ای باقی نماند جز این که خروج او را، کراهت داشته باشد، تا این که اگر کافری در شکم سنگی پنهان شود، آن سنگ به گفتار آید و گوید: ای مؤمن! در شکم من کافر است، پس مرا بشکن و کافر را بکش. در خیر مفضل مفضل (۵۱)، حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «ثم يظهره الله كما وعد به جدّه فى قوله عزّوجلّ (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ...)»، الخ. خدای تعالی حضرت قائم را چنانی که جدش را به او وعده فرموده ظاهر فرماید در آیه (هُوَ الَّذِي...)، الخ. مفضل عرض کرد: ای مولای من! پس چیست تأویل قول خدای تعالی (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ). فرمود: تأویل این، همان قول خدای تعالی است (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ) ای مفضل! سوگند به خدای، هر

آینه ملت‌ها و دین‌ها و اختلاف را برطرف گرداند و تمام دین، واحد بوده باشد؛ چنان چه خدای عزوجل فرموده: (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) او نیز فرموده: (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ). [سوره هود، آیه ۸] ۸ رفره

[آیه هشتم]

قوله تعالى فى سورة هود: (وَلِئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ). (۵۲) و اگر از آن‌ها عذاب را تأخیر اندازیم تا زمان گروهی شمرده شده، هر آینه گویند: البته چه چیز آن عذاب را از وقوع بازداشته؟ آگاه باشید! روزی بیاید ایشان را که دفع شده‌ای از آن‌ها نیست، و احاطه کند به آنان، آن چه را که استهزا کننده به آن بودند. کلینی (۵۳) و نعمانی (۵۴) و شیخ شرف الدین (۵۵) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند، عیاشی (۵۶) و طبرسی (۵۷) از صادقین علیهما السلام، علی بن ابراهیم (۵۸) از امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت باقر علیهما السلام - كما فى المحجّه - که فرمودند: امت معدوده، سی صد و سیزده نفر، اصحاب حضرت قائم علیه السلام عجل الله فرجه می‌باشند. کافی عن ابى عبد الله عليه السلام «فى قول الله عزوجل: (فَاسْتَيْقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا) قَالَ الْخَيْرَاتِ الْوَلَايَةُ وَقَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا يَعْنِي أَصْحَابَ الْقَائِمِ الثَّلَاثِمَائَةِ وَالْبُضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا قَالَ وَهُمْ وَاللَّهِ الْأُمَّةُ الْمَعْدُودَةُ قَالَ يَجْتَمِعُونَ وَاللَّهِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ قَرَعُ كَقَرَعِ الْخَرِيفِ» (۵۹). علی بن ابراهیم در تفسیر (۶۰) خود که منسوب به حضرت صادق علیه السلام است، امت معدوده را به زمان ظهور تفسیر کرده و گفته: امت در کتاب خدا بر وجوه کثیره است: از جمله مذهب، مانند قوله تعالى: (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً) (۶۱)؛ آی: علی مذهب واحد. از جمله واحد است، مانند قوله تعالى: (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا) (۶۲). از جمله اجناس جمیع حیوان است، مانند قوله تعالى: (وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ) (۶۳). و از جمله امت محمد صلی الله علیه و آله است، مانند قوله تعالى: (كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ) (۶۴). و از جمله وقت است، مانند قوله تعالى: (وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعِيدَ أُمَّةٍ) (۶۵) آی: بعد وقت و قوله تعالى: (إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ) (۶۶) یعنی الوقت. و از جمله تمام خلق است، مانند قوله تعالى: (وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِئِيَةً) (۶۷)، الخ. پس در معنی آیه مبارکه گفته: اگر آن‌ها را در این دنیا تا زمان خروج قائم متمتع سازیم، هر آینه از روی استهزا گویند: ما یحبسه؟ چه چیز قائم را از ظهور بازداشته، چرا ظاهر نمی‌شود؟ پس خدای در جواب منکرین و مستهزئین فرماید: (أَلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ... (۶۸)). [سوره یوسف، آیه ۱۱۰] ۹ رفره

[آیه نهم]

قال الله تعالى فى سورة يوسف: (حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا حِجَاءُ هُمْ نَضْرِبْنَا) (۶۹). تا زمانی که رسولان ناامید شدند، و تکذیب کنندگان پنداشتند که آن‌ها دروغ گفته شده‌اند، آمد ایشان را یاری و مددکاری ما. سید بحرانی از ابوجعفر طبری در کتاب مسند فاطمه علیها السلام از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مردی خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شده، از طول زمان دولت جور و باطل همی شکایت نمود. فقال له امیر المؤمنین علیه السلام: «والله لا يكون ماتأملون، حتى لا يكون لأحدكم موضع قدمه و حتى تكونوا على الناس اهنون من الميته عند صاحبها فينما انتم كذلك اذا جاء نصر الله والفتح و هو قول ربى عزوجل فى كتابه: (۷۰) (حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ)» (۷۱) الخ. پس امیر المؤمنین او را فرمود: سوگند به خدای! آن چه را که شما آرزو دارید از هلاکت اهل باطل و اضمحلال مردم جاهل و ایمنی صاحبان تقوا که اندک‌اند واقع نشود، تا این که از شدت فقر و ناداری برای یکی از شما، جای قدم گذاشتن نباشد و از نهایت بی‌مقداری در نزد مردم، خوارتر از مردار نزد صاحبش باشد، در میان ناداری و خواری بمانید، که ناگهان نسیم عنایت از لیه الهیه وزیده و صبح سعادت شما از افق اقبال دمیدن گیرد. نصرت و فتح خدای عزوجل شما را در رسد و شما را از حضيض مسكنت و ذلت به اوج دولت و عزت كشد؛ این است فرمایش پروردگار

عزیز در کتاب خویش: (حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ...) الخ. [سوره حدید، آیه ۱۷] ۱۰ رفره

[آیه دهم]

قال الله تعالى فى سورة الحديد: (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحَى الْأَرْضَ بَعِيدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۷۲)). بدانید به درستی که خدا زمین را بعد از مردن آن زنده می کند، به تحقیق نشانه‌های خداوندی خود را، به جهت آن که ادراک و تعقل نمایید، برای شما بیان کردیم. شیخ صدوق (۷۳) و محمد بن عباس (۷۴) از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: مردن زمین، کافر شدن زمین است، چه آن که کافر میت است. پس خدای عزوجل زمین را به حضرت قائم علیه السلام زنده می فرماید، چه آن حضرت، زمین را پر از عدل نموده، اهلس را زنده می گرداند. شیخ طوسی از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر آیه مبارکه گفته: یعنی یصلح الله الارض بقائم آل محمد بعد موتها، یعنی من بعد جور اهل مملکتها (۷۵). کلینی در کافی از حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام روایت کرده که مراد، زنده کردن زمین است به عدل، بعد از مردن زمین به سبب جور. در آخر روایت کافی از حضرت کاظم علیه السلام است و لِقَامَهُ حَدِّ فِيهَا أَنْفَعُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْقَطْرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا؛ (۷۶) یعنی هر آینه اقامه یک حد در زمین، نفعش از باران چهل روز بیشتر است. [سوره سبأ، آیات ۵۲ - ۵۱] ۱۱ رفره

[آیه یازدهم]

قال الله تعالى فى سورة السباء: (وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَغُوا فَلَمَّا فَوَتْ وَأَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ * وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ)؛ (۷۷) ای رسول مکرم! کاش آن گروه را ببینی که دچار فرغ و دهشت شده‌اند، پس از برای آن‌ها قرارگاهی نیست و از پنجه قدرت ما نتوانند بیرون روند و از مکانی نزدیک گرفته شوند و بگویند: به او ایمان آوردیم و کجاست از برای ایشان دسترسی به او، از راه دور؟ بدان که آیه مبارکه بر چند امر دلالت دارد: اول: گرفتار فرغ و دهشت شدن آن گروه. دوم: عدم نجات و خلاصی برای آنان. سوم: گفته شدن از مکان نزدیک. چهارم: ایمان آوردن و عدم قبول آن. عامه برآنند که این فرغ و اخذ و عدم قبول ایمان یا در زمان موت است یا در زمان بعث، مگر زمحشری که گفته: از ابن عباس (۷۸) روایت شده، این آیه در خسف بیداء نازل شده ثعلبی نیز از حدیثه بن یمان (۷۹) از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نزول آیه را در خسف بیداء روایت کرده، لیکن از طرق خاصه، روایات به حد استفاضه رسیده که حضرت رسول خدا و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین آیه مبارکه را به هلاک لشکر سفیانی به جهت خسف بیداء، در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد ارواحنا لتراب مقدمه الفداء تفسیر فرموده‌اند. در مجمع البیان (۸۰) این معنی را از حضرت رسول و حسن بن حسن بن علی و حضرت سجاده علیهم السلام روایت کرده. نعمانی (۸۱) در کتاب غیبت، این معنی را از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده. علی بن ابراهیم (۸۲)، عیاشی (۸۳) و محمد بن عباس (۸۴) از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند. خلاصه آن اخبار آن که، در تفسیر آیه مبارکه فرمودند: کاش ببینی آنان را یعنی لشکر سفیانی را زمانی که به سبب صیحه آسمانی گرفتار دهشت و فرغ شده‌اند، پس فرار نتوانند و از مکان نزدیک - یعنی از زیر قدم‌های خود به سبب فرو رفتن زمین گرفته شوند و گویند به او یعنی به قائم آل محمد علیه السلام - ایمان آوردیم و کجاست از برای آن‌ها دسترسی به قائم آل محمد علیه السلام از راه دور؟ این ناچیز گوید: اخبار مزبور صریح‌اند که لشکر سفیانی بعد از جحد و انکار و شدت عداوت، حضرت قائم آل محمد علیه السلام را تصدیق و اذعان کنند، لکن اذعان و ایمان آن‌ها پذیرفته نشود و همگی هلاک گردند و سر عدم قبول آن که اذعان و ایمان آنان، بعد از دیدن بأس و معاینه مرگ و یقین به هلاک است، چنین ایمانی از روی قهر و اضطرار است، نه طوع و اختیار، قال تعالى: (فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سِنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ)؛ (۸۵) در این حال، نه ایمان قبول و نه

توبه، مقبول است. قال الله تعالى: (وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا لَّيْمًا (۸۶))؛ یعنی: از برای کسانی که بدی‌ها را به جای آرند، تا زمانی که مرگ یکی از آن‌ها در رسد، بگویند در این زمان توبه کردم، توبه نیست و نه از برای کسانی که می‌میرند و حال آن‌که آن‌ها کافرند، آنانند که برای ایشان عذاب دردناک را آماده داشته‌ایم. از همین جهت توبه فرعون و ایمان او مقبول در گاه حضرت احدیت جل سلطانة نگردید و به صریح کریمه (وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۸۷)) قرین بأس و حرمان گردید. علاوه بر این، یوم الفتح را که خدا خبر داده که ایمان در آن قبول نمی‌شود و کفار مهلت داده نشوند، به قول خود: (قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۸)) که ترجمه‌اش این است: بگو ای پیغمبر! در روز فتح، کسانی را که کفر ورزیده‌اند، ایمان آن‌ها منفعت نمی‌بخشد و ایشان مهلت داده نشوند. به روز فتح دنیا، به دست حضرت قائم ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - تفسیر فرموده‌اند. کلینی عن ابن دراج قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول فى قول الله عزوجل: (قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَمَّا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۹))؛ قل يوم الفتح، يوم تفتح الدنيا على القائم عليه السلام لا ينفع احداً تقرب بالايمن ما لم يكن قبل ذلك مؤمناً... الخ. (۹۰) بدیهی است که مراد، عدم نفع ایمان است برای کسانی که خود را در پنجه بأس و دهان شمشیر آن حضرت گرفتار دیده، در زمان یقین به هلاک، اظهار ایمان نمایند، و گرنه معقول نیست آن حضرت مطلقاً ایمان کفار را نپذیرد و علی ای حال، آن‌ها را هلاک فرماید؛ حال آن‌که اخبار بسیار وارد است که آن حضرت، کفار را میان اسلام و قتل مخیر می‌فرماید و جزیه از آن‌ها نمی‌پذیرد. [سوره شوری، آیه اول ۱۲ رفره

[آیه دوازدهم]

قال الله تعالى فى سورة الشورى (حم، عسق) على بن ابراهيم از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده که فرمود: حم یعنی حتم شده، عین یعنی عذاب، سین یعنی به شماره سنین یوسف، ق یعنی قذف و مسخ، که آخر الزمان در سفیانی و اصحاب او و گروهی از طایفه کلب که سی هزار جمعیت‌اند، و با سفیانی خروج می‌کنند، پیدا خواهد شد. «و ذلك حين يخرج القائم بمكة و هو مهدى هذه الامة؛ (۹۱)» و آن در زمان خروج حضرت قائم، که مهدی این امت است، واقع خواهد شد. خلاصه تفسیر آیه مبارکه بنا بر مضمون خیر آن‌که، حتم شده وقوع عذاب و سختی و محنت و تنگی پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام در مدت پانزده سال که عدد سال‌های قحطی و سختی حضرت یوسف بودی و نیز قذف و مسخ برای لشکر سفیانی در زمان ظهور آن حضرت حتم شده است. یحیی بن حسن بن بطریق در کتاب عمده از تفسیر ثعلبی که از اعظم مفسرین عامه است، آورده که در تفسیر آیه مزبور گفته: «سین سناء المهدی و ق قوه عیسی حین ینزل، فیقتل النصارى و یخرب البیع» (۹۲)؛ یعنی: سین اشارت به سناء و ضیاء نور حضرت مهدی علیه السلام است، ق اشارت به قوت حضرت عیسی علیه السلام، در زمانی است که فرود آید چرا که نصارا را بکشد و معابد آن‌ها را خراب کند. [سوره مبارکه عصر] ۱۳ رفره

[آیه سیزدهم]

قوله تعالى: (وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا...)، الخ؛ (۹۳) سوگند به عصر! به درستی که انسان هر آینه در نقصان و هلاک است، مگر کسانی که ایمان آورده و کردارهای نیکو به جای آورده‌اند و یکدیگر را به صبور و صیت کرده‌اند. در کتاب المحجبه از صدوق - علیه الرحمه - از مفضل بن عمر روایت کرده، که گفت: پرسیدم حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام را از قول خدای تعالی: (وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ). آن حضرت فرمود: مقصود از عصر، عصر خروج حضرت قائم علیه السلام و مقصود از انسانی که دچار هلاک و خسار است، دشمنان ما؛ و مراد به ایمان آورندگان، ایمان آورندگان به آیات ما، و مراد از عمل

صالح، مواسات با برادران دینی، و مقصود از وصیت به حق، وصیت به امامت و مقصود از وصیت به صبر، وصیت به صبر و سکون در زمان غیبت امام غایب - عجل الله فرجه - است. (۹۴) [سوره مبارکه لیل ۱۴ رفره

[آیه چهاردهم]

قوله تعالى: (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ)؛ (۹۵) سوگند به شب! زمانی که تاریکی او عالم را فرو گیرد؛ و سوگند به روز! زمانی که نور و روشنی او هویدا و آشکار شود. علی بن ابراهیم از محمد بن مسلم روایت کرده گفت: حضرت امام محمد باقر علیه السلام را از معنی (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ) پرسیدم؛ فرمود: مقصود از شب، تیرگی است که بر امیر المؤمنین علیه السلام غالب شد و آن حضرت را در دولت خود فرو گرفت، آن حضرت در آن دولت باطله صبر فرمود تا منقضی شد. گفت: از معنی (وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ) پرسیدم؛ فرمود: مراد به نهار، حضرت قائم از ما اهل بیت علیه السلام است، زمانی که قیام فرماید، دولت او باطل را غالب شود. «و القرآن ضرب فيه الامثال و مخاطب نبیه و نحن، فلیس یعلمه غیرنا؛» فرمود: خدای تعالی در قرآن، حقایق را به مثل‌ها بیان فرموده؛ به پیغمبر خود و ما که اوصیای پیغمبریم، خطاب کرده، پس قرآن را مگر ما نمی‌دانند. (۹۶) شرف الدین در تأویل الآیات گفته: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: در قول خدای تعالی (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ) دولت ابلیس - لعنه الله - می‌باشد که تا زمان قیام حضرت قائم علیه السلام امتداد دارد و در معنی (وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ) فرمود: مراد به نهار، حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه - می‌باشد، زمانی که قیام فرماید. (۹۷) [سوره اسراء، آیات ۴ به بعد] ۱۵ رفره و ایضاً علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه (وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ (۹۸)) آورده که این آیه در شأن حضرت حجه ابن الحسن - عجل الله تعالی - است. یعنی بر ایشان فهمانیدیم. بعد از آن خطاب بنی اسرائیل را قطع کرده، به امت محمد خطاب نموده و فرمود: (لَتَفْسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ (۹۹)) (یعنی: در روی زمین دو دفعه فساد می‌کنید؛ یعنی فلان و فلان و اصحاب ایشان که عهد و پیمان پیغمبر را نقض کردند. (وَلَتَعْلَنَ عُلوًّا كَبِيرًا (۱۰۰)) (یعنی: ادعای خلافت خواهید کرد. (فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا) زمانی که وعده اولین، آن دو نفر در دعوی جمل آمد، (بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بِنَاسٍ شَدِيدٍ) بر شما بندگان خود را که صاحب بأس شدیدند، یعنی امیر المؤمنین و اصحاب او را فرستادیم؛ (فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ) پس ایشان شما را می‌طلبند و می‌کشند؛ (وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا) و این وعده‌ای است که تمام خواهد شد؛ (ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ) یعنی: بعد از این، دوباره سلطنت را به شما می‌دهم، یعنی به بنی‌امیه که بر آل محمد غالب می‌شوند؛ (وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا) یعنی: بنی‌امیه را به اموال و اولاد امداد می‌کنیم و شما را اکثر از حسین بن علی و اصحاب او می‌کنیم، یعنی او را می‌کشید و زنان آل محمد را اسیر می‌کنید. (إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ (۱۰۱)) اگر خوبی یا بدی بکنید، برای خودتان است. پس زمانی که وعده آخرت، یعنی ظهور قائم رسید؛ (لیسوءوا و جوهکم) یعنی: روی‌های شما سیاه خواهد شد. (وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب او و امیر المؤمنین علیه السلام و اصحابش، داخل مسجد الحرام می‌شوند؛ (وَلِيَتَّبِعُوا مَا عَلَّمُوا تَتَّبِعُوا) یعنی: بر شما غلبه می‌کنند و شما را می‌کشند. بعد از آن خدای تعالی به آل محمد خطاب می‌فرماید: (عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُم (۱۰۲)) امید هست که خدا به شما یاری کند و شما را بر دشمن غالب گرداند. بعد از آن به بنی‌امیه خطاب می‌کند (وَإِنْ عُدْتُمْ عَدْنَا) اگر شما با خروج سفیانی به کرده‌های خود عود نمایید، ما هم با قائم آل محمد عود خواهیم کرد. (۱۰۳) [سوره انبیا، آیات ۱۵ - ۱۲] ۱۶ رفره ایضاً در تفسیر مسطور آورد: (فَلَمَّا أَحْسَبُوا بِأَسْنَا (۱۰۴)) بنی‌امیه زمانی که بأس ما یعنی قائم علیه السلام را دیدند، (إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ * لَا تَوْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مِآ أُنزِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشَاءُونَ) ناگاه ایشان می‌گریزند، نگریزید و به سوی خزینه‌ها و مسکن‌های خود برگردید، امید هست که سؤال کرده شوید. پس بنی‌امیه داخل روم شوند و قائم علیه السلام ایشان را از روم بیرون می‌کند و از ایشان خزاینی را که جمع کرده بودند، مطالبه می‌کند و ایشان می‌گویند: (بِأَيِّ يَلْبِئَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ) (یعنی: وای بر ما که از جمله ظالمان

بودیم! (فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً) (۱۰۵) یعنی: بنی امیه این گونه دعواها را خواهند کرد، تا این که با شمشیر کشته می شوند. (۱۰۶) [سوره حج، آیه ۳۹] ۱۷ رفره ایضاً در تفسیر مزبور از پدرش، او از ابن ابی عمیر، او از ابن مسکان، او از ابی عبدالله علیه السلام در تأویل قول خدای تعالی (أَذِنَ لِلَّذِينَ يَقَاتِلُونَ بَأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ)؛ (۱۰۷) روایت کرده که آن حضرت فرموده: اهل سنت می گویند این آیه در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السلام نازل شد، زمانی که قریش آن حضرت را از مکه بیرون کردند، نه چنین است که می گویند. مراد از آیه، قائم علیه السلام است که برای خونخواهی امام حسین علیه السلام خروج خواهد کرد. حاصل مضمون آیه این است، کسانی که مظلوم شده‌اند، در قتال مأذون می شوند و خدا به یاری ایشان قادر است. (۱۰۸) ایضاً در تفسیر آیه (وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُعِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ)؛ (۱۰۹) ذکر کرده، هر کس اراده کشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و ستم بر او نماید، هر آینه خدا او را با قائم علیه السلام یاری خواهد کرد. (۱۱۰) [سوره حج، آیه ۴۱] ۱۸ رفره و ایضاً در کتاب مزبور ذکر کرده: (الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ) (۱۱۱)). حاصل معنی این که: هر گاه ایشان را در روی زمین متمکن نماییم؛ اقامه نماز و ادای زکات می کنند. از ابی الجارود و او از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: این آیه در شأن آل محمد است تا آخر ائمه و مهدی علیهم السلام و اصحاب او. خدای تعالی ایشان را به مشرق و مغرب زمین، مالک گرداند، دین را ظاهر می کند و بدعت و باطل را محو می کند، چنان که سفیهان حق را مضمحل کردند، در آن وقت ظلم و ستم اصلاً دیده نمی شود و به معروف، امر و به منکر، نهی می کند. (۱۱۲) [سوره نمل، آیه ۶۲] ۱۹ رفره ایضاً علی بن ابراهیم از پدرش، او از حسن بن علی بن فضال، او از صالح بن عقبه، او از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: آیه شریفه (أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ) (۱۱۳)) در شأن قائم علیه السلام نازل شده، به خدا سوگند! که دو رکعت نماز در مقام ابراهیم می کند و دعا می نماید، خدای تعالی اجابت کرده، بدی‌ها را زایل و او را در زمین خلیفه می گرداند. (۱۱۴) [سوره طه، آیه ۱۱۳] ۲۰ رفره ایضاً علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که آیه شریفه (أَوْ يَخِذْتُ لَهُمْ ذِكْرًا) (۱۱۵)) در شأن قائم عجل الله فرجه نازل شده، یعنی حق تعالی برای ایشان، ذکر سفیانی و قائم علیه السلام را احداث می کند. (۱۱۶)

عقبیه دوم: [بشارت ظهور در اخبار معراجیه]

عقبیه دوم: [بشارت ظهور در اخبار معراجیه]

در بشارات باری تعالی به ظهور ولی عصر - عجل الله - در ضمن اخبار معراجیه است؛ و در آن چند رفره است.

[روایت ابو سلیمان داعی رسول خدا]

۱ رفره بدان که اخطب خطبا، موفق بن احمد خوارزمی از اعظام علمای عامه و ابوالحسن محمد بن احمد بن شاذان در مناقب مائه (۱۱۷) که تمام اخبار آن را از طرق عامه روایت کرده از ابوسلیمان، داعی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حدیث شریف معراج را روایت کرده‌اند که در آن بشارت خدای عزوجل به مهدی موعود علیه السلام و تصریح به بودن آن بزرگوار، ابن الحسن العسکری است؛ چنانچه در بشارات نبویه از طرق عامه در حدیث مفصّلی مسطور خواهد شد. حدیث: ابن عیاش در مقتضب الاثر (۱۱۸) که تمام اخبار، آن را از طرق عامه روایت نموده و شیخ طوسی در کتاب غیبت (۱۱۹) از طریق خاصه از ابوسلمی داعی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همان خبری را که خوارزمی به عینه روایت نموده، روایت کرده‌اند. اقول؛ محتمل است که ابوسلیمان و ابوسلمی یک نفر باشد و در نقل کنیه احدهما اشتباه کرده باشند، یا اشتباه از نسخ باشد. حدیث دیگر: مجلسی در بحار

از تفسیر فرات بن ابراهیم (۱۲۰) خبر شریف معراج را از حضرت باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده مطابق آن چه خواریزمی از ابوسلیمان روایت نموده. حدیث دیگر: احمد بن محمد بن عیاش در مقتضب (۱۲۱) از طریق عامه حدیث معراج را از سالم بن عبدالله بن عمر روایت کرده؛ چنان چه در بشارت تورات بیاید. حدیث دیگر: محمد بن ابراهیم نعمانی (۱۲۲) در کتاب غیبت از طریق خاصه از سالم بن عبدالله بن عمر حدیث معراج را بر طبق روایت ابن عیاش روایت نموده بدون دنباله‌ای که او روایت کرده است. حدیث دیگر: کراچکی در کنز الفوائد (۱۲۳) حدیث معراج را از جارود بن منذر روایت نموده. چنان چه در بشارت قس بن ساعده ایادی بیاید. حدیث دیگر: صدوق - علیه الرحمه - در کمال الدین (۱۲۴) و عیون (۱۲۵)، به سند واحد از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده: قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما اسرى بي الى السماء اوحى الى ربى جل جلاله، فقال يا محمد! انى اطلعت الى الارض اطلاعة فاخترتك منها، فجعلتك نبياً و شققت لك اسماً من اسمائى، فأنا المحمود و انت محمّد؛ ثم اطلعت الثانية فاخترت منها علياً و جعلته وصيك و خلفك و زوج ابنتك و ابا ذريتك و شفقت له اسماً من اسمائى فأنا العلى الاعلى و هو على، و جعلت فاطمة و الحسن و الحسين من نور كما، ثم عرضت ولايتهم على الملائكة، فمن قبلها كان عندى من المقربين، يا محمّد! لو أنّ عبداً عبدنى حتى ينقطع و يصير كالشن البالى، ثم أتانى جاحداً لولايتهم ما اسكنته جنتى، و لا اظللته تحت عرشى، يا محمّد! اتحبّ أن تريهم؟ قلت: نعم يا رب؛ فقال عزوجل: ارفع رأسك، فإذا أنا بانوار على و فاطمه و الحسن و الحسين و على بن الحسين و محمّد بن على و جعفر بن محمّد و موسى بن جعفر و على بن موسى و محمّد بن على و على بن محمّد و الحسن بن على و الحجة القائم، فى وسطهم كأنه كوكب درى، قلت: يا رب من هولاء؟ قال هولاء الأئمة و هذا القائم الذى يحلّ حلالى، و يحرم حرامى، و به أنتقم من اعدائى، و هو راحة لأولياى، و هو الذى يشفى قلوب شيعتك من الظالمين و الجاحدين و الكافرين، فيخرج اللآت و العزى طريقين فيحرقهما، فلفتنه الناس بهما يومئذ اشدّ من فتنه العجل و السامرى؛» حدیث دیگر: حسن بن سلیمان در کتاب المحتضر (۱۲۶) حدیث معراج را مطابق آن چه از کتابین صدوق روایت شد، از کتاب سید حسن بن کبش از شیخ مفید - قدس الله سره - روایت کرده است.

[روایت انس بن مالک]

۲ رفره حدیث دیگر: مجلسی از ارشاد القلوب، از شیخ مفید، از انس بن مالک روایت نموده که گفت: من و ابوذر و سلمان و زید بن ارقم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودیم که ناگاه حسن و حسین علیهما السلام داخل شدند؛ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن ها را ببوسید. ابوذر برخاست، خود را بر قدم‌های مبارک ایشان افکنده، دست‌های آن‌ها را همی بوسه زد، آن گاه برگشته، نزد ما نشست. در نهان به او گفتیم: ای ابوذر! تو مردی پیر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله هستی، آیا برخیزی و خود را بر قدم‌های این دو کودک از بنی‌هاشم اندازی و دست ایشان ببوسی؟! گفت: آری! اگر آن چه را که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله در حق ایشان شنیدم، شنیده بودید، شما نیز زیاده از آن چه من به جا می‌آوردم، به جا می‌آوردید. پس گفتیم: از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره آنان چه شنیده‌ای؟ گفت: شنیدم به علی و آن دو بزرگوار می‌فرمود: اگر مردی آن قدر نماز کند و روزه بدارد تا بدنش چون مشک پوسیده شود، نماز و روزه، او را نبخشد، مگر به دوستی شما. یا علی! هر آن کس که به سوی خدا به دوستی شما توسّل جوید، پس حقّ است بر خدای تعالی که او را از در رحمت خود برنگرداند. یا علی! هر کس شما را دوست بدارد و متمسک به شما شود، هر آینه به عروه و ثقی تمسک جست. انس گفت: چون ابوذر برفت، ما پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله رفته، عرض کردیم: ابوذر چنین و چنان گفت. فرمود: ابوذر راست گفت. آسمان سایه نیفکنده و زمین صاحب زبانی را راستگوتر از ابوذر در بر نگرفته. آن گاه فرمود: خدای تبارک و تعالی پیش از آفرینش آدم به هفت هزار سال مرا و اهل بیت مرا از یک نور آفرید. پس ما را از صلب آدم به سوی اصلاب طاهرین و ارحام طاهرات نقل کرد. من گفتم: از کجا و بر

چه مثال بودید؟ فرمود: «کنا اشباحاً من نور تحت العرش و نقده و نمجده» شیخ‌های نور بودیم و در زیر عرش به تسبیح و تقدیس و تمجید خدای تعالی می‌پرداختیم. آن گاه فرمود: چون مرا به معراج بردند و به سدره المنتهی رسیدم: «وَدَعْنِي جِبْرَائِيلُ. قلت: یا جِبْرَائِيلُ! حَبِيبِي! افی هذا المكان تفرقتی؟» جبرئیل مرا وداع کرد. گفتم: حبیب من جبرئیل! آیا در این مکان از من جدا می‌شوی؟ گفت: من از این مکان تجاوز نتوانم، چه اجنحه (۱۲۷) من به تابش سبحات جلال خواهد سوخت. «ثم زخ بی فی النور ما شاء الله» آن گاه آن قدر که خدای می‌خواست، در نور افکنده شدم، وحی در رسید: ای محمد! من بر زمین مطلع شدم، پس تو را از آن برگزیدم و پیغمبر خود قرار دادم. آن گاه در مرتبه ثانیه مطلع شدم، علی را اختیار کردم و او را وصی تو و وارث علم تو و امام بعد از تو قرار دادم. «و اخرج من اصلابکم الذریة الطاهرة و الائمة المعصومین، خزائن علمی فلولاکم ما خلقت الدنيا و الآخرة و لا الجنة و لا النار» و از صلب تو و علی، ذریه پاکیزه و امام‌های معصوم را که همه خزینه‌دار علم منند بیرون می‌آورم. «یا محمّد! أتحتب أن تریهم؟ قلت: نعم یا رب!» ای محمد! آیا دوست داری آن‌ها را ببینی؟ گفتم: آری ای پروردگار من! پس ندا در رسید: سر خویش را بردار! چون سر خود برداشتم: «فاذا أنا بأنوار علی و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و الحسن بن علی و محمّد بن الحسن الحجّة؛ يتألأ من بینهم كأنه کوكب درّی. فقلت: یا رب، من هذه؟! قال یا محمّد هم الائمة من بعدک المطهرون من صلبک و هذه الحجّة الذی یملاء الارض قسطاً و عدلاً و یشفی صدور قوم مؤمنین». پس ناگاه نورهای علی، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، الحسن بن علی و محمد بن الحسن الحجّة را دیدم که در میان ایشان مانند ستاره درخشانده می‌درخشید. عرض کردم: ای پروردگار من! اینان چه کسانی‌اند؟ فرمود: این‌ها پیشوایان پاکیزه‌اند از صلب تو بعد از تو و این یک که از همه درخشانده‌تر است، حجّت آن چنانی است که زمین را از عدل و داد پر کند و سینه‌های اهل ایمان را شفا بخشد. انس بن مالک راوی خبر گوید: چون حضرت، کلام خویش به پایان برد، عرض کردیم: پدران و مادران ما فدای تو باد! یا رسول الله! هر آینه سخن عجیبی فرمودید!! فرمود: عجیب تر از این، آن که قومی این کلام را شنوند، آن گاه بعد از آن که هدایت یافته‌اند، به سوی اعقاب خود دعوت نمایند و مرا در اهل بیتم اذیت کنند؛ خدای شفاعت مرا به آن‌ها نرساند. (۱۲۸)

[روایت امیرالمؤمنین در جنگ جمل]

۳ رفره حدیث دیگر: علی بن محمد بن علی الخزاز القمی در کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، (۱۲۹) از یزید بن هارون روایت کرده که گفت: مشایخ و علمای ما از طایفه عبد القیس ما را حدیث کردند و گفتند: در روز جنگ جمل، علی بن ابی‌طالب علیه السلام بیرون آمد و میان دو صف ایستاد، در حالتی که طایفه بنی‌ضبّه به هودج عایشه احاطه کرده بودند؛ پس ندا کرد: کجایند طلحه و زبیر؟ زبیر به سوی آن حضرت شتافته، میان دو صف تلاقی نمودند. علی علیه السلام فرمود: ای زبیر! چه چیز تو را بر این کردار بداشت؟! گفت: طلب خون عثمان. فرمود: «قاتل الله اولینا بدم عثمان» خدای از من و تو آن کس را که اولی به خون عثمان است، بکشد. آیا به خاطر داری روزی را که در بنی‌بیاضه بودیم، پس رسول خداصلی الله علیه وآله به ما روی آورد در حالتی که به تو تکیه داشت. پس من در چهره تو بخندیدم، تو نیز در چهره من خندیدی. آن گاه رسول خداصلی الله علیه وآله را گفتم: «ان علیاً لا یتربک زهوه» علی دست از مناعت خویش بر نمی‌دارد. فرمود: «ما به زهوه» علی را، مناعت و کبر در خوی نیست، لیکن روزی بیاید که تو با وی قتال کنی، در حالتی که تو بر وی ستم کننده باشی. زبیر گفت: آری، به خاطر آوردم آن چه را که گفتم. لیکن اکنون چگونه برگردم، حال آن که برای من عاری بزرگ باشد؟! علی فرمود: برگرد، پیش از آن که عار و نار بر تو جمع شود. زبیر گفت: چگونه من داخل آتش شوم حال آن که رسول خداصلی الله علیه وآله برای من شهادت بهشت داده؟! علی فرمود: چه زمان پیغمبر چنین شهادتی داده؟ زبیر گفت: از سعید شنیدم که در زمان خلافت عثمان، برای او حدیث می‌کرد که از

رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده که ده نفر در بهشت می‌باشند. پرسید: آن ده نفر چه کسانی‌اند؟ فرمود: ابابکر و عثمان و من و طلحه تا نه نفر شمردن گرفت. علی فرمود: دهمین، کدام کس خواهد بود؟ زبیر گفت: دهم کس، تو باشی. حضرت فرمود: تو برای من به بهشت گواهی دادی، اما من تو و اصحاب تو را همی انکار دارم. هر آینه حبیب من، رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا حدیث کرده، فرمود: هفت نفر از آن مردم که تو نام بردی در تابوتی از آتش در اسفل جهنم باشند؛ بر آن تابوت سنگی است که چون خدای عزوجل خواهد اهل جهنم را عذاب فرماید، آن سنگ را از روی آن تابوت بردارد. زبیر چون این کلمات از علی بشنید، از معرکه قتال روی برتافت و همی بگفت: شعر: نادى على بامر لست اجهله قد كان عمر ابيك الحق مذخين فقلت: حسبك من لومي ابا حسن فبعض ما قتله اليوم يكفيني اخترت عاراً على نار مؤججه انى يقوم بها خلق من الطين فاليوم ارجع من غي الی رشد و من مقاله بغضاء الی اللین چون زبیر برگشت، علی علیه السلام بر بنی‌ضبه حمله برد و بنی‌ضبه چون خاکستری که تند باد بر وی بپیچد، پراکنده شدند. سپس آن زن به سوی قصر بنی‌خلف حمل داده شد و علی، حسن، حسین، عمّار، زید و ابویوب خالد بن زید الانصاری، داخل بصره شدند و ابویوب در بعض خانه‌های هاشمین وارد شد. پس ما سی نفر از شیوخ بصره جمع شده، بر او داخل شدیم. بعد از سلام، وی را گفتیم: شما در رکاب رسول خدا صلی الله علیه وآله در بدر و احد با مشرکین قتال فرمودید و اینک آمده‌ای با اهل اسلام قتال می‌نمایی؟! فرمود: به خدا سوگند که هر آینه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود: «انک تقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین بعدی مع علی بن ابی‌طالب». گفتیم: تو را به خدای سوگند! آیا چنین سخنی از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدی؟ گفت: به خدای سوگند! خود از رسول خدا استماع کرده‌ام. گفتیم: پس ما را حدیث گوی بدان چه از رسول خدای صلی الله علیه وآله در حقّ علی علیه السلام شنیده باشی، گفت: شنیدم که می‌فرمود: «على مع الحقّ و الحقّ معه، و هو الامام و الخلیفه بعدی یقاتل على التأویل، كما قاتلت على التزیل، و ابنا الحسن و الحسین سبطای من هذه الائمة، امامان قاماً او قعداً و ابوهما خیرٌ منهما و الائمة بعد الحسین تسعة من صلبه، و منهم القائم الذی یقوم فی آخر الزمان، كما قمت فی اوله یفتح حصون الضلاله». علی با حق و حق با علی است؛ او امام و خلیفه بعد از من است، بر تأویل قتال می‌کند، چنان که من بر تزیل قتال کردم، دو پسر او حسن و حسین، دو سبط من از این امت‌اند، دو امام باشند، خواه برخیزند یا بنشینند و پدرشان از آن‌ها بهتر است و امامان بعد از حسین، نه نفر از صلب حسین باشند، از جمله آن‌ها قائمی است که در آخر زمان قیام کند، چنان که من در زمان اول قیام نمودم و قلعه‌های محکم ضلالت را بگشاید. «قلنا و ذلك التسعة منهم؟ قال: هم الائمة بعد الحسین خلف بعد خلف؛» گفتیم: آن نه نفر چه کسانی‌اند؟ فرمود: آنان بعد از حسین، پیشوایان امت باشند که هر یک جانشین دیگری خواهد بود. گفتیم: رسول خدا صلی الله علیه وآله چند نفر را به تو خبر داده که بعد از وی پیشوا باشند؟ گفت: دوازده نفر. گفتیم: آیا برای تو نام آن‌ها را بیان فرمود؟ گفت: آری، «انّه قال صلی الله علیه وآله وسلم: لَمّا عرج بی الی السماء نظرت الی ساق العرش فاذا هو مكتوبٌ بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلى و نصرته بعلى» به درستی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: چون در لیلۃ المعراج مرا به آسمان بردند، به ساق عرش نظر کردم؛ پس دیدم به ساق آن به خطّ نوشته نور: لا اله الا الله محمد رسول الله، او را به وسیله علی و یاری نمودم و یازده اسم را دیدم که بعد از علی به خطّ نور بر ساق عرش مکتوب است: الحسن و الحسین. علیاً، علیاً، علیاً و محمداً محمداً و جعفرأ و موسی و الحسن و الحجة. عرض کردم: الهی و سیدی! این‌ها کیانند که آن‌ها را گرمی داشته، نام‌هاشان را به نام خود مقرون داشته‌ای؟ ندا کرده شدم: ای محمد این‌ها اوصیا و امامان بعد از تو، «فطوبی لمحبیهم، و ویل لمبغضیهم». گفتیم: برای بنی‌هاشم چه خواهد بود؟ گفت: پیغمبر را شنیدم که به آن‌ها می‌فرمود: «انتم المستضعفون بعدی» شما بعد از من ضعیف شمرده خواهید شد. گفتیم: قاسطین و ناکثین و مارقین چه کسان باشند؟ گفت: ناکثین، همان طایفه‌اند که با آن‌ها قتال دادیم و به زودی با قاسطین قتال خواهیم کرد، اما مارقین را من نمی‌شناسم، جز این که رسول خدای را شنیدم که می‌فرمود: آن‌ها در طرقات نهروانات خواهند بود.

[روایت حدیثه]

۴ رفره حدیث دیگر: در کتاب مزبور (۱۳۰) روایت کرده از حدیثه که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز صبح را با ما بخواند، بعد از آن صورت مبارک به جانب ما کرده، فرمود: ای گروه اصحاب من! شما را به پرهیزگاری از خدای تعالی و عمل نمودن به طاعت او وصیت می‌کنم. هر آن کس به تقوا و طاعت رفتار نماید، فایز شود، غنیمت بَرَد و کامروا گردد و هر کس رفتار نکند، پشیمان شود. پس به تقوا، سلامتی از احوال قیامت التماس کنید، «فکائی ادعی فاجیب و انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهلبیتی ما ان تمسیکتهم بهما لن تضلوا و من تمسیک بعترتی من الفائزین و من تخلف عنهم کان من الهالکین» گویا خدا مرا بخواند، پس من دعوتش را اجابت کنم، به درستی که من در میان شما دو چیز گران می‌گذارم که یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت من باشند، مادام که به این دو تمسک جوید، هرگز گمراه نگردید. هر کس بعد از من، به عترت من چنگ زند از فایزین است و هر کس از آنها تخلف ورزد، از هالکین خواهد بود. من عرض کردم: «یا رسول الله! علی من تخلفنا» که را خلیفه خویش گذاری و ما را به که سپاری؟ فرمود: موسی، که را خلیفه خود نمود؟ به عرض رسانیدم: وصی خود، یوشع بن نون را. «قال: فان وصی و خلیفتی من بعدی علی بن ابی طالب، قائد البرره و قاتل الکفره، منصور من نصره، مخذول من خذله». عرض کردم: امامان بعد از شما چند نفرند؟ فرمود: به شماره نقبای بنی اسرائیل، نه نفر از آن‌ها از صلب حسین است، که خدا به ایشان علم و فهم مرا عطا فرموده، آن‌ها خزان علم و معادن وحی خدای تعالی باشند. عرض کردم: از برای فرزندان حسن چیست؟ «قال ان الله تبارک و تعالی جعل الامامه فی اولاد الحسین و ذلک قوله عزوجل: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ)». (۱۳۱) فرمود: به درستی که خدای تعالی امامت را در فرزندان حسین قرار داده و قول خدای تعالی (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ) اشاره به آن است. عرض کردم: یا رسول الله! آیا برای من نام آن‌ها را بیان نمی‌فرمایی؟ «قال: نعم، لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَ نَظَرْتُ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ، فَرَأَيْتُ مَكْتُوبًا بِالنُّورِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيْدِيَهُ بَعْلِي وَ نَصْرَتُهُ وَ رَأَيْتُ أُنُورَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةَ وَ رَأَيْتُ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ عَلِيًّا عَلِيًّا عَلِيًّا وَ مُحَمَّدًا وَ مُحَمَّدًا وَ جَعْفَرَ وَ مُوسَى وَ الْحَسَنَ وَ الْحُجَّةَ يَتْلُوهُ مِنْ بَيْنِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دَرَى...»، الخ.

[خطبه لؤلؤ از امیرالمؤمنین]

۵ رفره حدیث دیگر: در کتاب مزبور (۱۳۲) روایت کرده از علقمه بن قیس که گفت: خطبه خواند برای ما امیر المؤمنین علیه السلام خطبه لؤلؤ را و از جمله کلماتی که در آخر خطبه فرمود، این بود: «الا و انی طاعن عن قریب منطلق الی المغیب فاتقوا الفتنة الأمویه و المملكة الکسرویة و اماتة ما احیاه الله و احیاء ما اماتته الله و اتخذوا صوامعکم بیوتکم و عضوا علی جمر القضاء و اذکروا الله کثیراً فذکره اکبر لو کنتم تعملون». به درستی که به زودی از میان شما کوچ می‌کنم و به جایگاه پنهانی می‌روم. پس پرهیزید از فتنه بنی‌امیه و پادشاهی جباران و میراندن زنده داشته خدا و زنده داشتن میرانده خدا، - مقصود پایمال نمودن کتاب و سنت و بر پاداشتن ضلال و بدعت است - و خانه‌های خود را صومعه‌های خود قرار دهید و بر سختی‌هایی که بر شما وارد شود، صبر کنید و بسیار خدا را یاد کنید؛ زیرا که اگر بدانید، ذکر حضرت پروردگار بزرگترین چیزهاست. اقول؛ بعد از این کلام، حضرت از بنای بغداد و سلطنت بنی‌عبّاس خبر می‌دهد و بعضی از علایم ظهور حضرت حجّة بن الحسن علیه السلام را بیان می‌فرماید. راوی گوید: پس مردی که نامش عامر بن کثیر بود برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین علیه السلام ما را از ائمه کفر و خلفای باطل اخبار فرمودی، استدعا آن که ما را از ائمه حق و السنه صدق که پس از تو بر مسند امامت جلوس فرمایند، نیز اعلام فرمایی. «قال: نعم، انه لعهد عهده الی رسول الله ان هذا الأمر یملکه اثنی عشر اماماً تسعة من صلب الحسین». فرمود: آری، رسول خدا مرا خبر داده که مالک امر امامت دوازده نفرند که نه نفر از آن‌ها از صلب حسین علیه السلام باشند. «و لقد قال النبی: لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ نَظَرْتُ

الی ساق العرش فاذا مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلي و رأيت اثني عشر نوراً فقلت يا رب انوار من هذه فنوديت يا محمد هذه انوار الأئمة من ذريتك، قلت يا رسول الله افلا تسميهم لي». هر آینه به تحقیق پیغمبر مرا گفت: چون مرا به آسمان عروج دادند، به سوی ساق عرش نگران شدم. ناگاه کلمه لا اله الا الله را دیدم؛ بعد از آن نوشته بود: محمد رسول خدا است. او را به علی یاری دادم و دوازده نور را دیدم. عرض کردم: ای پروردگار من! این انوار کیست؟! پس ندا کرده شدم: ای محمد! این انوار امامان از ذریه تو باشند. من عرض کردم: یا رسول الله! آیا نام آن‌ها را برای من بیان نفرمایی؟ فرمود: آری، تو امام و جانشین منی، که دین مرا ادا کنی و وعده مرا انجام (۱۳۳) نمایی. و بعد از تو، دو پسر تو حسن و حسین باشند. بعد از حسین، پسر او علی بن زین العابدین؛ بعد از علی، پسر او محمد باشد که باقر خوانده شود؛ بعد از محمد، پسرش جعفر است که صادق خوانده شود، بعد از جعفر، پسرش موسی است که کاظم خوانده شود؛ بعد از موسی، پسرش علی است که رضا خوانده شود؛ بعد از علی پسرش محمد است که زکی خوانده شود؛ بعد از محمد پسرش علی است که نقی خوانده شود؛ بعد از وی پسرش حسن است که امین خوانده شود و قائم که پسر حسن است، هم نام من و شبیه‌ترین مردم به من است. زمین را از عدل و داد پر می‌کند. چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد. «قال الرجل: فما بال قوم وعوا ذلك من رسول الله ثم دفعوكم عن هذا الأمر و انتم الأعلون نسباً و نوطاً بالنبي و فهما بالكتاب و السنة». عامر بن کثیر عرض کرد: پس چه چیز قومی را که این خبر را از رسول خدای صلی الله علیه و آله حافظ بودند، باعث شد که شما را از منصب خلافت دفع دادند و حال آن که شما را پایه نسب، از همه بلندتر و مایه حسب، از تمام آن‌ها ارجمندتر است؟! ارتباطتان به رسول خدای صلی الله علیه و آله از کل، بیش و قدام و فهمتان به کتاب و سنت، از جمیع پیش است؟! «قال عليه السلام: ارادوا قلع أوتاد الحرم و هتك ستور أشهر الحرم من بطون البطون و نور نواظر العيون بالظنون الكاذبه و الأعمال البائرة بالأعوان الجابرة فی البلدان المظلمة».

اروایت جابر جعفی

۶ رفره حدیث دیگر: در کتاب مزبور (۱۳۴) روایت نموده از جابر جعفی که گفت: خدمت حضرت باقر علیه السلام عرض کردم که قومی گویند: خدا امامت را در عقب حسن و حسین علیهما السلام قرار داده. حضرت باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم! دروغ گویند. آیا نشنیده‌اند که خدای تعالی فرموده: «(وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ (۱۳۵)) فَهَلْ جَعَلَهَا إِلَّا فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: يَا جَابِرُ! إِنَّ الْأَئِمَّةَ هُمُ الَّذِينَ نَصَّ عَلَيْهِمُ رَسُولُ اللَّهِ بِالْأَمَامَةِ وَ هُمُ الْأَثَمِيَّةُ الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ أَسْمِيَهُمْ مَكْتُوبَةً عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ اثْنَيْ عَشَرَ اسْمًا». فرمود: خدا امامت را، جز در عقب حسین قرار نداده، ای جابر! به درستی که ائمه آن چنان کسانی که رسول خدای صلی الله علیه و آله به امامت ایشان تصریح فرموده و آن‌ها همان اشخاص باشند که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده: در شب معراج، نام‌های ایشان را به خط نور بر ساق عرش، مکتوب یافتم که دوازده اسم بود؛ علی و سبطاه و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و الحجة القائم. این‌ها امامان از اهل بیت صفوت و طهارت هستند. به خدا سوگند! هیچ کس جز ما دعوی امامت نکند، مگر آن که خدای تبارک و تعالی او را با شیطان و لشکر شیطان محشور فرماید. آن گاه حضرت آهی سرد برکشید و فرمود: خدا حق این امت را رعایت نکند! چه آن‌ها حق پیغمبر خویش را رعایت نکردند. به خدا سوگند! «لو تركوا الحق على اهله لَمَا اختلف في الله اثنان» اگر حق را بر اهل حق می‌گذاشتند، دو نفر در دین خدا اختلاف نمی‌کردند. ثم انشاء يقول: ان اليهود لجنهم لنبيهم امنوا بوائق حادث الازمان و المؤمنون بحب آل محمد يرمون بالآفاق في التيران» جابر گوید، عرض کردم: ای مولای من! آیا امامت، خاصه شما نیست؟ فرمود: آری. گفتم: پس چرا از حق خویش قعود فرموده، مطالبه نمی‌فرماید حال آن که خدای تعالی فرموده: «(وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ (۱۳۶)). فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام را چه بود که از طلب حق خود قعود نمود، چون یاری کننده‌ای نیافت؟ آیا نشنیده‌ای خدای تعالی را که در

قَصِّه لوط می‌فرماید: (لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ (۱۳۷)) و در حکایت نوح می‌فرماید: (فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِرُ (۱۳۸)) و در قصه موسی می‌فرماید: (رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَكَلْتُ لَبَنًا فَأَفْرَقَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْكُفَّارِينَ (۱۳۹)). پس هرگاه پیغمبر خداصلی الله علیه و آله ناصر نداشته باشد و از قعود در طلب حق خود معذور باشد، وصی پیغمبر معذورتر خواهد بود. «یا جابر! مثل الامام مثل الكعبه إذ يؤتى ولا يأتي» ای جابر! مثل امام، مثل کعبه است که مردم مأمورند به زیارت او روند و او به زیارت کس نرود.

[روایت ابن عباس از رسول خدا]

۷ رفره حدیث دیگر: صدوق در کمال الدین (۱۴۰) از ابن عباس از رسول خداصلی الله علیه و آله خبر مفصّلی را در معراج روایت کرده که مشتمل بر مناقب عظیمه امیرالمؤمنین علیه السلام است و بیان بسیاری از علایم ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه - ، ما محلّ حاجت را ذکر می‌کنیم: «قوله تعالى: و اعطيتك أن اخرج من صلبه یعنی علیاً احد عشر مهدياً کلهم من ذريتك من البكر البتول و آخر رجل منهم یصلی خلفه عیسی بن مریم، یملاء الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً انجی به من الهلكة و اهدی به من الضلالة و ابرء به الأعمی و اشفی به المریض...»، الخ. خلاصه آن که حضرت احدیت، در شب معراج به حبیب خود می‌فرماید: و تو را عطا فرمودم که از صلب علی علیه السلام بیرون آرم یازده نفر هدایت یافته یا هدایت کننده که تمام آن‌ها از ذریه تو و از بکر بتول، یعنی صدیقه کبرا سلام الله علیها باشند و آخر مرد از یازده نفر کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند و زمین را از عدل و داد پر کند، چنان چه از ظلم و جور پر شده است. به سبب او، بندگانم را از هلاکت نجات بخشم و به سبب او از ضلالت هدایت نمایم، به سبب او کوران را از کوری برهانم و بیماران را به صحت برسانم. حدیث دیگر: صدوق در علل الشرایع (۱۴۱) و عیون (۱۴۲) از حضرت رضاعلیه السلام از آبای بزرگوارش از رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم روایت نموده که فرمود: «قال: لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ نُوذِيَتْ يَا مُحَمَّدُ، فَقُلْتُ: لَبِيكُ رَبِّي وَسَعْدِيكَ! تَبَارَكَ وَتَعَالَى، فَنُوذِيَتْ يَا مُحَمَّدُ! أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبِّيكَ فَايَا فَاعْبُدْ وَ عَلِيٌّ فَتَوَكَّلْ، فَانْكَ نُورِي فِي عِبَادِي وَ رَسُولِي إِلَى خَلْقِي وَ حُجَّتِي عَلَى بَرِيَّتِي؛ لَكَ وَ لِمَنْ تَبَعَكَ خَلَقْتُ جَنَّتِي وَ لِمَنْ خَالَفَكَ خَلَقْتُ نَارِي وَ لأَوْصِيَاءِكَ أَوْجِبَتْ كِرَامَتِي وَ لَشِيْعَتِهِمْ أَوْجِبْتُ ثَوَابِي فَقُلْتُ: يَا رَبِّ! وَ مَنْ أَوْصِيَائِي؟ فَنُوذِيَتْ يَا مُحَمَّدُ! أَوْصِيَاءُكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى سَاقِ عَرْشِي؛ فَظَنَرْتُ وَ أَنَا بَيْنَ يَدِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ، فَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُورًا فِي كُلِّ نُورٍ سَطْرٌ أَخْضَرٌ، عَلَيْهِ اسْمٌ وَصِيٍّ مِنْ أَوْصِيَائِي، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أُمَّتِي؛ فَقُلْتُ يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ أَوْصِيَائِي بَعْدِي؟ فَنُوذِيَتْ يَا مُحَمَّدُ! هَؤُلَاءِ أَوْلِيَائِي وَ أَحْبَابِي وَ أَصْفِيَائِي وَ حُجَجِي بَعْدَكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ خَلَفَائِكَ وَ خَيْرُ خَلْقِي بَعْدَكَ؛ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَظْهَرَنَّهُمْ دِينِي وَ لِأَعْلَنَهُمْ كَلِمَتِي وَ لِأَطْهَرَنَّهُمْ الْأَرْضَ بِآخِرِهِمْ مِنْ أَعْدَائِي وَ لِأَمْلِكُنَّهُمْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا وَ لِأَسْخَرَنَّ لَهُ الرِّيحَ وَ لِأَذَلَّنَّ لَهُ السَّحَابَ الصَّعَابَ وَ لِأَرْقِيَنَّهُ فِي الْأَسْبَابِ وَ لِأَنْصُرَنَّهُ بِجَنْدِي وَ لِأَمْدَنَّهُ بِمَلَائِكَتِي حَتَّى يَعْزِمَ دَعْوَتِي وَ يَجْمَعَ الْخَلْقَ عَلَى تَوْحِيدِي ثُمَّ لِأَدِيمَنَّ مَلِكُهُ وَ لِأَدَاوِلَنَّ الْأَيَّامَ بَيْنَ أَوْلِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ». خلاصه خبر شریف آن که می‌فرماید، خدای تعالی در لیلۃ المعراج فرمود: از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب کردم و برای شیعیان ایشان ثواب خویش را واجب فرموده‌ام. عرض کردم: اوصیای من کیستند؟ ندا آمد: اوصیای تو بر ساق عرش من نوشته شده‌اند. بر ساق عرش نظر نمودم، دوازده نور را دیدم که هر نوری، سطری سبز بود که بر آن نام وصی از اوصیای من مکتوب شده بود، اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان مهدی امت من بود. عرض کردم: ای خدای من! اینان اوصیای منند؟ ندا رسید: اینان دوستان و حجّت‌های منند بر آفریدگانم و اوصیای خلفای تو، بعد از تو باشند. سوگند به عزّت و جلال! البتّه دین خود را به ایشان آشکار کنم و کلمه خویش را بلند گردانم. و هر آینه البتّه زمین را به آخرین آن‌ها از لوٹ وجود دشمنانم پاک فرمایم و البتّه او را مالک و پادشاه و فرمان فرمای مشارق و مغارب زمین فرمایم، برای او بادها را مسخّر کنم، البتّه به جهت او ابرهای سرکش را رام نمایم و البتّه او را در راه‌های آسمان بالا برم

و البتّه او را به لشکر خود یاری دهم و البتّه او را به ملایکه خویش مدد نمایم تا دعوت مرا اعلان کند و خلق را بر یگانگی و یکتایی من فراهم فرماید، پادشاهی او را برقرار دارم و روزهای دنیا را میان دوستان خود تا روز قیامت دست به دست دهم. انتهى الخبر الشریف.

[روایت انس بن مالک]

۸ رفره حدیث دیگر: در کفایه الاثر (۱۴۳) از انس بن مالک روایت کرده؛ قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيْدِيَهُ بَعْلَى وَنَصْرَتُهُ بَعْلَى وَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ اسْمًا مَكْتُوبًا بِالنُّورِ فَهَمَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَبَعْدَهُمَا تِسْعَةُ أَسْمَاءَ عَلِيٍّ عَلِيٍّ عَلِيٍّ، ثَلَاثُ مَرَّاتٍ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ مَرَّتَيْنِ وَجَعْفَرٌ وَمُوسَى وَالحَسَنُ وَالحِجَّةُ يَتْلَأُلُ- مِنْ بَيْنِهِمْ. فَقُلْتُ يَا رَبَّ اسْمِي مِنْ هَوْلَاءِ؟ فَنَادَى رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ: هُمُ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ بِهِمْ أَثِيبُ وَبِهِمْ عَاقِبُ». حدیث دیگر: در مناقب و کفایه الاثر از ابی امامه روایت کرده‌اند؛ قال: «قال رسول الله: لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ مَكْتُوبًا عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيْدِيَهُ بَعْلَى وَنَصْرَتُهُ بَعْلَى وَرَأَيْتُ عَلِيًّا عَلِيًّا عَلِيًّا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ بَعْدَهُ حَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَجَعْفَرٌ وَمُوسَى وَالحَسَنُ وَالحِجَّةُ اثْنَيْ عَشَرَ اسْمًا مَكْتُوبًا بِالنُّورِ. فَقُلْتُ: يَا رَبَّ اسْمِي مِنْ هَوْلَاءِ الَّذِي قَرْنَتَهُمْ بِي؟ فَنَوَدَيْتُ: يَا مُحَمَّدُ! هُمُ الْأَيْمَةُ بَعْدَكَ وَالاخِيَارُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ». خلاصه، آن که گوید، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: چون مرا به معراج بردند، دیدم به خط نور بر ساق عرش نوشته شده: لا اله الا الله، محمد رسول الله، محمد را به علی کمک و یاری نمودم؛ سه لفظ علی و حسن و حسین و دو محمد و جعفر و موسی و حسن و حجّه را که دوازده اسم و با نور مکتوب است. عرض کردم: ای پروردگار! این اسامی چه کس باشد؟ ندا آمد: ایشان امامان بعد از تو و اختیار از ذریه تو می‌باشند. حدیث دیگر: در کفایه الاثر (۱۴۴) از وائل بن اسقع روایت کرده: «قال: سمعت رسول الله يقول: لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَبَلَغْتُ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى نَادَانِي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! قُلْتُ: لَتَبِيكُ سَيِّدِي! قَالَ: أَنِّي مَا أُرْسَلْتُ نَبِيًّا فَانْقَضَتْ أَيَّامُهُ إِلَّا أَقَامَ بِالْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ وَصِيَّهُ، فَاجْعَلْ عَلِيٌّ بِنَ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ الْإِمَامَ وَالْوَصِيَّ بَعْدَكَ، فَأَنِّي خَلَقْتُكَمَا مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ وَخَلَقْتُ الْإِمَامَةَ الرَّاشِدِينَ مِنْ أَنْوَارِكُمَا، أَتَحِبُّ تَرِيهَهُمْ يَا مُحَمَّدُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، يَا رَبَّ! قَالَ: ارْفَعْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا أَنَا بِأَنْوَارِ الْإِمَامَةِ بَعْدِي اثْنَيْ عَشَرَ نُورًا. قُلْتُ: يَا رَبَّ! أَنْوَارٌ مِنْ هِي؟ قَالَ: أَنْوَارِ الْإِمَامَةِ بَعْدَكَ أَمْنَاءُ مَعْصُومِينَ». خلاصه آن که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمود: زمان معراج، چون به سدره المنتهی رسیدم، خدا مرا ندا کرده، فرمود: ای محمد! عرض کردم: لیبیک ای سید من! فرمود: هیچ پیغمبری را نفرستادم که روزگار او بگذرد، مگر آن که وصی خود را قائم به امر خود نمود، تو نیز علی بن ابی طالب را بعد از خود امام و وصی قرار بده، چرا که من هر دو را از یک نور آفریدم و ائمه راشدین را از نور تو و علی خلق کردم. ای محمد! آیا دوست داری آن‌ها را ببینی؟ عرض کردم: آری، ای پروردگار! فرمود: سر خویش بردار. چون سر برداشتم، انوار امامان بعد از خود را دیدم که دوازده نور بود. عرض کردم: ای پروردگار! این انوار از آن کیستند؟ فرمود: انوار امامان بعد از تو باشند که همگی امین و معصومند.

[روایت امیرالمؤمنین از رسول خدا]

۹ رفره حدیث دیگر: در کفایه الاثر (۱۴۵) از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خانه ام سلمه داخل شدم آن زمان که آیه مبارکه (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ...)، (۱۴۶) الخ. بر حضرت نازل شده بود. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: یا علی! این آیه در حق تو و دو سبط من و امامان از فرزندان تو می‌باشد. عرض کردم: یا رسول الله! امامان بعد از تو، چند نفرند؟ فرمود: یا علی! تویی، بعد از تو، دو پسر حسن و حسین باشند، بعد از حسین پسرش علی، بعد از او پسرش محمد، بعد از وی پسرش جعفر، بعد از او پسرش موسی، بعد از موسی پسرش علی، بعد از وی پسرش محمد، بعد

از او پسرش علی، بعد از علی پسرش حسن و بعد از حسن حجّه بن الحسن است. نام‌های آن‌ها را مکتوب بر ساق عرش چنین یافتیم. «فسئلت الله عزوجل عن ذلك، فقال: يا محمد! هم الأئمة بعدك مطهرون معصومون واعدائهم ملعونون». از خدای عزوجل از آن نام‌ها پرسیدیم. فرمود: ای محمد! این‌ها امامان بعد از تو هستند که خود پاکیزه شده و معصوم‌اند و دشمنانشان از رحمت من مهجور و محروم‌اند. حدیث دیگر: در کفایه الاثر (۱۴۷) از ام سلمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت نموده که فرمود: چون به آسمان عروج داده شدم، ناگاه بر عرش خدای مکتوب یافتیم، «لا اله الا الله محمد رسول الله، ایدته بعلی و نصرته بعلی» و انوار علی، و فاطمه، و حسن، و حسین، انوار علی بن الحسین، و محمد بن علی، و جعفر بن محمد، و موسی بن جعفر، و علی بن موسی، و محمد بن علی، و علی بن محمد، و حسن بن علی را دیدم، «و رأیت نور الحجّة يتلألأ من بينهم كأنه كوكب دري» و نور حجّت را دیدم که از میان ایشان مانند ستاره درخشانده تلاًلأ داشت. پس عرض کردم: پروردگارا! این نور متلاًلأ کیست و این انوار دیگر چه کسانی‌اند؟ ندا کرده شدم: این نور علی و فاطمه است و این نور دو سبط تو حسن و حسین است و این‌ها نورهای امامان بعد از تو‌اند که از فرزندان حسین و پاکیزه و معصومند و این نور متلاًلأ، حجّت، آن چنان است که دنیا را از عدل و داد پر کند. حدیث دیگر: در کفایه الاثر (۱۴۸) از غالب جهنی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده: «قال: ان الأئمة بعد رسول الله كعدد نقباء بني اسرائيل و كانوا اثني عشر الفائز من والاهم و الهالك من عاداهم و لقد حدّثني أبي عن أبيه: قال: قال رسول الله لَمَّا اسرى بي الى السماء نظرت فاذا على ساق العرش مکتوب لا اله الا الله، محمد رسول الله، ایدته بعلی و نصرته بعلی و رأیت فی مواضعه علیاً علیاً و محمداً و محمداً و جعفر و موسی و الحسن و الحسين و الحجّة فعددتهم فاذا هم اثني عشر. فقلت: يا رب! من هؤلاء الذين أريهم. قال: يا محمد! هذا نور وصيک و سبطیک و هذه انوار الائمة من ذریتهم بهم ائيب و بهم اعاقب».

روایت فضل بن شاذان از ابن عباس

۱۰ رفره حدیث دیگر: محدث نوری - نور الله مرقد - در کتاب نجم ثاقب از کتاب غیبت (۱۴۹) فضل بن شاذان نیشابوری - که از حضرت رضا و جواد علیهما السلام روایت کرده و در آخر زمان حضرت عسکری علیه السلام وفات نموده و دارای یک صد و هشتاد جلد کتاب مؤلف بوده، روایت کرده، عبدالله بن عباس گفت: حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون مرا به آسمان عروج دادند به سدره المنتهی رسیدم، از حضرت ربّ الارباب خطاب رسید: یا محمد! عرض کردم: لیک! لیک! ای پروردگار من! خداوند تعالی فرمود: هیچ پیغمبری نفرستادیم که روزگار نبوت او درگذرد، الا آن که امر دعوت را برپا داشت و برای هدایت امت بعد از خود، وصی خود را و به جهت نگاهبانی شریعت، حجّتی را به جای خود گذاشت، پس ما علی بن ابی طالب را خلیفه تو و امام امت تو گردانیدیم، پس حسن را یعنی مقرر گردانیدیم که بعد از علی، خلیفه و امام امت تو حسن باشد بعد از او حسین، بعد از وی علی بن الحسین، بعد از او محمد بن علی، بعد از او جعفر بن محمد، بعد از او موسی بن جعفر، بعد از او علی بن موسی، بعد از او محمد بن علی، بعد از او علی بن محمد، بعد از او حسن بن علی و بعد از او حجّه بن الحسن. یا محمد! سر بالا- کن! چون سر بالا- کردم، علی، حسن، حسین و نه تن از فرزندان حسین را دیدم و حجّت یعنی حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملك المنان در میان ایشان می‌درخشید که گویا کوكب درخشانده‌ای بود. سپس خداوند فرمود: این‌ها خلیفه و حجّت‌های من در زمین و خلیفه و اوصیای تو بعد از تو می‌باشند. خوشا به حال کسی که ایشان را دوست دارد، و وای بر کسی که ایشان را دشمن دارد.

روایت ابن عباس

۱۱ رفره صدوق در عیون خبری را در معراج از ابن عباس، از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده، از آن جمله می

فرماید، خدای تعالی فرمود: «و بالقائم منکم اعمر ارضی بتسییحی و تقدیسی و تهلیلی و تکبیری و تحیبی و به اطهر الارض من اعدائی و اورثها اولیائی و به اجعل کلمه الذین کفروا بی السفلی و کلمتی العلیا و به احیی عبادی و بلادی بعلمی و له اظهر الکنوز و الذخائر بمشیتی و ایاه اظهر علی الاسرار و الضمائر بارادتی و امدّه بملائکتی لتویده علی انفاذ امری و اعلان دینی ذلک ولی حقاً و مهدی عبادی صدقاً». و به قائم از شما، زمین خود را به تسییح و تهلیل و تکبیر و تمجید خود آباد کنم و به او زمین را از لوث وجود دشمنانم پاک کنم و آن را به دوستانم به وراثت دهم و به ظهور او، کلمه کفار را پست کنم و کلمه خود را بلند گردانم. به او عباد و بلاد خود را به علم خویش زنده کنم و برای او گنج‌ها و ذخیره‌ها را به مشیت کامله خود آشکار کنم و او را به اراده تامه‌ام بر امور پنهانی آگاه گردانم و او را به وسیله ملائکه خود یاری دهم تا بر نفوذ دادن امر من و آشکار داشتن دین من یاریش نمایند. او ولی من است از روی حقیقت و مهدی بندگان من به راستی. (۱۵۰)

[روایت حرّ عاملی]

۱۲ رفره و ایضاً شیخ حرّ عاملی در جواهر السنیة (۱۵۱) از کامل الزیارة از حضرت صادق علیه السلام خبر مفصّلی را روایت کرده، خلاصه آن که در لیله معراج خداوند تبارک و تعالی حضرت خاتم انبیا را بر مصایب وارده بر آن حضرت، در نفس مقدّسش و اهل بیت طاهرینش اعلام فرموده. خلاصه آن که پس از اخبار شهادت حضرت خامس آل عبا علیه السلام و اولاد و اهل بیت آن حضرت و اسیری حرم محترم آن جناب و گریستن اهل آسمان‌ها و زمین بر آن حضرت، می‌فرماید: «ثمّ أخرج من صلبه ذكراً به انصرک و انّ شبحه عندی لتحت العرش» و فی نسخهٔ اخری «ثمّ أخرج من صلبه ذكراً انتصر له به و انّ شبحه عندی تحت العرش، یملاء الأرض بالعدل و یطبقها بالقسط، یسیر معه الرعب، یقتل حتّی یشکّ فیّه». آن گاه از صلب حسین مردی را بیرون آرم که به او، تو را یاری کنم. در نسخه دیگر عبارتی است که معنی آن این است: به وجود این مرد از برای حسین انتقام کشم. به درستی که شبح او در زیر عرش نزد من است، زمین را از عدل پر می‌کند و روی زمین را از قسط می‌پوشاند، به هر جا رود رعب با او است، آن قدر بکشد تا در وی شک کرده شود. رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم پس از شنیدن آن مصایب و مژده انتقام، در مقام تسلیم برآمده، عرض کرد: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۱۵۲)). پس خطاب رسید: سر خویش بالا- کن! فرمود: به سوی مردی نظر کردم که رویش از تمام مردم زیباتر و بویش از همه پاکیزه‌تر و نور از میان دو چشم و بالای سر و زیر پای او همی ساطع بود. «فدعوته، فاقبل الی و علیه ثياب التّور و سیماء کلّ خیر حتّی قبل بین عینی و نظرت الی ملائکته، قد حفّوا به لا یحصیهم الاّ الله». پس او را به جانب خویش خواندم، به سوی من روی آورد در حالی که جامه‌های نور بر او بود و آثار هر خیر و نیکی‌ی از چهره همایونش هویدا بود. پس بیامد تا میان دو چشم مرا ببوسید و به سوی ملائکه نظر کردم که در اطراف و جوانب آن جناب بودند، بسیاری آن‌ها به حدّی بود که جز ذات مقدّس خدای تعالی کسی شمار آنان نتوان نمود.

عقربیه سوّم: [بشارت ظهور در لوح فاطمه]

عقربیه سوّم: [بشارت ظهور در لوح فاطمه]

در بشارات ذات مقدّس خدای تعالی به ظهور نور موفور السرور حضرت بقیة الله - عجل الله فرجه - در لوح فاطمه علیها السلام و صحیفه بیضا است و در آن چند رفره می‌باشد.

[خبر لوح]

۱ رفره بدان که اخبار لوح از اخبار مستفیضه، بلکه می‌توان گفت نزدیک به تواتر معنوی است. اغلب محدثین امامیه - قدس سرارهم - و بعضی از محدثین عامه، خبر لوح را به طرق متعدده روایت کرده‌اند. چون در متن و طریق روایت، تعدد و تکثر است و ذکر همه آن‌ها از وضع این کتاب خارج است، به ذکر چند خبر اکتفا می‌نمایم. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه در کمال الدین (۱۵۳) و عیون، (۱۵۴) طبرسی در احتجاج، (۱۵۵) شیخ طوسی در غیبت، (۱۵۶) محمد بن ابراهیم نعمانی در غیبت، (۱۵۷) شیخ مفید در اختصاص، (۱۵۸) کلینی در کافی (۱۵۹) و مسعودی در اثبات الوصیه، (۱۶۰) با اندک اختلاف به دو طریق و حموی از علمای عامه در فرائد السمطین (۱۶۱) خبر لوح را روایت کرده‌اند. ما نیز از کمال الدین و عیون نقل می‌کنیم. در دو کتاب مزبور به سند متصل از عبدالرحمن بن سالم از ابوبصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم امام محمد باقر علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: مرا به سوی تو حاجتی است؛ چه زمانی برای تو سهل است که با تو خلوت کرده، حاجت خویش پرسش کنم؟ جابر عرض نمود: در هر زمان که خواهی، حضور حضرتت مشرف می‌شوم. چون جابر را سعادت حضور، مساعدت کرد، پدرم مجلس را از بیگانه پرداخت. سپس فرمود: ای جابر! مرا خبر ده از آن لوح که در دست مادرم فاطمه (س) - دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله - دیدی و آن چه را که مادرم به تو خبر داد، در آن لوح نوشته بود؟! جابر گفت: به خدای تعالی شهادت می‌دهم که بر مادرت فاطمه سلام الله علیها در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شدم تا او را به ولادت حسین علیه السلام تهنیت گویم. در دست او لوح سبزی دیدم که پنداشتم از زمره است و در آن مکتوبی بود که مانند آفتاب می‌درخشید. گفتم: پدر و مادرم فدایت، ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! این لوح چیست؟! گفت: این لوحی است که خدای تعالی به سوی پیغمبر خود هدیه فرستاده؛ در این لوح، نام پدر، شوهر، فرزندانم و نام‌های اوصیا از فرزندانم ثبت است، پدرم این لوح را به من عطا فرمود تا مرا بدان مسرور فرماید. جابر گفت: مادرت فاطمه آن لوح را به من داد، قرائت کردم و نسخه‌ای از آن بر گرفتم. پس پدرم فرمود: ای جابر! آیا می‌توانی آن نسخه را بر من عرضه داری؟ گفت: آری. پدرم به منزل جابر رفت. جابر صحیفه‌ای از پوست بیرون آورد و گفت: خدا را گواه گیرم که در لوح مکتوب چنین دیدم؛ به نام خداوند بخشنده مهربان. این کتابی است از جانب خدای عزیز علیم به سوی محمد که نور خدا و فرستاده دانا و پیغمبر بشارت دهنده و امیدوار کننده او است. او حجاب خدا و دلیل او است. روح الامین از نزد رب العالمین، نزد او فرود آمد به این که: ای محمد! نام‌های مرا تعظیم کن، نعمت‌های مرا شکر کن و بخشش و عطا‌های مرا کفران مکن، منم معبودی که جز من معبودی نیست، هر که به احدی غیر از احسان من امیدوار شود و یا از احدی غیر از عدل من بترسد، او را به عذابی عذاب کنم که احدی از عالمیان را معذب نکرده باشم. ای محمد! مرا بندگی نما و بر من توکل کن! هیچ پیغمبری را نفرستادم که روزگار عمر او را تمام کنم، مگر آن که برای او وصی قرار دادم و تو را بر همه بندگان و پیغمبران خود تفصیل دادم. هم چنین وصی تو را بر همه اوصیا برتری عنایت کردم. بعد از خودت تو را به دو پسر اکرام کردم، و ایشان را بعد از سرآمدن زمان پدرشان، معدن علم خود گردانیدم. حسین را خزانه‌دار و وحی خود نمودم، او را به شهادت گرامی داشتم و پایان کار او را به سعادت ختم کردم. او از همه شهدا افضل و قدر و منزلت او نزد خدا از همه بالاتر است، کلمه تامه من با او و حجت بالغه من نزد او است. به دوستی عترت او، خلق را ثواب و به دشمنی ایشان، خلق را عتاب کنم. اول ایشان علی، سید عابدان و زینت گذشتگان از اولیای من است. بعد از او پسرش، شبیه جدش پیغمبر محمود صلی الله علیه و آله، محمدی که باقر، یعنی شکافنده علم من است و معدن حکمت من و بعد از او جعفر است. هر که در او شک کند، هلاک شود و راد بر او، راد بر من است. این قول از من حق است، هر آینه جعفر را گرامی خواهم داشت و او را به شیعیان و دوستان و انصارش خشنود گردانیدم و بعد از جعفر، موسی را برگزیدم، پس فتنه‌ای روی دهد که خلاصی مردم از آن بسیار صعب و دشوار باشد و همه در آن فتنه کور و نابینا باشند؛ زیرا ریسمان حکم و تکلیف من هرگز بریده نشود و حجت من بر مردم مخفی نماند و دوستان من شقی نگردند. کسی که یکی از ایشان را انکار کند، نعمت من را انکار کرده است و کسی که آیه‌ای از کتاب مرا تغییر دهد، بر من افترا

بسته است. در آن هنگام که عمر دوست و بنده و برگزیده من، موسی بن جعفر به سر آید، بدا به حال کسانی که به من افترا گویند و امام مرا نیز انکار کنند. به تحقیق تکذیب کننده هشتمین امام من، تکذیب کننده همه اولیای من است و علی، ولی و ناصر دین من است، او است که بارهای گران نبوت را بردوش او اندازم و به او قوت کشیدن آن را عطا کنم، عفریت متکبری او را می‌کشد، او را در شهری که بنده صالح من آن را بنا کرده است، پهلوی بدترین مخلوق من دفن نمایند. این قول من حق است، هر آینه دیده علی را به فرزندش محمد که خلیفه و جانشین او، بعد از او روشن گردانیدم. او وارث علم من، معدن حکمت و موضع سر من و حجت من بر بندگان من است. بهشت را برای او جایگاه گردانیدم و شفاعت او را درباره هفتاد هزار نفر از اهل بیتش که همه مستوجب جهنم باشند، قبول می‌کنم و کار فرزندش علی را به سعادت ختم کنم که ولی و ناصر دین من و گواه من بر بندگان من و امین من بر وحی من است. از صلب او بیرون آورم کسی را که مردم را به سوی من دعوت کند، او خازن علم من است. پس امر امامت و خلافت را به پسرش که رحمت خدا بر اهل عالم است، کامل گردانم و بر او است کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایوب. دوستان من در زمان غیبت او ذلیل خواهند شد و سرهای ایشان را مانند سرهای ترک و دیلم به هدیه فرستند، ایشان را بکشند، جسد ایشان را بسوزانند، و ایشان پیوسته خایف و مضطرب و پریشان باشند و دشمنان دین، زمین را از خون ایشان رنگین کنند و آواز نوحه و فریاد از زنان ایشان بلند شود، ایشان دوستان من هستند. حقا به وسیله ایشان هر فتنه صعب و دشواری را، یعنی کفر و ضلالت را برطرف گردانم و بلاهای روزگار را به وسیله ایشان دفع کنم و بارهای گران را از دوش مردم بردارم. بر آن جماعت درود پروردگار و رحمت و برکات او باد! و ایشان اند هدایت یافته شدگان. عبدالرحمان بن سالم گوید، ابوبصیر گفت: اگر در مدت عمر خود به غیر از این حدیث، حدیثی در این خصوص گوشزد تو نمی‌شد، هر آینه تو را کافی بود؛ تو آن را از نااهل نگاهدار... الخبر.

اروایت صدوق

۲ رفره صدوق - علیه الرحمه - در عیون (۱۶۲) به سند دیگر از اسحاق بن عمیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: آیا تو را بشارت ندهم؟ عرض کردم: بلی، یا بن رسول الله! پس فرمود: یافته‌ایم صحیفه‌ای به املاى رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خط امیر المؤمنین علیه السلام یافته‌ایم که در آن صحیفه مرقوم است: «بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم» و حدیث را مانند حدیث سابق، بدون کم و زیاد ذکر کرد، مگر آن که در آخر حدیث خود گفت: «ثم قال الصادق: یا اسحق! هذا دین الملئکه و الرسل فصنه عن غیر اهله یصنک الله و یصلح بالکک ثم قال من دان بهذا أمن من عقاب الله». یعنی حضرت صادق علیه السلام بعد از بیان مرقومات صحیفه، فرمود: ای اسحاق! این است دین ملائکه و پیغمبران. پس آن را از نااهل نگاه دار تا خدا تو را نگاه دارد و امور تو را اصلاح کند. بعد از آن گفت: کسی که به آن چه در این صحیفه مرقوم است، مطیع و منقاد شود، از عقاب خدای عزوجل در امان است.

اروایت حضرت عبدالعظیم حسنی

۳ رفره صدوق در کمال الدین (۱۶۳) و عیون (۱۶۴) به چهار واسطه از عبدالعظیم حسنی روایت کرده، او نیز از علی بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که گفت: عبدالله بن محمد بن جعفر الصادق علیه السلام از پدرش از جدش مرا حدیث کرد که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرزندان خود را جمع کرد که در میان آن‌ها عم ایشان، زید بن علی بود، آن گاه به سوی آن‌ها کتابی را که به خط علی علیه السلام و املاى رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود، بیرون آورد؛ در آن کتاب نوشته بود «هذا کتاب من الله العزیز العلیم» حدیث لوح تا «واولئک هم المهتدون». راوی از عبدالعظیم گوید که عبدالعظیم گفت: تعجب است از محمد بن جعفر و خروج او، با این که از پدر بزرگوار خود این حدیث را استماع نموده و حکایت می‌کرد. آن گاه گفت:

«هذا سرّ الله و دینه و دین ملائکة فضینه الّما عن اهله و اولیائه». یعنی: ولایت و وصایت و خل...X...ائمه هدی علیهم السلام به نصّ صریح حضرت کبریا، سرّ الهی و دین ربّانی و دین ملائکه او است. پس این سرّ حق را صیانت کن و با هر کس، آشکار مدار، مگر آنان که اهلیت داشته و از اولیای حق باشند.

[روایت دیگری از خبر لوح]

۴ رفره در امالی شیخ صدوق - علیه الرحمه نیز خبری در لوح به سند دیگر ذکر کرده و ایضاً شیخ شرف الدین در «تأویل الآیات الباهره علی ما فی المحجّه»، (۱۶۵) قریب به مضمون مروی شیخ را نیز روایت نموده؛ لکن این خبر از خبر سابق، مختصرتر است و در مقام ذکر حضرت صاحب الامر ارواحنا فداه بعد از اسم مبارک حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، عبارت خبر این است: «یخرج منه ذوالاسمین خلف محمد یخرج فی آخر الزمان علی رأسه عمامه بیضاء تظله من الشمس ینادی مناد بلسان فصیح یسمعه الثقلان و من بین الخافقین هو المهدی من آل محمّد یملاء الارض عدلاً کما ملئت جوراً». یعنی: از حسن عسکری علیه السلام کسی که صاحب دو اسم است متولد شود، یک اسمش خلف و اسم دیگرش محمد است. آخر الزمان، در حالتی که بر سر او ابری سفید سایه افکنده، خروج می کند، به زبانی هویدا که جنّ و انس و مردم مشرق و مغرب بشنوند، ندا کند: این مهدی موعود از آل محمد است که زمین را از عدل پر می کند، چنان چه از جور پر شده باشد...، الخبر.

[روایت جابر از لوحی دیگر]

۵ رفره شیخ صدوق در اکمال (۱۶۶) و عیون (۱۶۷) و خصال، شیخ طوسی در غیبت (۱۶۸) و حمونینی در فرائد السمطین (۱۶۹) از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده اند که گفت: «دخلت علی فاطمه علیها السلام و بین یدیها لوح یکاد ضوئه یغشی الأبصار فیه اثنی عشر اسماً ثلاثه فی ظاهره و ثلاثه فی باطنه و ثلاثه فی آخره و ثلاثه أسماء فی طرفه فعددتها فاذا هی اثنی عشر. فقلت: أسماء من هؤلاء؟! قالت: هذه أسماء الأوصیاء أولهم ابن عمی و احد عشر من ولدی آخرهم القائم. قال جابر: فرأیت فیها محمّداً محمّداً فی ثلاثه مواضع و علیاً علیاً علیاً فی اربعه مواضع». یعنی: بر حضرت صدیقه کبرا، فاطمه - سلام الله علیها - دختر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم داخل شدم و پیش آن حضرت لوحی بود که روشنی آن نزدیک بود چشم‌ها را خیره نماید، در آن لوح، دوازده اسم مرقوم بود؛ سه اسم در ظاهر، سه اسم در باطن، سه اسم در آخر و سه اسم در کنار آن لوح نوشته دیدم. چون شمردم، دوازده شماره بود، بدون کم و زیاد. پس عرض کردم: این‌ها کیانند؟ فرمود: نام‌های اوصیای من می‌باشند که اول ایشان پسر عم من است و یازده نفر از آن‌ها از فرزندان من هستند که آخر ایشان قائم است. جابر گفت: چون در لوح نظر کردم، سه محمد و چهار علی، از جمله آن نام‌ها مشاهده کردم. مسعودی در اثبات الوصیه (۱۷۰) این خبر را به اندک اختلافی روایت نموده، کلینی نیز در کافی از حضرت باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده. هم چنین مخفی نماند که این خبر لوح، غیر از خبر لوح اخضر است که در رفره اولی گذشت و واقعه نیز متعدّد است، نه این که از قبیل وحدت واقعه و اختلاف در روایت باشد، چنان چه بر ناقدین اخبار پوشیده نیست. انتهى الخبر.

[لوح امام سجاد (ع)]

۶ رفره در نجم الثاقب از غیبت فضل بن شاذان (۱۷۱) از ابو خالد کابلی روایت کرده که گفت: در منزل مولای خود، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام داخل شدم. در دست آن حضرت، صحیفه‌ای دیدم که بر آن نظر می‌فرمود و سخت گریه می‌نمود. عرض کردم: ای فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم پدر و مادرم فدای تو باد! این صحیفه چیست؟ حضرت فرمود: این نسخه، لوحی

است که خدای تعالی به رسول خود به هدیه فرستاد. در آن لوح ذکر شده بود: نام خداوند علی اعلی، نام رسول او صلی الله علیه وآله وسلم، نام امیر المؤمنین - صلوات الله علیه -، نام عمّ ام حسن بن علی علیهما السلام، نام پدرم، نام من، نام فرزندم محمد باقر علیه السلام، نام فرزند او جناب جعفر صادق علیه السلام، نام فرزند او موسی کاظم علیه السلام، نام فرزند او علی رضاعیه السلام، نام فرزند او حضرت امام محمد تقی علیه السلام، نام فرزند او علی نقی علیه السلام و نام فرزند او حضرت حسن زکی علیه السلام و نام فرزند آن حضرت حجه الله و قائم به امر الله و منتقم از اعداء الله علیه السلام، آن که غایب شود غایب شدنی دراز، بعد از آن ظاهر شود و زمین را از عدل و داد پر کند، هم چنان که از ستم و بیداد پر شده باشد. در کتاب مزبور از ملک العلماء، شهاب الدین عمر دولت آبادی در هدایه السعداء از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت: بر فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله داخل شدم و پیش روی او لوحی بود و در آن نام‌های امامان از فرزندان او بود. پس یازده اسم را شمردم که آخر ایشان قائم علیه السلام بود.

عقربیه چهارم: [بشارات دیگر از خدای عزوجل]

عقربیه چهارم: [بشارات دیگر از خدای عزوجل]

در بشارات خدای عزوجل، به ظهور موفور السیرور حضرت بقیه الله - عجل الله فرجه الشریف - در صحیفه بیضا و صحایف مختومه و در روز عاشورا و در بشارات جبرئیل امین به این ظهور توأم با نور است و در آن چند رفره آمده است.

[روایت لوح از امام باقر(ع)]

۱ رفره صدوق در کمال الدین (۱۷۲) و عیون، (۱۷۳) طبرسی در احتجاج، (۱۷۴) حموی از علمای عامّه در فرائد السیمطین (۱۷۵) روایت کرده‌اند که چون زمان وفات حضرت باقر علیه السلام فرا رسید، پسرش جعفر صادق را بخواند تا عهد امامت را به وی سپارد. پس برادر آن حضرت، زید بن علی عرض کرد: اگر آن چه را که حسن و حسین علیهما السلام معمول داشتند، درباره من معمول داری، امیدوارم که امر منکری را به جای نیاورده باشی. حضرت باقر علیه السلام فرمود: «یا أبا الحسن إنَّ الأمانات لیست بالمثل و لا العهود بالزّسوم و إنّما هی أمور سابقه عن حجج الله عزوجل». پس جابر بن عبد الله را بخواند و به او گفت: ای جابر ما را از آن چه از صحیفه دیدار کرده‌ای، حدیث کن! جابر عرض کرد: بلی! بر سیده خود فاطمه - دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله - داخل شدم تا او را به مولد حسین علیه السلام تهنیت گویم. در دست آن حضرت صحیفه‌ای دیدم که از یک دانه در بود. گفتم: ای سیده زنان! این صحیفه چیست؟ گفت: در این صحیفه، نام‌های امامان از فرزندان من می‌باشد. عرض کردم: به من دهید تا در آن نگران شوم. فرمود: ای جابر! اگر نهی نبود، چنین می‌کردم. لکن از این که دست کسی بر این صحیفه برسد، نهی شده مگر این که پیغمبر یا وصی پیغمبر یا از اهل بیت باشد، لکن تو را رسد که از ظاهر آن، باطن آن را نگیری. جابر گفت: پس قرائت کردم؛ در آن صحیفه مرقوم بود: ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی، امه آمنه، ابوالحسن علی بن ابی طالب، امه فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف، ابومحمد الحسن بن علی البرّ، ابوعبدالله الحسین بن علی، امه فاطمه بنت محمد، ابومحمد علی بن الحسین العدل، امه شهربانو بنت یزدجرد، ابوجعفر محمد بن علی الباقر، امه ام عبدالله بنت الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق، امه ام فروه بنت القسم بن محمد بن ابی بکر، ابو ابراهیم موسی بن جعفر، امه جاریه اسمها حمیده، ابوالحسن علی بن موسی الرضا، امه جاریه اسمها نجمه، ابوجعفر محمد بن علی زکی، امه جاریه اسمها خیزران، ابوالحسن علی بن محمد الامین، امه جاریه اسمها سوسن، ابومحمد الحسن بن علی الرفیق، امه جاریه اسمها سمانه و تکنی ام الحسن ابوالقاسم محمد ابن الحسن، هو حجّه

اللّٰه القائم، امّه جاريه اسمها نرجس - صلوات اللّٰه عليهم اجمعين - . صدوق - عليه الرحمه - بعد از ذكر تمام خبر گوید: این خبر چنین وارد شده که در آن به اسم مبارک حضرت قائم علیه السلام تصریح شده و آن چه مرا عقیده است، نهی از نام بردن او است. گویا مقصود صدوق رحمهم الله این است که نامیدن آن حضرت در صحیفه، دلالت بر جواز تسمیه برای ما ندارد و به این خبر نمی توان بر جواز استدلال نمود؛ زیرا اخبار ناهیه از تسمیه، دلالت بر نهی نسبت به مکلفین دارند و مدلول این خبر آن که خدای تعالی آن را تسمیه فرموده، پس این خبر نه معارض است نه مخصّص.

[صحایف مختومه]

۲ رفره در نصوص و بشارات حق تعالی در صحایف مختومه نعمانی؛ یونس بن یعقوب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده؛ حضرت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم صحیفه‌ای که مختوم به دوازده خاتم بود به علی علیه السلام سپرد. و او را فرمود: خاتم اوّل برگیر و بدانچه در او است، رفتار کن و او را به حسن بسیار تا خاتم ثانی برگیرد و به آن چه مرقوم است، عمل نماید و او به حسین بسیار تا خاتم ثالث برداشته، به دستور رفتار نماید. هم چنین هر یک از فرزندان حسین... الخ. (۱۷۶)

[روایت ابن عباس]

۳ رفره شیخ طوسی در غیبت (۱۷۷) از ابن عباس روایت کرد که گفت: جبرئیل از جانب خدا به رسول او، صحیفه‌ای را فرود آورد که دوازده خاتم از ذهب داشت. پس عرض کرد: خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: این صحیفه را به نجیب از اهل بیت خود بعد از خود بسیار که اوّل آن ها خاتم برگیرد و به آن چه در او است، عمل نماید. چون خواهد از دنیا گذرد، به وصی بعد از خود سپارد و هم چنین هر یک به دیگری. حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله به فرموده عمل نمود. علی، اوّل خاتم بر گرفت و به آن چه در آن بود، رفتار نمود. آن گاه آن را به حسن سپرده، او نیز خاتم خویش بر گرفت و فرمان خدای را امتثال فرمود. سپس به حسین داده و ایشان نیز آن را به علی بن الحسین علیهما السلام داد. آن گاه هر یک بعد از دیگری تا به آخر آن ها، که دوازدهمین است، انتها گیرد.

[روایت صحیفه مختومه از امام صادق (ع)]

۴ رفره نعمانی در غیبت، (۱۷۸) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده: «قال: الوصیة نزلت من السماء علی رسول الله صلی الله علیه وآله کتاباً مختوماً و لم ینزل علی رسول الله صلی الله علیه وآله کتاب مختوم إلا الوصیة. فقال جبرئیل علیه السلام: یا محمّد! هذه وصیتک فی أمتک إلی أهل بیتک. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله أى أهل بیتی یا جبرئیل؟ فقال: نجیب الله منهم و ذریته لیرثک علم النبوة قبل إبراهیم و کانت علیها خواتیم. ففتح علی علیه السلام الخاتم الأول و مضی أمر فیہ ثم فتح الحسن علیه السلام الخاتم الثانی و مضی ما أمر به، ثم فتح الحسین علیه السلام الخاتم الثالث فوجد فیہ أن قاتل و قتل و أخرج بقوم للشهادة لا شهادة لهم إلا معک، ففعل؛ ثم دفعها إلی علی بن الحسین علیه السلام و مضی، ففتح علی بن الحسین الخاتم الرابع فوجد فیہ أن أطرق و اصمت لما حجب العلم، ثم دفعها إلی محمّد بن علی علیه السلام ففتح الخاتم الخامس، فوجد فیہ أن فسّر کتاب الله و صدّق أباک و ورث ابنک العلم و اصطنع الأمیة و قل الحقّ فی الخوف و الأمن و لا تخش إلا الله، ففعل ثم دفعها إلی الذی یلیه، قال معاذ بن کثیر، فقلت له: و أنت هو فقال ما بک فی هذا إلا أن تذهب یا معاذ؟ فترویه عنی، نعم و أنا هو حتّی عدّد علی اثنی عشر اسماً، ثم سکت. فقلت: ثم من فقال حسبک».

[روایت دیگری از صحیفه مختومه]

۵ رفره صدوق در کمال الدین (۱۷۹) و امالی (۱۸۰) و شیخ مفید، در امالی (۱۸۱) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: به درستی که خدای عزوجل بر پیغمبر خود پیش از وفات او کتابی را فرو فرستاد. پس گفت: ای محمد! این کتاب، وصیت تو به سوی برگزیده از اهل بیت تو است. آن گاه فرمود: برگزیده از اهل بیت کیست؟ جبریل عرض کرد: علی بن ابی طالب علیه السلام. و بر کتاب، خاتم‌هایی از طلا بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به علی داد و امر فرمود: یک خاتم برگیرد و به دستور عمل نماید. علی، خاتم را برگرفت و به آن چه امر رفته بود، عمل فرمود. آن گاه آن را به پسرش حسن علیه السلام سپرد و حسن نیز چنان کرد. به حسین علیه السلام داد. حسین چون خاتم برگرفت؛ «فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ اخْرُجْ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ وَ أَشْرَ نَفْسِكَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ». پس در آن کتاب یافت به این که: بر قومی به سوی شهادت بیرون رو؛ چه، آنان را جز در خدمت تو، ادراک سعادت شهادت دست ندهد و جان خود را برای خدای عزوجل بفروشد. آن گاه کتاب را به علی بن الحسین علیهما السلام داد؛ «فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أَطْرِقَ (۱۸۲) وَ أَصِيْمُتْ وَ الزَّمْ مَنَزِلَكَ (وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيكَ الْيَقِينُ (۱۸۳))». پس در آن کتاب یافت: سکوت کن و ملازم منزل خود باش و پروردگار خود را تا زمانی پرستش کن که مرگ تو را دریابد. آن گاه آن را به محمد بن علی علیهما السلام داد. خاتمی بگشود؛ چنین یافت: «حَدَّثَ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ وَ لَا تَخَافَنَّ (۱۸۴) إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهُ لَمَّا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ؛ مردم را حدیث گوی و فتوا بده و از کسی جز خدای بیم مکن! هیچ احدی نتواند زبانی به تو رساند. آن گاه کتاب را به من داده، خاتم را برگرفتم و چنین یافتم: «حَدَّثَ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ وَ أَنْشَرُ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ صِدْقُ آبَاءِكَ الصَّالِحِينَ وَ لَا تَخَافَنَّ (۱۸۵) إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتَ فِي حِزِّ وَ أَمَانٍ». برای مردم حدیث گوی و حکم خدا را بیان فرما و علوم خانواده خود را منتشر ساز و پدران نیکوکار خویش را تصدیق نما و از هیچ کس جز خدا بیم منما که تو در کنف حمایت خداوند قادر سبحان، در حفظ و امان باشی. پس من چنان کردم که فرمان رفته بود. چون خواهم جهان را بدرود کنم، به موسی سپارمش؛ او نیز به امام بعد از خود سپارد و هم چنین است تا زمان قیام مهدی به امر امامت که به وی سپرده خواهد شد.

[روایت ابی بن کعب از رسول خدا(ص)]

۶ رفره صدوق در کمال الدین (۱۸۶) از ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که آن حضرت، اسامی ائمه اثنا عشر و دعوات خاصه آنان را بیان فرمود. پس ابی بن کعب معروض می‌دارد «کیف حال هؤلاء الأئمة عن الله عزوجل؟ قال: ان الله تبارك و تعالی أنزل علی اثنی عشر خاتماً و اثنتی عشرة صحیفه اسم کل إمام علی خاتمه و صفته فی صحیفته. حال این امامان دوازده گانه چگونه از جانب خدای تعالی معلوم شده است؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: به درستی که بر من، دوازده خاتم فرود فرستاده و دوازده صحیفه، نام هر امامی بر خاتم او و صفت او در صحیفه‌اش می باشد.

[بشارت ظهور در روز عاشورا]

۷ رفره در نصوص و بشارات خدای تعالی در روز عاشورا. کلینی در کافی (۱۸۷) از کرام روایت کرده، گفت: با خود حلف نمودم که در روز، هرگز طعام نخورم مگر آن که قائم آل محمد قیام کند. پس بر حضرت صادق علیه السلام داخل شدم. عرض کردم: مردی از شیعیان شما است که از برای خدا بر خود قرار داده، در روز طعام نخورد تا آن زمانی که قائم آل محمد قیام فرماید. فرمود: ای کرام! در این هنگام روزه بدار! و عیدین و سه روز تشریق و ایام مسافرت و اوقات مرض خود را روزه مدار. «فَإِنَّ الْحَسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمَّا قُبِلَ عَجَّتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ عَلَيْهِمَا وَ الْمَلَائِكَةُ فَقَالُوا يَا رَبَّنَا ائْتِنَا فِي هَلَاكِ الْخَلْقِ حَتَّى نَجِدَهُمْ عَنْ حَيْدِ

الْأَرْضِ بِمَا اسْتَحَلُّوا حُرْمَتَكَ وَ قَتَلُوا صَفْوَتَكَ». زیرا که چون حسین کشته شد، آسمان‌ها و زمین‌ها و آن چه در آسمان و زمین است و ملائکه به درگاه خدای تعالی ناله کردند و عرض کردند: ای پروردگار ما! اذن فرمای ما را در هلاک این خلق تا آن‌ها را از روی زمین براندازیم. چرا که این‌ها حرمت تو را حلال داشتند و خون برگزیده تو را ریختند. «فأوحى الله إليهم يا ملائكتي و يا ارضى اسكنوا ثم كشف حجاباً من الحجب فإذا خلفه محمد و اثني عشر وصياً ثم اخذ بيد فلان القائم من بينهم، فقال: يا ملائكتي و يا سمواتي و يا ارضى بهذا انتصر؛ قالها ثلاث مرّات». پس خدای به سوی ایشان وحی فرمود که ای ملائکه من! و ای آسمان‌های من! و ای زمین من! آرام باشید. آن گاه حجابی از حجاب‌های ملکوت برگرفت. پس ناگهان در پشت آن پرده، محمد و دوازده وصی او بودند. آن گاه خدا دست آن را که در میان ایشان ایستاده بود، گرفت. پس سه بار فرمود: ای ملائکه من! و ای آسمان‌های من! و ای زمین من! به این ایستاده که دست او را به دست قدرت خود گرفته‌ام، از برای این مقتولِ مظلوم، انتقام کشم.

[علت نامگذاری امام زمان (ع) به قائم]

۸ رفره ابن بابویه در علل الشرایع (۱۸۸) از ابو حمزه ثمالی روایت کرده، گفت: خدمت حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! آیا همه شما قائم به حق نیستید؟ فرمود: بلی. عرض کردم: پس چرا «قائم علیه السلام»، «قائم علیه السلام» نامیده شده و غیر او به این لقب نامیده نشده؟ فرمود: چون جدّم حسین علیه السلام کشته شد، ملائکه به سوی خدای همی بنالیدند و عرض کردند: ای خدای ما! ای آقای ما! آیا از کشنده صفوه پسر صفوه خود و برگزیده از مخلوق خود انتقام نکشی. «فأوحى الله عزّ و جلّ إليهم قزوا ملائكتي فوعزّتي و جلالی لأنتقمنّ منهم و لو بعد حين ثمّ كشف الله عزّ و جلّ عن الأئمة من ولد الحسين عليه السلام للملائكة فسرتّ الملائكة بذلك فإذا أحدهم قائم يصلّى فقال الله عزّ و جلّ بذلك القائم أنتقم منهم» (۱۸۹). پس خدای به ایشان وحی فرمود: ای ملائکه من! آرام گیرید! پس به عزّت و جلال خودم که هر آینه البتّه از ایشان انتقام کشم؛ اگر چه بعد از زمانی دراز باشد. آن گاه حجاب از امامان، از فرزندان حسین علیه السلام برگرفت. پس بدان سبب، ملائکه را مسرتّ روی داده، ناگهان دیدند یکی از آن‌ها ایستاده، نماز می‌خواند. پس خدای عزّوجلّ فرمود: به وسیله آن ایستاده، از ایشان انتقام می‌کشم. شیخ مفید در امالی از محمد بن حرمان روایت کرده، قال ابو عبد الله: «لما كان من امر الحسين بن علي ما كان، ضجّت الملائكة الى الله تعالى و قالت يا ربّ يفعل هذا بالحسين صفيك و ابن حبيك؟ قال: فاقام الله لهم ظلّ القائم و قال: بهذا انتقم له من ظالميه». گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون شد از امر حسین علیه السلام، آن چه شد، ملائکه به سوی خدا بنالیدند و عرض کردند: ای پروردگار! آیا با حسین که برگزیده و فرزند پیغمبر تو است، چنین معامله شود؟ فرمود: پس خدا، ظلّ حضرت قائم - یعنی جسد مثالی آن حضرت - را بر پای داشت و فرمود: به وسیله این، از ستم کنندگان بر حسین انتقام خواهم کشید. (۱۹۰)

[بشارت جبرائیل امین]

۹ رفره در بشارت جبریل علیه السلام به اعلام ربّ جلیل علی بن محمد الخزاز القمی در کفایه الاثر، (۱۹۱) از حضرت حسین بن علی علیهما السلام، از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده، فرمود: جبریل مرا خبر داد که چون خدای تعالی، نام محمد را در ساق عرش اثبات نمود، عرض کردم: ای پروردگار من! این نامی که در سراق عرش مکتوب شده، چنان دانم که گرمی‌ترین آفریدگان نزد تو می‌باشد. گفت: خدای، دوازده شبح از نور که بدن‌های بی‌روح بودند، در میان آسمان و زمین بر وی نمودار فرمود. «فقال يا ربّ بحقهم عليك ألا أخبرتني عنهم. قال: هذا نور علی بن أبي طالب و هذا نور الحسن و هذا نور الحسين و هذا نور علی بن الحسين و هذا نور محمد بن علی و هذا نور جعفر بن محمد و هذا نور موسی بن جعفر و هذا نور علی بن موسی و هذا نور محمد بن علی و هذا نور علی بن محمد بن علی و هذا نور الحسن بن علی و هذا نور الحجة القائم المنتظر». پس گفت: پروردگار!

قسم به حقی که ایشان بر تو دارند، مرا آگاه فرما که ایشان کیستند؟ فرمود: این نور علی بن ابی طالب است؛ این نور حسن؛ این نور حسین؛ این نور علی بن الحسین؛ این نور محمد بن علی؛ این نور جعفر بن محمد؛ این نور موسی بن جعفر؛ این نور علی بن موسی؛ این نور محمد بن علی؛ این نور علی بن محمد؛ این نور حسن بن علی؛ این نور حقیه قائم منتظر علیهم السلام است. حضرت حسین علیه السلام، بعد از روایت این حدیث از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبریل می فرماید: «فکان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول: ما احد یتقرب الی الله عزوجل بهولاء القوم الّما اعتق الله رقبته من النّار». رسول خدای صلی الله علیه و آله همواره می فرمود: نیست کسی که به سوی خدای عزوجل تقرب جوید به سبب آن قومی که خدا اشباح آنان را به جبریل نشان داد، جز این که از آتش آزادش فرماید.

[روایت عایشه]

۱۰ رفره در کفایه الاثر (۱۹۲) از ابوالفضل و او به پنج طریق از عایشه روایت کرده، که گفت: ما را صُفّه و یا غرفه‌ای بود که چون حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله اراده ملاقات جبریل می فرمود، به آن جا تشریف می برد. یک مرتبه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مکان با جبریل ملاقات داشت، مرا امر فرموده بود که نگذارم کسی آن جا رود. پس حسین بن علی علیه السلام آمد، به آن مکان رفت و ما ندانستیم تا ممانعت کنیم. جبریل پرسید: این کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پسر من است. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را گرفته، بر دامن نشانید. جبریل گفت: «اما انه سیقتل»؛ زود باشد که این حسین علیه السلام کشته شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کشنده او کیست؟ عرض کرد: اّمّت تو خواهد بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا اّمّت من، حسین را می کشند؟ گفت: آری و اگر بخواهی، تو را از زمینی آگهی دهم که در آن کشته شود. سپس جبریل به سوی طف که در عراق است، اشاره نمود، از آن جا خاکی سرخ برگرفت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ارایه داد و عرض کرد: این از خاکِ مصرع حسین است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بگریست. جبریل عرض کرد: «فسوف ینتقم الله منکم بقائمکم اهل البیت. فقال رسول الله: حیبی جبرئیل و من قائمنا اهل البیت؟ قال: هو التاسع من ولد الحسین، کذا اخبرنی ربّی جلّ جلاله، انه سیخلق من صلب الحسین ولداً و سّماه عنده علیاً خاضع لله خاشع، ثم ینخرج من صلبه ابنه محمّداً و سّماه عنده عابد ساجد لله و ینخرج من صلب محمّد ابنه و سّماه عنده جعفر ناطق عن الله صادق فی الله و ینخرج الله من صلبه ابنه و سّماه عنده موسی واثق بالله محبّ فی الله ینخرج من صلبه و سّماه عنده علیاً الراضی بالله و داعی الی الله عزوجلّ و ینخرج من صلبه ابنه و سّماه عنده محمّد المرعّب فی الله و الذاب عن حرم الله و ینخرج من صلبه ابنه و سّماه عنده علی المکتنفی بالله و الولی لله ثم ینخرج من صلبه ابنه و سّماه حسنا مؤمن بالله مرشد الی الله و ینخرج من صلبه کلمه الحق حجّه الله علی بریته له غیبه طویلّه ینظر الله تعالی به الاسلام و اهله و ینخسف به الکفر و اهله». زود باشد که خدای از خون حسین به قائم شما اهل بیت انتقام کشد. عرض کرد: او نهمین از فرزندان حسین است. پروردگار من، چنین خبر داده مرا که به زودی از صلب حسین علیه السلام، فرزندی را خلق فرماید که خود، او را علی نامیده و او از برای خدا خاضع و خاشع است. بعد از آن، از صلب علی، پسر او را بیرون آرد که نام او را نزد خود محمد گذارده و او از برای خدا عبادت کننده و سجده کننده است. بعد از آن، از صلب محمد بیرون آرد، او را نزد خود، جعفر نامیده است که گویا از خدا و صادق در دین خداست. بعد از آن از صلب او، پسرش را بیرون آرد و او را نزد خود، موسی نامیده که به خدا واثق است و دوست دارنده در راه خداست و خدای از صلب او، پسرش را بیرون آرد و او را نزد خود، علی نامیده که به خدا راضی است و دعوت کننده به سوی خدای عزوجلّ است و از صلب او، پسرش را بیرون آرد، او را نزد خود، محمد نامیده که ترغیب کننده در خدا و دفع کننده از حرم خداست و از صلب او، پسرش را بیرون آرد و او را نزد خود، حسن نامیده که مؤمن به خدای و ارشاد کننده به سوی خدا است. و از صلب، او کلمه حق و لسان صدق و آشکار کننده حق را بیرون آرد که

حجت خدا بر آفریدگان او است. از برای او، پنهان شدنی دراز است و خدا به سبب او، اسلام و اهل اسلام را آشکار کند و به ظهور وی، کفر و اهل کفر را هلاک گرداند. محمد بن ابراهیم که راوی خبر از ابوسلمه است، گفته: ابوسلمه مرا گفت: من بر عایشه داخل شدم، در حالتی که اندوهناک بود. گفتم: یا ام‌المؤمنین! سبب حزن تو چیست؟ گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله مفقود شده و عداوت‌ها آشکار گشت. بعد از آن به جاریه‌ای که «سمره» نام داشت، گفت: کتاب را بیاور! کتابی آورده، به وی داد. آن را گشود و زمانی دراز در آن نگریست. آن گاه گفت: «صدق رسول الله»؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت فرموده. گفتم: ای ام‌المؤمنین! رسول خدا صلی الله علیه و آله چه فرموده؟ گفت: خبرها و قصه‌هایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده و من نوشته‌ام. چرا مرا به چیزی حدیث نمی‌کنی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای؟ گفت: آری، مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث کرد؛ «قال من أحسن فیما بقی من عمره غفر الله لهما ماضی و ما بقی و من أساء فیما بقی من عمره أخذ فیما ماضی و فیما بقی». فرمود: هر کس در آن چه از عمرش باقی مانده، عمل نیک بجا آورد، خدای گناه گذشته و آینده او را بپارزد و هر کس در باقی مانده از زندگانش بد کرداری نماید، در آن چه گذشته و آن چه باقی مانده، گرفته شود. آن گاه من گفتم: ای ام‌المؤمنین! آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ شما را آگهی داده که چند نفر خلفای او باشند؟ سپس کتاب را بر هم گذارده، گفت: آری! آن گاه کتاب را گشود و گفت: ما را صفه و یا غرفه‌ای بود، تا آخر آن چه مسطور گردید. من بیاض بیرون آورده، آن چه را که گفتم، نوشتم و به من سپرد تا او زنده است، آن را کتمان کنم. چون عایشه از دنیا رفت، علی علیه السلام مرا خوانده، فرمود: آن خبری را که عایشه بر تو املا نمود، به من بنمایان! عرض کردم: کدام خبر؟ فرمود: آن خبری که در او نام‌های اوصیای بعد از من است. پس بیرون آورده، به نظر مبارکش رسانید.

عقربه پنجم: [بشارت ظهور در صُحف الهی

عقربه پنجم: [بشارت ظهور در صُحف الهی

در بشارات ظهور نور موفور السرور حضرت بقیة الله علیه السلام در صحف الهیه و در آن چند رفره است:

[صحیفه آدم(ع)]

۱ رفره ابن طاوس در کتاب اقبال، (۱۹۳) صحیفه آدم را موافق روایت حارثه بن أمال که از بزرگان علمای نصارا و اوصیای حضرت عیسی است، به عبارت عربی نقل نموده و ما محلّ مقصود را نقل کنیم. حاصل آن که چون آدم، نور مقدّس محمدی را مشاهده نمود که شعاعش عالم ملک ملکوت را فرا گرفته و انوار ائمه هدی علیه السلام و صدیقه کبراعلیها السلام را نگران شد که برگرد آن نور، برآمده و از وی استمداد کنند، از مشاهده آن انوار قاهره الهیه منبهر و حیران گردید. «و قال: یا عالم الغیوب یا غافر الذنوب یا ذالقدره القاهرة و المشیة الغالبه من هذا الخلق السعیة الذی کزمت و رفعت علی العالمین و من هذه الأنوار المشیفة المكشفة له؟ فاحی الله عزوجلّ الیه: یا آدم! هذا و هؤلاء وسیلتک و وسیله من اسعدت من خلقی هؤلاء السابقون المقربون الشافعون المشفعون و هذا احمد سیدهم و سید بریتی اخترته لعلمی و اشتقت اسمی من اسمی فانا المحمود و هذا محمد و هذا صنوه و وصیه اورثه به و جعلت برکاتی و تطهیری فی عقبه و هذه سیده امائی و البقیة فی علمی من احمد نبی و هذان السیطان الخلفان لهم و هذه الأعیان الصیادع نورها انوارهم بقیة منهم الّا انّ کلاً اصطفیت و طهرت و علی کل بارکت و ترخمت فکلّا بعلمی جعلت قدوة عبادی و نور بلادی و نظر، فاذا شبح فی آخرهم یزهر فی ذلك الصیّح كما یزهر کوكب الصبح لاهل الدنيا. فقال الله تبارک و تعالی، یا آدم! بعبدی هذا السعیة افک من عبادی الأغلال واضع عنهم الأصار و املاء ارضی حنانا و رأفه و عدلاً كما ملئت من قبله قسوة و جوراً».

گفت: ای داند هر نهان و آمرزنده گناهان! ای دارنده توانایی و کننده آن چه خواهی! این آفریده سعادت‌مند کیست که گرامیش داشته و علم جلالش را بر تمام آفریدگان برافراشته‌ای؟ این نورهای درخشنده کیستند که گردش بر آمده‌اند و دور او را احاطه کرده‌اند؟ وحی الهی در رسید؛ ای آدم! این انوار، وسیله تو و وسیله سعادت‌مندان بندگان من باشند؛ ایشانند که در میدان بندگی من، از همه پیشی گرفته‌اند و به من نزدیکی یافته‌اند و شفاعت کنندگان بندگان منند که شفاعتشان را بپذیرم و این احمد، بزرگ ایشان است؛ او را برگزیدم و اسم او را از اسم خود بیرون آوردم؛ منم محمود و او است محمد و آن دیگر برادر و وصی او است که برکات خود را به اولاد او عطا کردم و این خاتون کنیزان من است که از احمد باقی ماند و نسل احمد از او است و این دو سبط، جانشین احمد باشند و این ذوات مقدسه که نورشان عالم را فرا گرفته، انوار بقیه از نسل احمد است. ای آدم! همه ایشان را برگزیدم و پاکیزه گردانیدم و همه ایشان را به علم خود برکت دادم؛ پیشروان عباد و روشنی بلاد گردانیدم. پس آدم در آخر آن انوار نگرست؛ شبیحی نورانی را دید که در میان آن انوار، مانند ستاره صبح، برای اهل دنیا می‌درخشید. پرسید: پروردگارا این کیست؟! خدای تعالی فرمود: ای آدم! به وسیله این بنده سعادت‌مند خود، زنجیرهای گران از گردن بندگان خود بردارم و بارهای سنگین از پشت آنان فرو گذارم و به وجود و ظهور او، توده خاک را از انوار رأفت و رحمت و عدالت، تابناک گردانم؛ چنان چه پیش از ظهور او، از بی‌رحمی و ظلم و فساد پر شده باشد.

[صحیفه حضرت ادریس (ع)]

۲ رفره در بشارت وارده در صحیفه حضرت ادریس پیغمبر است. مجلسی - علیه الرحمه - در جلد سیزدهم بحار (۱۹۴) از سید بن طاوس قدس سره روایت نموده که در کتاب سعد السعود (۱۹۵) گفته: در صحف حضرت ادریس پیغمبر، آن جا که ابلیس لعین با خدای تعالی سخن گوید و جواب شنود، یافتیم که چنین مسطور است: «(قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَنْعُتُونَ* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ). (۱۹۶) فانه يوم قضيت و حتمت ان اطهر الارض ذلك اليوم من الكفر و الشرك و المعاصي و انتجت لذلك الوقت عباد الى امتحت قلوبهم للايمان و حشوتها بالورع و الاخلاص و اليقين و التقوى و الخشوع و الصّيدق و الحلم و الصبر و الوقار و التقى و الزهد في الدنيا و الرغبة فيما عندى و اجعلهم دعاء للشمس و القمر و استخلفهم فى الارض. و امكنّ لهم دينهم الذى ارتضيته لهم ثم يعبدونى لا يشركون بى شيئاً يقيمون الصلوة لوقتها و يؤتون الزكوة لحينها و يأمرن بالمعروف و ينهون عن المنكر. و القى فى تلك الزمان الامانة على الأرض فلا يضمرّ شى شيئاً و لا يخاف شىء من شىء ثم تكون الهوام و المواشى بين الناس فلا يؤذى بعضهم بعضاً و انزع حمه كلّ ذى حمه من الهوام و غيرها و اذهب سمّ كلّ ما يلدع الى قوله تعالى ذلك وقت حجته فى علم غيبى و لا بدّ انه واقع أبديك يومئذ و خيلك و رجلك و جنودك اجمعين فاذهب فانك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم». خلاصه؛ آن که ابلیس گفت: خداوند! پس مرا در دنیا بگذار تا روز قیامت که اولاد آدم برانگیخته شوند. خدای تعالی فرمود: نه، ولكن تا روز وقت معلوم، از مهلت داده شدگانی. به درستی که آن روزی است که حکم رانده و حتم کرده‌ام. زمین را در آن روز از لوث کفر و شرک و نافرمانی‌ها پاک گردانم و برای آن روز، بندگان را از برای خود برگزیده‌ام که دل‌های آنها را برای ایمان آزمایش کرده‌ام و به ورع، اخلاص، یقین، تقوا، خشوع، راستی، بردباری، وقار، پرهیزگاری، ترک دنیا، رغبت در آن چه نزد من است، پر نموده‌ام. و ایشان را خوانندگان برای آفتاب و ماه قرار دهم. مقصود از این عبارت، این است که قرار دهم ایشان را که خدا را برای آفتاب و ماه بخوانند که وجود آنها یا نور آنها را بر دوام دارد و این بیان مخلوقیت و مربوبیت آنها و احتیاج آنها، به واسطه بشری است. پس این کلام، ردّ کسانی است که کواکب را پرستش کنند و آنها را واسطه پندارند. از این جا حذف مفعول در قول خدای تعالی معلوم می‌شود: «و اجعلهم دعاء للشمس ای دعاء لله تبارک للشمس و القمر و واسطه لهما». و آن‌ها را در زمین خلیفه کنم و برای آن‌ها دینشان را که بهر ایشان اختیار کرده‌ام، تمکین دهم؛ پس مرا به یگانگی پرستش کنند و هیچ

چیز را با من شرکت ندهند. نماز را در زمان خود برپا دارند و زکات را هنگام زکات بدهند، امر به معروف کنند و نهی از منکر نمایند. در آن زمان، بساط امنیت را در بسیط زمین بگسترانم. پس هیچ چیز، به هیچ چیز زیان نرساند و هیچ چیز، از هیچ چیز نترسد. گزندگان، درندگان و گوسفندان، در میان مردم با هم باشند و به یکدیگر آزار نرسانند و از گزندگان، گزندگی و سمیت بردارم؛ تا آن جا که می‌فرماید: آن زمان، زمانی است که در علم غیب خود، آن را مستور داشته و کسی را بر آن آگاه نداشته‌ام و ناچار، آن زمان، آمدنی و آن روز رسیدنی است. در آن هنگام، تو را و پیاده و سواره و تمام لشکر تو را نابود گردانم. برو که تا آن روز، از مهلت داده‌شدگانی. این ناچیز گوید: بر ارباب بصیرت پوشیده نیست که آن چه خدای تعالی در صحف ادریس خبر داده، اخبار زمان ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام است و این کلام الهی، با آن چه در قرآن نازل فرموده مطابق است؛ چه وقت معلوم در آیه کریمه: (فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۱۹۷))؛ به زمان ظهور حضرت قائم آل محمد - صلوات الله علیهم - تفسیر شده و اخبار بسیاری نیز در این باب وارد شده است.

[صحیفه حضرت ابراهیم(ع)]

۳ رفره در بشارات وارده در صحیفه ابراهیم خلیل علیه السلام است. ابن طاووس - علیه الرحمه - در کتاب اقبال، (۱۹۸) در قصه مباحله نصاری نجران از حارثه روایت کند که پس از گشودن صحیفه آدم و شیث و یافتن نعوت و صفات و نام و نشان حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم؛ سید و عاقب گفتند: باید صحیفه ابراهیم را گشود. سپس صندوقی بیرون آوردند که مخلف شده بود، تا به دست ابوالحارثه و سید و عاقب از علمای نجران رسیده بود. پس این موضع گشوده شد که مشتمل بر این معنی است، که ابراهیم را به خلّت برگزید و او را به صلوات و برکات، شرف داد و او را قبله و پیشوای آن‌هایی گردانید که بعد از او به هم رسند و نبوت و امامت را در او و ذریه او سپرد، و او را وارث تابوت آدم گردانید که پر از علوم و حکمت‌های الهی است. پس ابراهیم در آن تابوت نظر کرد و خانه‌هایی چند، به جهت هر یک از صاحبان عزم از انبیا و مرسلین و اوصیای ایشان دید. «فنظر فاذا بیت محمّد آخر الانبیاء عن یمینه علی بن ابی طالب صنوه و وصیة المؤید بالتصر فقال ابراهیم الهی و سیدی من هذا الخلق العظیم الشریف؟ فاوحی الله الیه: هذا عبدی و صفوتی الفاتح الخاتم و هذا وصیه الوارث. قال: ربّ ما الفاتح الخاتم؟ قال: هذا خیرتی و بکر فطرتی و حجّتی الکبری فی بریتی و اجتبیته اذ آدم بین الماء و الطین. ثمّ انى باعته عند انقطاع الزّمان، لیکمل دینی و اختم به رسالتی و هذا علی اخوه و صدیقه الأکبر اخیته بینهما و اخترتهما و صلّیت و بارکت علیهما و طهرتهما و اخلصتهما و الأبرار منهما و ذرّیتهما قبل أن أخلق سمائی و ارضی و ما فیهما من خلقی و ذلك لعلمی بهم و قلوبهم انی بعبادی علیم خبیر». پس ابراهیم نظر کرد و خانه محمد صلی الله علیه و آله را دید که آخر همه پیغمبران، است و وصی آن حضرت، علی بن ابی طالب علیه السلام را نگرست؛ گفت: ای خدای من! این خلق بزرگ کیست؟ وحی رسید؛ ای ابراهیم! این بنده پسندیده و برگزیده من است. این فاتح و خاتم است و آن دیگری، وصی و وارث او است. ابراهیم عرض کرد: ای پروردگار من! فاتح و خاتم یعنی چه و این چگونه تواند شد؟ فرمود: ای ابراهیم! این محمد، نیکوترین خلق من است؛ افتتاح کتاب وجود ممکنات را به او نمودم. اول مخلوقی است که از عرصه عدم، شکافتم و به عالم وجود آوردم. او است حجّت بزرگ؛ پس او را به نبوت برگزیدم، در حالتی که آدم میان آب و گل بود. از این جهت او را فاتح نامیدم و چون او را برای اکمال دین خود، پس از همه پیغمبران مبعوث کنم و اختتام رسالت به وی دهم، بدین جهت او را خاتم نام نهادم و این علی، برادر و وصی او و صدیق اکبر است. برادری در میان دو نور نهادم و آن‌ها را برگزیدم و بر هر دو، صلوات و برکات خود فرستادم و ایشان را از عیب و نقص پاک کردم و ایشان و نیکان از ذریه آن‌ها ایشان را خالص گردانیدم، پیش از آن که آسمان و زمین و آن چه در میان آسمان و زمین است، را آفرینش دهم. «فنظر ابراهیم فاذا اثنی عشر نوراً تکاد تلاً اشکالهم بحسنها و نورها فسئل ربّه جلّ و تعالی: یا ربّ! نبثی باسما هذه الصّور المقرونة بصورة محمد صلی الله علیه و آله

وسلم و وصیه و ذلك لما رأى من رفيع درجاتهم و التحاقهم بشكل محمد و وصيه؟ عليهما السلام. فاوحى الله عزوجل اليه هذه امتي و البقية من حبيبي و نبى فاطمة الصديقة الزهراء و جعلتها معها خليلها عصبه لذريه نبى احمد و هذان الحسنان و هذا فلان و هذا فلان الى ان قال هذا كلمتي التي انشر بها رحمتي في بلادى و به ازين دينى و عبادى ذلك بعد اياس منهم و قنوطهم من غيائى فاذا ذكرت يا ابراهيم محمداً فصلّ عليهم معه». پس ابراهيم نظر کرد، دوازده نور متلاًلاً- در نهايت حسن و بهاء مانند آن نور نگريست. از حضرت احدیت درخواست نمود که ای پروردگار من! مرا به نام این صورت‌ها آگاهی ده که با صورت محمد - صلوات الله عليه و آله - و وصی او قرین می‌باشند. وحی رسید: این یک کنیز من و بقیه از پیغمبر من، فاطمه زهرا علیها السلام است؛ او و شوهرش را، برای بیرون آوردن ذریه و باقی داشتن نسل پیغمبرم احمد، عصبه قرار دادم و این دو حسنین اند و آن‌های دیگر از تتمه ذریه‌اند؛ این فلان و آن فلان، تا به حضرت قائم - عجل الله فرجه - رسید، آن گاه فرمود: این، آن کسی است که به وجود و ظهور او، رحمت خویش را در بلاد پهن کنم، به وسیله او، دین خود را زینت دهم و بندگانم را آرایش بخشم، این موهبت وقتی خواهد بود که بندگان از رحمت من مأیوس و از فریادرسی من نومید شوند. ای ابراهیم! هرگاه بر محمد، پیغمبرم، صلوات فرستی، پس با او بر اوصیای او نیز صلوات فرست.

عقبیه ششم: [بشارت ظهور در تورات

عقبیه ششم: [بشارت ظهور در تورات

در بشارت ظهور حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه -، در تورات است و در آن چند رفره است.

[دلایل وجود بشارت در تورات

۱ رفره بدان که دلیل ما بر موجود بودن این بشارت عظمی در تورات، چهار چیز است: اول؛ قول خدای تعالی: (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ... الخ؛ به همان بیانی که در تفسیر قمی بیاید، به علاوه آن که اطلاق ذکر بر تورات، در قرآن مجید بسیار شده است. دوم، قول رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم: «أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِمَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيَّ» (۱۹۹) چنان چه گذشت. سوم، احادیث مرویه در این باب، مثل حدیثی که نعمانی در غیبت، (۲۰۰) به سند متصل از سالم اشل روایت کرده که گفت: شنیدم حضرت ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام می‌فرمود: موسی بن عمران در سفر اول تورات نگران شد به آن چه که به قائم آل محمد علیه السلام عطا کرده شود. سپس موسی عرض کرد: ای پروردگار من! مرا قائم آل محمد قرار ده. خطاب رسید: به درستی که او از ذریه احمد است و دیگری را این دولت در کنار نیاید. آن گاه در سفر ثانی نظر کرد و یافت از جلال و جبروتی که خدا به حضرت قائم - عجل الله فرجه - عطا می‌فرماید مثل آن چه که در سفر اول یافته بود، باز همان تمنا نموده، همان جواب شنید. آن گاه در سفر سوم نظر فرمود و دید مانند آن چه را که در آن دو سفر دیده بود. باز همان استدعا کرده، همان جواب شنید. هم چنین حدیث دیگر نعمانی دلالت دارد که گوید: عبدالحکیم بر من قرائت کرد... الخ؛ چنان چه عن قریب ان شاء الله مذکور خواهد گردید. خبر ابن عیاش نیز که در مقتضب از عبدالله عمر روایت نموده دلالت دارد؛ چنان چه عن قریب مذکور خواهد شد. چهارم؛ بعض آیاتی که در تورات رابحه موجوده مسطور است و از آن‌ها استفاده این بشارت عظمی می‌توان نمود و ما چند مورد را ذکر می‌کنیم: سفر تکوین، فصل شانزدهم آیه (۹) و یؤمرلاه (و گفت به او) ملئخ (فرشته) ادونای (خدای) شوبی الی (باز کرد بر) کبیر نح (خاتمت) و هتبعتی (و منقاد شو) تهت (زیر) یادها (دست او) و یؤمرلاه (و گفت به او) ملئخ (فرشته) ادونای (خدای) هرباه (بسیار) اربه ات (بسیار می‌کنم مر) زر غح (ذریه تو) و لایساتر (و نباید شمرده) مروب (از بسیاری) و یؤمرلاه (و گفت به او) ملئخ

(فرشته) ادونای (خدای) هیناخ (اینک تو) هاراه (حامله) و یولدت (و می‌زایی) بن (پسری) بقارات (بخوان) شمو (نامش را) یشماعیل (اسماعیل) کی شامع (که شنید) ادونای (خدای) ال (بر) علانیح (زجر تو) و هو (و او) یهیه (باشد) پره (بهره من) ارام (دادم) یادو (دست او) بکول (به همه) و ید کل (و دست همه) بوو علّ (به او و بالای) ین (حضور) کل (همه) اهاو (برادرانش) یشکن (ساکن خواهد شد). (۲۰۱) بدان که آن کس که فرشته با وی سخن گوید و دلداریش دهد، هاجر، مادر حضرت اسماعیل است که از ساره گریخته، در بیابان بر سر چشمه آبی نشسته بود که فرشته خدا بر او ظاهر شد و او را به بازگشت امر نمود و مژده بزرگ و بشارت عظمی را ارزانی داشت. شاهد مقصود، فقره اخیر است که می‌فرماید: دست او به همه و دست همه به او دادم. زیرا که عدم ذکر مضاف الیه کل، بر این دلالت دارد که مقصود، همه اهل عالم است و مقصود از این کلام چنانچه بعضی از مترجمین تورات ترجمه کرده‌اند این است که بر همه مسلط و همه به وی محتاج خواهند بود و به اتفاق ارباب ملل، هنوز این وعده نسبت به اسماعیل و اولاد اسماعیل، تحقق نیافته و نخواهد یافت، مگر در شخص موعود منتظری که هنوز نیامده. و به اتفاق یهود و نصارا برای او در زمان ظهور او، فقط این سلطه عامّه تامّه، بر کل اهل عالم پیدا خواهد شد. و این آیه تورات است بر یهود و نصارا است که موعود منتظر را از بنی اسرائیل دانند نه از اولاد اسماعیل. زیرا که با تسلّم عدم تعدّد آن شخص موعود، خلف وعده الهی نسبت به اسماعیل لازم آید. (وَلَنْ يَخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ (۲۰۲))

[پاراش لخ لعا، فصل ۱۷]

۲ رفره پاراش لخ لعا، فصل (۱۷)، آیه (۱۸): و یؤمر (گفت) ابراهام (ابراهیم) آل هام (مرآن) الهیم (خدای) لو یشماعیل (کاش اسماعیل) یحیی (زنده بماند) لفانیخا (به حضور تو) و یؤمر الهیم (و گفت خدای) بال سارا (اما ساره) ایشخا (زن تو) یولدت (بزاید) لخابن (برای تو پسر) و قارات (و بخوان) شمو (نامش را) بسحیق (اسحاق) و همقونی (ثابت کنم) ات (مر) بریتی (شرط خود) اتو (او) را (لبریت (به شرط) عولام (عالم) و لزرعوا (و بذرّیه او) حراو (بعد از او) و لیشماعیل (و برای اسماعیل) شمعیثا (شنیدم تو را) هنیه (اینک) برختی (برکت دهم) او توا (او را) و هفرتی (و صاحب ثمره کنم) او توا (او را) و هربیتی (و بسیار کنم) بمود (به نهاییه) مؤید (نهاییه) شیم عاسا (دوازده) و نسیم (بزرگ) یولید (براید) و نیتوا (بدهم) العوی (او را به قوم) کادول (بزرگ) وات (و مر) بریتی (شرط خود) اقیم (برپا) آت (بردارم) بسحیق (اسحاق را) اشر (که بزاید) تلد (برای تو) لخاصار (ساره) الموعد هزه (در موعود) بشاناها (سال) احرت (دیگر). (۲۰۳) ترجمه این آیات مطابق نسخه فارسیه مطبوعه سنه ۱۹۱۲ مسیحی: و ابراهیم به خدا گفت: کاش که اسماعیل در حضور تو زیست کند! خدا گفت: به تحقیق زوجهات ساره، برای تو پسری خواهد زاید، او را اسحاق نام بنه و عهد خود را با وی استوار خواهم ساخت، تا با ذرّیه او بعد از او عهد ابدی باشد. اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم. دوازده رییس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی به وجود آورم. لیکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقت، در سال آینده برای تو خواهد زاید. خلاصه این آیات، آن است که بعد از بشارت دادن خدای تعالی تولّد اسحاق را به حضرت ابراهیم علیه السلام، و این که او پادشاه خواهد شد و قوم‌ها از او بیرون خواهد آمد و پادشاهان از نسل او پدیدار گردند که مراد، پیغمبران می‌باشند. حضرت ابراهیم برای اسماعیل دعا کرد و زندگی جاوید، برای او طلبید. خدای تعالی فرمود: ما که خداوندیم شرطی که با اسحاق و ذرّیه او کرده‌ایم، در زمان طویل به سر بریم و دعای تو را در حقّ اسماعیل شنیدیم و اجابت فرمودیم. اینک او را برکت دادیم و برومند گردانم و بسیار کنم به مؤمّد و دوازده بزرگ، که از او تولد یابد. بلا شبهه مقصود از دوازده بزرگ، اولاد بلاواسطه اسماعیل نیستند. چه به اعتراف یهود، آن‌ها نه بزرگی ظاهری داشتند که سلطنت ظاهریه باشد و نه بزرگی معنوی که نبوت و یا امامت باشد. بنابراین مقصود، دوازده امام می‌باشند که از نسل حضرت اسماعیل و سلطنت الهیه، تا قیام قیامت در قائم ایشان است و این که خدای تعالی اظهار عنایت خود را به اسحاق مقدّم داشت، برای

همین است، که اول، نبوت و امامت را در خاندان اسحاق مقرر فرمود و بعد، در دودمان اسماعیل که جاوید بماند و تا قیامت در این خاندان بیاید. پس این قرینه است که مراد به لفظ «عولام» که در خصوص شرط خدای نسبت به ذریه اسحاق استعمال شده، زمان طویل است و اما لفظ «مؤد مؤد» که در چند موضع از «پاراش لخ لخوا» در مقام وعده کثرت نسل و بسیاری ذریه به اسماعیل مذکور شده، به معنی نهایت‌النهایه که ترجمه آن به عربی غایه‌الغایه است، تفسیر شده و هم به معنی جاوید، بعضی گفته‌اند که مراد از این لفظ «محمد» می‌باشد. تغییرات در لغت عربی بسیار است. چنان چه ابراهیم را «ابرام» و «ابراهام» گویند. بنابراین معنی عبارت تورات این می‌شود که من اسماعیل را برکت دهم، برومند فرمایم و ذریه او را بسیار کنم به محمدصلی الله علیه و آله وسلم و دوازده بزرگ که از او متولد شوند و بلا شبهه بر حسب آیه کریمه (الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْانجِيلِ (۲۰۴))، اسم مبارک حضرت خاتم انبیا در تورات و انجیل مذکور است و چنان می‌نماید که لفظ «مؤد مؤد» که گاهی «مادامد» می‌نویسند، اسم مبارک محمد باشد. و نیز این آیات رد بر یهود عنود است که بزرگی را منحصر در اولاد اسحاق می‌دانند و اسماعیل را در نظر عنایت حضرت حق و جناب ابراهیم، بی‌قدر و ذلیل می‌شمارند.

[پاراش لخ لخوا، پاسوق اول]

۳ رفره بدان که چند پاسوق است که در اول پاراش لخلخا از تورات است و آن‌ها این است: «و ادنای امرال و ابراهم اجر هپارد لوط معیمویانا غنخا اوره امین هما قوم اشراانا شام صافونا و انقبا و اقداما و ایاماکی ات کل ها ارض اشراتاروه لخوا اتسنا و لرز عخاعد عولام و سمتی ات زرعخا کعفرها ارض اشرایم یوخل ایش لمنوت ات عفرها ارض کم زرعخا یمانه». یعنی: خدا به ابراهیم بعد از جدا شدن لوط از نزد او فرمود: چشم‌های خود را بگشا! اطراف این مکان را که در آن مقام داری، از اطراف جنوب شمال و مشرق و مغرب ملاحظه کن، که جمله آن زمین را که می‌بینی به تو، و به ذریه تو و اولاد تو تا آخر عالم بدهم. یعنی نسل تو را مانند خاک زمین، جاویدان بگذارم. چنان که خاک را کسی تواند شمرد، نسل تو را نیز تواند شمرد. بدان که در این آیات، خدای متعال وعده داده ابراهیم را که تمام اشاره روی زمین را از مشرق تا مغرب و شمال و جنوب به تو می‌دهم تا قیامت. بدان که بدیهی است که این وعده الهیه و بشارت ربّانیه تاکنون به ظهور نرسیده و به اتفاق اهل اسلام ظهور این بشارت عظمی فقط در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام است که سید دودمان خلیل در حق آن سلاله نسل اسماعیل همین مژده را داده که: یبلغ سلطانه المشرق و المغرب.

[ابتدای پاراش لخ لخوا]

۴ رفره ایضاً در بشارات ظهور موفور السرور آن حضرت در اول پاراش لخلخا چنین مسطور است. و یؤمر (و فرمود) ادنای (خدای) ال ابرام (بر ابراهیم) لخ لخوا (برو تو) مارضخا (از زمین تو) و می‌مولد تخا (و از مولد خود) و میت (و از خانه) اییخا ال ها (پدر تو بر آن) ارض (زمین) اشرایکا (که بنمایانم تو را) و اعینجا لکوی (و بگردانم تو را برای قوم) کادول (بزرگ) و ابارخخا (و مبارک کنم تو را) و اکدلا - شمخا (و بزرگ گردانم نام تو را) و هیه (و باشی) براخا (مبارک) و ابارخا (و مبارک کنم) مبارخخا (مبارک کنندگان تو را) مقللخا (و نفرین کنندگان او تو را لعنت کنم) و نیرخونجاکل (و مبارک کنم به تو) مشهوت ها (همه قبیله) آداما (آن زمین). ترجمه این آیات مطابق نسخه مطبوعه سنه هزار و نهصد و سیزده میلادی: و خداوند به ابراهیم گفت: از ولایت خود و از مولد خویش و از خانه پدر خود، به سوی زمینی که به تو نشان دهم، بیرون شو، از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم و نام تو را بزرگ سازم. تو برکت خواهی بود و به آنانی که تو را مبارک خوانند، برکت دهم و به آن که تو را ملعون خواند، لعنت کنم و از تو جمیع قبایل جهان، برکت خواهد یافت. عالم ربّانی و محقق صمدانی، حاج ملا رضای همدانی - عطر الله مضجعه النورانی - در کتاب مفتاح النبوة، با وجود اصراری که بر حمل این قبیل آیات، بر بشارت ظهور حضرت خاتم انبیا دارد، بلاواسطه،

در بیان معنی آیات مسطوره در این باب چنین گفته: بشارت مطلق به حضرت ابراهیم است که زمره تو را بزرگ گردانم و هر که تو را اطاعت کند، مورد مرحمت خود سازم و هر که تو را مخالفت کند، لعنت کنم و در آخر مژده داده، همه قبیله زمین‌ها، به تو خواهند گردید و مورد انعام من خواهند شد. بر احدی مخفی نیست، که این مژده تا به حال صورت وقوع نپذیرفته و الی الآن اتفاق نیفتاده که همه قبایل روی زمین، به حضرت ابراهیم یا اولاد او که آن نیز اطاعت ابراهیم است، گرویده باشند و این بشارت چنان چه اهل اسلام از پیغمبر خود نقل می‌کنند، در محمد مهدی علیه السلام که قائم آل محمد است، محقق خواهد شد. پس این حقیقت، بشارتی به نبوت محمد است؛ چه این مبارکی، از برای حضرت ابراهیم، در شریعت آن حضرت اتفاق خواهد افتاد، چنان که در قرآن مجید از آن خبر داده است بقوله تعالی: (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ... (۲۰۵)) الخ.

دور چهارم

۵ رفره بدان که خلاصه آیات پاراش لخ لخوا آن که، پس از شکایت حضرت ابراهیم به درگاه خداوند قدیر علیم، از نداشتن فرزند و وعده دادن خداوند او را به کثرت نسل و ذریه به شماره ستاره‌های آسمان، خدای تعالی ابراهیم را خبر می‌دهد به این که اولاد او دو جوقه خواهند بود. اول؛ بنی اسحاق که چهارصد سال در تعب و محنت خواهند بود. دوم؛ بنی اسماعیل که خدمت دین خدا کنند و پس از ذلت به مقام عزت و ثروت نایل شوند و آن در دور چهارم خواهد بود. تا آن که فرماید: «و یهی هشمش با آه و علاطه هایاه و هنیه تنور عاشان ولیداش اشرا بر بن هگزاریم». یعنی: و آفتاب غروب کند و تاریک شود و اینک تنور دود کننده و چراغی مشتعل میان آن پاره‌ها عبور نماید. این ناچیز گوید: مراد به دور چهارم، شریعت چهارم است. چنان چه مرحوم ملا محمد علی جدید الاسلام تصریح کرده؛ نظر به این که مبدأ شریعت، ابراهیم است که در زمان خطاب ربّ الارباب برقرار بوده، پس شریعت چهارم، شریعت مقدّسه اسلام است که به ظهور آن وعده الهیه نسبت به بنی اسماعیل به ظهور پیوست. و مراد از غروب را بر همین معنی حمل کرده، پس مراد انکساف بر خلاف عادت است، به نحوی که در علایم ظهور حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه - در شریعت مقدّس اسلام وارد شده و با علامات مذکوره در اناجیل مطابق است و یا مراد از غروب آفتاب، هر آینه غروب شمس حقیقت، یعنی غیبت ولی عصر - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - است و تنور دود اشارت به پر شدن دنیا در زمان غیبت آن حضرت، از ظلمات ظلم و کفر و شرک است، مانند تنوری از دود؛ مطابق آن چه در اخبار متواتره اسلامیه ورود یافته که «یملاء الدنيا قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً».

روایت جابر از رسول خدا(ص)

شیخ اجل اکرم اقدم - احمد بن محمد بن عیاش - در مقتضب الاثر (۲۰۶) روایت نموده از جابر بن یزید جعفی که گفت: شنیدم رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمود: به درستی که خدای عزوجلّ به سوی من در لیلۀ معراج وحی فرستاد: ای محمد! که را در زمین بر امتّ خود جانشین کردی؟ و او به این داناتر بود. گفتم: ای پروردگار من! برادرم را. فرمود: ای محمد! علی بن ابی طالب را؟ عرض کردم: بلی! ای پروردگار من! خطاب رسید ای محمد! من بر زمین آگاه شدم. پس تو را، برگزیدم، ذکر نمی‌شوم تا آن که تو با من ذکر شوی. آن گاه به نظر علوّ به آن نگاه کردم، پس علی بن ابی طالب را اختیار کردم و او را وصی تو گرداندم، تویی سید انبیا و علی است سید اوصیا، آن گاه برای او نامی از نام‌های خود، مشتق کردم. پس منم اعلی و او است علی. یا محمد! به درستی که علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه را از یک نور خلق کردم. آن گاه ولایت ایشان را بر ملایکه عرضه داشتم؛ هر یک که آن را قبول کرد، از مقرّبین شد و هر کس انکار کرد، از کافرین شد. ای محمد! اگر بنده‌ای از بندگان، مرا عبادت کند تا آن که منقطع شود، آن گاه مرا به انکار ولایت ایشان ملاقات کند، او را در آتش خود داخل کنم. آن گاه فرمود: ای محمد! آیا دوست

داری ایشان را ببینی؟ عرض کردم: بلی! فرمود: جلوی خود پیش برو، پیش رفتیم؛ ناگاه علی بن ابی طالب، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد و الحسن بن علی را دیدم و الحَجْرَةُ الْقَائِمَةُ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ الْكَوْكَبُ الدَّرِيُّ وَ حَبَّتْ قَائِمٌ رَا فِي مِیَانِ اِیْشَانِ مَانَدِ سِتَارَهٗ دَرِخْشَنْدِهٗ دِیْدِمُ وَ گفتم: ای پروردگار من! این‌ها کیستند؟ خطاب رسید ایشان امان هستند و این که ایستاده حلال را حلال و حرام را حرام می‌کند و از دشمنان من انتقام می‌کشد. ای محمد! او را دوست دار! زیرا من او را و کسی که او را دوست دارد، دوست دارم. جابر جعفی گفت: چون سالم از حجر کعبه برگشت، او را متابعت کردم و گفتم: ای اباعمر! تو را به خداوند قسم می‌دهم که آیا غیر از پدرت تو را به این نام‌ها خیر داد؟ گفت: اما از رسول خدا جز پدرم خبر نداده، ولکن من و پدرم نزد کعب الاحبار بودیم. او را شنیدم که می‌گفت: ائمه از این امت بعد از پیغمبر خود، بر عدد نقبای بنی‌اسرائیل است و علی بن ابی طالب علیه السلام پیدا شد. پس کعب گفت: «هذا المقفّی اولهم» این اول ایشان و یازده نفر از فرزندان او است و کعب ایشان را به نام‌های آن‌ها که در تورات است، نامید: نقر ثیب؛ قنّدا؛ و بیرا؛ مسغوراه؛ مسموعاه؛ دوموه؛ می‌ثوا هذار؛ یشموا؛ بطور؛ نوقر؛ فیذموا. ابوعامر هشام دستوانی که راوی این خبر است، گفت: شخصی یهودی را در حیره که نزدیک کربلا است، ملاقات نمودم؛ او را عتوان بن اوسوا می‌گفتند و او عالم یهود بود. او را از این نام‌ها سؤال کردم. گفت: این‌ها اسم نیستند، اگر اسامی بودند، هر آینه در سلک اسما رقم می‌شدند، لکن اوصاف جمله‌ای به زبان عبری صحیح برای گروهی است که آن‌ها را در تورات می‌یابیم و اگر از غیر من سؤال نمودی، هر آینه از معرفت آن‌ها کور خواهد بود تا این جا یا خود را به کوری زند. گفتم: چرا چنین کند؟ گفت: اما کوری، از روی جهل به آن‌ها و به کوری زدن، برای آن که معین بر فساد دین خود نباشد و کسی به این بصیرت پیدا نکند و این که من برای تو به این اوصاف اقرار می‌کنم، برای آن است که من مردی از اولاد هارون بن عمران هستم، به محمدصلی الله علیه و آله مؤمنم، ایمان خود را از یهود پنهان می‌کنم و هرگز بعد از تو بر احدی اظهار نخواهم کرد تا بمیرم. گفتم: چرا؟ گفت: من در کتب پدرهای گذشته خود یافته‌ام که به این پیغمبری که اسم او محمد است در باطن ایمان بیاورید تا آن که قائم از فرزندان او ظاهر شود. هر کس او را از ما درک کند، به او ایمان بیاورد و آخر آن نام‌ها به او وصف کرده شده. گفتم: به چه مدح کرده شده؟ گفت: به این که بر جمیع دین‌ها غالب می‌شود و مسیح با وی خروج کند و به دین او در آید و مصاحب او شود. گفتم: پس این اوصاف را برای من بگوی. گفت: آری! آن را ستر کن، مگر از اهلش. اما «نقر ثیب»: او اول اوصیا و وصی آخر انبیاست. اما «قنّدا»: او ثانی اوصیا و اول عترت اصفیاست. اما «بیرا»: او دوم عترت و سید شهادت است. اما «مسغوراه»: پس او سید عبادت کنندگان خدای تعالی است. اما «مسموعاه»: پس او وارث علم اولین و آخرین است. اما «دوموه»: پس او بهترین محبوسین در زندان ظالمین است. اما «می‌ثوا»: پس او مقهور دور شده از وطن ممنوع است. اما «هذار»: او کوتاه عمری است که آثارش طولانی است. اما «یشموا»: چهارم اسم او است، یعنی علی علیه السلام. اما «بطور»: پس او همان عم خود است. اما «فیذموا»: او مقصود از پدر و مادر خویش است که به امر خداوند غایب است و حکم او را برپا می‌دارد. شیخ اجل امجد محمد بن ابراهیم نعمانی در غیبت خود گوید: عبدالحکیم بن حسن سمّری (ره) برای من چیزی را از اسمای ائمه و عدد ایشان به زبان عبری قرائت کرد که مردی از یهود در ارجان او را املا نموده بود و او را حسن بن سلیمان می‌گفتند که از علمای یهود بود. من به لفظ او بیان می‌کنم و آن چه آن را خواندم، در آن جا بود. خداوند پیغمبری را از فرزندان اسماعیل مبعوث می‌فرماید. اسم اسماعیل در تورات، اشموعیل است و اسم آن پیغمبر، «میمی یاد»، یعنی محمدصلی الله علیه و آله وسلم است و بزرگ خواهد شد و از آل او دوازده نفر ائمه و بزرگانند که به ایشان اقتدار کرده می‌شود و نام‌های ایشان «نقر ثیب» تا آخر آن چه گذشت و از او سؤال شد این اسامی، در کدام سوره است؟ گفت: در مسند سلیمان؛ یعنی در قصه او. این ناچیز گوید: خبر ابن عیاش و نعمانی به نحوی است که مرقوم افتاد. لیکن این بی‌مقدار در تورات حالیه نظر نموده، در قصه حضرت سلیمان که سفر ملوک است، چنین اسامی نیافت. بلکه در سفر تکوین، در شماره فرزندان اسماعیل، این اسامی را به این نحو می‌شمارد: نبایوت و

قیدار و ادبیل و می‌سام و مشماع و دومه و مسّا و حدار و تیما و یطور و نافیش و قدمه، و الله تعالی اعلم بحقیقه الحال و علیه الاتکال.

عقبریه هفتم: [بشارت ظهور در کتب دیگر انبیا]

عقبریه هفتم: [بشارت ظهور در کتب دیگر انبیا]

در بشارت ظهور نور موفور السرور حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - است که در کتب انبیای بعد از حضرت موسی بن عمران، تا زمان بعثت حضرت عیسی بن مریم علیه السلام است و در آن چند رفره است.

[کتاب دانیال نبی، فصل دوم]

۱ رفره در فصل دوم از کتاب دانیال نبی (۲۰۷)، نسبت به بشارت ظهور حضرت بقیه الله علیه السلام و از خواص صنم که بختنصر دیده بود و تعبیر آن به پنج دولت که از آن به پنج ملکوت تعبیر می‌کند و سه ملکوت آن بالاتفاق، ملکوت بختنصر و مجوس و اسکندر رومی است و در دو ملکوت دیگر، میان طوایف خلاف است و آن چه در فصل هفتم کتاب دانیال است، از جواب چهار حیوان که خود دانیال در سال اول پادشاهی بنیتصر دید و آن چه در فصل هشتم کتاب دانیال است، از مقدمه هفتاد و هفت درجه آن‌ها، اشارات قویه‌ای به ظهور پیغمبر آخر الزمان و ظهور حضرت بقیه الله علیه السلام است. مخفی نماند که جماعت یهود، بعضی از آن چه را که مذکور شد، بر «ماشیح» که منتظر او هستند، حمل می‌کنند و نصارا آن چه در خصوص ماشیح است، به معنی مسیح و مسیح را به معنی عیسی می‌دانند و بر ایشان این اشکال وارد است که با وجود این که حمل بسیاری بر ماشیح منتظر یهود، یا بر عیسی بن مریم، ممکن نیست و آن چه هم به خصوص لفظ ماشیح رسیده باشد، دلالت بر مطلوب هیچ یک ندارد؛ همچنان که بعضی از متتبعین کلام عبری تصریح کرده‌اند، ماشیح اسم شخص بخصوصی نیست، بلکه هر بزرگ و صاحب شأنی را ماشیح می‌گویند؛ پس قویاً محتمل است که مراد از دو ملکوت دیگر، ظهور پیغمبر خاتم و نیز ظهور وصی دوازدهم آن برگزیده بنی آدم باشد.

[کتاب دانیال نبی، فصل دوازدهم]

۲ رفره ترجمه آیه ۱۳ از فصل دوازدهم کتاب دانیال (۲۰۸) آن است که: ۱ - در آن وقت، سرور بزرگ، میکاییل که از جانب پسران قوم تو قائم است، خواهد ایستاد و زمان تنگنایی واقع خواهد شد که از بودن طوایف تا سر این زمان نبوده است و در آن زمان [از] قوم تو، هر کس که در کتاب مکتوب، یافت شده، نجات خواهد یافت. ۲ - و از خوابندگان در خاک زمین، بسیاری بیدار خواهند شد؛ بعضی جهت حیات ابدی و بعضی برای شرمساری و حقارت ابدی. ۳ - و دانشمندان مثل ضیای سپهر و کسانی که بسیاری را به راه صداقت، رهبری نمایند، مانند کواکب تا ابد درخشان خواهند بود. ۴ - امّا تو ای دانیال! کلمات را مخفی کن و کتاب را تا زمان انجام کار، مختوم ساز، تا حینی که بسیاری، گردش کرده و علم زیاد گردد. ۵ - آن گاه من دانیال نگریستم و اینک دو شخص دیگر، یکی به این طرف نهر و دیگری به آن طرف نهر، می‌ایستادند. ۶ - و یکی به مرد ملبّس شده به کتان که بالای آب‌های نهر می‌ایستند، گفت: انجام این عجایب تا به چند می‌کشد؟ ۷ - و آن مرد ملبّس شده به کتان را که بالای آب‌های نهر می‌ایستاد، شنیدم در حالی که دست راست و چپ خود را به سوی آسمان بلند کرد، به حی ابدی، سوگند یاد نمود که برای یک زمان و زمان‌ها و نیم زمان، خواهد کشید و به محض تمام شدن پراکندگی قوت قوم مقدّس، همگی این حوادث، به انجام خواهد رسید؟ ۸ - من شنیدم، امّا درک نکردم و گفتم: ای آقای من! آخر این حوادث چگونه خواهد شد؟ ۹ - او گفت: ای دانیال!

راه خود پیش گیر، زیرا که این کلمات تا زمان آخرین، مخفی و مختومند. ۱۰ - بسیاری پاک و سفید و قال گذشته خواهند شد و از این که شیران، شیرانه رفتار خواهند نمود، لهذا هیچ یک از شیران درک نخواهد نمود و اما دانشمندان خواهند فهمید. ۱۱ - و زمان رفع شدن قربانی دایمی و نصب شدن مکروهات مخربى، یک هزار و دویست و نود روز خواهد بود. ۱۲ - خوشا به حال کسی که انتظار کشیده و به روزهای یک هزار و سیصد و سی و پنج برسد. ۱۳ - امّا تو به انجام کار، راه خود را پیش گیر؛ زیرا که به استراحت گذران نموده و در انجام آن روزها در منصب خود خواهی ایستاد. این ناچیز گوید: فقره اخير اشاره به رجوع دانیال به دنیا در زمان ظهور موفور السیرور است و در خبر مروی در خرایج از حضرت حسین بن علی علیه السلام به این معنی تصریح شده که حضرت در صبح عاشورا از شهادت و نیز از رجعت خود و ائمه و ظهور حضرت قائم خبر می دهد و می فرماید: «و إنّ دانیال و یونس یخرجان إلی امیر المؤمنین علیه السلام یقولان صدق الله و رسوله» (۲۰۹) و با هفتاد نفر به جنگ با اهل بصره مأمور شوند. پس با اهل بصره قتال داده و بر آن ها غالب شوند.

ازبور از نظر قرآن

۳ رفره در بشارت ظهور حضرت بقیه الله در کتاب زبور است؛ كما قال الله تعالى فى سورة الانبياء: (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فى الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْمَأْرُضَ يَرِثُهَا عِبَادِ الصَّالِحِينَ) (۲۱۰)) یعنی: هر آینه به تحقیق در زبور نوشتیم، بعد از آن که نوشته بودیم در کتاب های آسمانی پیش از زبور، این که بندگان صالحین من، زمین را مالک شوند. علی بن ابراهیم در تفسیر (۲۱۱) ذکر گوید: «الکتب کلّها ذکر» یعنی، کتاب های آسمانی همگی ذکر می باشند و در تفسیر «عبادی الصالحون» گوید: «قال: القائم و اصحابه و الزبور فیه ملاحم و تحمید و تمجید و دعاء» یعنی معصوم گفته: مراد از عباد صالحین که مالک زمین شوند، حضرت قائم و اصحاب آن حضرت می باشند و کتاب زبور مشتمل بر بیان جنگها و ثنا و ستایش خداوند و دعاست. «فی روایه اخرى و أنزل الله علیه - یعنی داود - الزبور فیه توحید و تمجید و دعاء و اخبار رسول الله و امیر المؤمنین علیه السلام و الائمه من ذریتهما و اخبار الزجعه و ذکر القائم» یعنی خداوند زبور را بر داود نازل فرمود، در حالی که یگانگی و ثنا و ستایش خدای تعالی در آن بود. همچنین مشتمل بود بر دعا و اخبار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و ذریه آن دو بزرگوار و خبرهای رجعت و ذکر حضرت قائم عجل الله فرجه. (۲۱۲) در مجمع از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که در قول خدای تعالی (أَنَّ الْمَأْرُضَ يَرِثُهَا عِبَادِ الصَّالِحِينَ) فرمود: «هم اصحاب المهدي آخر الزمان» (۲۱۳). این ناچیز گوید: آیه مبارکه بر دو چیز صراحت دارد: اول: این که بشارت ظهور مهدی - ارواحنا فداه - در کتب سماویه نازله پیش از زبور، مسطور است و علاوه بر حدیث نبوی مذکور، این دلیل ظاهری، برای اثبات علم اجمالی به آن بشارت عظمی در کتاب های آسمانی است. دوم: آن که بشارت آن ظهور، در خصوص کتاب زبور، مزبور است و اگر کتاب زبور در دست نبود، کلام ملک علمام ما، را کافی بود، مع ذلك در همین زبور که الحال از کتب مقدسه به شمار می آید، بشارت ظهور، مسطور است... الخ.

کتاب زبور، مرموز ۳۷ - ۴۵ - ۹۶

۴ رفره بدان که در مرموز سی و هفتم زبور (۲۱۴)، آیات زیر، چنین آمده است: زیرا که شیران منقطع خواهند شد و اما منتظران خداوند، وارث زمین خواهند بود. ۱۰- هان! بعد از اندک زمانی شیرین نخواهد بود. در مکانش تأمل خواهی کرد و نخواهد بود. ۱۱ - و اما حلیمان، وارث زمین خواهند شد و از فراوانی سلامتی متلذذ خواهند گردید. ۲۹ - صالحان، وارث زمین خواهند بود و تا ابد در آن سکونت خواهند نمود. در سیف الامیه آمده است؛ در مرموز چهل و پنجم زبور (۲۱۵) حضرت داود است که می فرماید: «حکو و حر نجال یا رخ کی بود هودخا و هدارخا» یعنی، ای از همه کس شجاع تر! شمشیر خود را بر روی ران خود بند. بعد از چند

کلمه می‌فرماید: «حسین‌خا بشنو نیم عمیم تعتنحنا اییلو بلوا و یوهملخ» یعنی، جمعی زیر دست تو، خواهند افتاد و تیرهای تو در دل های دشمنان پادشاه، تند و تیز است. بعد از چند فقره دیگر می‌گوید: «نبوت ملاخیم بیقر و تخانیسوا شکل لمنتخا بکتیم اوفیر» یعنی، دختر پادشاه در دست راست تو بنشیند و استقلال او از آن جهت است که دختر پادشاه است. بعد از چند فقره دیگر می‌گوید: «تحت ابویحار یهپو بانحا تشتیموا لساریم بکل ها ارض» یعنی: به عوض پدر و مادر، فرزندان خواهی داشت و ایشان را در همه روی زمین سرپرست خواهی کرد. تا این که بعد می‌فرماید: همگی ائمت‌ها به تو اقرار خواهند نمود. انطباق این فقرات بر وصی سید کائنات، از اوضح و اضحات است. چه او شجاع‌ترین مردم بود و شمشیر خود را بست و جمع بسیاری زیر دست او افتادند و تیرهای او بر دل‌های دشمنان پادشاه که پیغمبر آخر الزمان باشد، تند و تیز بود و دختران پادشاه، بر پهلوئی او نشست و فرزندانى داشت که همه بر تمامی زمین، ولی و صاحب اختیار بودند و به واسطه وجود فرزندان او و نشر محامد و مفاخر او، همه ائمت‌ها در ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام به او اقرار نمودند و نمایند. و در مرموز نود و ششم آیه ۱۱ آمده است: اقوام را به راستی حکم خواهد نمود. آسمان‌ها، شادمان و زمین، مسرور شود. دریا و پری بخروشنند. صحرا و هر چه در آن است، به وجد آیند. آن گاه درختان جنگل، در حضور خداوند به ترنم خواهند آمد. زیرا که می‌آید، یعنی جهت حکومت زمین، چهاراً به صدق می‌آید و اقوام را به وفای خود حکم خواهد نمود. مرموز نود و هفتم آیه (۶): آسمان‌ها، عدالت او را اعلام و تمامی اقوام، جلالش را می‌بینند و همه پرستندگان بت‌ها خجل می‌شوند (۲۱۶).

[روایت الزام الناصب از زبور]

۵ رفره در الزام الناصب از حسام الشیعه نقل کرده که از جمله چیزهایی که خداوند با داود مناجات نمود، بشارتی است که در آیه « هفتاد و یکم» از زبور وارد شده، که ترجمه آن چنین است: بار خدایا! قیامت خود را برای سلطان و حجّت خود را برای ذریه او عطا فرما! تا آن که می‌فرماید: زود است که در دولت او، حجّت ظاهر می‌شود و عدل و قسط را زیاد می‌نماید تا وقتی که ماه زایل شود و در بحر حکومت می‌نماید و از وادی به سوی آن چه روی بسیط ارض است، عالم از برای او منعطف می‌شود، لشکر پای او را می‌بوسد، دشمنان، زمین را نزد او به دندان می‌گیرند، از سلاطین جزایر به سوی او هدیه آورده می‌شود، و از سلاطین عرب و عجم برای او پیش کشی آورده می‌شود، او را سجده می‌نمایند و جمیع پادشاهان روی زمین او را ثنا می‌خوانند و ملوک عجم نزد او هستند. پس از آن گفته است که نصارا، این بشارت را بر مسیح منطبق می‌نمایند و حال آن که فساد آن ظاهر است. زیرا مسیح هیچ وقت سلطنت ننموده و اگر مسلم بدریم که مراد از آن، سلطنت واقیعه معنویه است، پس برای مسیح عقب و ذریه‌ای که او برای آن، سلطنت و اقتدار باشد، نبوده است. و بدیهی است که مراد از «زوال ماه»، انقراض دنیاست. پس لازمه آن این است که، از زمان مسیح تا قیام ساعت، عدل و داد در عالم مبسوط باشد و خلاف آن، ظاهر است. هم چنین اخبارات دیگر، بر خلاف ظاهر آن است؛ مثل تقبیل جیش، ذلّ اعدا، اهدای سلاطین و ملوک جزایر، اهدای ملوک عرب و عجم، سجود جمیع سلاطین برای او و حاضر شدن جمیع سلاطین نزد او. و احدی از مورّخین و نصارا، وقوع این امور را نسبت به حضرت مسیح ذکر ننموده‌اند و چون که سلطنت عامّه قاهره، ثابت از برای پیغمبر ما «محمّد» صلی الله علیه و آله می‌باشد، به اتفاق مورّخین، در این نشأ و موهبت عظیمه و سلطنت رفیعه و شهادت کبری از برای عصات در روز قیامت و مقدم بودن حضرت بر تمامی انبیا در آن روز و به بودن مفاتیح ابواب جنان ثمانیه دست او، پس مراد از سلطان، همان بزرگوار می‌باشد و آن جناب است که در ذریه او و عترتش سلطنت است. چون اخبار متواتره در انطباق جمیع این اخبارات معلومه، بر حضرت قائم علیه السلام از طرق شیعه وارد است، پس مراد آن حضرت است. لیس الا، چرا که او است که ملقب به حجّت است. او است که حجّت خود را برای عالمیان بعد از ظهورش اظهار می‌فرماید و زمین را از عدل و قسط پر می‌نماید چنان که از جور و ظلم پر شده باشد. عدل او تا روز قیامت باقی می‌ماند و حکم او بر تمام عالمیان نافذ می‌گردد،

هنگام ظهور آن جناب، سلاطین ذلیل می‌شوند و گردن‌های طغای و جبارین برای او خاضع می‌شود.

[کتاب صفینای نبی]

۶ رفره در بشارت ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله در کتاب صفینای نبی (۲۱۷)، است چنان که در سیف الائمة است که صفینا پیغمبری از آل داود است که در آخر بیت المقدس اول مبعوث شده. در سیمان اول آن کتاب، فقراتی مذکور است که ابتدای آن ها این است: «قاروب یوم ادونای هکادول قاروا و مهر ماءوذ» یعنی: روز خدا نزدیک شد؛ آن روز، تلخ خواهد بود. دلیر، مضطرب خواهد شد. در آن روز، دلتنگی، پریشانی احوال، گردباد و صدای عظیم خواهد بود. در شهرهای معموره و کنگره‌های بلند، مردم چون ناینیان، جهت عصیان خدا راه خواهند رفت. خون ایشان در زمین ریخته می‌شود. بدن‌های ایشان مثل سرگین، پایمال خواهد شد و نقره و طلای آن‌ها، ایشان را خلاص نخواهد کرد. در سیمان سوم آن کتاب، فقره‌ای مذکور است که خلاصه ترجمه آن این است که به جهت جمع کردن همه قوم‌ها بر شریعت خود، همه پادشاهان را به ریختن غضب خود بر ایشان برطرف کنم و گرمی خشم من همه را بسوزاند. بعد از آن فقره می‌فرماید: «کی اراهفخ ال عمیم سافا برو والفرء کولام بشم ادنای لعاید و شحم حاد» یعنی: آن وقت به قوم‌ها، برای خواندن جمله ایشان به نام خدا و عبادت کردن ایشان به یک روش، لب پاکیزه بر می‌گردانم. واضح است که در دولت نبوت پیغمبر آخر الزمان بود که شهرهای معموره به جهت عصیان خدا خراب شد، خون‌ها ریخته شد و همه پادشاهان برطرف شدند. چون پادشاهان عرب، عمان، عجم، روم، شام، مصر و هند و این برای آن بود که همه قوم‌ها بر شریعت خدا جمع شوند و بعد از آن، به همه قوم‌های ایشان، به واسطه اسلام لب‌های پاکیزه گردانده شد تا جملگی خدا را بخوانند و عبادت همه، به یک روش است. این ناچیز گوید: مضامین این فقرات بر زمان ظهور حضرت بقیه الله و بر خود آن بزرگوار اشد انطباق می‌باشد از آن چه مرحوم نراقی فرموده، کما لا یخفی.

[روایت دیگری از کتاب صفینا]

۷ رفره و در الزام الناصب (۲۱۸) از حسام الشیعه نقل نموده که در فصل اول از کتاب صفینای نبی آمده است: زمان صاحب نزدیک شده است و روز ظهور، روزی تلخ می‌باشد که شجاع از آن می‌گریزد؛ روز ضیق است و در بلاد معموره و اماکن و غرفه‌های عالیه، اضطراب حال، ظلمت، عجز، بادهای تند و صوت عظیم است. مردم مضطرب می‌شوند و مثل راه رفتن کوران راه می‌روند به جهت عصیان نمودن مر صاحب را. خون‌های ایشان ریخته شده و بدن‌های آنان خرد می‌شود. طلا و نقره‌های ایشان، آن‌ها را در روزی که صاحب، بر آن‌ها غضب نماید، نجات نمی‌دهد، زیرا در وقت غضب صاحب، تمام آن چه روی زمین است، سوخته می‌شود. پس از آن فرموده: نصارا این علامات را به مسیح - عیسی بن مریم علیها السلام - منطبق ساخته‌اند با آن که آن چه از تواریخ ایشان معلوم می‌شود آن است که چیزی از این علایم، مناسب و ملایم با عیسی و تا زمان آن نیست. چه آن که از آن جمله است، نزدیک شده زمان صاحب، تا آن که می‌فرماید: آن چه را که از آن سختی‌ها مبتلا می‌شوند به واسطه غضب نمودن صاحب، بر آن‌ها است و صاحب از القاب خاصه حضرت بقیه الله است، کمالا- یخفی. و قول آن که فرموده: طلا- و نقره ایشان، در روز غضب صاحب، آن‌ها را نجات نمی‌دهد؛ این خود دلیل واضحی است که مراد از صاحب، مسیح نیست؛ زیرا نصارا اتفاق دارند بر این که مسیح غضوب نبوده و هیچ وقت غضب نفرموده. پس از این عبارات، صحت انطباق این علامات بر قائم علیه السلام ظاهر می‌شود نه غیر آن. چه آن که مراد از صاحب، کسی است که غیر از گوینده این علایم است و این گوینده همانا از وجود و آمدن آن خبر می‌دهد و نصارا به الوهیت مسیح قایل‌اند. به اعتقاد ایشان، مسیح قایل به این علایم و مبشر به ظهور و مخبر از ظهور صاحب است. پس باید صاحب، غیر از مسیح باشد و آن شخص به دلالت لفظ صاحب، ظهور آن بزرگوار، اقتدارش بر مخالفین و استعلاش بر جابره

طاغین و سخت گرفتن جنابش بر امرا و سلاطین، غیر از حضرت بقیه الله نیست. بنابراین روز ظهور آن نور موفور السرور بر کفار و معاندین، یوماً عبوساً قمطریراً و عذاباً صیباً و یا آن که مراد از آن علایم آن چیزهایی باشد که وقت ظهور آن حضرت، بر قلوب واقع خواهد شد از خوف و هول و اضطراب، از ندایی که جبریل در میان زمین و آسمان می‌نماید و آن حضرت را اسم می‌برد که از آن ندا مردم به فزع در می‌آیند. خوابیده، برپا می‌ایستد و ایستاده، می‌نشیند و نشسته برپا می‌ایستد. ممکن است مراد از ظلمت و عجه و بادهای وزنده تند، به کسوف شمس و خسوف قمر در آن روز اشاره باشد و وزیدن باد سیاه، به باد سیاهی که در وقت ورود آن بزرگوار در مدینه می‌وزد و امتحان ایشان در جبت و طاغوت اشاره باشد. پس تمام آن‌ها را هلاک می‌نماید. و مراد از صیحه عظیمه، آن صیحه‌ای است که هنگام ظهور آن جناب در نزد قرص آفتاب بلند می‌شود. آن گاه اهل آسمان‌ها و زمین‌ها، آن صیحه را می‌شنوند که: اَلا- یا اهل العالم! هذا مهدی آل محمد! این مهدی، آل محمد است که ظاهر شده، با او بیعت نمایید تا آن که هدایت یابید. و قول آن که فرموده: مردم مضطرب می‌شوند تا آن که به جهت عصیان نمودن ایشان به صاحب، مثل کوران راه می‌روند، مراد آن است که اضطراب آنان به واسطه اقتدار صاحب و سلطنت او نسبت به ایشان است و ایشان از آن جناب، خایف و در غی خود تائه (۲۱۹) هستند. بر این مطلب دلالت دارد آن چه که در فصل اول و دوم آن کتاب است که می‌فرماید: ای امت ذلیله خفیفه! پیش از گذشتن فرصت، ایمان بیاورید و اجتماع نمایید او را - یعنی صاحب را - و پیش از روز تعب و انتقام متابعت نمایید. مراد از ریختن خون‌ها و پایمال شدن جسدها، آن چیزی است که حضرت سید الشهدا علیه السلام در خطبه خود که اخبار به ظهور و کشیدن تیغ انتقام است، در ایام رجعتش اشاره می‌فرماید و به خونخواهی خود تصریح می‌فرماید. انتهى الخبر و الله المستعان و علیه التکلان.

کتاب شعیای نبی

۸ رفره در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله - عجل الله له الفرج - در کتاب شعیاء نبی؛ در براهین الساباطیه قاضی جواد ساباطی است که او در اول امرش از نصارا بوده و پس از آن، اسلام اختیار نموده و بر رد نصارا کتاب براهین را نوشته است. در برهان چهارم ذکر کرده که در فصل یازدهم، در آیه اول از کتاب شعیاء است که می‌فرماید: زود است که بیرون بیاید از قنس آس عصایی و از عروق، شاخه‌ای بروید و زود است که بر او روح ربّ، یعنی روح حکمت و معرفت و روح شوری و عدالت و روح علم و خشیت خداوند مستقرّ شود و او را صاحب فکر و قمار مستقیم درخشنده پروردگار می‌گرداند. پس از روی ظاهر و مجرّد شنیدن حکم نمی‌کند. در آن کتاب بعد از آن که تأویل یهود و نصارا را از برای این آیات نقل نموده و آن‌ها را مردود ساخته، گفته است: پس منصوص علیه این آیات مهدی علیه السلام می‌باشد، به صریح قول او که فرمود: «و لا یدین بمجرد السمع» به جهت این که مسلمین اجماع نموده‌اند که آن بزرگوار، به مجرّد شنیدن و ظاهر حکم نمی‌فرماید، بلکه ملاحظه نمی‌نماید آن سرور مگر باطن را و این به باطن حکم نمودن، برای احدی از انبیا و اوصیا اتفاق نیفتاده است. تا آن که می‌گوید و مسلمین در مهدی علیه السلام اختلاف کرده‌اند. پس اصحاب ما از اهل سنت و جماعت گفتند: مردی از اولاد فاطمه علیها السلام است، اسم او محمد و اسم پدر او عبدالله و اسم مادر او آمنه است و امامیه گفتند: بلکه او محمد بن حسن عسکری است که در سنه دویست و پنجاه و پنج، از جاریه حسن عسکری که نامش نرجس بود، در سرّ من رای، زمان خلافت معتمد عباسی متولد شده. آن گاه، یک سال غایب شد، آن گاه ظاهر شد، پس غایب شد و آن غیبت کبراست و بعد از آن بر نمی‌گردد مگر وقتی که خدای تعالی خواهد و چون قول ایشان از برای تناول این نصّ اقرب است و غرض من با قطع نظر از تعصب، دفع از امت محمد است؛ برای تو مطابقت آن چه امامیه با این نصّ ادعا می‌کنند، در مذهب ذکر کردم انتهى (۲۲۰) این ناچیز گوید: آیات مزبوره در اول باب یازدهم کتاب اشعیاء علیه السلام است و بعد از این آیات، آیات دیگری صریح در بشارت ظهور است، ۴) بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد.

جهت مظلومان زمین، به راستی حکم خواهد نمود. جهان را به عصای دهان خویش زده، شیران را به نفعه لب‌های خویش خواهد کشت. ۵) و کمر بند کمرش عدالت و کمر بند میانش، امامت خواهد بود. ۶) گرگ با بزّه سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل کوچک آن‌ها را خواهد راند. ۷) گاو و خرس، با هم خواهند چرید و بچه‌های آن‌ها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو، کاه خواهد خورد و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد. در فصل چهل و پنجم کتاب اشعیا (۲۲۱)، بعد از آیاتی که در نهی بت پرستی بنی‌اسرائیل است، این آیات مذکور است: آیه (۲۲) بنو (رو کنید) الی (به من) و هیوا (و رستگار) شعوکل (شوید همه) افص (جمعیت) ارض (زمین) کی (که) ائی (منم) ال (خدا) و ان (و نیست) عودبی (دیگری، به خود) نشعنی (سوگند می خورم) یا صامیبی (بیرون آمد) صداقاه (از دهن من به راستی) دابار (سخنی) و لا- یا شوب (و ندارد برگشت) کی لی یتجرع (که برای من زانو دو تا کنند) کل (همه) برخ (آفریدگانم) یتشابح (و قسم خورند به من) کل لا شون (همه زبان‌ها). خلاصه این آیات، آن که خدای تعالی بعد از تفریع و نکوهش بنی اسرائیل بر پرستش اصنام و نهی آنان از آن کردار زشت، می‌فرماید: ای همه اهل اطراف زمین! به من روی کنید تا رستگار شوید که منم خداوند و نیست دیگری. به ذات خود سوگند می‌خورم از دهن من به راستی سخنی بیرون آمد و برگشت ندارد که زانوهای همه آفریدگانم برای من دو تا شود و همه زبان‌ها به من سوگند خورند. این ناچیز گوید: بر هیچ منصف پوشیده نیست که این بشارت الهیه، اشاره به ظهور حضرت مهدی - ارواحنا فداه - است که تمام اهل عالم به خدای متعال روی نیاز آورند و کلّ بنی آدم برای قرب به حضرت ذوالجلال نماز گزارند. آیین زشت بت پرستی و کفر و شرک را از صفحه عالم براندازد و اطراف جهان را از توحید و تفرید و عبودیت خدای مجید پر سازد. به اتفاق تمام ارباب ملل، این وعده ربّانی و مژده سبحانی، هنوز به ظهور نرسیده و نخواهد رسید مگر به ظهور ماشیح به اعتقاد یهود و نزول مسیح، به اعتقاد نصارا و خروج حضرت مهدی علیه السلام به اعتقاد قاطبه مسلمین و عقیده نصارا با عقیده اهل اسلام مطابق است، چه به اجماع مسلمین نزول مسیح علیه السلام بعد از خروج حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد.

[کتاب شعیا، سیمان ۲۷ - ۲۶]

۹ رفره در سیف الأئمة است که حضرت شعیای پیغمبر، در کتاب خود در سیمان بیست و ششم و بیست و هفتم، در بیان آمدن مهدی آخر الزمان می‌فرماید: ابتدا در سیمان بیست و ششم پاسوق‌های چندی می‌گوید که اول آن‌ها این است: «بیوم ههویوشر هشیر هزبیرص یهود اعیرعاز لانو بشوعاع جوموت و احل». و خلاصه معنی این پاسوق‌ها با پاسوق‌های بعد، به حذف بعضی زواید، آن است که: در آن روز در زمین یهودا، - یعنی بیت المقدس - و حوالی آن، تسبیح و ستایش تو خوانده خواهد شد و خواهد گفت این کسی است که شفاعت کننده ماهاست. پس گذاشته شود در آن حصار و پیش حصار یعنی (شیر حاجی هان!) درها را باز کنید برای آن که داخل شوند جماعت نیکوکار که حق را نگاه می‌دارند. و خطبه‌های کهنه گذشت تا این که می‌فرماید: بدانید اوست که آنانی که در بلندی‌ها ساکنند را سرنگون خواهد ساخت و آن شهری که خود را از همه شهرها بلندتر می‌شمرد نیز سرنگون خواهد ساخت و آن شهر را پاهای فقرا و قدم‌های مساکین پامال خواهند کرد، زیرا راه‌های مقدسین راست می‌باشد و جاده او برای راه رفتن، راست است. آن گاه می‌گوید: ای شعیا! این نور خدا، اسم تو و یادداشت تو، خواهش روح و نفس ما بوده است. در شب‌ها آرزومند ظهور تو بودیم و به این جهت وقتی که صبح طلوع کند، روح ما از برای تو بیدار خواهد شد. ای نور خدا! وقتی که دیوان‌ها را در زمین بکنی، ساکنان زمین، عدالت را از تو تعلیم خواهند گرفت. به این جهت بر آن منافق رحم نخواهی کرد، چه در آن وقت هم، عدالت یاد نخواهد گرفت به جهت آن که در زمینی که به مقدسان تعلق داشت، عمل‌های قبیح به جا آورد. ای نور خدا! ان شاء الله دست قوت تو بلند شود و اما حاسدان تو نبینند و ندامت برند و آتش غضب تو، دشمنانت را بخورد. ای نور

خدا! آن زمانی که ما بی تو بوده‌ایم، همه کس ما را در تصرف خود گرفته بود و به این جهت تسلّی ما همی یاد تو بود. پس آنانی که اهل جهنّم‌اند، رجعت نخواهند نمود و ای نور خدا! از این راه، آنانی که ما را در تصرف خود گرفته بودند، خورد و خمیر خواهند شد به نحوی که یاد آن‌ها از روی زمین کم شود. ای نور خدا! تازه جلالت به هم رسانیده‌ای، بلکه جلالت تو از ابتدا بوده و این‌ها که تابع تو اند، در وقت تنگی تو را جستجو کرده‌اند و در وقت شدت، حدیث تو، دین ایشان بوده است و این است که در وقت خوشی خواهند گفت: ما در غیبت تو، از قبیل زن حامله بودیم که زاییدن او نزدیک شده و دردمند باشد و با وجود این اقرار داریم که سبب بیفتادن جبارانی که در زمین بودند آن بود که ما عدالت را در زمین به جا نیاوردیم. و اگر آن چه تو به واسطه کلام خدا فرموده بودی، به عمل می‌آوردیم؛ مدّتی بود که جباران را از روی زمین محو کرده بودی و زمان خوشی آمده بود. پس آن چه ما از ظالمان کشیدیم، به سبب اعمال خودمان بود، زیرا عمل‌های خود را خالص نکرده و زمان ظهور تو را به تأخیر می‌انداختیم. پس می‌فرماید: «ینحو متنعاء نؤلّاتی یقومیم هاتئصوا ودنی شوخعا فارکی تل اورون تلثکا و اراض رفاهیم تبیل» یعنی، مرده‌های تو زنده شوند و اموات تو برخیزند و مسکن گیران خاک، تو را ستایش کنند، به شب‌نم تو [که شب‌نم روشنایی و نور است. آن گاه در سیمان بیست و هفتم در پاسوق بیست و دوّم می‌گوید: «لح عمیم بونحدار تخا ایسکورد لا تخا بعد نچاچی تمیعت رثف عذ بعوز زاعم کی هینه آذونای یاص می‌موا فوموا لیفقد عود یوشب ها ارض ات و امیها و لو تحسن عو و عل هروقیها». این خطاب شعیا به قوم خود است، یعنی: ای قوم من! داخل محال سکناهای خود شوید و سهل مدّتی، در به روی خود بیندید تا زمان خشم بگذرد، زیرا این نور خداست که بیرون خواهد آمد برای آن که دیوان گنهکاران ساکنان زمین را بکند و آن گناهان را برای ایشان ردّ کند. زمین در آن زمان، خون خود را آشکار خواهد کرد و کشتگان خود را نخواهد پوشانید. «بیوم ههو یفقد اذونای بحریو حقا شاوهدک و لاورح خدا قاعل لیویاتان تا حاش بارئح و عل لیویاتان ناحاش عقلتون و هارق ات هتیم اشربنام بیوم ههو کرم حمرعتولا» . یعنی: در آن روز، نور خدا به شمشیر قوی و بزرگ و سخت خود از لیویاتان انقام خواهد کشید. لیویاتان از قراری که جزانیم نصرانی در فهرست اسامی عبری نوشته، دو معنی دارد: یکی اجماع و اتفاق و دیگری دست برادری دادن دو نفر به یکدیگر برای خدعه و مکر و حيله. به هر حال می‌فرماید: از لیویاتان انتقام خواهد کشید که چون آلتی بود، دست به گردن هم کرده که خبرها را از طرف بالا به زیر می‌گردانیدند و این لیویاتان گره در گره و کج و پر پیچ بود. پس در آن روز، آن نور خدا، باغ خود و حدیقه مهر و صدق خود را خواهد طلبید. در پاسوق بعد می‌فرماید: و خواهد گفت منم که آن را محافظت می‌کنم و عوض می‌دهم برای کسی که بخورد هر چه لیویاتان به دیگری خوراند. اگر منصف در این فقرات تأمل نماید، می‌بیند که آن همه، احوال آن خبری است که پیغمبر ما در حقّ فرزند خود فرموده و مقدمه لیویاتان به عینه، مصداق آن اتفاق و عهد و پیمان و برادری غاصبین حقوق آبای صاحب الزّمان است و خصوص آن حوزه خشاء، چنان چه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ششقیه فرموده که مصداق گره در گره و پر پیچ و تاب است و طلبیدن باغ مهر که اشاره به باغ فدک است که لیویاتان به دیگران خوراند، صریح در مطلب می‌شود، خصوص چون آن چه را حضرت شعیا در سیمان سی و دوّم کتاب خود می‌فرماید به آن‌ها ضمّ شود که اوّل پاسوق‌ها این است: «هن لصدق ایملخ مثلخ اول صادویم لمیش باد یا سوریم» تا آخر پاسوق‌ها که خلاصه معانی آن‌ها چنین است: هان! آن پادشاه به عدالت پادشاهی خواهد کرد و در آن زمان، شاهدگان در دیوان، مقدم خواهند بود. در آن روز چنان خواهد بود که آن مرد - گویا اشاره به لیویاتان باشد - چون کسی می‌شود که از طوفان بگریزد و خود را از رعد و برق و باد پنهان دارد و آن پادشاه از قبیل رودخانه در وقت تشنگی شدید و سایه سنگ عظیم در میان بیابان خواهد بود. در آن زمان چشم‌ها خیره نشده و منافق، بزرگ نامیده نخواهد شد، گوش‌ها زود خواهد شنید، دل‌ها ادراک خواهد نمود، زبان لالان، فصیح تکلم خواهد کرد و جاهل و نادان، پیشوا گفته نخواهد شد. تا این که می‌فرماید: در آن زمان برای منافق بدترین رقت‌ها خواهد بود، زیرا به اتفاق رفیق خود خیال‌ها کرده است برای آن که مظلومان را به سخن مردم فریبانه ضایع کند. ای منصف! نظر کن به آن چه در این مقام تصریح

فرموده از مقدم بودن شاهزادگان در دیوان - چه در آن روز، ائمه اثنا عشر علیه السلام رجوع خواهند فرمود - و از گریختن لیویاتان و وصف منافق و این که فرموده به اتفاق رفیق خود برای ضایع کردن مظلومان، سخن مردم فریب گفته، چه مصداق همه آن ها ظاهر و هویدا و بر احوال ابوبکر و عمر منطبق است. و هم چنین مصداق آن چه در سیمان یازدهم آمده که ابتدای آن در اواخر، مذکور می شود و آخر آن این است که، بعد از آن که خبر می دهد از آخر الزمان در وصف آن نور خدا می گوید: آن نور خدا، به عدالت دیوان مساکین را خواهد کرد و به راستی انتقام مظلومان را خواهد کشید. ایمان، کمر بند او و عدالت، میان بند او خواهد بود. در زمان او گرگ و بزه، در یک جا ساکن خواهند شد، پلنگ و بزغاله، در یک مکان خواهند چرید، گوساله و شیر و میش با هم خواهند بود، گوساله و خرس با هم خواهند دوید، شیر و گاو پیش هم کاه خواهند خورد و طفل شیرخواره، دست در سوراخ مار خواهد کرد و چون آن چه در سیمان چهل و دوم و چهل و نهم فرموده به آن ها ضمیمه شود، اظهر و اصرح می شود. چه حضرت شعیبا، در سیمان چهل و دوم همین کتاب که ابتدای آن سابق بر این، مذکور شد، در آخر می فرماید: من از خبرهای تازه خبر می دهم و پیش از آن که به وقوع پیوندند به شما اعلام می کنم. برای نور خدا، تعریف و ستایش تازه ای بخوانید که ستایش او در انتهای زمین، در دریای جزایر، نزد ساکنان آن جزایر است. در سیمان چهل و نهم، در مقامی که خدای تعالی به آن نور خطاب کرده، آن چه خلاصه آن این است که می فرماید: پروردگار دعای تو را در روز شفاعت شنید، تو را کمک و محافظت نمودم و برای امت میثاق قرار دادم تا زمین را زنده سازی و میراث هایی را که به تاراج رفته بود به تصرف خود در آوری، محبوسین را از بندها بیرون آوری، و به آن هایی که به ظلمت غیبت گرفتارند، بگویند که ظهور کنند. تا این که می فرماید: زیرا رحم کننده ایشان، ایشان را حکومت خواهد کرد و جاده های من، عزیز خواهند بود و این است آن ها که از دور و از سمت دریای مغرب خواهند آمد. و آن چه در این جا فرموده که از سمت دریای مغرب خواهند آمد با آن چه در فصل چهل و دوم فرمود انتهای زمین، در دریای جزایر ستایش آورد، با آن چه شعیبه می گوید که آن حضرت، در انتهای زمین، در دریای مغرب، در جزیره خضرا است، مطابقت دارد. و جزایر بسیار بسیار است، بلکه اهل فرنگ نیز از آن جزایر خیر داده اند و حکایات جمعی در خصوص آن جزایر، شایع است و اگر خوف تطویل نبود، حکایت شیعیان و فرنگیان را در این خصوص نقل می کردم (۲۲۲).

[واقعه سید الشهداء (ع) در کتاب شعیبا]

۱۰ رفره و در آخر این فصل، در واقعه حضرت سیدالشهداء، اباعبدالله الحسین علیه السلام است که بعد از آن نبوت هیلدو در چهل و ششم کتاب ارمیا نقل می شود و تصریح به آن، در کتاب شعیبا نیز مذکور است، که خدا می فرماید: ای فرزند حبیب من! که به مصلحت های بسیار، گرفتار زحمت و مصیبت شده ای، به خاطر نرسانی که من تو را فراموش کرده و خلاص نخواهم نمود. خواستم به واسطه تو، حجت ها را بر همه مخلوقات، تمام کنم؛ به همین جهت، تو را خلاص نکردم و چنان ندانی که من تو را فراموش کردم! اگر مادر فرزندش را فراموش کند - من نیز تو را فراموش خواهم کرد، بلکه اگر مادر، فرزند را فراموش کند - من، تو را فراموش نمی کنم. این است که به ید قدرت خود، تو و ده نفر دیگر را در آن شهر علم انداخته بودم که از آن ده شهر (۲۲۳) علم به وجود می آید و آن ها دیوارها و حصارهای آن شهر خواهند بود و آنان که می خواهند نسل شما را منقطع کنند، ممکن نیست اراده خود را به اتمام رسانند، بلکه به نفاق و اعمال خود، گرفتار از دنیا خواهند رفت. تا این که بعد از کلامی می فرماید: آن زمینی که به تو تعلق داشت و به سبب منافقین خراب و بیابان شده بود، در آن وقت جمعیتی به تو خواهم داد که برای سکناي ایشان، تنگ خواهد شد؛ با وجود آن که آنانی که در آن روز، تو را از قبیل آب می آشامیدند، از روی زمین محو خواهم نمود. در آن زمان، وقتی که خود را بی اولاد پنداشتی، از فرزندی که از تو به وجود آمده، به گوش خود، خواهی شنید که به تو خواهند گفت: وسعت همه زمین برای آن که در آن ساکن شویم، کم است. پس آن را وسیع ساز! آن گاه تو در دل خود، خواهی گفت: آن ها را برای

که متولد گردانید، حال آن که من خود را بی اولاد می‌پنداشتم؛ زیرا وقتی که دل از دنیا برکندم و اولاد خود را کشته و عیال خود را اسیر و سرگردان دیدم، گمان می‌کردم از من، کسی در دنیا نخواهد ماند، زیرا همه دست از اعانت من برداشته، مرا تنها گذاشتند، پس این‌ها که حال می‌بینم، کجا بودند؟ من که خداوند توأم، به تو می‌فرمایم: ای بنده من! بدان هنوز مانده است که بیاید آن زمانی که دست قدرت خود را به سوی عجمان دراز خواهم نمود و در میان آن‌ها لوی خود را بلند خواهم ساخت تا پسران تو را در میان بغل‌ها، و دختران تو را در بالای دوش‌های خود به راه برند. پادشاهان، مربی ایشان و زنان ایشان، دایگان اولاد تو خواهند بود، روی‌های خود را بر خاک گذاشته، به تو تعظیم خواهند نمود و به زبان خود، خاک قدم تو را از راه اخلاص خواهند خورد و خواهند لیسید. آن وقت، خواهی دانست که منم خداوند مهربان که ممکن نیست بگذارم آن‌هایی که امید خود را در من گذاشته‌اند، شرم‌منده شوند. تا این که می‌فرماید: همه آنان که دیوان تو را کرده‌اند، من به عدالت، دیوان ایشان را خواهم کرد و همه اولاد تو را مستخلص خواهم گردانید و به دشمنان تو، گوشت‌های خودشان را خواهم خورانید و خونشان را از قبیل شراب صاف نشده، به ایشان خواهم نوشانید، این تنبیهی است به جهت ایشان، که در دنیا مقرر خواهم نمود. صراحت این مراتب را در حق حضرت سیدالشهدا علیه السلام ملاحظه کن و بین چه نوع ظهور دارد؛ از خطاب به فرزند حبیب من و خبر از گرفتاری و مصیبت، بودن او با ده نفر دیگر از برادران و فرزندان او در شهر علم که پیغمبر صلی الله علیه و آله تصریح نمود. «انا مدینه العلم و علی بابها»، خبر دادن از اراده قطع نسل ایشان که در کتاب‌ها و تواریخ ظاهر است و خراب و بیابان شدن کوفه که زمینی است که به او تعلق داشت، چه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مکه، شهر خداست و مدینه، شهر پیغمبر و کوفه، شهر من است، بسیار شدن اولاد آن حضرت و ظهور قدرت الهی در حق او در میان عجمان که همه ایشان از شیعیان خاص او بودند. و پادشاهان عجم به حدی در تضرع و تعظیم به خدمت او می‌کوشند که در بلده طیبه قم که دختر [بیست و (۲۲۴)] شش، هفت ساله‌ای از نسل آن حضرت مدفون است، سلاطین ذوی الاقتدار، چون به آن آستان رسیدند، ابتدا آستان را می‌بوسند و همه در آستان ملک پاسبان حضرت امام حسین علیه السلام، سر خضوع بر خاک می‌گذارند. خدای تعالی در تربت مقدس آن حضرت، شفا قرار داده تا صدق آن چه به شعیاء فرموده - که خاک قدم تو را خواهند لیسید، به ظهور رسد و دشمنان آن حضرت، چنان به جان هم افتادند که همه گوشت و خون یکدیگر را خوردند؛ چنان چه از حکایات حجاج بن یوسف و شبت بن ربیع ملعون که در کربلا حاضر بود و عبدالله بن زبیر و غیره ظاهر است و در رجعت نیز ظاهر خواهد شد. در خصوص آن چه در این مقام مذکور شد، با دو سه نفر از علمای اهل ذمه صحبت داشته و از تفسیر این پاسوق‌ها از ایشان استفسار شد، بعضی در همه آن چه تفسیر شده موافقت نمودند و با بعضی دیگر اندک اختلافی بود که در مطلب تفاوتی نمی‌کرد.

[فصل هشتم و نهم کتاب شعیاء]

۱۱ رفره در براهین الساباطیه است که در فصل هشتم، در آیه چهارم از کتاب شعیاء و در فصل نهم، در آیه سی و سوم از رومیه است چیزی که ترجمه آن به عربی این است: «ها انا واضع فی صحیون حجره عشره و صخره شک و کل من یؤمن بها لا یخجل». یعنی: من در صحیون، حجره عشره و صخره شک را وضع می‌کنم و هر کس که ایمان بیاورد به آن، خجالت زده نمی‌شود. پس از آن فرمود: می‌گویم مقید نمودن عدم خجالت را به ایمان به آن‌ها، دلیل بر صحت نبوت عیسی علیه السلام است و نصارا به این فقره، بر ربوبیت مسیح استدلال نموده‌اند و این بر مدعای آن‌ها دلالت ندارد و صحیون کوهی است در بیت المقدس و گفته شده آن کوهی است که اساس بیت المقدس بر آن نهاده شده و حجره و صخره و عشره و شک از الفاظ مترادفه است. و سیاق کلام در رومیه این است که، پولوس مردم را به وجود حضرت عیسی علیه السلام موعظه می‌نماید و یهود را بر ایمان نیاوردن به آن حضرت، تویخ می‌نماید تا آن که می‌گوید: و اما اسرائیل، به درستی که او شریعت عدل را طلب نمود و به آن ظفر نیافت. زیرا یهود، آن را

به ایمان طالب نشدند، بلکه آن را به اعمال شریعت طالب شدند. تا آن که می‌گوید: و از برای سکنه بیت المقدس مصیده‌ای است و زود است که به سردر می‌آیند و ساقط می‌شوند و شکسته می‌شوند و مقید کرده می‌شوند و اسیر گردیده می‌شوند. آن گاه شهادت را بیچید و ضحیفی را که نزد شاگردهای من است ببندید و من زود است که ربّ آن چنان‌های را انتظار می‌کشم که روی و گردن خود را از اهل بیت بنی‌اسرائیل می‌پوشاند و آگاه باشید که من و اولادی که خداوند به من بخشیده، علامت عجیب‌های در اسرائیل است از برای ربّ جنودی که در صحیون ساکن می‌شود. پس از آن گفته است: این فقره بر عیسی بن مریم دلالت ندارد، چه آن که صفت اولی را که ذکر نموده، ربّ جنود است و عیسی بن مریم چنین نبود، یعنی لشکری نداشت که ربّ آن‌ها باشد. صفت دوم که ذکر نموده، این است که در صحیول، حجره و عشره وضع شده است یعنی شکی در آن واقع است، پس اگر بگویی که به تحقیق، شک در مسیح نمودند، جوابش این است که مطلق شک، در صدق دلالت این فقره بر مسیح کفایت نمی‌کند، چه آن که، بعد از این وارد است که یعثرون و یسقطون و این بر مسیح صدق نکند. صفت سوم آن است که او صورت و گردن خود را از بنی‌اسرائیل می‌پوشاند، یعنی غیر ایشان را دعوت می‌نماید و حال آن که دعوت ابن مریم مختصّ به بنی‌اسرائیل بوده، چنان که در فصل پانزدهم در آیه چهل و دوم در انجیل متی، به این مطلب تصریح شده است. پس این فقره نیز بر مسیح صادق نیاید. صفت چهارم آن است که او ناسخ شرایع ما قبل خود است، زیرا که فرموده: «اطوو الشهاده و اخدموا الصّیحف» و حال آن که عیسی بن مریم، در فصل دهم، در آیه پنجم از متی چیزی می‌گوید که ترجمه آن، این است: این دوازده نفر را که عیسی علیه السلام فرستاده، امر فرموده راه عوام را نروید و در یکی از شهرهای سامرین داخل نشوید! بلکه به سوی گوسفند گم شده بیت اسرائیل بروید. و در فصل نوزدهم در آیه هفدهم از انجیل متی است که: لکن اگر اراده داشته باشی که حیات در تو دمیده شود، پس بر احکام محافظت نمای... الخ و تمام این مذکورات صریحند در خصوص نبوت عیسی علیه السلام و نسخ نمودن او، ناموس موسی را. و وقتی که این‌ها را دانستی، بدان که غایت این فصل، بشارت دادن به بعثت محمدصلی الله علیه و آله و خبر دادن بعد از مبعوث شدن به ظهور حضرت مهدی علیه السلام است. تا آن که بعد از کلامی طولانی می‌گوید: مراد از «و لربّ الجنود الذی یسکن فی صحیون» به سوی حضرت مهدی علیه السلام، اشاره است. زیرا حضرت محمدصلی الله علیه و آله را، به ربّ الجنودی وصف نمود که روی خود را از بنی‌اسرائیل می‌پوشاند و هرگاه چنین باشد، سکونت او در صحیون راست نیاید و او حضرت مهدی علیه السلام است که در صحیون می‌نشیند و اکثر علما به سوی این مطلب رفته‌اند و تصریح نموده‌اند که حضرت مهدی علیه السلام در بیت المقدس مستقرّ می‌شود و آن را به اموال هند، آباد کند (۲۲۵).

[کتاب زکریا]

۱۲ رفره در بشارت ظهور امام زمان علیه السلام، در کتاب حضرت زکریا (۲۲۶) نشان ۱۴ است: «و هیا بوم احاد... الخ». یعنی: یک روز باشد که آن پیش خدا ظاهر است، نه روز باشد نه شب، در وقت غروب، روشنایی ظاهر شود. بدان که آفتاب را سه حالت است، اول: مرئی بودن قرص و شعاع آن برای ناظرین، با عدم موانع، در این حالت آن زمان، روز باشد. دوم: مرئی نبودن قرص و مشهود بودن شعاع، این زمان، نه روز است و نه شب، مانند زمان غروب آفتاب که حالتی متوسط میان روز و شب است؛ هم چنین برای آفتاب حقیقت حجّت بالغه الهیه یکی از سه حالت زیر را می‌توان تصوّر نمود. اول: تابش انوار افاضات بر کلیه ذرات ممکنات با مشهود بودن جسم و محسوس بودن هیكل عنصری او برای مؤمن و کافر و برّ و فاجر و این، حالت حضور او است. دوم: تابش اشعه انوار او، بدون نمایش جسم عنصری او برای کلّ یا بعض. از این حالت، به غیبت حجّت تعبیر می‌شود. سوم: آن که او را نه تابش انوار فیض و نه نمایش ظاهر جسم باشد. لیکن این صرف احتمال عقلی است، و گرنه خالی بودن عالم از حجّه الله و خلیفه الله بر حسب براهین عقلیه و نقلیه که در مقام خود ثابت و مقرّر است، امری محال است که «الخلیفه ثمّ الخلیفه الحیّه قبل الخلق و مع

الخلق و بعد الخلق، قال امیر المؤمنین علیه السلام: اللَّهُمَّ بلی لاتخلوا الارض من قائم لله بحجة ظاهرًا مشهورًا او مستترًا مغمورًا» (۲۲۷). آن گاه خواهی دانست که در عبارت مزبوره، نخست اشاره به غیبت، سپس بشارت ظهور است و چون ظهور بعد از غیبت تأمه که قابل اشارت و بشارت باشد، برای هیچ یک از حجت‌های الهیه، واقع نشده مگر برای مهدی موعودی که جماعت شیعه، مدت‌ها است او را غایب دانند. و ما ان شاء الله در این کتاب به نصوص متواتره ثابت می‌کنیم که مهدی موعود منتظر که صاحب غیبت تأمه است، هر آینه حجة بن الحسن - ارواحنا لثراب مقدمه الفداء - است. پس بر هیچ منصف پوشیده نیست که کلام مزبور اشاره به بشارت آن ظهور موفور السرور است.

[کتاب زکریا، پاسوق ۹]

۱۳ رفره در پاسوق‌هایی که در سیمان نهم کتاب زکریا (۲۲۸) است چنین است: «کیکی مؤدبت سیون هاریعی بت یور شلیم هینه ملکخ یا و ولاخ صدیق و توشاع عاهونی و روجب عل حمور و یخیرتی رنخب می فرائم وسوس می را و شلیم و میخر ثاقتشت می لحا ما و دیبرث الوم لکوئیم او ما شلومی یام ایمی ناهار عدافسی ارض». یعنی: شاد باش ای ولایت اسلام! و خوشحالی کن ای ولایت بیت المقدس! که اینک پادشاه تو می‌آید، از برای تو راستگو و شفاعت کننده گناهکاران فقیر باشد و بر الاغ سوار شود و اسب سواری را از میان یهود و لشکر را از بیت المقدس نیست کند و کمان جنگ را بشکند و اسلام را در میان عجمان ظاهر کند و حکم او به دریاها و از دریاها و رودخانه‌ها تا انتهای زمین برسد. معنی این فقرات به نوع مذکور به نحوی است که با معانی الفاظ آنها موافق است. یکی از علمای نصارا و دیگری از یهود، آنها را تفسیر کرده‌اند به آن چه فی الجمله با آن چه ما تفسیر کردیم، مخالفتی دارد و آن دو تفسیر نیز با هم اندک تغیری دارند، ولیکن هیچ یک مضرّ به استدلال ما نیستند. اما مفسر نصرانی، چنین تفسیر کرده: یعنی، حرم باش ای دختر اسلام! و خوشحالی کن ای دختر اسلام! و خوشحالی کن ای دختر بیت المقدس! هان که پادشاه تو بیاید که معصوم و شفاعت کننده باشد و فقیر خواهد بود، الاغ سوار شود و لشکر را از افراسیم - یعنی از سبط یهود - زینت کند، اسب را برطرف خواهد کرد و کمان جنگ را خواهد شکست، خبر زمان عدالت را به عجمان بدهد و اختیار او از دریا و از همه رودخانه‌ها تا انتهای زمین، خواهد بود. اما؛ مفسر یهودی چنین تفسیر کرده: شاد باش ای طایفه و جماعت بیت المقدس! و خوشحالی کن ای جماعت اسلامیان! که پادشاه تو بیاید، که راستگو و فرج دهنده تا آخر، مگر این که به جای خبر زمان عدالت به عجمان بدهد، گفته: و اسلام را برای همه گروه‌ها بیان کند. بنابر سه تفسیر، صراحت آنها در مطلب واضح است و انطباق او بر پیغمبر ما نهایت وضوح دارد، چه او تصریح فرموده که خدای تعالی، مرتبه شفاعت گناهکاران امت را به او عطا فرموده و آیه (وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) (۲۲۹). نیز دالّ بر آن است و آن حضرت فقیر بود و مرتبه فقر او واضح است و بر الاغ سوار می‌شد و الاغ سواری آن حضرت، به یعفور مسما بود و ریاست لشکر کشی و جمع لشکر را از میان یهود برطرف ساخت و اسب را از میان یهود برطرف کرد، چه ایشان را از سوار زین شدن منع نمود و در اطراف عالم یهود، نمی‌توانستند بر اسب زین دار سوار شوند. و بنابر تفسیر دوم و سوم که مطلق گفته: اسب را برطرف سازد و به خصوص بیت المقدس نگفته‌اند، باز مطلب ظاهر است. چون در مکه و مدینه و میان اعوان و انصار او، اسب یافت نمی‌شد الا نادراً و التّادر، کالمعدوم و لشکر یهود را نیست و نابود گردانید و نیز کمان جنگ شکستن که کنایه از بسیار جنگ کردن یا شکستن کمانداران مخصوص او بود و ظاهر ساختن اسلام، در میان عجمان یا در میان همه گروه‌ها هم واضح است. و بنابر تفسیر دوم نیز که به جای این گفته: و خبر زمان عدالت را به عجمان بدهد نیز ظاهر است؛ زیرا زمان عدالت را آورد. چون فرمود: «ولدت فی زمن ملک العادل» که (۲۳۰) مراد، انوشیروان عادل است که از عظمای سلاطین عجم بود و اختیار و تسلط او به همه اطراف زمین رسید و همه این صفات در آن سرور متحقّق بود و نمی‌تواند مراد از آن عیسی علیه السلام باشد، چون او چنان چه در انجیل مذکور است، می‌گوید: من مبعوث نگشته‌ام مگر بر بنی اسرائیل. علاوه بر این عیسی علیه السلام،

هرگز کمان جنگی نشکست و خبری از زمان عدالت به عجم یا سایر مردم نداد و اسلام را ظاهر نکرد، بلکه پادشاه نبود که بتواند بیاید. سوّم می‌فرماید: پادشاه تو بیاید. عبارت سیف الأُمیّة تمام شد. این ناچیز گوید: قویاً محتمل است مراد از آن که درباره او فرموده: و شاد باش ای طایفه و جماعت بیت‌المقدّس! و خوشحالی کنید ای جماعت اسلام! که پادشاه تو بیاید که راستگو و فرج دهنده باشد و اسلام را برای همه گروه‌ها بیان کند، حضرت بقیه الله باشد، زیرا چنان که در سابق گذشت، آن حضرت در بیت‌المقدّس وارد شود و آن را به مال هند آباد کند و او است که فرج عامّه خلائق، به وجود نازنینش حاصل می‌شود و او است که دین اسلام را برای همه گروه‌ها بیان کند و تمام روی زمین را به دین اسلام بدارد. کما لا یخفى.

کتاب حورل نبی

۱۴ رفره در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله در کتاب حورل نبی است. در الزام النَّاصب (۲۳۱) از حسام الشّیعه نقل نموده که در فصل دوّم از کتاب حورل پیغمبر، از بشارات ظهور آن بزرگوار، چیزی است که ترجمه آن این است: صوت خود را بلند نمایند در کوه مقدّس، زیرا روز صاحب آمده و روز ظلمت نزدیک شده است. روزی که تمّوج در هوا پیدا شود و عجه‌ها و باران در آن باشد. بسیاری از امّت و شجاعانی که مثل آنان در اوّلین نبوده و در آخرین نیز نخواهد آمد، در آن روز منتشر می‌شوند؛ آن امّت و شجاعان در کوه‌ها پراکنده شوند و در بین چشم‌هایشان، آتش سوزنده باشد و از عقب ایشان، آتش برافروخته صاحب شفیر و شهیق باشد. پیش روی صاحب علیه السلام، زمین مثل باغ‌های سبز و خرم و پشت سر او زمین، بی آب و علف می‌باشد. احدی قادر نیست او را منهزم نماید. لشکریان او پا به زمین می‌زنند، مثل پازدن اسب قوی به سرعت رونده و صداهای ایشان، مثل صدای لشکریان عظیمی که از قلل جبال، صدا را بلند کنند، شنیده می‌شود. ایشان، مثل آتش برای خس و خاشاک سوزنده‌اند، و در پیش روی صاحب، مثل امّت قویه و شجاعان علیه، مستعدّ برای حرب هستند. امّت‌ها به بغض او مبتلا و صورت‌ها، به واسطه او سیاه می‌شوند. و امّت صاحب، مثل شجاعان رُکوض نموده، از دیوارها بالا روند، راه خود را گرفته و نصب عین خود قرار داده‌اند و از آن تجاوز نمی‌نمایند. روز صاحب، روزی است که برادر از برادر خود فرار می‌نماید و آن را نجات نمی‌دهد. در آن روز زمین‌ها متزلزل می‌شوند، آسمان‌ها متحرّک می‌گردند و آفتاب و ماه، تیره و مظلّم می‌شوند. تا آن که می‌گوید: صاحب در مقابل لشکر خود صیحه می‌زند، زیرا ایشان بسیارند و شجاعان و مطیعان امر او هستند. پس روز صاحب، روز عظیم هولناکی است و کیست که شتاید آن روز را طاقّت بیاورد؟ ترجمه آن چه در کتاب حورل نبی است، تمام شد. سپس گفته است: نصّارا این آیات را بر خاتمیت مسیح، برهان گرفته‌اند؛ با این که از مسیح، ظهور صوتی که در نزد تولّد و یا در وقت بعثت آن ممتاز باشد، هرگز نقل نشده است و نیز به اتّفاق جمیع نصّارا، امّت مسیح زیاد نبودند. هم چنین امّت مسیح شجاع و ممتاز نبودند و علایم مذکوره دیگر را نیز نداشتند و چنان چه نصّارا از اسفار انجیلیه استظهار نموده‌اند، حضرت مسیح همیشه در بَدَر و منهزم از یهود و در بیابان‌ها و صحراها از آنان مخفی بوده است. و چون در این آیات اشاره به لقب صاحب، که مخصوص حضرت حجّت است، ظاهر است به همراه سایر علایمی که مسطوره در کلام و مذکوره در مقامند، پس بر هیچ صاحب عقلی، مخفی نماند که این آیات، بر حضرت بقیه‌الله منطبق‌اند نه بر مسیح و او است که منادی، در وقت ظهور او، هنگام طلوع آفتاب در نزد قرص آن ندا می‌کند؛ به صوتی جلی که اهل آسمان‌ها و زمین‌ها آن صوت را می‌شنوند. آن گاه نسب شریف خود را ابا عن اب تا جدّ بزرگوارش، حضرت حسین بن علی علیهما السلام می‌شمارد. مراد از یوم ظلمت و یوم تمّوج هوا و عجاج و مطر و ریح، اشاره به اتیان آن سرور، بعد از ظهورش به مدینه منوره و امتحان نمودن او مردم را به جبّت و طاغوت است و نیز بیرون آوردن آن‌ها از قبرهایشان و امر نمودن مردم به بیزاری جستن از آن‌ها و وعده عذاب دادن به کسانی که از آن‌ها تبری نجویند. پس می‌نمایند محبّین و شیعیان آن‌ها، از بیزاری جستن از آن‌ها ابا می‌نمایند. آن گاه صاحب علیه السلام امر می‌فرماید باد سیاهی را که می‌وزد و تمام آن‌ها را هلاک می‌نماید. عدد امّت و

اصحابش سی صد و سیزده نفر می‌باشند که همگی از اتقیا باشند و رجوع شیعیان خاص - یعنی به سوی دنیا - و خروج سید حسنی با گروهی بسیار و نزول عیسی علیه السلام و اصحاب کهف و رجوع انبیا و اوصیا به دار دنیا در آن زمان می‌باشد و معاونت جمع کثیری از ملایکه و شجاعان برای آن حضرت می‌باشد و این مطابق با حدیثی است که: در این روز، برای هر شیعه، قوت چهل مرد شجاع عطا کرده می‌شود و قلب‌های آنان قوی‌تر از آهن است. همانا اگر بخواهند کوه‌های بلند بر زمین فرو رفته را از جای می‌کنند، ترس و بیمی در دل آن‌ها نیست و مایل به سوی قتال اعدایند. دشمنان را می‌کوبند کوبیدنی و آن‌ها را در کوه‌ها پراکنده می‌سازند پراکنده کردنی. هرگاه صاحب با لشکریان خود عالم را طواف و گردش نمایند، دیاری از کافران در روی زمین باقی نمی‌ماند و اگر کافری به درخت یا زیر سنگی پناه برد، آن درخت و سنگ صاحب را فریاد می‌زنند که این دشمن خدا این جاست، به من پناه آورده و نزد من پنهان شده، او را بگیرید و بکشید. و مراد به قول او که فرمود: نار محرقه و نار موقده این است که مخالف و طاغی از طاعت صاحب، به آتش سوزنده از جلوی رو و یا از پشت سر خود مبتلا می‌شود که او را می‌کشد. و مراد از قولش که فرموده: در پیش روی او بستان‌های سبز است، اشاره است به آن چه در وصف او و زمان ظهورش وارد شده است از این که خداوند عزوجل در آن هنگام، برکات خود را از آسمان نازل می‌فرماید به نحوی که هر درختی در آن وقت، آن چه خداوند بخواهد، ثمر و بر می‌دهد و شاخه‌های آن از بسیاری میوه به شکستن می‌رسد و میوه تابستانی در زمستان و زمستانی در تابستان یافت می‌شود. آسمان رحمت خود را بر عالمین می‌بارد، آن رحمتی که از روز سقیفه و غصب خلافت امیر المؤمنین علیه السلام از مردم قطع شده است. پس اگر کسی از عراق بیرون آمده و به سوی شام برود، قدم خود را نمی‌گذارد و بر نمی‌دارد مگر بر گیاه و علف، چنان چه در فصل نهم از کتاب امس (۲۳۲) پیغمبر نیز به این تصریح شده که به درستی که از کوه‌ها، قطره قطره روغن خارج می‌شود و به مثل نهر جاری می‌گردد و از خانه صاحب، چشمه آب شیرین، جاری می‌شود و مراد از خانه آن سرور، مسجد کوفه است و به تحقیق در حدیث وارد شده است که چشمه‌های جاریه از مسجد کوفه چهار تا است؛ چشمه روغن، چشمه شیر، چشمه آب ظهور و چشمه‌ای از آب. و مراد از قول او که فرمود: از عقب آن، زمین بی آب و آبادانی است، اشاره است به انهدام عالم و عمارات آن. و مراد از آن که خود و لشکریانش، مثل رکض خیل زمین را رکض می‌نمایند، اشاره است به پیچیدن زمین برای او و لشکرش و مسافت بعیده را به اسرع وقت طی نمودن. و مراد از رکض لشکریانش به مثل شجاعان و بالا رفتن ایشان بر دیوارها نیز طی الارض لشکریان او است. و مراد از ابتلائی امم به غضب او، فرو رفتن آن‌ها در زمین است، به واسطه مخالفت نمودنشان صاحب را، مثل سفیانی و لشکریانش که سی صد هزار نفراند و مثل خسف واقع در خراسان و خرابی بیشتری از بلدان، در زمان ظهور او. هر صاحب راهی، راه خود را گرفته می‌رود و کسی کسی را اذیت نمی‌نماید. این اشاره است به حدیثی که در وصف زمان او وارد شده که در آن زمان قلوب مردم، از حقد و حسد و عدوان، تصفیه می‌شود. گوسفند با گرگ در یک چراگاه جمع می‌شوند، زن با زینت خود از عراق به جانب شام بیرون می‌آید، در حالی که تنها است، احدی به او متعرض نمی‌شود و دژنده ای او را اذیت نمی‌نماید. و مراد به حرکت آسمان، حرکت ملایکه در آن است به جهت نصرت آن جناب. و مراد از ظلمت آفتاب و ماه، ظلمت آن‌ها بر خلاف عادت است، که ماه، در آخر ماه رمضان منخسف و آفتاب، در نیمه آن منکسف می‌شود. و مراد از صیحه صاحب در مقابل لشکرش، اشاره است به کثرت لشکر آن حضرت و کمال شجاعت ایشان و نهایت اطاعت آنان از آن جناب. روز ظهور آن بزرگوار نیز روزی عظیم و هولناک است که مخالفین آن سرور، تاب دیدن شاداید و مَحَن آن روز را ندارند و این برای کسی که فی الجمله در اخبار وارده در حالات و ایام ظهور آن جناب تتبع نموده باشد، ظاهر است.

کتاب زکیال نبی

۱۵ رفره در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیة الله است، در کتاب زکیال نبی. ایضاً در الزام الناصب (۲۳۳) از حسام الشیعه

نقل نموده که زکیال پیغمبر در فصل سی و هفتم از کتاب خود گفته: خداوند فرموده: به درستی که من اهل اسلام را جمع می‌نمایم و تفرّق آن‌ها را جمع می‌کنم و آن‌ها را در زمین می‌آورم. بر تمام ایشان سلطان حاکمی حکم می‌فرماید. پس انقیاد کرده نمی‌شود و بعد از آن، از برای دو سلطان؛ و ذلیل نمی‌شوند و هرگز از بدی اختیار و افعال خود و از عصیان نمودنشان به واسطه پرستش بتان کراهت نمی‌ورزند، زود است آنان را از رجس و بت پرستی، پاک نمایم. منم خدایی که پروردگار ایشانم. بنده من داود، نبی ایشان و سلطان آنان است. گوسفند چران بر جمیع ایشان منفرد می‌شود. پس در حجّت‌های من، مَشی می‌نمایند و احکام مرا حفظ می‌نمایند. چون به اعتقاد نصارا، زکیال بعد از داود به منزله داود و پدر از برای سلیمان است، ممکن نیست بگوئیم مراد از آن سلطان حاکم، داود است. کمالات یخفی. و هم چنین این فقرات بر مسیح نیز منطبق نمی‌شوند، اگر چه احیاناً از مسیح، به داود تعبیر می‌نمایند؛ زیرا این، نزد طایفه نصارا و مخصوص به ایشان است. اما از باری تعالی و کتب سماویه، اطلاق داود به مسیح نشده است. به اتفاق نصارا، مسلمین بنی‌اسرائیل، در زمان مسیح هیچ وقت مجتمع نشدند و وارد ارض و دیار خود نگردیدند؛ بلکه آن‌ها همیشه متفرّق بودند، بلکه تفرّق ایشان در آن زمان‌ها زیاده‌تر و شدیدتر بوده است. و در تاریخی ذکر نشده که در آن وقت، سلطان حاکمی، داود نام در میان ایشان باشد که بر جمیع بنی‌اسرائیل، حکمران باشد و نمی‌شود مراد از سلطان، مسیح باشد، زیرا آن جناب، اقتدار پیدا نکرد و سلطنت نیافت. هم چنین احدی از مورّخین نقل نموده که بنی‌اسرائیل در آن وقت از عبادت اصنام اجتناب نموده و معابد آن‌ها خراب و بت‌های آن‌ها معدوم شده‌اند؛ بلکه نصارا طعن بر بنی‌اسرائیل را متوجّه می‌دارند، به جهت ایمان نیاوردن ایشان به مسیح، به واسطه آن‌چه معتقد آن‌ها است از نسبت قتل مسیح به ایشان. از آن چه ذکر گردید، معلوم شد، این فقرات از کتاب زکیال نبی بر مسیح هم منطبق نمی‌شود. پس متعین، انطباق آن بر حضرت قائم منتظر است. مؤید، این انطباق، اخباری است که وارد شده که آن بزرگوار، بعد از ظهورش، در بین رکن و مقام ایستاده و به اعلیٰ صوته ندا می‌فرماید: «الا یا ایتها الجماعة المخصوصة و المدخرة المحفوظة المنتصرة من الله لی من قبلی علی وجه الأرض اسرعوا الی». پس خداوند ندای آن بزرگوار را به گوش‌های اصحاب آن حضرت می‌رساند. آن گاه مشرقی ایشان از مشرق و مغربی ایشان از مغرب، در طرفه‌العینی نزد حضرتش آمده و اطرافش مجتمع می‌شوند. این است مراد از آیه و بشارت زکیال که فرمود: ایشان بعد از تفرّق مجتمع می‌شوند و در ارض مکه و قبله‌الاسلام می‌آیند و چون اتفاق کلمه اصحاب ما بر این است که آن حضرت بر جمیع ملوک ارض، مستولی و مستعلی می‌شود و آثار آن‌ها را محو می‌نماید و سلطنت، به وجود شریفش منحصر خواهد بود، پس مراد از سلطان و حاکم بر جمیع، آن سرور است. خلاق در آن وقت، برای احدی منقاد و مطیع نمی‌شوند مگر از برای او، زیرا آن جناب اثر کفر و شرک را از زمین محو می‌فرماید، اختلاف را از ملل و ادیان بر می‌دارد و دین را یکی قرار می‌دهد، چنان که در واقع هم یکی است که (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) و وعده الهیه ظاهر می‌شود که فرمود: (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (۲۳۵)) و نیز فرموده: (وَيَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ) (۲۳۶)). پس بنا بر آن چه ذکر شد، محتمل است که داود در عبری محرف از مهدی باشد و اگر محرف هم نباشد، لا محاله به سوی خبر مروی درباره آن حضرت اشاره است که در زمان ظهورش در میان مردم به حکم داود حکم می‌فرماید، یعنی بر طبق واقع و باطن حکم می‌فرماید، چنان که داود هم، چنین حکم می‌نمود. و آن چه را که فرمود: ایشان در حجج من مشی می‌نمایند و احکام مرا حفظ می‌نمایند، اشاره به حدیثی است که درباره آن حضرت وارد شده که آن سرور، اختلاف را از میان مردم برمی‌دارد و عالم را مشمول عدل و امنیت می‌نماید و مردم، او و جدّش - خاتم النبیین - و آبای گرامش را اطاعت می‌کنند.

[کتاب میلیکس پیغمبر]

۱۶ رفره در بشارت ظهور حضرت - بقیه الله عجل الله فرجه الشریف - در کتاب میلیکس پیغمبر است. در حسام الشیعه است که در کتاب میلیکس نبی، که بنی‌اسرائیل او را نبی می‌دانند، چنین است که خداوند سبحانه و تعالی می‌گوید: زمانی مثل تنور افروخته

شده می‌آید و ظلمتی که مثل ذره در او است. پس در اهل ظلم می‌وزد، به نحوی که از ایشان رگی باقی نمی‌ماند و ای کسانی که از اسم من ترسناک هستید، زود است از زیر بال او، آفتاب عدالت و شفا بر شما طلوع نماید تا آن که خداوند عزوجل: می‌فرماید: زود است که پیش از آن، ایلیا را بر شما مبعوث نمایم. و در آن کتاب بعد از نقل این آیه فرموده: محو آثار ظلم در زمان عیسی علیه السلام از نصارا نقل نشده است و چگونه این خبر خداوند، از قطع عرق ظلم و محو آثار آن، به زمان عیسی علیه السلام مختص باشد با آن که نصارا بر شیوع ظلم در زمان عیسی علیه السلام به خصوصه اتفاق دارند و اجتماع اهل آن زمان بر قتل مسیح و به دار کشیدن او و هم چنین در زمان‌های بعد از آن کلمه متفق و اخبار، متواتر است بر این که محو ظلم و آثار آن، در زمان قائم موعود - علیه الصلوٰه و السلام - است. در زمان او است که عالم پر از عدل و داد می‌شود، بعد از این که پر از ظلم و جور باشد و در زمان پیغمبری از پیغمبران، ظلم و جور محو نشده است. پس متعین است که آن کسی که از او به شمس عدالت و شفا تعبیر شده، قائم موعود می‌باشد و مراد از این که شمس عدالت در زیر بال و تحت جناح او است، آن است که تمام امراض کفر و شرک و نفاق در زمان او مرتفع می‌شود و دین، دین واحد می‌گردد. و مراد از ایلیا، آن قطب اولیا، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است. چه آن که ایلیا بنابر اصطلاح نصارا، الیاس نبی است و در این جا ممکن نیست مراد از آن، الیاس باشد، چه آن که این عبارت در کتاب میلکیس نبی است که او در زمان عیسی علیه السلام بوده و الیاس، وجودش در عصر داود بوده، یعنی الیاس زمانی دور و دراز، الیاس پیش از میلکیس است، پس ایلیا بر الیاس منطبق نمی‌شود. هم چنین ممکن نیست مراد از ایلیا، یحیی باشد؛ زیرا در فصل اول از انجیل یوحنا است که یهودیان، علمای خود را نزد حضرت یحیی فرستاده و از او سؤال نمودند: تو ایلیا هستی؟ به ایشان جواب داد: من ایلیای موعود نیستم، به درستی که من یحیی می‌باشم. بنابراین ظاهر شد که یهود تا زمان حضرت یحیی، انتظار ایلیای موعود را داشتند. علاوه بر این، آن چه از فصول اناجیل استظهار می‌شود این است که مسیح و یحیی معاصر بوده و با هم در یک زمان بودند، پس ظاهر شد از آن چه بیان گردید که بشارت سابقه که فرمود: ما ایلیا را پیش از آن روز هولناک مبعوث می‌نمایم، منطبق نیست مگر بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام. و مؤید این استظهار آن است که در اخبار متواتره وارد شده که اسم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در تورات، ایلیا است و در باب علایم ظهور حضرت حجّۀ بن الحسن علیهما السلام است که نزد قرص آفتاب، صورتی ظاهر می‌شود و مراد از آن، امیر المؤمنین علیه السلام است. چه آن که آن بزرگوار در اوان ظهور حضرت قائم علیه السلام ظاهر می‌شود و آفتاب در مرکز خود قریب یک ساعت از سیر کردن می‌ایستد. آن گاه صورت مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بهای آن بزرگوار به نحوی ظاهر می‌شود که مردم می‌شناسند و ندا می‌فرماید: خداوند عالم، باقی را - یعنی حضرت صاحب را - از برای هلاک نمودن ظلمت مبعوث فرمود. در حدیث است که خروج دابۀ الارض بعد از خروج دجال است و آن از کوه صفا در مکه معظّمه خارج می‌شود و این که خاتم سلیمان و عصای موسی با او است. پس خاتم را بر پیشانی مؤمن و کافر می‌گذارد و نسبت به مؤمن: «هذا مؤمن حقاً» و نسبت به کافر: «هذا کافر حقاً» نقش می‌شود و از رأس الجالوت از دابۀ الارض سؤال کرده شد، گفت: به تحقیق نام آن ایلیا است. پس آن چه در اخبار است که خروج ایلیا، به وقت قلیل و مدّت کمی، قبل از خروج حضرت قائم علیه السلام می‌باشد صادق آمد و کالشمس فی راتعۀ النهار ظاهر شد که مراد از بشارت کتاب میلکیس، بشارت به ظهور حضرت بقیۀ اللّٰه - عجل اللّٰه فرجه الشریف - است. انتهى ما اردنا نقله (۲۳۷).

[کتاب عزیر نبی]

۱۷ رفره در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیۀ اللّٰه - عجل اللّٰه فرجه الشریف - در کتاب عزیر پیغمبر است. در حسام الشیعه است که در فصل دهم از کتاب عزیر پیغمبر آمده: اهل سامرّا سلطان و رییس خود را مثل کف دریا بر روی آب طرد می‌نمایند. پس از آن فرموده: طایفه مسیحیه این آیه را تأویل و آن را بر مسیح منطبق می‌نمایند، حال آن که به هیچ وجه من الوجوه، مناسبتی

ما بین حضرت مسیح و سامرا نیست و عدم مناسبت نیز ظاهر و هویدا است؛ چنان چه، انطباق این آیه بر حضرت قائم، ظاهر و صریح است، چه آن که آن حضرت است که در سرداب خانه‌اش از ابصار ظلمه در دریایی که به اعجاز آن بزرگوار، در آن سرداب ظاهر شد، منهزم و مستتر گردید. آن سرور از انظار غایب گردید و الحال آن سرداب، برای طایفه شیعه اثنی عشریه، مقام معروف و مزار مشهوری است، با آن که مسیحین در تواریخ خود ذکر نکرده و روایت ننموده‌اند که مسیح فرار نموده باشد یا از سامرا و طریق آن عبور کرده باشد و یا در اراضی قریب به آن، ورود نموده باشد. پس این آیه قطعاً بر مسیح منطبق نشود، به علاوه آن چه در این فصل از کتاب عزیز است که خداوند متعال در مقام غضب فرمودنش به این بلده، چیزی می‌فرماید که ترجمه آن این است: به درستی که سامرا مورد هجوم واقع می‌شود، زیرا اهل آن خدای خود را به غضب آوردند. طفل‌های ایشان قطعه قطعه می‌شوند و شکم زنان آبستن آن‌ها پاره می‌گردد. این مواعید معلومه، کنایه از این است که این بلده، مورد تهاجم واقع می‌شود، چنان چه تمام این مواعید، بعد از غیبت آن بزرگوار در این بلده، واقع گردید (۲۳۸).

[کتاب حقیوق نبی]

۱۸ رفره در بشارت ظهور امام زمان علیه السلام، در کتاب حقیوق نبی (۲۳۹) است. بدان که حضرت حقیوق از پیغمبران عظیم الشان بنی اسرائیل است. از تاریخ یوسف بن کوریون معلوم می‌شود، در زمان تسلط بختنصر بر بیت المقدس و اسیری بنی اسرائیل حیات داشته و به اعتقاد یهود، بعد از حضرت حقیوق پیغمبری مبعوث نشده است. در فصل دوم کتاب حقیوق، آیاتی مذکور است که خدای تعالی، بعثت حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وسلم را به حیوق بشارت داده است. هم چنین در فصل سوم، این بشارت، تکرر یافته، از آن جمله در آیه سوم می‌فرماید: الوه (خالق) میتمان (از جنوب) یابو (می‌آید) و قادوش (و خاص) مهر پاران (از کوه فاران) سلاه (همیشه) کیسا (پوشد) شامیم (آسمان را) هودوا (شرافت او) و تهیلاتو (و ستایش او) مالاہ (پر کند) هاراض (زمین را). الوه در لغت عبری به معنی اله است، معنی آمدن خالق از جنوب، ظهور رحمت الهیه از جهت جنوب است و مراد از جنوب، مکه معظمه است که در جنوب بیت المقدس - محلّ وحی به حقیوق - واقع است و آن چه بعد فرموده که خاص از کوه یاران می‌آید، بیان همان فقره اولی است که در حقیقت، خدای تعالی رفع توهم تجسم فرموده، یعنی مقصود از آمدن خدا از جانب جنوب، ظهور خاص از کوه فاران و پاران است که به اتفاق جمهور مفسرین یهود، مکه معظمه می‌باشد. چنان چه در پراش هیشاره، در بیان ظهورات زمزم و مسکن حضرت اسماعیل می‌فرماید: و یشب (مسکن گرفت) بمیدر (در بیابان) پاران (پاران) و تقه (و بستد) لو (برای) ایمو (مادر او)، ایشاه (زن) بارض (از زمین) مصریم (مصر)، اتفاق کرده‌اند که مراد مکه می‌باشد. مقصود آن که این آیات بالاتفاق، خبر از ظهور حضرت مهدی علیه السلام است که کلمه مقدسه: «اشهد انّ محمداً رسول الله» در تمام صفحه ارض پر شود و وعده صریحه الهیه (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (۲۴۰) آشکار گردد و مذاهب مختلفه و ملل متنوعه برطرف شود. پس این آیه اخیره، اخبار از ظهور حضرت صاحب الأمر - ارواحنا فداه - است.

[کتاب ملاخی نبی]

۱۹ رفره در بشارت ظهور حضرت بقیة الله در کتاب ملاخی (۲۴۱) پیغمبر است. در سیف الأئمه آمده است که در سیمان سوم کتاب ملاخی است که ابتدا می‌فرماید: «کی هن هیوم تابوعر کنتور و هایوکل ردیم و خل عوثر ایشعا» یعنی: زمانی خواهد آمد که چون تنور آتش، گرم باشد و جمیع منکران و ستمکاران مثل ذره خواهند بود. پس می‌فرماید: و در این روز، ایشان خواهند سوخت به نحوی که نخواهند ماند و بعد از چند کلمه می‌فرماید: «هین انوخی شولح لآخم ات الیا هناوی لیفن بویوم هکادول و هنور» یعنی: در آن روز عظیم، ایلیا را خواهم فرستاد. مخفی نماند که محلّ مطلب از این کلام، فرستادن ایلیا است. چه مراد از او، علی بن ابی

طالب علیه السلام است، چنان که در احادیث قبل به آن تصریح شد. ایلیا به معنی علیا است و همین ایلیا است که جمیع امت‌ها در انتظار او بوده‌اند. چنان چه در انجیل یوحنا مذکور است که چون یحیی آمد، یهود، علمای خود را نزد او فرستادند که آیا تو ایلیایی؟ گفت: من ایلیا نیستم و نیز در همان انجیل است که عیسی علیه السلام فرمود: «ابن امینس یا ایلیا» خواهند آمد و حال آن که در آن وقت، یحیی آمده بود. و آن چه بعضی دیگر می‌گویند که مراد، الیاس می‌باشد نیز غلط است؛ چه الیاس، در زمان قریب به زمان داود آمده بود و ملاخی در قریب به زمان حضرت عیسی علیه السلام بوده است، پس قرن‌ها بوده که الیاس آمده بوده است. بالجمله با ملاحظه این‌ها و آن چه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر فرموده: منم ایلیا! تشکیکی باقی نمی‌ماند که مراد، آن حضرت است و می‌توان این فقرات را از اخبار زمان ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام گرفت. چه در آن روز، پیش از ظهور حضرت صاحب علیه السلام، حضرت علی علیه السلام به دنیا خواهد آمد، چنان چه احادیث ما، بر آن متفق است.

[کتاب عاموس نبی]

۲۰ رفره در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله در کتاب عاموس نبی است. چنان که در سیف الأئمه است که در سیمان هشتم کتاب عاموس نبی می‌فرماید: «هیلخو شنی ایم یحداب پبلیتی ایم تو عاد و هیشع اری بیعرو طرف آن لوهیی کفیر قولومیم عوننا تو پبلیتی ایم لاخاد». یعنی، در آن وقت هر دو همراه هم می‌آیند، می‌شود آن چه می‌خواهند، نتوانند به جا آورند می‌تواند بود شیر در میدان صدا کند، بی آن که فتح نماید و شیر بچه در خانه خود صدا کند و چیزی به دست نیاورد؟ تا این که بعد از چند فقره می‌گوید: شیر، فریاد خواهد نمود و کیست که ترسان نشود؟ ظاهر آن است که مراد از دو که همراه می‌آیند، محمد و علی علیهما السلام باشند و شیر، اشاره به علی باشد که اسم او، حارث و حیدر و غضنفر است که هر سه به معنی شیر است. این ناچیز گوید: قویاً محتمل است که مراد از هر دو همراه هم می‌آیند، حضرت بقیه الله و حضرت عیسی علیه السلام باشند، چنان که صریح اخبار، متظافره از فرود آمدن آن بزرگوار از آسمان و وزیر حضرت مهدی بودن آن حضرت است. مراد از شیر در میدان صدا کند بی آن که فتح نماید، اشاره به ندایی باشد که حضرت بقیه الله، وقت ظهورش نزد خانه کعبه می‌نماید که: «الا یا اهل العالم انا الصی مصام المنتقم» و هنوز در آن وقت فتحی در بلاد از آن بزرگوار، واقع نشده باشد و مراد از شیر بچه، حضرت مسیح باشد. مراد از خانه خود صدا کردن و چیزی به دست نیاوردن، اشاره به محاربه او با دجال بدسگال در حدود اورشلیم باشد که خانه او است. و مراد از فقره اخیر که شیر فریاد خواهد کرد، و کیست که نترسد؟ ندای حضرت بقیه الله باشد که تمام اهل عالم، خصوصاً اهل شرک و کفر از ندای جانفزایش خایف و ترسان گردند. و الله الاعلم.

[کتاب حکای پیغمبر]

۲۱ رفره در بشارات ظهور موفور السرور حضرت حجّت، در کتاب حکای پیغمبر است. در سیف الأئمه آورده که در سیمان دوم کتاب حکای پیغمبر است - که ظاهراً او را در لغت فرنگیان، پاژی تعبیر کنند که می‌فرماید: «کو امر ادنای سبات عداحت معط هی وانی مرعشرات هشمیم و ات هارص و ات هیام و ات هجرا و هیرعشی و ات کل هکومیم املتات هییت هر کبدلی امرادنی و سوات کاوول بیهیه هییت هزح حرن مین هراشن امراد ناسبات و هفحت کسبیس مملحوت و هشمدت حزت هکومیم فحتی مرکوا و ایراد». یعنی: سهل مانده است که من آسمان‌ها و زمین، دریاها و اطراف عالم را به حرکت آورم و عجم را تغییر دهم و بیاید آن کسی که جمیع عجم، در انتظار او باشند. بتخانه را از خوبی‌ها پر سازد، خوبی‌های خانه آخرین به از خانه اولین است. من در آن زمان، تخت‌های پادشاهان را سرنگون خواهم ساخت و جبروت پادشاهی عجم را خواهم شکست. بر طالب حق ظاهر است که عجم را تغییر نداده، مگر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله؛ هم چنین جبروت عجم نشکست، مگر به واسطه محمد بن عبدالله صلی الله

علیه و آله و تخت‌های پادشاهان سرنگون نشد، مگر در دولت آن حضرت. خانه آخرین نیز اشاره به خانه کعبه است که از بیت‌المقدس بهتر است. این ناچیز گوید: قویاً محتمل است این فقرات اشاره به ظهور حضرت بقیه‌الله باشد، چه این اوضاع که حکمای نبی گفته، در زمان ظهور او، هویدا می‌شود. خانه آخرین، اشاره به بنا نمودن مسجدی در کوفه باشد که برای آن هزار در باشد، چنان چه در اخبار کثیره است. و بدیهی است که این خانه، بهتر از خانه اولین در کوفه است، و الله‌الاعلم.

[کتاب یوئیل نبی]

۲۲ رفره در بشارات ظهور موفور السرور حضرت حجه بن الحسن علیه السلام در کتاب یوئیل (۲۴۲) است. در سیف‌الامه است که در فصل دوم کتاب یوئیل پیغمبر - که از پیغمبران بنی‌اسرائیل است - مذکور است و اول آن، این است: «و هایعی قهر قدش ارگز و کل اریشوها ارض کیبایوم ادونی ناکیفار و یوم خوشخ ادا ف لا یوم عاذان لا و عرافل». یعنی، در کوه مقدس صدا بلند کنند و به کل زمین برسانند که روز صاحب می‌آید و روز تاریکی و تیرگی نزدیک شد. خلاصه معنی سایر فقرات آن که در آن روز، امت بسیار و شجاعانی که امتی از اول، مثل ایشان نیامده و بعد از آن نیز نخواهد بود و در کوه‌ها پهن خواهند شد؛ پیش آن، آتش سوزان و در عقب آن، شعله فروزان خواهد بود و زمین در آن وقت، چون باغ باصفا و امت‌ها مانند اسبان می‌روند و در برابر آن‌ها عذاب خواهد بود. تا این که در آخر می‌گوید: آن نور خدا، پیشاپیش لشکر خود آواز خواهد داد. زیرا لشکر او بسیار است، بسیار شجاع و اطاعت کننده صاحب خود و انطباق بسیاری از این‌ها بر پیغمبر آخر الزمان و لشکر او و بیرون آمدن از کوهستان مکه و پهن شدن آن‌ها بر کوه‌ها و اطراف عالم، ظاهر است. و الله‌اعلم. این ناچیز گوید: انطباق این فقرات بر زمان ظهور حضرت بقیه‌الله، بسی واضح و لایح است؛ خصوصاً به قرینه لفظ صاحب که از القاب خاصه آن بزرگوار می‌باشد. انتهی

[بشارت حضرت خضر]

رفرف خضر فی بشاره الخضر، در بشارات ظهور موفور السرور و حضرت بقیه‌الله، - عجل الله فرجه الشریف - از خضر پیغمبر است. نقل این بشارت، اگر چه مناسب بود بعد از بشارات تورات مذکور گردد، لکن به ملاحظاتی که بر اهلش مخفی نیست، در آخر بشارات انبیای بعد از موسی علیه السلام آن را مذکور می‌داریم. کلینی در کافی، (۲۴۳) صدوق در کمال‌الدین (۲۴۴) و عیون (۲۴۵) و علل، (۲۴۶) شیخ طوسی (۲۴۷) و نعمانی در غیبت، (۲۴۸) مسعودی در اثبات الوصیه و احمد بن ابی طالب طبرسی در احتجاج (۲۴۹) از حضرت امام محمد تقی علیهما السلام روایت کرده‌اند که ایشان فرمودند: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به مسجد روی آورد در حالی که به دست سلمان تکیه فرموده بود و امام حسن علیه السلام در خدمتش بود. به مسجد در آمد و جلوس فرمود، ناگاه مردی خوش هیأت و نیکو جامه روی آورد، و بر آن حضرت سلام کرده حضرت نیز، جواب گفته، بنشست. بعد از آن گفت: یا امیر المؤمنین! سه مسأله پرسش کنم اگر مرا از آن‌ها اخبار فرمودی، دانم که در حق تو مرتکب شده‌اند آن چه بر آن‌ها قضا رفته و این که در دنیا و آخرت برای آنان ایمنی نخواهد بود و گرنه دانم که تو و آنان یکسان و به یک میزان می‌باشید. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آن مسایل را بپرس! عرض کرد: مرا خبر ده از کسی که به خواب رود، روان او به کجا شود؟ و آن که ذاکر و ناسی است، ذکر و نسیانش از چه ناشی است؟ و هم چنین شباهت فرزند مردی به اعمام و احوال خود از چیست؟ پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رو به جناب امام حسن علیه السلام کرده، فرمود: یا ابا محمد جوابش بگویی! جناب حسن علیه السلام جوابش گفت. آن گاه مرد بعد از ادای شهادتین گفت: بر دوام شهادت دهم که تویی وصی رسول خدا و قایم به حجت او. سپس به سوی امیر المؤمنین علیه السلام و هم به سوی امام حسن علیه السلام اشاره نموده و گفت: شهادت دهم که تویی وصی و قائم به حجت، امیر المؤمنین علیه السلام و شهادت دهم که حسین بن علی علیه السلام، وصی برادر خود و قائم به حجت او است، بعد از

او شهادت دهم بر علی بن الحسین علیه السلام که او قائم به امر حسین، بعد از او است و شهادت دهم بر محمد بن علی علیهما السلام که او قائم به امر علی بن الحسین علیهما السلام، بعد از او شهادت دهم بر جعفر بن محمد علیهما السلام که او قائم به امر محمد است و شهادت دهم بر موسی علیه السلام که قائم به امر جعفر بن محمد علیهما السلام است و شهادت دهم بر علی که او قائم به امر موسی بن جعفر علیهما السلام است و شهادت دهم بر محمد بن علی که او قائم به امر علی بن موسی است و شهادت دهم بر علی بن محمد که او قائم به امر محمد است. «وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ، لَا يَكْفَى وَلَا يَسِيئُ حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ فَيَمْلَأَهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْراً وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». و شهادت دهم بر مردی که فرزند حسن است، کنیه و نامش برده نشود تا زمانی که امر او ظاهر شود. پس زمین را از عدل و داد پر کند، چنان که از جور و بیداد پر شده باشد و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد یا امیر المؤمنین! آن گاه برخاست و برفت. امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام را فرمود: یا ابا محمد! از پی او در آی! ببین به کجا می‌رود؟ حضرت امام حسن بیرون شده، «فَقَالَ: مَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجاً مِنَ الْمَسْجِدِ، فَمَا دَرَيْتُ أَنْ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ» فرمود: نبود جز آن که پای خود را بیرون مسجد نهاد؛ دیگر ندانستم به کجای زمین خدا رفت. پس خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برگشتم و واقعه را عرض نمودم، فرمود: یا ابا محمد! آیا او را می‌شناسی؟ عرض کردم: خدا و رسول او و امیر المؤمنین داناترند. فرمود: او حضرت خضر علیه السلام بود. این ناچیز گوید: ثقة الاسلام کلینی، بعد از آن که خبر را از عده‌ای از اصحاب، از احمد بن محمد برقی روایت نموده، فرمود: و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن ابی عبدالله، از ابی هاشم مانند همان خبر را بدون تفاوت برای من حدیث کرد و محمد بن یحیی گفت به محمد بن حسن صفار گفتم: یا ابا جعفر! دوست داشتم این خبر از غیر جهت احمد بن ابی عبدالله آمده بود، گفت: هر آینه، ده سال پیش از وقوع حیرت، مرا از این خبر حدیث کرد. (۲۵۰) بدان که مراد به حیرت، زمان وفات حضرت عسکری است. ما متن خبر را از کافی روایت کردیم و مروی کتب دیگر با مروی کافی تفاوتی ندارند، جز این که در آنها، جواب حضرت حسن علیه السلام به تفصیل، مذکور است.

عقربیه هشتم: [بشارت ظهور در اناجیل اربعه]

عقربیه هشتم: [بشارت ظهور در اناجیل اربعه]

در بشارت ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله - عجل الله تعالی فرجه - در اناجیل اربعه است و در آن چند رفره می‌باشد.

[انجیل متی، باب ۲۴]

۱ رفره در بشارت ظهور آن سرور، در انجیل متی (۲۵۱) است. چنان که در باب بیست و چهارم آن، پس از خبر دادن از ظهور انبیای کذبه و مسیحان دروغگو و تحذیر از متابعت آنان، فرماید: ۲۵ - اینک شما را از پیش خبر دادم. ۲۶ - پس اگر به شما گویند اینک در صحراست، بیرون مروید، یا آن که در خلوت است، باور مکنید. ۲۷ - زیرا هم چنان که برق از مشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد. ۲۸ - و هر جا که مرداری باشد، کرکسان در آن جا جمع شوند. ۲۹ - و فوراً بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد، ماه، نور خود را ندهد، ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک، متزلزل گردد. ۳۰ - آن گاه علامت پسر انسان، در آسمان پدید گردد، در آن وقت طوایف زمین، سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که با قوت و جلال عظیم بر ابرهای آسمان می‌آید. ۳۱ - و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه، از کران تا به کران فلک، فراهم خواهند آورد. ۳۲ - اینک از درخت انجیر، مثلش را فرا گیرند که چون شاخه‌اش نازک شده، برگ‌ها

می‌آورد، می‌فهمند که تابستان نزدیک است. ۳۳ - شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک، بلکه بر در است. این ناچیز گوید: انطباق این فقرات بر ظهور حضرت بقیه الله - عجل الله تعالی فرجه - و زمان او بسی واضح و لایح است، کما لا یخفی. و ایضاً در انجیل متی، در امر فرمودن حضرت عیسی علیه السلام به انتظار ظهور: ۴۲ - چنین می‌فرماید: بیدار باشید! زیرا نمی‌دانید کدام ساعت، خداوند شما می‌آید. ۴۳ - لیکن این را بدانید که اگر صاحب خانه می‌دانست در چه پاس از شب، دزد می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت به خانه‌اش نَقب کند. ۴۴ - لذا شما نیز آماده باشید! زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید، پسر انسان می‌آید.

[انجیل متی، باب ۱۳]

۲ رفره در انیس الأعلام (۲۵۲) است که در باب سیزدهم انجیل متی، از آیه ۳۱ به این نحو رقم شده است: «مثل خین موتیلی آله و مری که دمی ملکوت دشمنی لندکت دخر دل دشقیلی ذرعیلی بخقلی و هی بوش ذعورتل من کله برزرعی ابن ایمن دکور و سل بوش کورتل من کله یرقی که هوی ایلن اخ داتی طیری دشمنی شری بیعون». ترجمه: آیه ۳۱. بار دیگر مثلی برای ایشان زده، گفت: ملکوت آسمان، مثل دانه خردلی است که شخصی گرفت و در مزرعه خویش بکشت. ۳۲. هر چند از سایر دانه‌ها کوچک‌تر است، ولی چون نمو کند، بزرگ‌ترین بقول است، درختی می‌شود چنان که مرغان هوا آمده، در شاخه‌هایش آشیانه می‌گیرند؛ انتهی پس ملکوت آسمان، طریقه النجاتی است که به سبب ظهور شرع محمدصلی الله علیه وآله وسلم، ظاهر شد، زیرا در میان قومی نشو و نما نمود که به جهت بودن غالب ایشان از اهل بوادی، نزد اهل عالم حقیر بودند، به علوم و صناعات غیر واقف و از لذات جسمانیات محروم بودند. به خصوص نزد یهود، زیرا از اولاد هاجر بودند. پس، الله جل شأنه، خاتم الأنبیاءصلی الله علیه وآله وسلم را از میان ایشان مبعوث فرمود، شریعت آن جناب، در ابتدای امر و به حسب ظاهر به منزله حبه خردل و اصغر الشرایع بود، لیکن نسبت به کل اهل عالم عمومیت داشت؛ در مدت قلیلی نمو کرد و اکبر شرایع شد، شرق و غرب را احاطه کرد، حتی کسانی که مطیع هیچ شرعی از شرایع نبودند، به ذیل شریعت آن جناب، تثبث نمودند. این ناچیز گوید: محتمل است مراد از کشت کننده خردل، حضرت خاتم النبیین باشد که در چنان وقتی که صاحب انیس الأعلام شرح داده، شریعت اسلامی را کشت. مراد از نمو آن خردل و بزرگترین بقول بودنش، زمان ظهور حضرت بقیه الله باشد که این شریعت، در زمان او چنان نمو کند که تمام مردمان بر شریعت مقدسه اسلامی باشند و شرع و دینی غیر از آن، نباشد. و مراد از مرغان هوا که آمده بر شاخه‌هایش آشیان گیرند، ملایکه باشند، که در آن زمان با جنیان و آدمیان هم دوش و هم عنان، در خدمت آن سرور بوده و برملا و عیان گردند؛ و الله العالم.

[انجیل متی، باب ۲۰]

۳ رفره و ایضاً در انیس الأعلام (۲۵۳) است که در مدح شرع و امت حضرت خاتم الأنبیاءصلی الله علیه وآله وسلم، جناب عیسی علیه السلام در باب بیستم انجیل متی چنین می‌فرماید: (۱) سبب دکی دمی ملکوت دشمنی لنش مردبت دیطللی بموریش ددبقو فعلی تکرمه. (۲) و قطعلی ام فعلی من دی نر بیوم و شد رتلی لکرمه. (۳) و یطللی بساعت دطلا و خزلیلی خینی دکللی بشوق باطیلی. (۴) و مری آله زیمون اپ اختون لکرم دمندی دیلی واجب بت یینوخون. (۵) و انی زل و یطللی مدری بساعه داشت و دعتجه و عبدلی و هتخه. (۶) و اخ بساعه دخد عسر پطللی و موخچل خینی بکلی باطیلی و مری آله قمودی کلیتون لخه کله یوم باطیلی. (۷) امری آله دنش لا- دبقلی الن مری آله زیمون اوپ اختون لکرم و مندی دیلی واجب بت شقلتون. (۸) این کتب دیلی دمش مری سرد کرم لناظره قری فعلی و هلون حقی و شری من خارای و هلقمی. (۹) و تیلون انی داخ ساعه دخد عسر شقلون دینار دینار. (۱۰) و کد تیلون قمی خشبلون دزو دبت شقلیوه و شقلون دینار دینار اوپ انی. (۱۱) و کدشقلون طور طملون علی مروپلت. (۱۲) و امری انی خارای خد ساعه پلخلون و عبید لوخ برابر عمّن دطعنن یقره دیوم و خمه. (۱۳) این هو جوبلی و مری لخ منه خوری ناحق لیون

بعبد بیوخ لویدینار قطعلوخ عمی. (۱۴) شقول دیوخ و سى این بیعیون دلده خارا یا بین اخ دوپ الوخ. (۱۵) نیل بدستور آلی دمندی دبسملی عبد بدی بن عینوخ بشل سبب دانا طابون. (۱۶) هتخ بت هوی خارای قمی و قمی خارای به سبب در ابنا قری و خچین کبی. معنی: (۱) زیرا ملکوت آسمان، صاحب خانه‌ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا به جهت تاکستان خود، عمله اجرت نماید. (۲) پس برای عمله، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود رستاد. (۳) و قریب به ساعت سوّم، بیرون رفته، بعضی دیگر را دید که در بازار، بیکار ایستاده‌اند. (۴) به ایشان نیز گفت: شما هم به تاکستان بروید، آن چه حقّ شماست، به شما می‌دهم، پس رفتند. (۵) باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، چنین کرد. (۶) و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر را یافت که بیکار ایستاده بودند، به ایشان گفت: بهر چه تمام روز، این جا بیکار ایستاده‌اید؟ (۷) گفتند: هیچ کس ما را اجرت نکرد. به ایشان فرمود: شما نیز به تاکستان بروید، آن جا حقّ خویش را خواهید یافت. (۸) و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر خود فرمود: مزدوران را لییده، از آخرین گرفته تا اولین، مزدشان را ادا کن! (۹) پس اصحاب یازده ساعت آمده، هر نفر، دیناری یافتند. (۱۰) و اولین آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت، ولی ایشان نیز هر نفر، دیناری یافتند. (۱۱) اما چون گرفتند، به صاحب خانه، شکایت نموده. (۱۲) گفتند: این آخرین، یک ساعت کار کردند، ایشان را با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیده‌ایم، مساوی ساخته‌ای؟ (۱۳) در جواب یکی از ایشان فرمود: ای رفیق! بر تو ظلمی نکرده‌ام، مگر به ناری با من قرار ندادی؟ (۱۴) حقّ خود را گرفته، برو! می‌خواهم به این آخرین، مثل تو دهم. (۱۵) آیا مرا جایز نیست از مال خود، آن چه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بد است از آن روز که من نیکو هستم. (۱۶) بنابراین اولین، آخرین و آخرین، اولین خواهند شد، زیرا خواننده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم. انتهی و در انیس الأعلام (۲۵۴) است که مصنف این کتاب گوید: آخرین، امّت محمدصلی الله علیه و آله وسلم می‌باشند که ایشان در اجر مقدّم خواهند بود. ایشان آخرینند که در روز قیامت اولین خواهند بود. قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم: «نحن الاخرون السابقون»، (۲۵۵) یعنی، ما یمم امّت آخر که بر جمیع امم، سبقت خواهیم جست. و قال ایضاً: «انّ الجئیة حرمت علی الأنبیاء کلّهم حتّی ادخلها و حرمت علی الأمم حتّی تدخلها امّتی» (۲۵۶) یعنی، به درستی که جنّت بر تمامی پیغمبران حرام است تا من داخل آن نشوم و بر جمیع امم حرام است تا امّت من داخل آن نشوند. ایضاً در خبر دیگر، در مرض موت پیغمبر، جبریل از جانب ربّ جلیل نزول اجلال فرمود و عرض کرد: یا احمد! بهشت بر همه پیغمبران و امّت ایشان حرام است تا تو و امّت تو داخل نشوید، موافق آیه ۸: ناظر خود را طلبیده و خواهد فرمود: از آخرین، مزد ایشان را ادا کن و موافق آیه ۱۶: اولین، آخرین و آخرین، اولین خواهند شد. فخر رازی در تفسیر انا انزلناه نوشت که روز قیامت، شخصی اسرائیلی را می‌آوردند که چهار صد سال عبادت خدا کرده است و شخصی را از امّت مرحومه می‌آوردند که چهل سال عبادت نموده است؛ پس ثواب چهل ساله این، اکثر از ثواب چهار صد ساله آن خواهد بود. شخص اسرائیلی عرض می‌کند: خدایا تو عادل، ثواب آن را از خود ادتر می‌بینم. خطاب می‌رسد: شما بنی اسرائیل از عقوبت دنیا ترسیده، مرا عبادت می‌کردید، اما امّت محمدصلی الله علیه و آله از عقوبت دنیویه ایمن بودند، لقوله تعالی: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ) (۲۵۷). پس خلوص ایشان در عبادت، اکثر بود، لهذا ثواب ایشان، اکثر است. (۲۵۸) و ایضاً مصنف آن کتاب گوید: خدا را به شهادت می‌طلبم که همین یک بشارت در اثبات نبوت حضرت خاتم الانبیا، و این که شرع او تا روز قیامت مستمر است و امّت او آخر امم‌اند، برای اهل انصاف، کافی و وافی است و خدا را حمد می‌کنم که مرا به این نحو استدلال، ملهم نمود که احدی از علما را ندیدم و به کتابی برنخوردم که به این آیات، بر حقانیت این دین و افضلیت این امّت از جمیع امم استدلال نماید. قال الله عزّوجلّ؛ (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) (۲۵۹) الآیة. ایضاً به هزار هزار زبان، خدا را شکر می‌نمایم که مرا هدایت کرد و توفیق عنایت فرمود که در سلک آخر امم منسلک گردیده‌ام و ان شاء الله در روز قیامت، به موجب فرمایشات خود عیسی علیه السلام از اولین خواهم بود و از درگاه احدیت مسألت می‌نمایم، که همه قسیسین و اهل تثلیث را به توحید خالص هدایت بفرماید «اللهم ثبتنی علی الدّین القویم و الصّیراط المستقیم بمحمّد و آله الطّاهرین؛ برحمتک یا ارحم

الراحمین». این ناچیز گوید: قویاً محتمل است که مراد از آخرین، منتظرین ظهور موفور السرور حضرت بقیة الله باشند، با آن ثواب‌هایی که خداوند متعال برای این نیت ایشان رار داده که از جمله، مثل کسی است که در رکاب امام زمان جهاد نماید، خصوصاً به بیان فرمایش عیسی علیه السلام که فرموده: خواننده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم که مراد از برگزیدگان، سی صد و سیزده نفر از اصحاب خاص آن حضرت باشند که در یک شب در مکه معظمه، نزد آن حضرت، مجتمع آیند. و الله الاعلم.

[انجیل متی، باب ۲۴]

۴ رفره و ایضاً در انجیل متی (۲۶۰) در باب بیست و چهارم آن پس از خبر دادن از ظهور انبیای کذبه و مسیحان دروغگو و تحذیر از متابعت آنان فرماید: ۲۵ - اینک شما را از پیش خبر دادم. ۲۶ - پس اگر به شما گویند اینک در صحراست، بیرون مروید، یا آن که در خلوت است، باور مکنید. ۲۷ - زیرا هم چنان که برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد. ۲۸ - و هر جا که مرداری باشد، کرکسان در آن جا جمع شوند. ۲۹ - و فوراً بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد، ماه، نور خود را ندهد، ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک، متزلزل گردد. ۳۰ - آن گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد، در آن وقت طوایف زمین، سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که با قوت و جلال عظیم بر ابرهای آسمان می‌آید. ۳۱ - و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه، از کران تا به کران فلک، فراهم خواهند آورد. ۳۲ - اینک از درخت انجیر مثلش را فرا گیرند، که چون شاخه‌اش نازک شود، برگ‌ها می‌آورد، می‌فهمند که تابستان نزدیک است. ۳۳ - هم چنین شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک، بلکه بر در است.

[انجیل مرقس، باب ۱۳]

۵ رفره در بشارت ظهور آن حضرت در انجیل مرقس (۲۶۱) در باب سیزدهم آمده است: ۲۱ - پس هرگاه کسی به شما بگوید، اینک مسیح این جاست یا اینک در آن جا، باور مکنید. ۲۲ - از آن روز که مسیحان دروغ و انبیای کذبه ظاهر شده، آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد، به قسمی که اگر ممکن بود، برگزیدگان را هم گمراه می‌نمودند. ۲۳ - لیکن شما بر حذر باشید. اینک از همه امور، شما را از پیش خبر دادم. ۲۴ - و در آن روزهای بعد از آن مصیبت، خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را باز گیرد. ۲۵ - و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک، متزلزل خواهد گشت. ۲۶ - آن گاه پسر انسان را ببینند که با قدرت و جلال عظیمی بر ابرها می‌آید. ۲۷ - در آن وقت، ملایکه خود را فرستاده و برگزیدگان خود را از جهات اربعه، از انتهای ارض تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد. ۲۸ - الحال از درخت انجیر، مثلش را فرا گیرند که چون شاخه‌اش نازک شود، برگ می‌آورد، می‌دانند که تابستان نزدیک است. ۲۹ - هم چنین شما نیز چون این چیزها را واقع ببینید، بدانید که نزدیک، بلکه بر در است. ۳۰ - هر آینه به شما می‌گویم: این فرقه نگذارند تا جمیع این حوادث واقع نشود. ۳۱ - آسمان و زمین زایل می‌شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود. ۳۲ - ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر، هیچ کس اطلاع ندارد، نه فرشتگان آسمان، نه پسر. ایضاً در انجیل مرقس در باب سیزدهم فرماید: ۳۳ - پس بر حذر و بیدار شده، دعا کنید. زیرا نمی‌دانید آن وقت کی می‌شود. ۳۴ - مثل کسی که عازم سفر شده، خانه خود را واگذارد و ملازمان خود را بر آن گماشته، هر یک را به شغلی خاص، مقرر نماید و دربان را امر فرماید که بیدار بماند. ۳۵ - بدین طور بیدار باشید، زیرا نمی‌دانید صاحب خانه کی می‌آید، در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح. ۳۶ - مبدا ناگهان آمده، شما را خفته یابد. ۳۷ - اما آن چه به شما می‌گویم. انتهی الآیات.

[انجیل لوقا، باب ۲۱]

۶ رفره در بشارت ظهور آن بزرگوار است، در انجیل لوقا (۲۶۲) در باب بیست و یکم. ۵ - چون بعضی ذکر هیکل می‌کردند که به سنگ‌های خوف و هدایا آراسته شده است، گفت: ۶ - ایامی می‌آید که از آن چیزهایی که می‌بینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود که به زیر افکنده نشود. ۷ - از او سؤال نموده، گفتند: ای استاد! پس این امور، کی واقع می‌شود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟ ۸ - گفت: احتیاط کنید که گمراه نشوید، زیرا بسا افرادی به نام من آمده و خواهند گفت که من هستم و آن وقت نزدیک است. پس از عقب ایشان مروید! ۹ - چون اخبار جنگ‌ها و فسادها را بشنوید، مضطرب نشوید، زیرا وقوع این امور اول ضرور است، لیکن انتهی در ساعت نیست. ۱۰ - پس به ایشان گفت: قومی با قومی و دولتی با دولتی مقاومت خواهند کرد. ۱۱ - و زلزله‌های عظیم در جای‌ها و قحطی‌ها و وباها پدید آید و چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد. اقول: پس از اخبار از خرابی اورشلیم و پراکندگی یهود، در آیات چندی فرماید: ۲۵ - و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات پدید خواهد شد و بر زمین تنگی و حیرت برای امت‌ها به سبب شوریدن دریا و امواجش روی خواهد نمود. ۲۶ - و دل‌های مردم از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می‌شود، ضعف خواهند کرد، زیرا قوای آسمان متزلزل خواهد شد و آن گاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده، با قوت و جلال عظیم می‌آید. ۲۸ - و چون ابتدای این مقدمات بشود، راست شده، سرهای خود را بلند کنید، از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است. ۲۹ - و برای ایشان مثلی گفت که درخت انجیر و سایر درختان را ملاحظه نمایید. ۳۰ - که چون می‌بینید شکوفه می‌کند، خود می‌دانید که تابستان نزدیک است. ۳۱ - و هم چنین شما چون این امور را مشاهده کنید، بدانید که ملکوت خدا قریب شده است. ۳۲ - هر آینه به شما می‌گویم که این فرقه نخواهد گذشت، تا جمیع این امور واقع نشود. ۳۳ - آسمان و زمین زایل می‌شود، لیکن کلام من هرگز زایل نگردد. ۳۴ - پس خود را حفظ کنید، مبادا دل‌های شما از پرخوری و مستی و اندیشه‌های دنیوی سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید. ۳۵ - زیرا مثل دامی بر جمیع سکنه روی زمین، خواهد افتاد. ۳۶ - پس در هر وقت، دعا کنان بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست، نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید. و ایضاً در انجیل لوقا در باب بیست و یکم آن ۳۴ - پس خود را حفظ کنید، مبادا دل‌های شما از پرخوری و مستی و اندیشه‌های دنیوی سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید.

[انجیل لوقا، باب ۱۲]

ایضاً انجیل لوقا در باب دوازدهم: ۳۵ - کمرهای خود را بسته و چراغ‌های خود را فروخته بدارید! ۳۶ - و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود می‌کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند، تا هر وقت آید و در را بکوبد، بی‌درنگ در را برایش باز کنند.

[تذکر بعضی از علما]

۷ رفره بدان که بعضی از دانشمندان بعد از این که این آیات منقوله از انجیل اربعه را که دلالت بر ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله دارند، ذکر نمودند، در ذیل آن‌ها اشاراتی بیان کرده‌اند که مبین این آیات و موضح دلالات آن‌ها است، خوش داشتم آن‌ها را به عین عبارت او در این مقام - تحفة للناظرین الکرام - درج نمایم. اشاره اول: هر کس که در علایم ظهور حضرت مهدی موعود - ارواح العالمین لثراب مقدمه الفداء - که بر لسان مبارک حضرت خاتم انبیا و ائمه هدی - صلوات الله علیهم اجمعین - گذشته، تدبّر و تفکر نماید، برای او شک و شبهه نمی‌ماند که آن چه را حضرت روح الله علیه السلام فرموده، از دلایل آن نور و علایم آن ظهور است و لفظ پسر انسان، در لسان مبارک حضرت عیسی علیه السلام، در انسان کامل و حجت خدا استعمال شده و دلیلی قائم نیست بر این که مقصود، خود آن حضرت است. این که نصارا، علایم مذکوره را از علایم نزول حضرت مسیح

دانسته‌اند، به هیچ وجه منافاتی با عقیده ما ندارد، چه بر حسب اخبار متواتره به اتفاق تمامی اهل اسلام، نزول حضرت مسیح، پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود. پس تمام علایم نزول حضرت مسیح، علامت ظهور حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد و بالعکس. اشاره دوم: آن چه را حضرت مسیح فرموده که در آن وقت، ملائکه خود را فرستاده، برگزیدگان خود را از جهات اربعه از انتهای ارض تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد، بعینها در ظهور حضرت مهدی موعود - قائم آل محمد - و اجتماع اصحاب آن حضرت در مکه معظمه، در یوم الدعوه و یوم البیعه، در آخر خبر مروی در کفایه الاثر، (۲۶۳) از عبدالعظیم حسنی رحمهم الله از حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت شده که در این خصوص می‌فرماید: «یجتمع إلیه من أصحابه، عدد أهل بدر، ثلاث مائه و ثلاثه عشر رجلاً من أقالی الأرض و ذلك قول الله عزوجل؛ (أَیْنَ مَآ تَكُونُوا یَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۲۶۴)).» شیخ طوسی در غیبت، از ابوبصیر روایت کرده، قال: سمعت ابا عبدالله یقول: کان امیر المؤمنین یقول: «لا یزال الناس ینقصون حتی لا یقال الله فإذا کان ذلك ضرب یعسوب الدین بذنبه فبیعت الله قوماً من أطرافها و یجیئون قرعاً کقرع الخریف و الله إنی لأعرفهم و أعرف أسماءهم و قبائلهم و اسم أمیرهم و مناخ رکابهم و هم قوم یحملهم الله کیف شاء من القبیله الرجل و الرجلین حتی بلغ تسعه فیتوافون من الآفاق ثلاث مائه و ثلاثه عشر رجلاً عدّه أهل بدر و هو قول الله (أَیْنَ مَآ تَكُونُوا... (۲۶۵)) الخ.» خلاصه خبر آن که حضرت صادق علیه السلام فرمود: همواره امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود: بر دوام، مردم دیندار کم شوند تا زمانی که دیگر لفظ مبارک الله، از روی حقیقت گفته نشود. پس چون چنین شود، امر دین رواج گیرد، کار آن، قرار یابد و امیر دین پدیدار گردد، پس خدا، گروهی را از اطراف زمین برانگیزاند که مانند پاره‌های ابر پاییز از اطراف جمع شده، به یکدیگر پیوند گیرند. به خدا سوگند! نام‌های آن‌ها، قبایل آن‌ها را و نام امیر آن‌ها را می‌شناسم و آنان گروهی هستند که خدا به هر کیفیتی که خواهد، ایشان را به سوی میعاد حمل می‌فرماید. پس به شماره اصحاب بدر، سی صد و سیزده نفر، از آفاق ورود نمایند و این است قول خدای تعالی: (أَیْنَ مَآ تَكُونُوا)... الخ، یعنی هر جای زمین که باشید، خدا شما را بیاورد، به درستی که خدا بر هر چیز تواناست. و این که فرموده از انتهای زمین تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد، نیز با اصحاب آن حضرت مطابق است، چه در اخبار بسیار روایت شده که جمعی کثیر از ملائکه و نجبای جنّ در یوم البیعه، در مکه حاضر شده و به تفصیلی که ان شاء الله بیان خواهد شد، با حضرت قائم علیه السلام بیعت نمایند. و انکار نمودن جنّ و ملک، هر آینه ردّ بر تمام شرایع الهیه و ناشی از کفر و زندقه و الحاد است. اشاره سوم: این که حضرت مسیح فرموده: آن گاه پسر انسان را ببینید که با قدرت و جلال عظیمی بر ابرها می‌آید، با آن چه در روایات معتبره برای حضرت قائم بیان شده، مطابق است. مجلسی - علیه الرحمه - در رساله‌ای که مشتمل بر چهارده حدیث است، می‌فرماید: به اسانید بسیار منقول است که حق تعالی، حضرت ذوالقرنین را میان ابر ذلول، یعنی بی صوت و صدا و ابر صعب، یعنی با صاعقه و رعد و برق مخیر کرد. ذوالقرنین، ابر ذلول را اختیار نمود و ابر با رعد و برق و صاعقه برای قائم آل محمد (عج) الله ذخیره شد. حضرت بر آن ابر، سوار خواهد شد و به هفت آسمان و هفت زمین خواهد گردید. (۲۶۶) انتهی. در حدیث پانزدهم از احادیث معراجیه است که چون خدا، انوار امامان دوازه گانه را در شب معراج به حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله ارائه داد، فرمود: «و لا ینظرنّ الأرض باخرهم من اعدائی و لا مکنه مشارق الأرض و مغاربها و لأسخرنّ له الریح و لأذللنّ له السحاب الصّعب»... الخ (۲۶۷). هر آینه به سبب آخرین ایشان زمین را از دشمنانم پاکیزه کنم و هر آینه البتّه او را مالک مشارق و مغارب فرمایم و هر آینه البتّه بادها را برای او مسخر نمایم و ابرهای سرکش را برای او رام گردانم. بلکه اخبار معتبره وارد است که بعضی از اصحاب حضرت قائم، بر ابر سوار شده، در مکه حاضر شوند. و فی الغیبه النعمانی عن ابی جعفر علیه السلام قال: «اصحاب القائم علیه السلام ثلث مائه و ثلثه عشر رجلاً اولاد العجم، بعضهم یحمل فی السحاب نهاراً یعرف باسمه و نسبه و حلیته و بعضهم نائم علی فراشه، فیری فی مکه علی غیر میعاد» (۲۶۸). حضرت باقر علیه السلام فرمود: اصحاب حضرت قائم - عجل الله - سی صد و سیزده مرد از فرزندان عجم می‌باشند، بعضی ایشان که به نام و نسب و شمایل شناخته شوند، در روز بر ابر سوار شده و برخی بر

فراش خود خفته. پس بدون سابقه وعده، در مکه دیده شوند. اخبار معتبره دیگر نیز به همین مضمون وارد است، که ان شاء الله در محل خود ذکر خواهد شد. اشاره چهارم: آن چه حضرت روح الله، بنا بر مسطور در اناجیل فرموده از آمدن پسر انسان، سوار بر ابر و هم چنین آن چه در خصوص حضرت قائم - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - و اصحاب آن حضرت در اخبار تصریح شده از سوار شدن بر ابر، محمول بر ظاهر است و به هیچ وجه، امری داعی بر تأویل کلمات معجز آیات حجج قاطعه الهیه نیست. ای بدبختی که چون از این قبیل مطالب، از مظاهر کلیه الهیه به گوش تو رسد، به واسطه قصور عقل و فتور دانش خویش فوراً بدون تأمل و تدبر، یا راه جحد و انکار پیش گیری و یا ابواب تأویلات بارده بگشایی؛ اگر یک صد سال قبل می شنیدی که نسانی به سرعت سحاب، در فضای هوا سیر می کند، بدون اندیشه، گوینده را تکذیب و کلمات او را از خرافات می شمردی. حال بین چه اندازه از نفوس، با قوای حربیه به توسط ابرهای مصنوعی یعنی، طیاره‌ها و آیرپلان‌ها، چگونه چندین هزار فرسخ مسافت را در اندک زمانی طی می کنند، چه آن که، ابر جز بخاری منجمد و متکاثف نیست. پس از این جا باید دانست که کلمات صادره از نفوس قدسیه ربّانیه را، به صرف قصور ادراک و تنگی حوصله عقل ناقص خود و استبعادات عادیّه، نباید انکار کرد و نیز نباید به موهومات خویش تأویل نمود؛ مگر آن که برهانی عقلی بر امتناع ظاهر آن، قائم شود. چه آن نفوس قدسیه الهیه برای دعوت الی الله و هدایت و ارشاد عموم عباد الله مبعوث و مأمور گردیدند نه برای این که به لغز و معمّا سخن گفته، خلق را دچار حیرت نمایند و در چاه ضلالت اندازند. لذا حضرات ائمه هدی علیهم السلام، شیعیان خود را تربیت فرموده، دستور دادند: چون حدیثی از ما به شما برسد که عقل شما به ادراک آن نرسد، انکار نکنید و علم آن را به ما واگذارید. اشاره پنجم: از تتبع در همین اناجیل اربعه معلوم شود که حضرت عیسی علی نبینا و علی اله و علیه السلام به دو ظهور بشارت داده است. ظهور اول: ظهور پیغمبری صاحب شریعت ابدیه که از وی به فارقلیط تعبیر نموده، هر چند علامتی برای این ظهور بیان نفرموده، لیکن احوال شخص ظاهر و نام او را گونه‌ای بیان فرموده که هیچ منصف را شبهه نماند که مقصود وی، حضرت خاتم انبیا - محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم - بوده است. در باب چهاردهم انجیل یوحنا (۲۶۹) به زبان سریانی مسطور است: ۱۵ - رحمین اتون لی فقد انای طار. ۱۶ - انوابعی من اب دمرنیوفار اقلیط نتل لکون نهو عمکون لعالم. ۱۷ - روح دسرور و هود علم مشکاح لم تب بولوت مطول دلو حزای و لو یدع اتون دن یدعین اتون له دلوت کون عامار و یکون هو. ترجمه این آیات مطابق نسخه فارسیه مطبوعه لندن سنه ۱۸۸۷: ۱۵ - اگر مرا دوست دارید، وصایای احکام مرا نگاه دارید. ۱۶ - من از پدر سؤال می کنم، تسلی دهنده‌ای به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند. ۱۷ - یعنی روح حق که جهان نمی تواند او را قبول کند، زیرا او را نمی بیند و نمی شناسد، اما شما او را می شناسید، زیرا با شما می ماند و میان شما خواهد بود. ۲۹ - و الآن قبل از وقوع به شما گفتم، تا وقتی که واقع گردد، ایمان آورید. ۳۰ - بعد از این، بسیار به شما نخواهم گفت، زیرا رییس این جهان می آید و در من چیزی ندارد.

[باب پانزدهم انجیل یوحنا (۲۷۰)]

۲۶ - مادن داتی فارقلیظاها و دنا مشد درنا لکون من لوت اب نانیق هو نشهد علی. ۲۷ - اوف اتون شهیدتون دمن شورای عالم اتون. ترجمه مطابق نسخه مزبور: ۲۶ - لیکن، چون تسلی دهنده‌ای که او را از جانب پدر نزد شما می فرستم، بیاید، یعنی روح حق که از پدر صادر می گردد، بر من شهادت خواهد داد. ۲۷ - و شما نیز شاهد هستید. زیرا از ابتدا با من بوده‌اید.

[باب شانزدهم انجیل یوحنا (۲۷۱)]

۷ - انا شرارا امرنالکون دفعه لکون دنا ازل ان کرانا لا ازلنا فارقلیظا لاتی لوث کون ان ازل ای شددو. ۸ - و مادات هو نکسیو العالم عال حطینا عال زد یقوثا عال دینا. ۹ - عال حطیناد لا هیمنن بی. ۱۰ - عال زد یقوثادن دلوث اب ازلنا ولا تو حزیتون لی. ۱۱ - عال

دینادن دارکوناب عالم هانادن. ۱۲ - هو توسکی ایت لی لی میمار لکون آلا لا- مشکحیتون لی محدها. ۱۳ - شامادانی دو خاد شرارهونند برکون بکل شرارا لاکز نملل من رعیان نوش آلا کل دیشمع رعیتی داتا نسبرکون. معنی این آیات مطابق نسخه مزبوره: ۷ - من به شما راست می گویم، رفتن من برای شما مفید است، اگر نروم تسلی دهنده‌ای نزد شما نیاید؛ اما اگر بروم، او را نزد شما می فرستم. ۸ - و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود. ۹ - اما بر گناه، زیرا به من ایمان نمی آورند. ۱۰ - و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدرم می روم و دیگر مرا نخواهید دید. ۱۱ - و برداوری از آن رو که بر رییس جهان حکم شده است. ۱۲ - چیزهای بسیار دیگری نیز دارم که به شما بگویم. لکن الآن طاقت تحمّل آنها را ندارید. ۱۳ - و لیکن چون او، یعنی روح حق آید، شما را به جمیع راستی، راهنمایی خواهد کرد؛ زیرا از خود تکلم نمی کند، به آن چه شنیده، سخن می گوید و از امور آینده به شما خبر خواهد داد. ۱۵ - و مرا تمجید خواهد نمود، زیرا از آن چه آن من است، خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد. ۱۶ - هر چه از آن پدر است، از من است؛ از این جهت گفتم که از آن چه آن من است، می گیرد و به شما خبر می دهد. این ناچیز گوید: در این آیات چند امر را بیان فرموده: اول: آمدن فارقلیط از جانب خدا بعد از رفتن او. بدان که! فارقلیط لفظی سریانی و به معنی پسندیده است که چون به زبان عرب در آید، محمد و احمد گفته خواهد شد. در انجیلی که به لغت عبری و اصل اناجیل است، زیرا زبان قوم حضرت عیسی علیه السلام است و به مفاد (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ (۲۷۲)). حضرت عیسی علیه السلام بدان تکلم فرموده - به جای لفظ فارقلیط، لفظ منجم، به معنی هادی و راهنماست، مرقوم است. در انجیل یونانی تعبیر به پاراکلیت و در لغت لاتین که زبان فرنگان است، از آن، به پاراکلمت تعبیر شده است که به معنی واسطه است و علمای نصارا که به لغت عرب ترجمه کرده‌اند، برای این که دلالت این کلمه بر بعثت پیغمبر دیگر خفا پیدا کند، به جای آن، لفظ معزی گذارده‌اند و در ترجمه فارسی هم به معنی تسلی دهنده، ترجمه کرده‌اند، ولیکن نفعی به حال آنها نخواهد داشت، چون ما به نفس این کلمه، استدلال نکنیم، بلکه به آیات واضحه الدلالات استدلال کنیم، چنان چه بیاید. دوم: توقف آمدن فارقلیط، بر رفتن آن حضرت. این در بودن فارقلیط، از پیغمبران اولوالعزم صاحب شریعت ناسخه که اجتماعش با وی نشاید صریح است، نه در ظهور روح القدس بر حواریین چنان چه نصاری گویند؛ زیرا ظهور روح القدس بر نفوس قدسیه و اتصال آنان به روحانیت وی، منافاتی با حضور مرئی مکمل - که واسطه جمیع فیوضات است - ندارد، بلکه حضور او اربط و ادخل است و نیز با دیگری از انبیای غیر اولوالعزم و اولیا منافات ندارد، چون آمدن هیچ یک موقوف بر رفتن حضرت روح الله نباشد. سوم: بودن فارقلیط صاحب شریعت ابدیه که تا دوام عالم بماند. این نیز دلیلی بر بطلان توهم نصارا است، چه تجلی روح القدس بر حواریین چنان چه گفته‌اند، جز در قلیلی از زمان نبوده، پس مراد از ماندن فارقلیط تا پایان عالم، ماندن احکام و شریعت او است. چهارم: آگاه نمودن فارقلیط، بر گناه بودن ایمان نیاوردن به او و به روایتی که آن حضرت به مفاد (وَرَأَفِعْكَ إِلَىٰ وَمُطَهِّرْكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا (۲۷۳)) به ملاء اعلی صعود نموده و بر داوری. پنجم: خبر دادن وی به اموری که مردم زمان آن حضرت، طاقت تحمّل آنها را نداشتند و راهنمایی او به جمیع راستی. ششم: تکلم نکردن فارقلیط از پیش خویش و از جانب خدا سخن گفتن او است، مطابق مضمون (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ). (۲۷۴) هفتم: تمجید نمودن فارقلیط مر او را و شهادت دادن فارقلیط بر عبودیت و رسالت او و روح الله بودن او و تنزهش از اقوال و عقاید افراطیه و تفریطیه یهود و نصارا. هشتم: بودن فارقلیط است رییس جهان و سید انس و جان و خلاصه عالم امکان. انطباق امور هشتگانه بر حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله به درجه‌ای ظاهر و هویدا است، که نزد ارباب انصاف، از ایضاح و بیان مستغنی است. پس معلوم شد فارقلیط را مهدی موعود دانستن و عبارات منقوله‌ای از انجیل یوحنا را، بشارت ظهور آن حضرت پنداشتن، چنان چه از ابن ابی جمهور احسایی، در کتاب مجلی واقع شده، وهم و اشتباه است. ظهور دوم: همان است که در اناجیل ثلاثه تصریح شده است. ظهور دوم بعد از پیدا شدن علایم غریبه عجیبه در آسمان و زمین واقع خواهد شد؛ از تاریک شدن آفتاب و ماه، فرو ریختن ستارگان، تزلزل قوای فلکیه، وقوع زلزله‌های عظیم، قحطی‌ها، وباها، جنگ‌های سخت و خونریزی بسیار،

گرفتاری تمام مردم و نوحه‌گری آنان، پدید شدن وقایع هولناک و اضطراب دریاها که تمام این امور بر حسب اخبار کثیره معتبره در لسان مبارک حضرت خاتم انبیا و ائمه هدی علیهما السلام از علایم ظهور و طلایع طلوع نیر اعظم فلک، وجود جمال بی مثال حضرت قائم آل محمد، مهدی موعود - ارواحنا لثراب مقدمه الفداء -، از سترات غیب به عرصه شهود، شمرده شده است. کسانی که نفوس کلیه الهیه را، نفس واحده و مصدق یکدیگر شناسند، چون در کلمات عیسویه و اخبار محمدیه نگران شوند، به خوبی خواهند دانست که علایم مسطوره، آثار تابش یک نور و علایم مزبوره، نمایش یک ظهور است، چون در دوره محمدیه که به صریح کلام عیسوی، دوره کشف غطا و رفع خفا و ظهور خبایای امور و بروز خفایای دهور است، به نحو اتم و اکمل، توضیح و تعیین گردید که ظاهر به این ظهور، حضرت مهدی و قائم آل محمد است؛ پس متعین است که مراد حضرت عیسوی علیه السلام نیز، ظهور همان نور است. اشاره ششم: کلام حضرت عیسی علیه السلام در انجیل مرقس: ۳۴ - مثل کسی که به سفر دوری رفته، خانه خود را واگذارد و ملازمان خود را بر آن گماشته، هر یکی را به شغلی خاص مقرر نماید... الخ. تماماً بر احوال حضرت حجّه ابن الحسن - ارواحنا لمقدمه الفداء - منطبق است، چه آن وجود مقدس سفر بعد بُعد اغتیاب، اختیار فرموده و برای هر طبقه‌ای از طبقات شیعه، شغلی خاص مقرر فرموده. علمای عاملین و فقهای راشدین را منصب نیابت عامه عنایت فرموده، آنان را به بیان احکام الهیه و نشر معارف ربّانیه مأمور داشت و به حفظ حدود سبحانیه و حراست شریعت حقّه برگماشت و عوام از شیعه را به حکم «و اما الحوادث الواقعه، فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا، فانهم حجّتی علیکم و انا حجّته الله» (۲۷۵)، به متابعت از ایشان دستور گذاشت. و همگی را به انتظار ظهور امر نمود و ظهور خود را به مشیت کامله الهیه موکول فرمود و به نصّ توقیع منیع «و اما ظهور الفرج فانه الی الله تعالی و کذب الوقتون» (۲۷۶) وقت معین کنندگان را تکذیب نمود. تمام شیعه را به تقوا و پرهیزگاری و فرمانبرداری حضرت باری - عزّت اسمائه - وصیت کرد و به ادای حقوق اخوان و تحصیل رضای حضرت ملک مئان - جلّت آلائه - نصیحت داشت. در حقیقت، برای کلمات عیسویه مصداقی جز حضرت حجّه بن الحسن - ارواحنا لثراب مقدمه الفداء - نبوده و نیست، (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) (۲۷۷) اشاره هفتم: فرمایش حضرت عیسی علیه السلام در انجیل لوقا، بعد از پرسش از نزدیک شدن این وقایع: ۱۸ - احتیاط کنید که گمراه نشوید، زیرا بسا افرادی به نام من آمده، خواهند گفت، من هستم و آن وقت نزدیک است، پس از عقب ایشان مروید. این فرمایش دلالت دارد که نزدیک وقوع حوادث مزبوره، اشخاصی پیدا شده به دروغ دعوی نبوت و مسیحیت نمایند. این معنی با کلام معجز نظام حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله مروی در صحیح مسلم «انّ بین یدی الساعه کذابین فاحذروهم» (۲۷۸) مطابق است. بنابر آن چه بعضی از معاصرین نوشته‌اند در این عصر چهار نفر دروغگو، دعوی نبوت و مسیحیت دارند که از جمله آنها عیاس بن میرزا حسین علی است و این بشارتی عظمی برای لب تشنگان وادی هجران، به قرب نبوع ینبوع حیات و نویدی برای روح فرا بستگان زنجیر ظلم و جفا است، به نزدیکی ظهور سلطنت عادلانه کبرا و دولت حقّه علیا. امید که این شب پره‌های کور و خفاش‌های بی نور، یعنی انبیای کذبه و مسیحان دروغگو، بیشتر و بیشتر بازیگر میدان شوند تا کلمات مظاهر الهیه راست آمده، آن مهر درخشنده و خورشید تابنده، زودتر از ورای سترات غیب، جمال دل آرای بنماید و ابواب فرح و شادی بر چهره افسرده جهان و جهانیان بگشاید. بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهربار دگر روزگار چون شکر آیدانتهی الخبر.

عقبریه نهم: [بشارت ظهور پس از حضرت عیسی (ع)]

عقبریه نهم: [بشارت ظهور پس از حضرت عیسی (ع)]

در بشارت وارده در کتب و وحی‌های بعد از حضرت عیسی علیه السلام است که نصارا به نبوت صاحبان آنها قایل می‌باشند، و در آن چند رفرقه است.

[مکاشفات یوحناى لاهوتى]

۱ رفره بدان؛ یوحنا که از اعظم حواریین عیسی علیه السلام است و نصارا در حق او نهایت اعتقاد دارند و او را یوحناى لاهوتى نامیده و صاحب مکاشفات دانند، در باب دوازدهم در ذکر رؤیای زن و اژدها گوید: ۱ - علامتى عظیم در آسمان ظاهر شد. زنى، خورشید را در بر کرد، زیر پایش ماه و بر سرش تاجی از دوازده ستاره. ۲ - و حامل بود؛ از درد زه و عذاب زادن، فریاد برمی آورد. ۳ - و علامتى دیگر، در آسمان پدید آمد، اینک اژدهای بزرگ سرخ فام که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر و دُمش، ثلث کواکب آسمان را کشیده، آن‌ها را بر زمین ریخت. ۴ - و اژدها پیش این زن که می‌زاید، می‌ایستد تا چون بزاید، فرزندش را ببلعد. ۵ - پس فرزند نرینه‌ای زاید که همه امت‌های زمین را به عصای آهنین، حکمرانی خواهد کرد، فرزندش به سوی خدا و تخت او ربوده شد... الخ. این ناچیز گوید: بعضی از دانشمندان، این مکاشفه را بر حضرت ولی عصر و ناموس دهر - عجل الله له الفرج - و والده ماجده آن بزرگوار تطبیق نموده‌اند، چنان که بعد از این، در صبیحه هفتم از عبقریه اول از بساط سوّم در این کتاب مستطاب، تطبیق آن دانشمند، مفضلاً مذکور خواهد شد. ولیکن صاحب میزان‌الموازین، آن را بر حضرت حسین علیه السلام و والده ماجده اش حضرت صدیقه کبرا تطبیق نموده، چنان که در مفاتیح الکنوز نقل نموده که جناب ادیب فاضل هوشمند، صاحب کتاب میزان‌الموازین تفسیر این کلمات را به این نحو بیان کرده که عبارت خود او، ثبت می‌شود و عبارتش این است: تفسیر این کلمات انجیل، یعنی مکاشفات یوحنا را اگر به تفصیل در این جا بیاوریم، ما را از اصل مقصود در این نامه، باز دارد و لازم آید مقدمات چندی که در تفسیر این گونه کلمات بزرگان به کار آید، تمهید کنیم و این عبد بی‌بضاعت را گذشته از ملاحظات دیگر، فراغت حاصل نیست که از عوارضات دنیویه سخت پریشانم، مگر آن که به نحو اجمال، اشارتی بر اهل بشارت توانیم گفت. خورشید و ماه: اشارت بر نبوت مطلقه و ولایت مطلقه است. آن زن، مادر سبط پیغمبر آخر الزمان و قرّة‌العین رسالت است و زوج او، حضرت مرتضوی است که نخستین سرور از دوازده سرور مبشر در تورات می‌باشد. آن، بهترین زنان جهان و صاحب ولایت کلیه کبرا بود و لباس از نبوت مطلقه داشت، زیرا در مطلع شمس نبوت و ذوالقرنین، اهل آن جا را آن چنان دید که خدا فرمود: (لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا) (۲۷۹)) جز آفتاب، آن‌ها را پوشاکی نیست. نیز، در روزی که نصارای نجران به مباحثت برخاستند، آن زن تحت ردای پیغمبری درآمد تا ظاهر، نمونه‌ای از باطن گردد. گروه نصارا علایم موعوده را در حضرت پیغمبر و اهل بیت پاک او دیدند و کار خود را به جزیه دادن و اعطای فدا مقرر داشتند. آن زن - علی ایها و بعلها و اولادها و علیها، السلام - را در زیر پا، ماه ولایت داشت و حرکت و سکون و رفتارش، بر روی ولایت الهیه بود، نیز حدود ولایت کلیه که در سرورهای وعده داده شده به ابراهیم، ظاهر شد، از عقب او، از اولادش بعد از او بود، به جهت وضع حمل، درد دیده، فریاد کرد. زیرا آماده بودن اژدهای سرخ برای مضرت رساندن به آن مولود را می‌دید و مهیا بودن رئیس خونریزی به ناحق را، بر شهید کردن او و اولاد و اصحابش مشاهده می‌کرد. (و وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا) (۲۸۰)) خدا، آن انسان حقیقی که پیغمبر را انسان عین و عین انسان بود، وصیت فرموده بود که در حق والدین خود احسان کند و برای اتمام هدایت جهان و نهادن حکم انکسار و خضوع در دل‌های مؤمنان و شفاعت کردن گناهکاران، در راه خدا از مال و جان و عیال و فرزندان و اصحاب و از هر چیزی که داشت، گذشته و هر گونه مصیبت و الم را قبول کند. به جهت این وصیت که احسان بود، نام آن مولود را حسین نهاد و در حدیث قدسی فرمود: «و منى الأحسان، شققت اسم حسین من اسمی» (۲۸۱) و چون آن احسان، به امر خدا و رضای خدا و در راه خدا منسوب شد، برای فهمانیدن معنی اتحاد، فرمودند: و منى الأحسان و به (وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) (۲۸۲)) مطابق آمد و خون مبارک او، ثارالله شد. بالای سر آن زن از دوازده کوب، تاجی بود که دوازده سرور موعود با این که یازده نفر از اولاد او بودند و مقام ایشان زماناً متأخر و در زیر پای می‌بود، ولی شرفاً بالای سر او بوده و مانند تاج‌هایی، شرف و جمال او بودند. امر غریبی که در آسمان دیده شد، اژدهای بزرگ سرخ رنگ و هفت سری بود که ده شاخ و هفت تاج داشت، این اژدها رییس شرور و مبدا ظلمات است و چنان که در میزان

نخستین دانستی، به تقدیر و حکمت خدا به او قدرت و سلطنت در مقابل مبدأ انوار داده شده که او را هفت سر در مراتب هفت گانه انسان، از مقام عقل تا جسم عطا کردند، آن رییس ظلمات را رؤوس و وجوه پیدا شد و بر آن سرها، تاج‌هایی که علامت تسلطات او است، مقرر گردید. فقط در مقام فؤاد، که بالاتر از مقام عقل است و آیت خدا در وجود انسانی است، آن رییس ظلمات راه ندارد و آن مقام، مخصوص عباد حقیقی خدا است. این است که بهشت را هشت در و دوزخ را هفت در است (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ (۲۸۳)). ده شاخ آن رییس شرور، شعبه‌های ضلالت او است که در ده قبضه‌ای که طینت انسانی را از آن مخمر کردند، ظاهر گردید و در اصطلاح اهل حقیقت، آن را به قبضات عشر تعبیر کنند که در طبق نه آسمان و یک زمین است. اگر بخواهیم در این جا تفصیل بیانات را بیاوریم، میدان سخن، به یاری خدا وسیع است، لکن عذر آن را از برادران روحانی خواستیم. دم آن رییس ظلمات - که تعبیر از مظاهر شرور و ایادی فتنه‌های او است - نجوم آسمانی را - که تعبیر از انبیا و اولیا است - بر زمین فرو ریخت و ایشان را از مقام برتری به پایین آورد، ولی نتوانست همه ایشان را به کلی مقهور کند، زیرا مقام ایشان بسی بلند است. «و الْحَقُّ يَعْلُوا و لا يعلى عليه و العاقبة للمتقين». آن رییس شرور می‌دانست برای حاکم حق که با شمشیر، حکم و شریعت خدا را در زمین خواهد نهاد، مولودی متولد خواهد شد و اگر او سلطنت موروثی ظاهر را مانند باطن به دست گیرد و در مسند حکومت آن حاکم مطلق، به اظهار دین حق و تشیید مبانی خداپرستی پردازد، آن رییس شرور، مخدول و منکوب خواهد گردید. لهذا همه همت خود را بر این مصروف داشت و مهیا شد که آن مولود پاک را فرو برد و او را از این جهان بردارد که در ارکان هدایت جهان خلل آورد و ظلمات و کدورات خود را تا روز موعود و معلوم در جهان جاری سازد. آن مولود پاک به وجود آمد و به سوی خدا و تخت او انداخته شد، جبرائیل به نزد حضرت الهش برد و در آغوش قرب خدایی، در عرش رحمانی، او را جای داد. خداوند بعد از شهادت نیز او را به سوی عرش برد و ظاهر او را در زمین داشت تا هر که او را زیارت کند، خدا را زیارت کرده باشد. «مَنْ زَارَ الْحَسِينَ كَرَبْلَا يَوْمَ عَرَفَةَ، فَكَانَتْما زَارَ اللّٰهَ تَعَالٰى فِى عَرَشِهِ» (۲۸۴). این تفسیر کلمات یوحنا است که به اجمال آوردیم. اگر انجیلیان بهتر از این می‌توانند تفسیر کنند، بیایند بگویند. کاش کتب آسمانی را از میان بر نمی‌داشتند و در آن‌ها تحریف و تغییر را جایز نمی‌دیدند، بر رییس شرور تبعیت نمی‌کردند و در دین الهی اختلافی نمی‌انداختند تا آن که بیانات آسمانی و مطالب و معانی را که مایه سرور و نعیم ارواح بود و دل‌ها را مورث نورانیت و روشنایی، از هر زبان و به هر لغتی بگویند و بشنوند و انس گیرند، همدیگر را دانش آموزند و معرفت افزایشند، تعارف ورزند و تناکر نیاورند؛ (وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا). (۲۸۵)

کتاب سیکباس نبی

۲ رفره در بشارات ظهور حضرت بقیه الله در کتاب سیکباس نبی است. در سیف الأئمه است که در فصل سوم کتاب سیکباس نبی که نصارا، به نبوت او قایلند و از پیغمبران بزرگ نصارا است، خدای تعالی می‌فرماید: من ملک خود را خواهم فرستاد که راه را مهیا کند، همین که راه مهیا شد، فرمانفرمای او، که شما در تفحص او ببید، به بیت الله خواهد آمد و آن ملک میثاق که شما خواهشمند او هستید، خواهد آمد. مراد از ملک اول، عیسی علیه السلام است و دوم فارقلیط که محمد باشد و اطلاق ملک بر پیغمبر در لغت ایشان ثابت است. چه کالوهین که صاحب لغت یونانی و عبرانی و شش لغت دیگر است و در نزد نصارا اعتبار کامل دارد، در لغت «آ» که به معنی الف است، می‌گوید: آنجلوس یعنی ملک و مال به معنی پیغام آورنده از جانب خدا. این ناچیز گوید: قویاً متحمل است مراد از این که فرموده ملک خود را خواهم فرستاد، حضرت حجت باشد و ظهور آن سرور در بیت الله، بسی واضح است و آمدن فرمانفرمای او، مراد عیسی علیه السلام باشد که وزیر و حکمران از جانب او است نزد آن سرور، لایح است، والله اعلم.

کتاب ازدراس نبی

۳ رفره در بشارات ظهور موفور السرور، حضرت بقیة الله در کتاب ازدراس نبی است که او نیز در نزد نصارا از پیغمبران معتبر می‌باشد. مذکور است که خطاب به بنی‌اسرائیل بعد از اظهار منت به آن‌ها می‌فرماید: وقتی که در بیابان تیه بودید، آب رودخانه امورس را که تلخ بود، به جهت شما، شیرین کردم. دیگر چه کنم ای اولاد یعقوب؟ زیرا که، اولاد یهودا هم نخواستند که فرمانبرداری کنند. پس شما را به جماعت و سلسله‌های دیگر تغییر خواهم داد و برای آن که احکام مرا نگاه دارند، اسم اعظم خود را به آن‌ها خواهم بخشید. آن گاه بعد از خطابی دیگر، مشتمل بر تحدید و تعدید گناهان و ذکر این که روزهای عید اول ماه‌ها که در آن روزها به من تقرّب می‌جستند و سنت‌های شما را طلاق دادم، می‌فرماید: بدانید ای بنی‌اسرائیل! من خانه‌های شما را به امت آینده تسلیم خواهم نمود. آن امت، چنان امتی هستند که با وجود آن که کلام مرا که شما در طور سینا شنیده‌اید، نشنیده‌اند، هر چه به توسیط پیغمبر و کتاب خود به ایشان بگویم، باز ایمان خواهند آورد و با وجود آن که معجزاتی که من به شما نمودم، به ایشان نخواهم نمود، هر چه را به ایشان بفرمایم، به عمل خواهند آورد. آن‌ها پیغمبران گذشته مرا ندیده‌اند، اما فرمان آن‌ها را به خاطر آورده و به آن‌ها عمل خواهند نمود. کودکان ایشان هم که آن‌ها را مکلف نکرده‌ام، باز به سرور و خوشحالی در احکام من محکم خواهند بود، هر چند مرا به چشم جسمانی ندیده‌اند اما به یقین قلب، هر چه به ایشان بفرمایم، قبول می‌کنند. در این اثنا، آن که از جانب خدا این پیغام را به ازدراس نبی می‌داد که به بنی‌اسرائیل برساند، به وی گفت: ای برادر نگاه کن و جلال را بین! و از دور، به آن امت که از سمت مشرق می‌آیند، نظر کن! حق تعالی می‌فرماید: من حکومت و پادشاهی پانزده نفر را به امت خواهم داد و مخفی نماند که آن پانزده نفر، هاشم و عبدالمطلب، پیغمبر و دوازده وصی او می‌باشند. بعضی به جای هاشم و عبدالمطلب، ابراهیم و اسماعیل را گفته‌اند و بعید است، چرا که ازدراس، مقارب عهد عیسی علیه السلام است و جمله خواهم داد بر آینده صدق می‌کند و از این جا فساد قول یهود و نصارا معلوم می‌شود که نتوانستند کتاب را انکار کنند. گفتند: این پانزده نفر به این ترتیب است: ابراهیم، اسحاق، یعقوب، اوریا، ناس، میکا، جوال، ابدیه، یونس، ناهوم، حیقوق، سفینا، اجی، زکریا، ملیکا. علاوه بر آن که عناد، آن قدر دیده آن‌ها را پوشیده که از این غافل شده‌اند که تصریح شده این امت و حکومت، غیر از دین بنی‌اسرائیل خواهد بود و از مشرق بلاد ازدراس خواهند بود در حالی که این انبیا، همه از بنی‌اسرائیل‌اند. طرفه تر آن که انبیای بنی‌اسرائیل، چندین هزار بودند و این پانزده نفر چه خصوصیتی داشتند. همچنین ایشان عمده‌ترین انبیای بنی‌اسرائیل نبودند، زیرا به اتفاق یهود و نصارا از تورات و کتب نصارا ثابت می‌شود که هارون ذی‌الکفل که او را زکیل نامند، اشموییل، شعیا، ارمیا، داود، دانیال، سلیمان و یحیی عمده‌تر بودند. از آن چه مذکور گردید، معلوم شد که نمی‌تواند امت حضرت عیسی علیه السلام باشد؛ چون آن حضرت خود در انجیل متی می‌فرماید: من فرستاده نشده‌ام مگر بر بنی‌اسرائیل، نیز در فصل پنجم همین انجیل می‌فرماید: نپندارید من آمده‌ام دین موسی را بر هم زدم، بلکه آمده‌ام او را به اتمام رسانم. ۵۸ - آن چه در فصل دوم کتاب ازدراس نبی است و آن این است که می‌گوید: به من که ازدراسم، از جانب خدای تعالی، در کوه اوروب حکم رسیده بود که به نزد بنی‌اسرائیل روم، چون به نزد ایشان رفتم، قول مرا رد کرده و رسالت مرا قبول نکردند، بدین جهت به شما می‌گویم: ای امت که آن چه من در این کتاب به فرمان الهی نوشته‌ام می‌شنوید و آن را می‌یابید! باید در انتظار چوپان - یعنی پیغمبر - خود باشید؛ زیرا او به شما استراحت ابدی خواهد بخشید؛ زیرا نزدیک است بیاید آن کسی که در آخر الزمان خواهد آمد. انتهی الخبر. این ناچیز گوید: قویاً محتمل است مراد از چوپان، حضرت بقیة الله باشد خصوصاً باقرینه آمدن آن در اخر الزمان، چنان که مفاد اخبار کثیره است که آن سرور در هنگام ظهور در مکه معظمه چند رأس گوسفند لاغر در جلو انداخته و به هیأت شبانان، وارد مکه معظمه می‌شود. و الله اعلم.

[وحي كودك]

۴ رفره در بشارات ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام در وحی كودك است. بدان که وحی كودك چنان چه در مفتاح النبوة

ذکر نموده در میان بنی اسرائیل به نبوت هیلد مشهور است. اجمال حال کودک آن که، یکی از علمای بنی اسرائیل به نام پنجاس که صالح و مستجاب الدعوه بوده، فرزند نداشت. زوجه او به نام راحیل که به عصمت و جمال و تقدس و کمال اتصاف داشته، برای طلب فرزند به درگاه حضرت باری تضرع و زاری می‌داشته، پنجاس را دل به حال آن زن سوخته و با زن در طلب فرزند هم داستان شد. خداوند و هیاب، دعای آن‌ها را مستجاب و پس از شش ماه از زمان حمل، فرزندی ذکور به آن دو مستمند مهجور، عنایت فرمود. تولد از مولود، در روز پنج شنبه اول تشرین الاول سال دهم از خرابی ثانی بیت المقدس بود که سی و چهار سال بر ولایت حضرت خاتم انبیا، مقدم است. آن طفل که نامش را نجمان نهادند، چون متولد شد، به سجده افتاد. سر که برداشت، به گفتار آمده گفت: این پرده آسمان که شما می‌بینید، هفتصد و پنجاه و پنج پرده دیگر و بر بالای این پرده‌ها، چهار حیوان و بر بالای حیوانات، کرسی‌ای بلند پایه و بر بالای آن کرسی، آتش سوزاننده‌ای هست که خدمتکاران کرسی و کرسی، تمام از آتش است. چون پنجاس این سخنان شنید، بر آشفته و با تندی به فرزند گفت: خاموش باش! نجمان دیگر تا دوازده سال سخن نگفت و رازهای پنهانی در دل نهفت. راحیل که فرزند را لال نگریست، دلش مالا مال غم شده و همی بگریست. روزی او را نزد پدر آورده، درخواست نمود دعا کند خدای توانا او را گویا فرماید یا او را بگیرد. پنجاس گفت: تو خواهش مندی فرزندت سخن گوید! اما چون گویا گردد، سخنانی گوید که موجب خوف مردم شود. راحیل التماس کرد که دعا کن گویا گردد، اما مخفی و مجمل گوید. پنجاس دهان بر دهان نجمان گذاشته، او را قسم داد که سخن نگوید مگر سخن مجملی که کسی نفهمد مگر در وقتی که آن سخنان، به عمل آید. پس آن کودک گویا شد. پنج حرف، موافق حرف ابجد گفت که تمام آن‌ها خبر از امور آینده است و خبر داد که شما مرا به دست خود دفن خواهید کرد و بعد از چندی، جان به جانان بداد. او را در قریه کفر بزم از قرای بیت المقدس دفن کردند. بسیاری از الفاظ آن وحی، غیر مفهوم است و وضع وحی مزبور این است که در وحی اول، به الف ابجد شروع و به تاء قرشت به ترتیب حروف ابجد پایان یافته است. در وحی ثانی، به عکس باشد و وحی سوم و چهارم و پنجم به طریق وحی اول است. ما در این کتاب چند فقره از وحی اول را که بر مقصود دلالت، بلکه ظهور تام دارد، مسطور داریم و از خدای، استعانت جوییم. بیان مذکور فی بشاره الظهور؛ صاحب کتاب بشاره الظهور، بعد از این که آن چه را که ما از مفتاح النبوة نقل نمودیم، ذکر کرده، فرموده است: بدان که جمعی از علمای اعلام اسلام - انار الله براهینهم - کلمات مذکوره وحی کودک را، اخبار از ظهور موفور السرور حضرت خاتم انبیا دانسته‌اند و در مقام اثبات نبوت خاصه محمدیه، از روی اخبار در کتب انبیای سابقه، مذکور داشته‌اند. لکن بر این ذره بی مقدار، بعد از تدبیر بسیار، چنان معلوم افتاد که این کلمات مسطوره، همه بشارت و اخبار از ظهور حضرت خاتم اوصیا، امام السر و العن، حجه بن الحسن (عج) - ارواح العالمین فداه - است. نمی‌گوییم این کلمات بر آن چه علما گفته‌اند، دلالت ندارد و نمی‌توان بر مقصود ایشان حمل نمود، بلکه می‌گوییم دلالت آن کلمات بر اخبار از این ظهور و اظهار این نور، اظهر است و بی تکلف و تجسیم، می‌توان اراده این مقصد اقصی نمود، چنان چه بیان آن بر ذمه این بی‌مقدار است. و من الله التوفیق و علیه التکلان. فقره اول: «اتنا امنا تزرع برباتا عابد اهد مدا تاییدین امنا» گروه و طایفه‌ای بیایند که تمام خلق را از جای بکنند. به دست پسر کنیز، خراب‌ها کرده شود. پر هویدا است که از جای کندن و حرکت دادن تمام خلق به حقیقت واقع نشده و واقع نشود مگر به ظهور حضرت مهدی - عجل الله فرجه - که «یبلغ سلطانه المشرق و المغرب» (۲۸۶) و همه مذاهب و ادیان، مذهب و دین واحد خواهد گردید: (لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرقون) (۲۸۷)). و فقره اخیر که به دست پسر کنیز خرابی‌ها کرده شود، نهایت وضوح را نسبت به آن حضرت دارد، چه مطابق اخبار و آثار معتبره، بر حسب اتفاق امامیه، مادر والا گهر امام ثانی عشر، ام ولد بوده و ائمه هدی از آن جناب به ابن سیده الإمام و به ابن خیره الإمام، یعنی، پسر خاتون و بهترین کنیزان تعبیر می‌فرمودند. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین در ضمن خطبه‌ای از خطبه‌های خود فرمود: «بابی ابن خیره الأمام». یعنی، پدرم فدای پسر بهترین کنیزان! پس ابن ابی الحدید تصریح کرده که مراد آن حضرت، مهدی علیه السلام است. ابن

عیاش در مقتضب الأثر از طریق عامه، از جماعتی روایت نموده که گفتند: خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودیم. چون جناب حسن اقبال فرمود، آن حضرت فرمود: مرحبا! یابن رسول الله! و چون جناب حسین روی نمود، همی فرمود؛ بآبی انت یا ابا ابن خیره الإمام! یعنی، پدرم فدای تو باد، ای پدر پسر بهترین کنیزان! پرسیدند یا امیر المؤمنین! پسر بهترین کنیزان کیست؟ فرمود: «ذاک الفقیه الطرید الشرید (م ح م د) بن الحسن بن علی بن حمد... الخ.» او گم شده رانده شده آواره از وطن، محمد، پسر حسن عسکری است. در کمال الدین روایت نموده (۲۸۸) از حضرت مجتبی علیه السلام که در بعض حدیث متعلق به حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود: «إذا خرج ذاک التیاسع و من ولد الحسین ابن سیده الإمام»: یعنی، هرگاه نهمین از فرزندان برادرم حسین خروج کند که پسر خاتون همه کنیزان است. در اکمال و کفایه از حضرت موسی بن جعفر در ضمن حدیثی که در بشارت صادقیه خواهد آمد، آن حضرت، به ابوبصیر فرمود: «یا ابا بصیر! هو الخامس من ولد ابنی موسی علیه السلام؛ ذلک ابن سیده الأمام» (۲۸۹) ای ابوبصیر! قائم آل محمد، پنجمین از فرزندان پسر موسی است، او پسر خاتون همه کنیزان است. در فرائد السمطین و کفایه الأثر حدیثی را از حضرت رضاعلیه السلام روایت کرده‌اند که در بشارات آن حضرت خواهد آمد. از جمله فقرات آن خبر آن که در تعیین حضرت قائم علیه السلام فرمود: «ان الرابع من ولدی ابن سیده الأمام یطهر الله به الأرض من کل جور و ظلم» (۲۹۰). به درستی که چهارمین از فرزندان من، پسر بهترین کنیزان، خدا به سبب او، زمین را از هر جور و ستم پاک می‌فرماید. و بالجمله مقصود از این عبارت را حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله وسلم دانستن، به واسطه آن که از فرزندان اسماعیل است و اسماعیل پسر کنیز است که هاجر بوده باشد، هر چند ممکن است، اما به واسطه بُعد سلسله نسب و عدم اشتها آن حضرت به این عنوان خالی از بُعد نیست. فقره دوم: «بعالماد نشاو حردین کرشا جبارین حالشا و هلمین قیشا» (۲۹۱) آن پسر کنیز، عالم را از جای بکند و خراب کند، دنیا را براند و دور کند، جباران را سست کند و بشکند و خوار نماید. دلالت این عبارات بر مقصود، زیاده از آن است که محتاج به بیان باشد. چه از جای کردن عالم و شکستن شوکت همه جباران و خوار نمودن تمام ستمکاران، از خصایص وجود مبارک حضرت صاحب الزمان - ارواحنا فداه - است. در دعای ندبه است: «أین قاصم شوکة المعتدین، أین هادم ابنیة الشریک و التفاق، أین حاصد فروع الغی و الشقاق». فقره سوم: «بشیرت اباد مستما می بالا یهوله ارکاد بصمخ ملکا» بشکسته آن در که بسته شده از آمد و شد، نرسیده به آن دربان، که بروید پادشاه «محمد کایا اعابا یاد یطمع هو یایوهی کللیا» لفظ کللیا در لغت عبری به معنی کل و جمله: «بهر از همه» و هم به معنی تاج که مرادف اکیل است آمده و هر یک از این معانی می‌تواند مراد باشد. خلاصه ترجمه محمدصلی الله علیه وآله بزرگ صاحب اقتدار چوب - چوب در زبان عبری، کنایه از مرد صالح استعمال می‌شود و این جا نیز همین معنی مراد است - خواهش کرده شده که فرو نشانده بوده را، و او است کل و جمله، یا او است بهتر از همه، یا او است اکیل سلطنت الهیه. کسانی که این کلمات را اخبار از ظهور حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله دانسته‌اند، گفته‌اند: مراد به در شکسته، خرابی خانه کعبه است که قبل از ولادت با سعادت آن حضرت روی داده و سی و پنج سال پس از ولادت آن حضرت یعنی قریب به زمان بعثت او، ساخته شده و گفته‌اند: مراد از پادشاه، حضرت خاتم صلی الله علیه وآله می‌باشد. طایفه یهود عنود، ایراد کرده‌اند که محمد را پادشاه گفته، نه پیغمبر؛ هر چند ایراد یهود، وارد نیست چه خدای تعالی در تورات و سایر کتاب‌ها، اطلاق پادشاه بر پیغمبران فرموده، در سفر پنجم از تورات، در فصل سی و سوم، حضرت موسی را پادشاه یاد نموده، لکن بنابر آن چه به خاطر قاصر این فقیر رسیده، دیگر به هیچ وجه محلّ توهم این ایراد نیست و اطلاق سلطنت بر ریاست کلیه الهیه مهدویه، در لسان حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه هدی بسیار شده. مقصود از شکسته شدن، در غیبت است که به مجرد زمان انقضا، آن پادشاه عالم وجود، ناگهان به عرصه ظهور و شهود خرامد و آن شجره طیبه، به حکم «لایأتیکم الاً بغتة» (۲۹۲) پس از اختفای بسیار، در حال غفلت اهل عالم از ارض غیبت بروید و شاخ و برگ آن، سایه عدل و داد را، بر سر اهل عالم بیفکند و میوه شیرین توحید تمام بنی آدم به مفاد (یَعْبُدُونَنِي لَأَيُّسِرُكُمْ بِي شَيْئًا) (۲۹۳) بر آورد. پس لطافت عبارت کودک که «پادشاه بروید»، مخفی نیست؛ و فقرات دیگر از حرف

میم، کمال انطباق را بر حضرت حجه بن الحسن علیه السلام دارد. چه آن جناب، بزرگ صاحب اقتداری است که هیچ یک از حجج الهیه را نبوده و انجام وعده الهی به حضرت رسالت پناهی، (لِظَهْرِهِ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ (۲۹۴)) به خروج آن مظهر فیض غیر متناهی، منوط و بشارت اتمام نور موعود، (وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ (۲۹۵)) به ظهور آن نور منور، مربوط است. او است جمله و کل حجج الهیه. برای این که ظهور، نتیجه بعث رسل و نصب کل که پرستش خدای تعالی است، لا- غیر به مفاد (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَمَّا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي) از خصایص ظهور او است و نمایش کریمه (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَمَّا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ (۲۹۶)) به تابش نور او و لذا در یوم خروج، بر خانه کعبه تکیه نماید و کشف این حقیقت فرماید که «من أراد أن ينظر إلى آدم و شيث فها أنا ذا آدم و شيث... الخ». (۲۹۷) فقره چهارم: «نحر اكد مطاول ات قص مطا متعبد قاططا و هو اخسف طيناداملطا». روشن کند چون برسد، به نشان قیامت برسد، کننده جنگ و از سفال گل بیرون آمده باشد. از سفال گل بیرون آمده، کنایه از عرب بودن است؛ دلالت این عبارت از روشن نمودن، به رسیدن و به نشان قیامت رسیدن تا آخر، بر مقصود به حدی ظهور دارد که می توان گفت مقصود، جز اخبار از آن مطلع انوار نمی تواند باشد؛ زیرا آن حضرت، به انوار عدل، ایمان، توحید، ایقان، اخلاق حمیده و اعمال صالحه، اطراف و اکناف عالم را روشن سازد و ظلمت، ظلم، عدوان، کفر، طغیان فسق و عصیان را براندازد. نور در کریمه (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا (۲۹۸)) به نور طلعتش مفسر و حیات در آیه شریفه (أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحَى الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا (۲۹۹)) به حیات معنویه حقیقه محققه به ظهور حضرتش مؤول است. اما به نشان قیامت رسیدن از روی حقیقت، در میان حجج الهیه به حضرت وی اختصاص دارد؛ چون قیام قیامت به قیام قائم آل محمد صلوات الله علیهم موصول و بر ظهور حضرتش، موکول است و جنگ کردن حضرت مهدی علیه السلام و بودنش از عرب، در نهایت وضوح است. فقره پنجم: «سکرپوها و تشجا و ازیل کسها نفق نفشه تها». سخن و تسیحات را محکم کند و برود و ببرد و بیرون آید جان امیر. بدیهی است که آن حضرت، سخن را یعنی قرآن مجید را، محکم کند، مقصود این است که احکام و قوانین قرآن را جاری می فرماید، حدود دین مبین را محفوظ می دارد و تسیحات را که عبادات است نیز محکم می نماید، بلکه حفظ حقوق ربّانیه و اجرای حدود الهیه کما هی، به زمان ظهور او اختصاص دارد. فی دعاء الندبه: «این المدّخر لتجدید الفرائض و السّینن، این المتخیر لاعاده المله و الشریعه، این المؤمل لإحیاء الکتاب و حدوده، این محیی معالم الدّین و اهله» و مقصود از بیرون آمدن جان امیر، کشته شدن سفیانی ملعون به دست آن حضرت است. فقره ششم: «عفا عرا و فافل عزیز او باطلا کزی و دی شلطت شعمیا و کری». سختی را بپوشاند و براندازد و بت را باطل کند، آن که آسمان را مسلط شود و بگذرد. پوشاندن سختی و برانداختن آن از صفحه عالم و باطل نمودن شرک و کفر و بت پرستی از تمام توده خاک، از خصایص حضرت حجه بن الحسن صاحب الزّمان می باشد. هر چند امور مزبوره از حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وقوع یافت، لکن مرتبه کامله به حضرت مهدی علیه السلام اختصاص دارد، چه اخبار کثیره دلالت دارند بر این که آن حضرت در اقطار سماوات و ارضین سیر خواهد نمود و ملکوت عوالم علویه و سفلیه را زیر قدم خواهد گذاشت. فقره هفتم: «فخرادی هوا و مگدل بن کدوات قولاقاوهو کلواوا». فخر، مرادف با فخر است که به معنی کوزه سفالیه در لغت عرب است، یعنی او از سفال است و پسران بت پرستان را بزرگ کند، نشان قولاقاوا او است و او همه شادی است. سفال بودن، کنایه از عرب بودن است، چون این استعمال در لسان بنی اسرائیل شایع بود و بودن حضرت مهدی از عرب، از بدیهیات است. بزرگ کردن فرزندان بت پرستان برای این است که در زمان ظهور آن حضرت، تمام بت پرستان دنیا که همه فرزندان بت پرستانند، به شرف اسلام تشرف یابند و به بزرگی و عزت ایمانیه نایل و فیاض گردند. قولاقاوا به معنی قدر و اندازه است و به نشان اندازه بودن آن حضرت، عبارت از آن است که ظهورش، نشان اندازه دنیا است، چه آن ظهور موفور السرور از علایم قیامت و نشانه قرب آن است. همه شادی بودن آن حضرت، محتاج به بیان نیست و در حقیقت مصداق برای این عنوان، جز ذات مقدس وی نباشد. فقره هشتم: «صیهرها شاها و سیاوها شاطا و شامعا و عرق بها». روشنایی درنگ کند و بگردد و آن میل کند و بشنود و فرار کند. مضمون این وحی، کمال

ظهور را نسبت به حضرت صاحب الامر علیه السلام دارد، چه آن روشنی بخش چشم آفرینش و نور دیده بینش، چندی در زمان زندگی حضرت عسکری علیه السلام درنگ فرمود و مدتی گردش و میل نمود، گاهی در مدینه و نواحی مدینه، گاهی در مکه معظمه و گاهی در سرّ من رأی و عراق عرب و این در زمان غیبت صغرا بود که بعضی از شیعیان، نعمت تشرف حضور، نصیبشان شد. و فرار، عبارت از غیبت کبرا است که باب نیابت خاصه، مسدود شد و مکان آن مظهر حضرت لا مکان، نامعلوم گشت. در دعای ندبه است: «لیت شعری این استقرت بک التوی بل ای أرض تقلک أو ثری». مرحوم مبرور، حاجی ملا رضای همدانی - طاب ثراه - در کتاب مفتاح النبوة، در مقام شرح حرف صاد از وحی کودک که آن را بشارت از ظهور خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله دانسته، گفته: معنی تحت لفظ فقره اول این است که روشنایی درنگ کند. شاید غرض، ردّ شمس باشد و شاید به شقّ قمر اشاره بود. به هر تقدیر، از فقرات مبهمه است و حقیقت مقصود، معلوم نیست و از ترجمه فقرات دیگر حرف صاد، ساکت شده و بعد از کلام مزبور گفته: و از حروف دیگر تا آخر وحی، چیزی مفهوم نمی‌شود مگر از حرف تا که می‌توان بر ظهور حضرت مهدی - صلوات الله علیه - حمل نمود، زیرا حاصل معنی آن، این است که بیاید ساعتی که رستگاری قوی و نبوت بسیار شود و زمین جاری شده و پر گردد. مؤلف گوید: بحمد الله تعالی معلوم شد که وحی حرف صاد از مبهمات نیست و مقصود، ظاهر است و آن چه را آن مرحوم در معنی فقره اولی احتمال داده از ردّ شمس و شقّ قمر، مناسبتی ندارد. فقره نهم: «تشکّ تفرّا و ترب کبورا و یشتروا اسیرا». یعنی: شرافت و جبروت بسیار شود و بستگان گشوده شوند «تی تی شعا و تتقف تشوعا و یرب بنواشاط و یملا کل ارعا». بیاید ساعتی و رستگاری قوی و نبوت بسیار شود، همه زمین جاری و پر شود. دلالت این فقرات بر مرام، در نهایت ظهور است، زیرا گشوده شدن زنجیر ستم و بیداد، پر شدن زمین از احکام نبوت، قوت رستگاری و بسیاری شرافت و جبروت به اتفاق جمع مسلمین از خصایص زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام است و در عصر دیگر وقوع نیافته و نخواهد یافت. محقق نحریر، حاجی ملا رضای همدانی - شکر الله مساعیه الجمیله - که بسیاری از حروف وحی کودک را اخبار از ظهور خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وسلم دانسته در حرف تا اعتراف نموده که به ظهور حضرت مهدی علیه السلام اشاره می‌باشد چنان چه عبارت او مسطور گردید. فقره دهم: «رعصی متیرسا و ناصا و حلّسا دیسا». به سختی و تنگی بیفتند و کنده و پاره پاره شوند. وحی حرف «را» و بعضی از حروف دیگر، اشاره به واقعه کربلا و شهادت خامس آل عبا علیه السلام و اهل بیت و اصحاب آن حضرت است که بر حسب اخبار و آثار بسیار، ولی دم و طالب ثار، آخرین ولی حضرت پروردگار است و آن شهادت عظمی و نیز خونخواهی آن داهیه دهیا، علت قیام به سیف و خونریزی و قتال بی اسراف و حیف است که: (وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَشْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا) (۳۰۰). و ایضا: «قفیصا می تعرفا علی یدساد سافاه کصورفاه تبروفاه نتیا لحوباه». به خنجر، از جفا بریده شود بر کناره رودخانه، در صحرا، مانند امتحان کرده شده و دو دست بریده شود و تغییری مثل تغییر نفخه صور در عالم شود. گرفته می‌شود در اوقاتی که زفاف بعضی از آن‌ها در آن وقت باشد. و ایضا: «شیئا شتا و شتیئا عاقا و معقا عیقا و دبیقا شنیقا». یعنی: شش نفر از آرزومندان و جوانان به سختی افتند و به دشواری بعد از دشواری و جمعی دیگر از چسبیدگان به زحمت افتند. گویا مراد از این شش نفر، جوانان از بطن صدیقه کبرا - سلام الله علیها - است که علی اکبر، علی اصغر، قاسم، عبدالله و یک نفر دیگر از اولاد حسن مجتبی علیه السلام که احمد یا ابوبکر نام داشته و خامس اصحاب کسا، حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌باشد. و ایضا: «صبوعاه میصیعا یتسرفا و ینفرعاه و و میبود عابدیعا یشوعاه ینشتعشعا»: خیمه‌های رنگین که جای فرزند زادگان است، سوخته شود و آشکار شوند خویشان معروف که به ناز پرورده باشند. «ینشتعشعا» یعنی تشنه کشته شود یا آن که این مصیبت شایع شود و اولی است، چه ثانی از لفظ یشوعا معلوم شود. تنقیدات لهذه القضية بیانات غیر مرضیه‌بدان که صاحب انیس الأعلام (۳۰۱) بعد از این که قضیه وحی کودک را به نحوی که ما نقل نمودیم - با فی الجمله اختلافی که به آن اشاره می‌شود - ذکر نموده، گفته است که این خبر به جوهری کاذب است. وجه اول: آن که از این خبر معلوم می‌شود پدر و مادر او یهودی بودند، یعنی دین حضرت موسی را داشتند و حال آن که بعد از ظهور عیسی،

کسی که در دین موسی باقی بماند از اهل کشف و کرامت نخواهد بود، بلکه در زمره کفار و هالکین خواهد بود، کیف لا و حال آن که صریح خبر است که فرزند خود را در مقبره یهود دفن کردند. و جواب از این وجه آن است که: اولاً: از کجای این خبر معلوم است که پدر و مادر آن طفل، یهودی بودند! بلی در آن است که پدرش پنجاس از علمای بنی اسرائیل بود اما حضرت موسی و عیسی علیه السلام هر دو بر بنی اسرائیل مبعوث بودند؛ چنان که ما مقصور بودن نبوت عیسی علیه السلام، بر بنی اسرائیل را در انوار المواهب در جزء سوم آن که ملقب به الکوکب الدرّی است - در ضمن بیان ایمان حضرت ابوطالب بما لا- مزید علیه - بیان نموده‌ایم. ثانیاً: مجرّد دفن آن طفل در مقبره یهود، دلیل بر یهودی بودن آن‌ها نمی‌شود، زیرا ممکن است مقبره یهود، نام آن قبرستان باشد نه محلّ دفن آنان و بر فرض آن که محلّ دفن آنان نیز باشد، مجرّد دفن در آن جا، دلیل یهودی بودن آن‌ها نمی‌شود، چه ممکن است در دفن در آن مقبره، به جهت تقیه از یهود و غیر از آن از اعدا دیگر، معذور بودند. ثالثاً: این نقل دفن در قبرستان یهود را بزرگانی که این خبر را نقل نموده‌اند، ذکر ننموده‌اند، چنان که بر مراجع، مخفی نخواهد ماند. وجه دوم: آن که در هیچ آیه‌ای از آیات قرآنی و هم چنین در هیچ خبری از اخبار محمدیه صلی الله علیه و آله وسلم، ذکری از او نشده است، حال آن که اگر چنین امری، سی و چهار سال و حتی هفتاد یا هشتاد سال قبل از تولّد حضرت رسول واقع شده بود، لااقل در خبری از اخبار آل محمد او را ولو به نحو اجمال ذکر می‌نمودند. بنابراین عدم ذکر او در قرآن و احادیث صحیحه دالّ بر عدم نبوت آن است. پس نبوت او ثابت نگردید و چنان چه نفی نبوت نبی ثابت النبوة موجب کفر است، فکذلک اثبات نبوت شخص منفی النبوة نیز کفر است. نیز این پنج وحی از نه کلمه جناب مسیح کمتر نبود که در سوره مریم، ذکر آن‌ها واقع گردیده است که در مهد از آن جناب صادر گردیده، چه طور شد که خداوند، نه امر از جناب مسیح را به تمامه برای حبیب خود نقل فرمود، ولی یک کلمه از پنج وحی کودک، در قرآن و احادیث نقل نگردید. پس مشکوک النبوة، بلکه مشکوک الوجود است، فعلی هذا نقل و استدلال به کلمات او جایز نخواهد بود. جواب: از این وجه اولاً: آن است که از قضایای معروفه، قضیه عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود است. چه این که ندیدن ذکری از وحی کودک در آیات و اخبار، دلالت بر عدم آن نمی‌کند، زیرا ممکن است در اخبار ذکر آن شده باشد ولی به ما نرسیده باشد، و اگر اثبات نبوت هر نبی منوط به ذکر خاصّ آن در آیات و اخبار باشد، پس ما باید تقریباً به زیادتر از صد نبی قایل نباشیم، چون در آیات قرآنی و اخبار معصومیه، عدد معدودی از انبیا نام برده شده و حال آن که به صریح اخبار، یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و نبی از جانب خداوند تعالی فرستاده شده. ثانیاً: ذکر شدن نه کلمه عیسی علیه السلام در قرآن در حالی که در مهد بوده، به واسطه رفع تهمت از مادرش مریم است. چنان چه نام بردن خود مریم در قرآن قریب به سی مورد و اسم نبردن در آن از زنان دیگر عالم، نظر به جبران دل شکستگی آن مخدّره است که او را به عمل زشت متهم نمودند و وقتی خصوصیتی نباشد که ذکر اسم و یا کلمات شخص نبی را ایجاب کند، اسم نبردن و ذکر نکردن کلمات آن در قرآن و احادیث، لزومی ندارد. کما لا یخفی. وجه سوم: آن که احدی از قدمای علمای شیعه و سنّی از مفسّرین و محدّثین و مورّخین و از کسانی که ردّ بر یهود و نصارا نوشته‌اند، احوال او را ذکر نکرده و از کتاب او استدلال ننموده‌اند، هم چنین مورّخین یهود و مسیحیه نیز احوال او را نوشته‌اند، هر کس مدّعی است، فعَلیه البیان. و جواب: از این وجه علاوه بر آن که در جواب وجه اول گفته شد، آن است که حال این وحی، مثل حال انجیل برنابا است که تا قریب به زماننا هذا، احدی نه اسم آن را می‌برد و نه از کتابش نقل می‌کرد و در این تازگی پیدا شد. صاحب انیس الأعلام در بشارت بیست و پنجم از بشارت وارده بر نبوت حضرت ختمی مرتبت از کتب سالفه، بشارتی را می‌نویسد که در یکی از اناجیل متروکه خطیه بوده، چنان که عبارتش این است که در یکی از اناجیل متروکه خطی که قبل از بعثت خاتم الانبیا با قلم بر پوست، نوشته شده بود، که در کتابخانه بعضی از نصرانی‌های پروتستان، در مدرسه خود پروتستانی ها بوده که به نظر این حقیر رسید، در جزو وصایای مسیح به شمعون پطرس به این نحو مرقوم شده بود و بعد از آن عبارات، بشارت را ذکر کرده. پس چه استبعاد دارد که وحی کودک هم مثل همین انجیل متروکه باشد که در یکی از کتابخانه‌ها مانده تا وقتی که

بر او دست یافته اند. وجه چهارم: آن که کسانی که از کتاب او استدلال کرده‌اند، احوال او را از هیچ تاریخ و از هیچ حدیثی بیان نکرده‌اند، بلکه از کتاب منسوب به خود او نقل نموده‌اند و اصل قصه او، مشتمل بر اغلاط کثیره می‌باشد، چنان چه بر متتبع، مخفی نیست. و جواب از این وجه آن است که بیان حال کسی از کتابی که خود او گفته و نوشته، موجب وثوق و اطمینان به صاحب آن است نه باعث قدح و تنقید آن، کمالات یحیی. و ای کاش صاحب انیس الأعلام فی الجمله به اغلاط کثیره این قصه اشاره‌ای می‌نمود و آن را به وضوحش و انمی گذاشت. وجه پنجم: آن است که احدی از یهود و نصارا او را نبی و کتابش را الهامی نمی‌دانند و قول او را به یک پول هم نمی‌خرند. لهذا خواندن و نوشتن کتاب او و استدلال نمودن از آن، تضييع اوقات است. بنابراین، از کتب سالفه اقوال او در این مقصد یعنی در اثبات نبوت حضرت خاتم النبیین نقل نخواهد شد. و جواب از این از جواب‌های وجوه سابقه معلوم است و یا آن که قویاً محتمل است که یهود و نصارا این کتاب را دیده و چون فقرات آن، علیه آن‌ها بوده، لذا آن را کتمان نموده و اسمی از او نبرده‌اند، و الله العالم. تذييل فی المقام دخیل: در سیف الأئمه است که مخفی نماند هم چنان که در کتب انبیای سلف و غیره، به ذکر اسامی پیغمبر آخر الزمان تلویح و تصریح شده، همچنین به ذکر اوصیا و خلفای آن جناب نیز کلاً او بعضاً اشاره شده است و این نیز از جمله مؤیدات، بلکه مثبت مطلوب است که آن، اثبات نبوت حضرت خاتم النبیین از کتب سالفه است. چه ولایت و امامت آن‌ها موقوف و بسته بر نبوت آن جناب است. و این از قبیل استدلال ائنی است که از معلول پی به علت برده می‌شود و چون حقیقت ایشان ثابت شود، حقیقت آن جناب نیز ثابت است و شمه‌ای از ذکر ایشان گذشت که در تورات و غیره ذکر دوازده نفر و پانزده نفر شده بود و انطباق آن را بر ائمه اثنا عشر و وجه آن انطباق را بیان نمودیم؛ و هم چنین ذکر ذبیح در کنار نهر فرات شده، ذکر ایلیا و حسنین چنان که گذشت. نیز از آن جمله، آن چیزی است که یوحنا که از جمله حواریین حضرت عیسی علیه السلام است و او را یوحناى الهی گویند، در فصل بیست و یکم کتاب اپکلیسی می‌فرماید: بهشت، دوازده در دارد که هر کدام از یک گوهری است و در هر کدام از آن درها، اسم هر یک از آن دوازده نفر نوشته شده است که تعیین شدگان از جانب کسی هستند که آن دوازده نفر در فرمانبرداری او به جمیع مخلوقات تقدم دارند و بعضی از آن‌ها به سبب ذبح شدن در راه خدا به گوسفند تشبیه شده‌اند. و از آن جمله حضرت شعیب پیغمبر، در کتاب خود در سیمان بیست و ششم و هفتم، بیان آمدن مهدی آخر الزمان را می‌فرمایند. ابتدا در سیمان بیست و ششم در ضمن پاسوق‌های چند می‌گوید: به یوم ههویوشر هشیر هزبرص یهودا غیر عاذلا نوبشوعاع حوموت و احل. و خلاصه معنی این پاسوق‌ها با پاسوق‌های بعد به حذف بعضی زواید، آن که: در آن روز، در زمین یهودا - یعنی بیت المقدس و حوالی آن - تسبیح و ستایش تو خوانده خواهد شد و خواهد گفت: این کسی است که شفاعت کننده ماهاست. پس گذاشته شود در آن حصار و پیش حصار یعنی «شیر حاجی هان» درها را باز کنید برای آن که داخل شوند جماعت نیکوکار که حق را نگاه می‌دارند و خطبه‌های کهنه گذشت، تا این که می‌فرماید: بدانید او است که آنانی که در بلندی‌ها ساکنند را سرنگون خواهد ساخت و آن شهری که خود را از همه شهرها بلندتر می‌شمرد نیز، سرنگون خواهد ساخت و آن شهر را، پاهای فقرا و قدم‌های مساکین، پامال خواهند کرد. زیرا راه‌های مقدسین راست می‌باشد و جاده او برای راه رفتن راست است. آن گاه می‌گوید: شعیبا! ای نور خدا، اسم تو و یادداشت تو، خواهش روح و نفس ما بوده است. در شب‌ها آروزمند ظهور تو بودیم و به این جهت وقتی که صبح طلوع کند، روح ما از برای تو بیدار خواهد شد. ای نور خدا! وقتی که دیوان‌ها را در زمین بکنی، ساکنان زمین، عدالت [را] از تو تعلیم خواهند گرفت. به این جهت بر آن منافق رحم نخواهی کرد. چه در آن وقت هم، عدالت یاد نخواهد گرفت. به جهت آن که در زمینی که به مقدسان تعلق داشت، عمل‌های قبیح بجا آورد. ای نور خدا! ان شاء الله دست قوت تو بلند شود و اما نبیند حاسدان تو و ندامت ببرند و آتش غضب تو، دشمنانت را بخورد. ای نور خدا! آن زمانی که ما بی تو بوده‌ایم، همه کس ما را در تصرف خود گرفته بود و به این جهت یاد تو تسلی ما بود. پس آنانی که اهل جهنم‌اند، رجعت نخواهند نمود و ای نور خدا! از این راه آنانی که ما را در تصرف خود گرفته بودند، خورد و خمیر خواهند شد. به نحوی که یاد آن‌ها از روی زمین کم

شود. ای نور خدا! تازه جلالت به هم نرسانیده‌ای، بلکه جلالت تو را از ابتدا بوده و این‌ها که تابع تو اند، در وقت تنگی، تو را جستجو کرده‌اند و در وقت شدت، حدیث تو دین ایشان بوده است و این است که در وقت خوشی خواهند گفت: ما در غیبت تو از قبیل زن حامله بودیم که زاییدن او نزدیک شده و دردمند باشد و با وجود این، اقرار داریم که سبب نیفتادن جبارانی که در زمین بودند، آن بود که ما عدالت را در زمین به جا نیاوردیم. و اگر آن چه تو به واسطه کلام خدا فرموده بودی، به عمل می‌آوردیم؛ مدّتی بود که جباران را از روی زمین محو کرده بودی و زمان خوشی آمده بود. پس آن چه ما از ظالمان کشیدیم به سبب اعمال خودمان بود، زیرا عمل‌های خود را خالص نکرده و زمان ظهور تو را به تأخیر می‌انداختیم. آن گاه می‌فرماید: یخومثخا نوءلاتی یقومیم ها تنصوا و دنی شوخنعا فارکی تل اورون تلثکا و اراض رفاهیم یتبل. یعنی: مرده‌های تو زنده شوند و اموات تو برخیزند و مسکن گران خاک ستایش تو کنند که شب‌نم تو، شب‌نم روشنایی و نور است. پس در سیمان بیست و هفتم در پاسوق بیست و دوم می‌گوید: «لخ عمیم بونحدا ارتخا ایسکورد لاتخا بعد نچاچی کیمعت رتقع عد بعور زاعم کی هینه آزونای یاص میمو قوموا لیفقد عود یوشب ها ارض عاللات و قیلناها ارض ات و امی‌ها و لو تحسن عو و عل هروقیها». این خطاب شعیا به قوم خود است، یعنی؛ ای قوم من! داخل محال سکن‌های خود شوید و سهل مدّتی، در به روی خود ببندید، تا زمان خشم بگذرد، زیرا این نور خدا است که بیرون خواهد آمد برای آن که دیوان گنهکاران ساکنان زمین را بکند و آن گناهان را برای ایشان رد کند. زمین در آن زمان خون خود را آشکار خواهد کرد و کشتگان خود را نخواهد پوشانید. «بیوم ههو یفقود اذونای بحریو حقا شا و هکدو لا ورح خدا قاعل لیویاتان تاحاش بارئح و عل لیویاتان ناحاش عقلتون و هارق ات هنتیم اشر بیام بیوم ههو کرم حمرعتولا». یعنی، در آن روز، نور خدا به شمشیر قوی و بزرگ و سخت خود از لیویاتان انتقام خواهد کشید. لیویاتان از قراری که جزانیم نصرانی در فهرست اسامی عبری نوشته، دو معنی دارد: یکی اجماع و اتفاق و دیگری دست برادری دادن دو نفر به یکدیگر برای خدعه و مکر و حيله. به هر حال می‌فرماید: از لیویاتان انتقام کشید که چون آلتی بود، دست به گردن هم کرده که خبرها را از طرف بالا به زیر می‌گردانیدند و این لیویاتان گره در گره و کج و پر پیچ بود. پس در آن روز، آن نور خدا، باغ خود و حدیقه مهر و صداق خود را خواهد طلبید. در پاسوق بعد می‌فرماید: و خواهد گفت: منم که آن را محافظت می‌کنم و عوض می‌دهم برای کسی که بخورد هر آن چه لیویاتان به دیگری خوراند. اگر منصف، تأمل نماید، در این فقرات می‌بیند که آن همه، احوال آن خبری است که پیغمبر ما در حق فرزند خود فرموده. و مقدمه لیویاتان به عینه مصداق آن اتفاق و عهد و پیمان و برادری غاصبین حقوق آبای صاحب الزمان است و خصوص آن حوزه ختناء، چنان چه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ششقیه فرموده که مصداق گره در گره و پر پیچ و تاب است و طلبیدن باغ مهر که اشاره به باغ فدک است که لیویاتان به دیگران خوراند، صریح در مطلب می‌شود، خصوص چون آن چه را حضرت شعیا در سیمان سی و دوم کتاب خود می‌فرماید به آن ضمّ شود که اول پاسوق‌ها این است: «هن لصندق ایملخ مثلخ اول صادویم لمیش باد یا سوریم» تا آخر پاسوق‌ها که خلاصه معانی آن‌ها چنین است: هان! این است که آن پادشاه به عدالت پادشاهی خواهد کرد و در آن زمان، شاهزادگان در دیوان، مقدم خواهند بود. در آن روز چنان خواهد بود که آن مرد - و گویا اشاره به لیویاتان باشد - چون کسی می‌شود که از طوفان بگریزد و خود را از رعد و برق و باد پنهان دارد و آن پادشاه از قبیل رودخانه در وقت تشنگی شدید و سایه سنگ عظیم در میان بیابان خواهد بود. در آن زمان چشم‌ها خیره نخواهد شد، گوش‌ها زود خواهد شنید، دل‌ها ادراک خواهد نمود، زبان لالان، فصیح تکلم خواهد کرد، جاهل و نادان، پیشوا گفته نشده و منافق، بزرگ نامیده نخواهد شد. تا این که می‌فرماید: در آن زمان برای منافق، بدترین وقت‌ها خواهد بود، زیرا به اتفاق رفیق خود خیال‌ها کرده است، برای آن که مظلومان را به سخن مردم فریبانه ضایع کند. ای منصف! نظر کن به آن چه در این مقام تصریح فرموده از مقدم بودن شاهزادگان در دیوان، چه در آن روز ائمه اثناعشر، رجوع خواهند فرمود و از گریختن لیویاتان و وصف منافق و این که فرموده به اتفاق رفیق خود برای ضایع کردن مظلومان، سخن مردم فریب، گفته، چه مصداق همه آن‌ها ظاهر و هویدا و بر احوال ابوبکر و عمر

منطبق است. و هم چنین مصداق آن چه در سیمان یازدهم است، که ابتدای آن در اواخر مذکور می‌شود و آخر آن این است که بعد از آن که از آخر الزمان خبر می‌دهد، در وصف آن نور خدا می‌گوید: آن نور خدا، دیوان مساکین را عدالت خواهد کرد و به راستی انتقام مظلومان را خواهد گرفت، ایمان، کمر بند او و عدالت، میان بند او خواهد بود. در زمان او، گرگ و بزّه در یک جا ساکن خواهند شد و پلنگ و بزغاله در یک مکان خواهند چرید، گوساله و شیر و میش با هم خواهند بود و گوساله و خرس با هم خواهند رفت، شیر و گاو پیش هم گاه خواهند خورد و طفل شیرخواره، دست در سوراخ مار خواهد کرد. و چون آن چه در سیمان چهل و دوم و چهل و نهم فرمود به آن‌ها ضمیمه شود، اظهر و اصرح می‌شود. چه حضرت شعیا در سیمان چهل و دوم همین کتاب می‌فرماید که بتداهای آن سابق بر این، مذکور شد و در آخر می‌گوید: من از خبرهای تازه خبر می‌دهم و پیش از آن که به وقوع پیوندد، به شما اعلام می‌کنم. برای نور خدا، تعریف و ستایش تازه‌ای بخوانید که ستایش او در انتهای زمین، در دریای جزایر، نزد ساکنان آن جزایر است. و در سیمان چهل و نهم، در مقامی که خدای تعالی به آن نور خطاب کرده، می‌فرماید: آن چه خلاصه آن این است که: پروردگار دعای تو را در روز شفاعت شنید؛ تو را کمک و محافظت نمودم و برای امت میثاق قرار دادم تا زنده سازی زمین را و میراث‌هایی را که به تاراج رفته بود، به تصرف خود درآوری و محبوسین را از بندها بیرون آوری و به آن‌هایی که به ظلمت غیبت گرفتارند، بگویند ظهور کنند. تا این که می‌فرماید: زیرا رحم کننده ایشان، ایشان را حکومت خواهد کرد و جادهای من، عزیز خواهند بود و این است آن‌ها که از دور و از سمت دریای مغرب خواهند آمد. و این که در فصل چهل و دوم فرمود: «ستایش او در انتهای زمین، در دریای جزایر است» با آن چه شیعه می‌گوید که آن حضرت، در انتهای زمین در دریای مغرب، در جزیره خضراست، مطابق است و آن جزایر، بسیار زیاد است، بلکه اهل فرنگ نیز از آن جزایر خبر داده‌اند و حکایات جمعی در خصوص آن جزایر، شایع است. و از آن جمله در آخر این فصل، در واقعه حضرت سید الشهداء، ابا عبدالله الحسین علیه السلام که سابق بر این از نبوت هیلد و چهل و ششم کتاب ارمیا نقل شد، تصریح به آن، در کتاب شعیا نیز مذکور است که خدا می‌فرماید: ای فرزند حبیب من! که به مصلحت‌های بسیار، گرفتار زحمت و مصیبت شده‌ای، به خاطر نرسانی که من تو را فراموش کرده و خلاص نخواهم نمود. خواستم به واسطه تو، حجّت‌ها را بر همه مخلوقات، تمام کنم؛ به همین جهت، تو را خلاص نکردم و چنان ندانی که من تو را فراموش کردم! اگر مادر، فرزندش را فراموش کند، من تو را فراموش نمی‌کنم. این است که من به ید قدرت خود، تو و ده نفر دیگر را در آن شهر علم انداخته بودم که از آن ده شهر علم به وجود می‌آید و آن‌ها دیوارها و حصارهای آن شهر خواهند بود و آنان که می‌خواهند نسل شما را منقطع کنند، ممکن نیست اراده خود را به اتمام رسانند، بلکه به نفاق و اعمال خود، گرفتار از دنیا خواهند رفت. تا این که بعد از کلامی می‌فرماید: آن زمینی که به تو تعلق داشت و به سبب منافقین خراب و بیابان شده بود، در آن وقت از وفور جمعیتی که به تو خواهم داد برای سکنای ایشان، تنگ خواهد شد؛ با وجود آن که آنانی را که در آن روز، تو را از قبیل آب می‌آشامیدند، از روی زمین محو خواهم نمود. در آن زمان وقتی که خود را بی‌اولاد پنداشتی، از فرزندانی که از تو به وجود آمده، به گوش خود، خواهی شنید که به تو خواهند گفت: وسعت همه زمین برای آن که در آن ساکن شویم، کم است. پس آن را وسیع ساز! آن گاه تو در دل خود خواهی گفت: آن‌ها را برای که متولّد گردانید، حال آن که من خود را بی‌اولاد می‌پنداشتم، زیرا وقتی که دل از دنیا برکندم و اولاد خود را کشته و عیال خود را اسیر و سرگردان دیدم، گمان می‌کردم از من، کسی در دنیا نخواهد ماند، زیرا همه دست از اعانت من برداشته، مرا تنها وا گذاشتند، پس این‌ها که حال می‌بینم، کجا بودند؟ من که خداوند توام، به تو می‌فرمایم: ای بنده من! بدان هنوز مانده است که بیاید آن زمانی که دست قدرت خود را به سوی عجمان دراز خواهم نمود و در میان آن‌ها لوای خود را بلند خواهم ساخت تا پسران تو را در میان بغل‌ها و دختران تو را بالای دوش‌های خود به راه برند. پادشاهان، مربّی ایشان و زنان ایشان، دایگان اولاد تو خواهند بود، روی‌های خود را بر خاک گذاشته، به تو تعظیم خواهند نمود و به زبان خود، خاک قدم تو را از راه اخلاص خواهند خورد و خواهند لیسید. آن وقت خواهی دانست که منم

خداوند مهربان که ممکن نیست بگذارم آن‌هایی که امید خود را در من گذاشته‌اند، شرمنده شوند تا این که می‌فرماید: همه آنان که دیوان تو را کرده‌اند، من به عدالت، دیوان ایشان را خواهم کرد و همه اولاد تو را مستخلص خواهم گردانید و به دشمنان تو، گوشت‌های خودشان را خواهم خورانید و خونشان را از قبیل شراب صاف نشده، به ایشان خواهم نوشانید، این تنبیهی است به جهت ایشان، که در دنیا مقّرر خواهم نمود. صراحت این مراتب را در حقّ حضرت سیدالشهدا علیه السلام ملاحظه کن و بین چه نوع ظهور دارد؛ از خطاب به فرزند حبیب من، خبر از گرفتاری و مصیبت، بودن او با ده نفر دیگر از برادران و فرزندان او در شهر علم که پیغمبر صلی الله علیه و آله تصریح نمود «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَىٰ بَابِهَا» (۳۰۲)، خبر دادن از اراده قطع نسل ایشان که در کتاب‌ها و تواریخ ظاهر است، و خراب و بیابان شدن کوفه که زمینی است که به او تعلق داشت؛ چه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مکه شهر خدا است و مدینه شهر پیغمبر است و کوفه شهر من است، و بسیار شدن اولاد آن حضرت و ظهور قدرت الهی در حقّ او در میان عجمان که همه ایشان از شیعیان خاصّ او بودند و پادشاهان عجم به حدّی در تضرّع و تعظیم به خدمت او می‌کوشند که در بلده طیه قم که دختر شش هفت ساله از نسل آن حضرت مدفون است سلاطین ذوی‌الاقدار چون به آن آستان رسند، ابتدا آستان را می‌بوسند و همه در آستان ملک پاسبان حضرت امام حسین سر خضوع بر خاک می‌گذارند، و در تربت مقدّس آن حضرت، خدای تعالی شفا قرار داده تا صدق آن چه به شعیا فرموده که خاک قدم تو را خواهند لیسید به ظهور رسد، و دشمنان آن حضرت چنان به جان هم افتادند که همه گوشت و خون یکدیگر را خوردند؛ چنان چه از حکایات حجاج بن یوسف و شبت بن ربیع ملعون که در کربلا حاضر بود و عبدالله بن زبیر و غیره ظاهر است و در رجعت نیز ظاهر خواهد شد. در خصوص آن چه در این مقام مذکور شد، با دو سه نفر از علمای اهل ذمه صحبت داشته و از تفسیر این پاسوق‌ها از ایشان استفسار شد، بعضی موافقت نمودند در همه آن چه تفسیر شده و با بعضی دیگر اندک اختلافی بود که در مطلب تفاوتی نمی‌کرد. و از آن جمله نیز در واقعه سیدالشهدا علیه السلام در فصل چهارم کتاب ارمیا می‌گوید آن چه خلاصه آن این است: چه شد و چه حادثه‌ای روی داد که رنگ بهترین طلاها تار شد، سنگ‌های بنای عرش الهی پراکنده گردید و فرزندان بیت المعمور که به اولین طلائینت داده شده و از جمیع مخلوقات نجیب‌تر بودند، چون سفال کوزه گران پنداشته شدند. وقتی که حیوانات پستان‌های خود را برهنه کرده، بچه‌های خود را شیر می‌دادند، عزیز من در میان امت بی رحم دل سخت، چون چوب خشک شده در بیابان، گرفتار مانده و زبان طفل شیرخواره از تشنگی به کامش چسبیده است. در چاشتگاهی که همه کودکان نان می‌طلبند، چون بزرگان آن کودکان را کشته بودند، کسی نبود که به ایشان نان دهد. آنانی که در سفره عزّت، تنعم می‌کردند، در سر راه‌ها هلاک شدند. آن‌هایی که در بهترین بسترها پرورش یافته بودند، فضولات اسبان را در بغل گرفته، می‌غلطیدند. پس وای بر غریبی ایشان! عزیزان من برطرف شدند به نحوی که برطرف شدن ایشان از برطرف شدن قوم سدوم، عظیم‌تر شد، زیرا آن‌ها هر چند برطرف شدند. اما کسی به ایشان دست نگذاشت، اما این‌ها با وجود آن که از راه پاکی و عصمت مقدّس، از برف سفیدتر، از شیر بی غش‌تر و از یاقوت رخشان‌تر بودند، روهایشان از شدت مصیبت‌های دوران، متغیر گشته بود به گونه‌ای که در کوچه‌ها شناخته نشدند، زیرا پوست ایشان به استخوان‌ها چسبیده بود. و بعضی از علمای یهود عنود این تعزیه‌داری ارمیا را بر اهل شهر بیت المقدّس بیت در خرابی آن حمل می‌کردند، غافل از این که هر دو خرابی بیت المقدّس و قتل ایشان به سبب کثرت معصیت و بت‌پرستی و سایر این امور بود؛ به حدّی که خداوند عالم بر ایشان خشم گرفت و لعنت‌ها کرد. چنان چه شمه‌ای از آن از کتب ایشان در جایی که متواتر نبودن تورات را نقل می‌کنیم، ذکر خواهد شد و این با اوصافی که در این مقام مذکور شد و شنیدی، منافات دارد و نمی‌تواند بر ایشان حمل شود. این ناچیز گوید: کیفیت هر دو خرابی بیت المقدّس به تفصیل در کتب تواریخ مسطور است.

بعقریه دهم: [بشارت ظهور در کتب متفرقه دیگر]

عقبیه دهم: [بشارت ظهور در کتب متفرقه دیگر]

در بشارت ظهور موفور السرور آن جان جهان و امام عالمیان، در کتب و صحف اشخاصی است که در نبوت آنان اختلاف است و در آن چند رفره می‌باشد.

[بشارت مهادیو]

۱ رفره در بشارت مهادیو به ظهور حضرت قائم علیه السلام است. محدث بارع میرزا محمد اخباری در کتاب تحفه الامین گوید: جمیع اهل شهود، اقطاب حقیقه امت محمدیه را در دوازده منحصر دانسته‌اند، هرچند در تشخیص موضوع آن اختلاف نموده‌اند. ابن حجر عسقلانی با وجود تعصب تصریح نموده که قطب نمی‌باشد مگر از اهل بیت. حال، بر سر تعیین موضوع آن آمدیم که طریق اثبات آن بر وجه کلی سه نوع است: نوع اول: طریق عامه و آن، نقل متصل از اصحاب وحی است و در آن چند شهادت است: اول، شهادت جنیان، چنان چه خاکسار، در کتاب «مهادیو» که در لسان شرع، ابوالجان است، دیده است که در «جک دوریا» که دور دوم از ادوار اربعه است، هنگامی که مهادیو از ذریه به خاطر تقریب کثرت گناه و امتناع از قبول امر به معروف و نهی از منکر برنجید، در کوه سمیر اعتزال نموده و به زوجه خود کورایابتی که ام‌الجان است، از خلقت حضرت آدم علیه السلام از طین در نزدیک «کال جک» که دور رابع است، خبر داد. در آن جا به خلقت خاتم النبیین و دوازده بزرگوار از عترت طاهرین او - سلام الله علیهم اجمعین - کرده و نص بر افضلیت ایشان بر جمیع مخلوقات نموده، آن کتاب در مذهب برهمنان از قبیل کتب سماویه است و نزد آدمیان، در روی زمین، کتابی اقدم از آن نیست و ایشان، مهادیو را «منه» یعنی نبی می‌دانند.

[کتاب پاتنگل]

۲ رفره در بشارت پاتنگل به ظهور ولی عصر (عج) است. در کتاب زبده المعارف (۳۰۳) و ذخیره الالباب و تذکره ذکر شده، صاحب کتاب پاتنگل که از کتب اعظم کفره هند است، می‌گوید: چون مدت دور تمام شود، دنیای کهنه، نو شود و زنده گردد و صاحب مُلک تازه‌ای از فرزندان دو پیشوای بزرگ جهان پیدا شود که یکی، ناموس آخر الزمان - یعنی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشد و دیگری صدیق اکبر، یعنی وصی بزرگتر که «پشن» نام دارد - پشن نام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و نام آن صاحب ملک به زبان هندوان، راهنماست - به حق، پادشاه شود و خلیفه رام باشد - رام به معنای خداست - و آن پادشاه، به جای پیغمبران چون ابراهیم و خواجه خضر باشد، حکم براند و برای او معجزه بسیار باشد. هر که به او پناه برد و دین پدران او را اختیار کند، نزد رام، سرخ روی باشد. دولت او بسیار کشیده شود و عمر او از فرزندان ناموس اکبر زیاده‌تر باشد و آخر دنیا به او تمام شود. از ساحل دریای محیط، جزایر سرانندیب، قبر بابا آدم، جبال القمر و شمال یکل زهره تا سیف البحر و اقیانوس را مسخر گرداند، بتخانه سومنان را خراب کند و جگرنات به فرمان او به سخن درآید و به خاک افتد، پس آن را بشکند و به دریای اعظم اندازد و نیز هر بتی در هر کجا که باشد، بشکند. بدان که «جگرنات» در لغت «سانسکریت» که لغت هندوان است، به معنی موجد الكل می‌باشد در مقابل «لاکهرنات» که به معنی مُعَدَم الكل است و مراد از «جگرنات» بتی است که او را مظهر موجد الكل دانسته و عبادت کنند. انتهى التفسیر.

[بشارت شاکمونی]

۳ رفره در بشارت شاکمونی به ظهور ولی عصر (عج) است. در کتب مزبوره مسطور است که شاکمونی که یکی از کفره هند است،

گوید: پادشاهی و دولت دنیا به فرزند سید خلائق دو جهان، کشن بزرگوار تمام شود. - کشن در لغت ایشان، نام حضرت رسالت است - آن کسی باشد که بر کوه‌های مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان کند و بر ابرها سوار شود، فرشتگان، کارکنان او و پری زادان و آدمیان، در خدمت او باشند. و از سودان که زیر خط استواست تا عرض تسعین که زیر قطب شمالی است، ماورای اقلیم هفتم و گلستان ارم تا باغ شداد را صاحب شود. دین خدا یک دین شود و زنده گردد، نام او ایستاده و خداشناس باشد. در ذخیره و تذکره مذکور است که شاکمونی به اعتقاد کفره هند، پیغمبر صاحب کتاب بوده و گویند بر اهل ختا و ختن مبعوث شده و مولود او، شهر کیلوس است.

[کتاب دید]

۴ رفره در بشارت ظهور آن سرور در کتاب «دید» است؛ بنا بر آن چه در تذکره نوشته، در آن کتاب که کفره هند، آن را آسمانی می‌دانند، گویند: بعد از خرابی دنیا، پادشاهی، در آخر الزمان پیدا شود که امام خلائق و نام او منصور باشد. تمام عالم را بگیرد و به دین خود آورد، و همه را از مؤمن و کافر بشناسد و هر چه از خدا خواهد، بر آید.

[بشارت جوک]

۵ رفره در بشارت جوک؛ در همان کتاب مسطور است که جوک، در کتاب وشن گفته: آخر دنیا، به کسی گردد که خدا را دوست دارد، از بندگان خاص او و نامش خجسته و فرخنده باشد. همه خلق را که در دین‌ها اختراع کرده و حق خدا و پیغمبر را پامال کرده‌اند، را زنده گرداند و بسوزاند، عالم را نو گرداند و هر بدی را سزا دهد، دولت او یک کرور که عبارت از چهار هزار سال است می‌باشد و خود و اقوامش پادشاهی کنند.

[کتاب ماسک]

۶ رفره در بشارت ظهور امام زمان - علیه صلوات الله الملك المنان - در کتاب ماسک است. ماسک نام یکی از صاحب شریعتان کفره هند است. او بر این اعتقاد است که آدمی همچون گیاه می‌روید و خشک می‌شود و از هم می‌ریزد. گویند: دور دنیا به پادشاه عادل تمام شود که در آخر الزمان، پیشوای ملایکه و پریان و آدمیان باشد. حق و راستی با او باشد، آن چه در دریاها و کوه‌ها پنهان باشد، همه را بیرون آورد و از آسمان‌ها و زمین آن چه باشد، خبر دهد.

[کتاب دادیک]

۷ رفره در بشارت ظهور حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه - در کتاب دادیک است. در آن کتاب گویند: بعد از آن که مسلمانی به هم رسد و در اسلام بیداد، ظلم ظالمان، فسق عالمان، تعدی حاکمان، ریای زاهدان، بی‌دیانتی امینان و حسد حسودان پیدا شود و دنیا مملو از ظلم و ستم گردد، اسلام برطرف شود و جز نامی از آن نماند. پادشاهان، بی‌رحم و رعیت، بی‌انصاف شوند و در خرابی یکدیگر بکوشند و عالم را کفر و ضلالت و فساد فرا بگیرد. پس دست غیرت الهی در آید و جانشین حمیاطا ظاهر شود، مشرق و مغرب عالم را بگیرد و همه جهان را بگردد، بسیاری از خلائق را بکشد و خلق را هدایت کند و آن در حالی باشد که ترکان، امیر مسلمانان باشند و او به غیر حق، از کسی چیزی قبول نکند.

[بشارت زردشت اول]

۸ رفره در بشارت، زردشت اول به ظهور موفور السور ولى عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف است. از بعض تواریخ معتبره معلوم شود، جمعی نزد طایفه مجوس، زردشت نامیده شوند. اول: آذر هوشنگ که زردشت نخستین و مؤسس آیین زردشتی است. او در زمان سلطنت اجامیان - جمشیدیان - در بلخ ظهور نموده و طایفه بنی کوش را که در ایران مستولی شده و مهاادیان را منقرض کرده بودند از ایران بیرون کرده است. یعنی معتقدند او، خود پادشاه بوده است. برخی گفته‌اند: پادشاه عصر، آیین او را پذیرفته و به وسیله نیروی او، مملکت را از دشمن پرداخته است. او را آذرهون و آذرهوش نیز گویند که به معنی عقل تابنده و خرد تابناک است. دوم: فریدون که او را زردشت ثانی گویند. او از دماوند ظهور نمود و «ماردوشان» یعنی نمارده بابل و گلدانیان را که جمشیدیان را منقرض کرده و نهصد سال در ایران سلطنت می‌نمودند، به معاونت کاوه آهنگر اصفهانی، منقرض ساخت و تشکیل سلطنت داد. فریدون که مخفف فرایدون یعنی فراکنون و از سلاله آبادیان است، در کوه دماوند به ریاضت و عبادت پروردگار قیام داشت. چنان چه این معنی، شیوه سلاطین عجم بوده که قبل از پادشاهی به زهد و عبادت و انقطاع از دنیا نمی‌گذرانیدند، برخی نیز پس از مقام سلطنت کبری، پادشاهی را ترک کرده و به این وظیفه مقدس می‌پرداختند. مسعودی در اثبات الوصیه گوید: قیام فخرشد بن سام بن نوح علیهما السلام در زمان پادشاهی فریدون بوده که او ذوالقرنین است. خدای تعالی او را به سوی قوم مبعوث فرمود، امّا نبوتش را انکار کرده و را مضروب ساختند. پس خدا او را صد سال بمیراند، آن گاه زنده‌اش فرمود و به سوی قوم، مبعوث‌اش نمود؛ باز بر او تاختند و قرن و سمت چپ سرش را مضروب ساختند. خدا او را صد سال دیگر نیز بمیراند، آن گاه به او حیات بخشید. او دلایل نبوتش را از دو گوشه سر او ظاهر کرد که از جای آن دو ضربت، نوری می‌درخشید و چون خشمگین می‌شد، از دو سوی سر او وی رعود و صواعق پدید آمد. پس خدا پادشاهی مشارق و مغارب را به وی ارزانی داشت، به دست او ستمکاران را از پا در آورد و سدّ یاجوج و مأجوج را بست. زمین در زمان او، همی با عدل و وسعت و برکت بود. سوم: «جاماسب» که در زمان «وشتاسب» یعنی بنی‌حام که از آفریقا به ایران هجوم آورده بودند، با داریوش - اسفندیار - در بلخ ظهور نمود، پادشاه عصر، وی را تأیید کرد و آن‌ها آیین زردشتی را رونقی تازه دادند. اشخاص دیگری نیز به نام زردشت، نامیده شده‌اند که همه، مروج آیین زردشت نخست و مبین معانی و کاشف رموز کتاب او - کتاب زند - بوده‌اند. چنانچه فردوسی از قول خسرو پرویز گوید: ما را ز دین کهن، ننگ نیست به گیتی به از دین هوشنگ نیست همه راه داد است و آیین مهرنظر کردن اندر شمار سپهرچه اگر واضع دین زردشت در زمان گشتاسب بود، خسرو پرویز که از پادشاهان زردشتی است، دین خود را به هوشنگ نسبت نمی‌داد. گویند، آتش در زمان هوشنگ پیدا شد، روز پیدایش آتش، آیین جشن را بنا نهاد که آن را جشن سده نامند. در آینه سکندری گوید: و در کتاب زند که اسم کتاب زرداشت و پازند، شرح آن کتاب و اوستا، شرح روحانیات آن و به معنی آموزنده می‌باشد، به منزله کتاب تلموت از تورات است و غالب معانی آن، شبیه به شاستر هندوان است که فقط مغان به آن عمل می‌کرده‌اند. و بالجمله در آن کتاب می‌گوید: لشکر اهریمنان، دایم با ایزدیان در روی خاکدان، محاربه و کشمکش دارند و غالباً فتح و پیروزی با اهریمنان باشد، امّا نه به طوری که بتوانند ایزدیان را محو و منقرض سازند؛ چون در هنگام تنگی از جانب ارمزد که خدای آسمان است، به ایزدان که فرزندان اویند، یاری می‌رسد و محاربه ایشان، نه هزار سال طول می‌کشد. آن گاه پیروزی بزرگ از آن ایزدان می‌شود و آن‌ها اهریمنان را منقرض می‌سازند. تمام اقتدار اهریمنان در زمین است و در آسمان راه ندارند، بعد از پیروزی ایزدان برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده و بنی آدم بر تخت نیک بختی خواهند نشست. در کتاب زند مزبور نیز گوید: و چنان چه آذر هوشنگ خبر داده، بعد از او، سه پیمبر نامدار بزرگوار صاحب کتاب جدید و شریعت تازه خواهند آمد. نخستین ایشان، به «اوخشیاترتوتا اشیدزما» موسوم است و به زعم ما این همان موسی است. دومین، به «اوخسیات نماه اشید ربوتی» موسوم است که مسیح موعود باشد. و آخر ایشان، دو نام دارد: «سایات سئوشان و ساسپوس». زردشت او را بسیار می‌ستاید و می‌گوید: او سلامتی دنیا را مکمل می‌سازد، شرف سیف و ضرب قطعی را حایز بود، نور قاهر الهی از جبین او و یارانش

ظاهر است، آفرینش را از فساد و تباهی خلاص می‌کند و بعد از آن، دنیا را زنده جاوید می‌سازد و ترقی ابدی می‌بخشد تا هر چیز، مالک خود بشود. آن‌گاه ظلمت از پیش نور، زایل می‌گردد، مرگ از میان بر می‌خیزد و خوبی، بدی‌ها را نمی‌گذارد. «اکامانا» در پیش و «هومانا» بدون تأثیر می‌ماند. راست، دروغ را محو می‌سازد، قروااتِ خورداد و امراتِ مرداد، گرسنگی و تشنگی شدید را برطرف می‌سازد و اهریمن به پادشاهی ارمزد اعتراف می‌کند. اما در این گیر و دار، دیوان دایماً بر مردم هجوم می‌کنند و ایزدان از ایشان مدافعه می‌نمایند. در بشارت الظهور بعد از نقل این عبارت فرموده: مؤلف گوید: از عبارات مزبور مستفاد شود که در کتاب زند از ظهور چهار نفر بزرگ خبر داده که سه نفر ایشان، صاحب کتاب و شریعت تازه می‌باشند و این که صاحب تاریخ گفته از ظهور سه پیمبر نامدار خبر داده و آخرین را صاحب دو نام دانسته، اشتباه کرده است. آن چه زردشت در ظهور چهارمین گفته و بسیار ستایش نموده، بر هیچ ظهوری انطباق نگیرد، مگر بر ظهور موفور السرور حضرت مهدی موعود - ارواحنا فداه - چون آن چه صاحب کتاب زند در آخرین ظهور گفته از تکمیل دنیا و حایز بودن شرف سیف و ضرب قطعی، خلاص کردن آفرینش از فساد و تباهی، دنیا را زندگی جاوید دادن و ترقی ابدی بخشیدن، زوال ظلمت از پیش نور، برطرف شدن دروغ و برخاستن مرگ از میان - مطابق آن چه در شریعت اسلام به نحو اتم و اوفی بیان شده - از خصایص ظهور حضرت مهدی موعود - عجل الله فرجه - می‌باشد که بر حسب اخبار کثیره، آن حضرت را قائم نامند، برای این که قیام به سیف می‌نماید. به موجب آثار متواتره «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا» (۳۰۴) توده خاک را از ظلمت ظلم و جور، پاک و به نور عدل و داد، روشن و تابناک نماید. و به مفاد کریمه (اغْلُمُوا أَنَّ اللَّهَ يَخِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) (۳۰۵) صفحه عالم را از آلائش کفر و شرک و نفاق پردازد و به حیات ابدیه ایمان و عرفان و توحید و وفاق، زنده جاوید سازد. در زمان آن ظهور اعظم، اخلاق ردیه و بزهکاری از میان مردم، زایل و ملکات حسنه، نیکویی و پارسایی، برای عامه خلق حاصل شود و جنود عقل بر اهریمن جهل، غالب آید. عالم کیهان به سعادت خود، نایل شود و بنی آدم بر تخت نیک بختی خواهند نشست. بر هر خردمندی ظاهر است که چنین شخصی تا این تاریخ که یک هزار و سی صد و پنج سال از هجرت حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله گذشته، ظهور ننموده؛ پس هر کس دعوی کرده و خود را مهدی موعود نامیده جز از در کذب و افترا نخواهد بود، زیرا یکی از آن آثار تاکنون در عالم، ظاهر نشده است. پس آن موعود نیست مگر حضرت حجّه بن الحسن - ارواحنا فداه - که شیعه اثنی عشریه، همواره ظهورش را از پرده غیب، منتظر و طلوعش را از افق لاریب، مترقبند.

[کتاب جاماسب]

۹ رفره در بشارت ظهور حضرت بقیه الله در کتاب جاماسب است. محدث بارع، میرزا محمد اخباری در کتاب تحفه در اثبات مدعا گفته: دوم: شهادت جاماسب در کتاب خود که پیش از حضرت مسیح و خاتم علیهما السلام از طوفان نوح تا طوفان آینده، همه را به ضوابط نجومی بیان نموده و تمامی پیش بینی‌های او، بر طبق اخبار، اتفاق افتاده و به بودن ذریه حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم از نسل دختر او، شهادت امام حسین علیه السلام. ظهور دولت صاحب الامر بعد از غیبت و خروج دجال تصریح نموده است و ذکر عبارات ایشان در اذهان معاصرین از باب الغاز است، لهذا به نقل صاحب ترجمه اکتفا نمود. در تذکره الاثمه بعد از ذکر کتب بسیاری از طایفه مجوس گوید: این کتاب‌ها به اقوال مختلفه و لغات مشکله، احوال آن حضرت را بیان نموده‌اند که ظهور خواهد کرد. جاماس حکیم، به این تصریح کرده و در فرهنگ الملوک که اسرار العجم می‌گویند و از کتاب‌های مخفی مجوس است و آن را به منزله الیا - صحف - می‌دانند و به اصطلاح گبران، جاماس نامه می‌گویند و احکام زیچ و حوادث گذشته و آینده در آن ثبت شده است. این کتاب را وزیر جلیل القدر کرمان، برای حقیر فرستاده بود. نه جزء بود که پیوسته نوشته بودند، اکثر خطوط آن به خط یونانی و خط معقلی و قلم داودی و بعضی به خط فارسی شبیه بود و بعضی از منتسخ آن، مندرس بود و تا حال نشنیده‌ام کسی از عرب و عجم این را دیده، بلکه نامی از آن شنیده باشد. به هر حال، جاماسب در آن کتاب در فصل کاهنبار که

کاهنباران نیز گویند - هر دو به کاف فارسی - از زبان زردشت نقل می‌کند. به اصطلاح ایشان، کاهنباران شش روز باشد که خداوند، عالم را در آن آفرید و هر روز را کاه می‌گویند. کاه کاهنبار اول، «میدریوردم» نام دارد. آن روز پانزدهم اردیبهشت ماه قدیم است، گویند، یزدان از این روز تا چهل روز، آفرینش آسمان‌ها را به اتمام رسانید. کاه کاهنبار دوم: «میدیوشم» نام دارد و آن، یازدهم تیرماه قدیم است، گویند یزدان از این روز تا شصت روز، آفرینش آب را تمام کرد. کاه کاهنبار سوم: «سی سهیم» نام دارد. این هشتاد روز است که بیست و سوم شهریور ماه قدیم باشد، گویند یزدان از آن روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش زمین را به اتمام رسانید. کاه کاهنبار چهارم، «ایاسرم» نام دارد. آن هشتاد روز است که بیست و ششم مهرماه قدیم باشد، گویند یزدان از این روز، آفرینش نباتات و ریشه‌ها را تمام کرد. کاه کاهنبار پنجم: «سیدی نادیم» نام دارد. آن اول مهر روز است که شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد، گویند یزدان از این روز تا هشتاد روز، حیوانات را که دویست و هشتاد و دو نوعند، بیافرید، صد و هشتاد درنده و چرنده و صد و دو نوع پرنده. و کاه کاهنبار ششم: «همیندیم» نام دارد. آن اهنود روز است که اول خرمسده مستترقه قدیم باشد، گویند از این روز تا هفتاد و پنج روز، خلقت و پدیداری حضرت آدم که به زعم ایشان کیومرث است، به اتمام رسید. در آخر، احوالات ملوک و انبیا را می‌گوید که چند نفرند، در چه زمانی به هم می‌رسند، دین ایشان چیست، در کجا باشند و با امت به چه قسم سر می‌کنند. تا آن که به پیغمبر ماضی الله علیه و آله وسلم می‌رسد و می‌گوید: این پیغمبر عرب، آخر پیغمبران باشد که در میان کوه‌های مکه پیدا شود. بر شتر سوار شود و قوم او نیز، شترسواران خواهند بود. با بندگان خود، چیز خورد و به روش آن‌ها نشیند. برای او سایه نباشد و از پشت سر، مثل پیش رو بیند. دین او، اشرف دین‌ها باشد و کتاب او، هر کتاب آسمانی را باطل گرداند، دولت تازیکی - یعنی عجم - را بر باد دهد، دین مجوس و پهلوی را برطرف و آتشکده را خراب کند و روزگار پیشدادیان، کیان، ساسانیان و اشکانیان تمام شود. از فرزندان دختر آن پیغمبر که «خورشید جهان» و «شاه زنان» نام دارد، کسی در دنیا به حکم یزدان پادشاه شود که جانشین آخر آن پیغمبر در میان دنیا - یعنی مکه - باشد. دولت او به قیامت متصل و بعد از پادشاهی او، دنیا تمام شود. آسمان، جفت گردد و زمین، در آب فرو رود. کوه‌ها، برطرف شود و اهرمن کلان را که ضد یزدان و بنده عاصی او باشد، بگیرد، حبس کند و بکشد و ریسان اهرمن یعنی، «مسمندع»، «فرخ» «جبابل»، «فتقد» را بگیرد. «میشناسند»، یعنی ملائکه بر او فرود آیند و خلائق را به یزدان خواند. نام مذهب او برهان قاطع و حق باشد و «بشر» - یعنی میکاییل - «سروش» - یعنی جبرئیل - «آسمان» - یعنی عزرائیل «بهرام»، فرشته موکل زمین و «ازردحمز»، موکل گاو و گوسفندان در خدمت او حاضر شوند و «امروز» فرشته روز اول هر ماه و «آزوگشت»، فرشته موکل بر آتش و «روان بخش» که روح القدس باشد، همگی بر او نازل شوند. و از خوبان و پیغمبران، گروه بسیاری را زنده کند، مانند «ملکان» پدر خضر و «مهراش» پدر الیاس، و «فقوماس» پدر ارسطاطالیس، آصف بن برخیا وزیر «جمشاسب» - یعنی سلیمان - «ارسطو» و «ماقدونی» و «سام بن نوح» و «شمسون»، «سولان»، «شاوول»، «شموئیل»، «میخا»، «یخرقل» «سیسا»، «شعیا»، «حی»، «لؤلؤ»، «حقوق»، «لول»، «حقوق» و «رخوبا» که پیغمبران بنی اسرائیل هستند و غابر بن شالخ زنده شود و سیمرغ از کوه قاف، نزد او حاضر گردد. سیمرغ، عنقای مغرب است که به دعای «حنظل بن صفوان» غایب شد. و از بدان گیتی و کافران، «شل سورنورس» - نمرود - را زنده کند، او را با «پرع» و «فرخ» که «قارون» و «هامان» باشند، بسوزاند. هامان، وزیر فرعون را زنده گرداند و او را زنده دار زند. ضحاک علوانی را از چاه دماوند در آورد و او را دیوان مظالم بکند و بختنصر را بسوزاند که «وژمخت» - یعنی بیت المقدس، را خراب کرد. «شمامورا» زنده کند که دین پهلوی را بر هم بزند و آتش را شریک خالق می‌گرداند و می‌گوید آن برزخ میان خالق و خلق است. «سدوم»، قاضی شهر لوط و «اسقف»، قاضی ترسایان را زنده کند و «دوباغ» اهرمن را زنده گرداند که عمل وطی غلام را در میان قوم نوح احداث کرد. «نمردان» را که از اکابر فرس است زنده گرداند او اعتقاد دارد یزدان، اشخاص بسیار از روحانیین دارد که احداث نمود. از حش مؤبد را زنده گرداند که عناصر اربعه را خالق می‌داند و «نامی» را زنده گرداند که ستاره پرستی را وضع کرد. «میلان» را زنده کند که اصل وجود را سه می‌داند؛ نور و ظلمت و معدن

جامع که سبب امتزاج و اختلال است و «کیوان» - به کاف فارسی - را زنده کند که اصل وجود را سه عنصر می‌داند؛ آب و آتش و خاک و هر سه را قدیم می‌داند. همه ایشان را می‌سوزاند و دیگر از پادشاهان اقوام خود، جمعی را که در دین خدا فتنه‌ها کرده و خوبان بندگان خدا را کشته‌اند، زنده گرداند و بکشد. در آن کتاب، بعد از این عبارت می‌گوید: مؤلف گوید: مراد از این پادشاهان که جاماسب گفته، بنی‌امیه و بنی‌عبّاس و سلاطین جور مسلمانانند که باعث فتنه در دین و قتل نیکان یعنی، امامان و شیعیان ایشان شده‌اند. و دیگر «رستم زال» را زنده کند و در خدمت او باشد و «کیخسرو» را زنده کند که دیوان، همه از او اطاعت کنند، همه را بکشد و بسوزاند و به باد امر کند، خاکستر ایشان را به دریای محیط ریزد و همه تابعان اهرمن و تبهکاران را بکشد. نام آن پادشاه، «بهرام» و از خورشید جهان - که دختر «سین» که نام مبارک محمدصلی الله علیه و آله، به لغت پهلوی است - باشد. ظهور او در آخر دنیا باشد، عمر هفت کرکس کند، و عمر او، چون خروج کند، سی قرن شده باشد و زمانی خروج کند که تازیان بر فارسیان غالب شوند و شهرهای ایشان به دست سلطان تازیکی خراب شود. پس او خروج و جنگ کند و «دود» یعنی دجال را که کوری خر سوار و مدّعی خدایی است، بکشد و از گوشه دنیا که «گنگ» و زواجین باشد تا «وژمخت» که بیت‌المقدّس است، همه را بگیرد. «گشتاسب» و «لهراسب» را زنده کند و دارزند و صاحب صبایی یعنی، عیسی علیه السلام با او خواهد بود. اسکندریه و شهرهای عمان که بحرین، هرنور، نعمان و مسقط است، جزایر پرتکال و بسیاسه و غیره را بگیرد. اسکندر بن دارا با او باشد، او را به فرنگ و رستم را به مصر بفرستد. سید بزرگی که پدر آن پادشاه باشد برود و قسطنطنیه را بگیرد و علم‌های ایمان و مسلمانی را در آن جا برپا کند. عصای سرخ شبانان «باهودار» یعنی، موسی و انگشتر و دیهیم سلیمان با او باشد. سلیمان، پیغمبری از اسرائیلیان است. جنّ و انس و دیوان، مرغان و درندگان به فرمان او خواهند بود و او ایزدگش - یعنی خداپرست - است و شیر اتابک بزرگ است، یعنی صاحب جبروت و بزرگی، مثل جمشاسب. او موسوم به «کیاوند» است، یعنی پادشاه بزرگ کیان، یعنی بزرگ جَبّار. و «شیرویه»، یعنی شکوهمند که دیو دین که شیطان است از او بگیرد، «کیهان خدیو» است، یعنی پادشاه دنیا و شهنشاه است، یعنی برتر از همه پادشاهان و او فرزند دختر «سین» است. مدّت پانصد قرن، خود و یارانش پادشاهی کنند و تا مقدونیه برود که دارالملک فیلقوس است، در ساحل بحر اقصابوس خیمه زند که آخر زمین دنیا است، همه جهان را یک دین کند و کیش گبری و زردشتی نماند. پیغمبران خدا، مشاسندان، مؤبدان، حکیمان، پری‌زادان و دیوان، مرغان و همه اصناف جانوران، ابرها و بادها و مردان سفیدرویان در خدمت او باشند. از مغرب برگردد، داخل ظلمات شود و جزیره «نسناس» را بگیرد و اسرافیل صاحب بوق، نزد او آید. آن چه از کتاب جاماسب‌نامه در این خصوص به دست آمد، تمام شد و تتمه کتاب نبود. در اوراق دیگر هم احوالات ملوک اسلامیان از ترکان و عجمان و عباسیان، وقایع هر سال از تغییرات و تبدل پادشاهان و انقراض زمان ایشان بود که اظهار آن، خارج از مقام و انساب به کتمان است. انتباه فی رفع اشتباه بدان در تعیین صاحب تذکره الائمه اختلاف کرده‌اند؛ محدّث بحرانی در لؤلؤه، آن را از مؤلفات علامه مجلسی - علیه الرحمه - شمرده، میرزا عبدالله افندی، تلمیذ مجلسی‌رحمهم الله آن را در کتب مجهوله، اندراج داده و صاحب روضات بعد از نفی آن از علامه مجلسی‌رحمهم الله گفته: چنین گفته می‌شود که از مؤلفات ملاً محمد باقر بن محمد تقی لاهیجی، معاصر و همنام مشارک مجلسی در نام خود و پدر است. اقول: هر کس به زبان مجلسی آشنا باشد، می‌داند که این کتاب از مؤلفات آن جناب نیست. (۳۰۶) مصرع: کوسلیمانی که داند لحن طیرانتهی لمؤلفه الخاطی کتبه بیده الفانیة و السلام.

عقب‌ریه یازدهم: [بشارات متفرقه]

عقب‌ریه یازدهم: [بشارات متفرقه]

در بشارات متفرقه قبل از طلوع نور اسلام است به ظهور آن سرور است و در آن چند رفره می‌باشد.

[بشارت سطيح کاهن]

۱ رفره در بشارت سطيح کاهن به ظهور حضرت مهدى عليه السلام است: حافظ برسى در مشارق الانوار و حميدى از اعظم علمای عامه از کعب بن حارث روايت کرده‌اند که «ذاجدن پادشاه» برای امری که در آن شک کرده بود، سطيح کاهن را احضار کرد. چون به در خانه او رسید، برای امتحان پایه علم او، دیناری را در زیر پای خود پنهان نمود و پس از دخول سطيح، از او پرسید چه چیز برای تو پنهان کرده‌ام؟ گفت: «حلفت بالبيت و الحرم و الحجر الأصم و اللیل إذا أظلم و الصبح إذا تبسم و بكل فصیح و أبکم، لقد خبأت لی دیناراً بین النعل و القدم» (۳۰۷). یعنی سوگند به خانه خدا و حرم محترم او و حجر الاسود و شب ظلمانی و صبح نورانی و به هر گویا و لال که میان نعل و قدم، دیناری پنهان کرده‌ای! ملک گفت: علم تو از کجاست؟ گفت: از یک نفر جنی که با من برادر شده، هرجا روم با من همراه است. ملک گفت: مرا از بعض اموری که بعد از این واقع خواهد شد، خبر ده! سطيح گفت: چون اخیار، نایاب شوند و اشرار، بسیار گردند و تقدیراتِ خدای را انکار نمودند، اموال را با بار نقل کردند، مردم برای گناهکاران و صاحبان اموال، خاشع شدند، ارحام را قطع نمودند و مردمانی که حلال شمارنده حرام‌های دین اسلامند، آشکار گردیدند و اختلاف کلمه پدیدار شد و عهد و پیمان را شکستند و احترام صاحبان حرمت کم گردید و ستاره دنباله‌دار که عرب را در مانده کند، طلوع نمود، باران منقطع و نهرها خشک گردید و نرخ‌ها در اطراف بالا گرفت. آن‌گاه مردم بربر با علم‌های زرد به پشت اسب‌ها رو آورده، وارد مصر شدند و مردی از اولاد صخر خروج کرد و رایات سیاه را به سرخ بدل نمود، محرمات را حلال کرد، زنان را از پستان‌ها در آویخت و کوفه را غارت نمود. چه بسیار زنان سفیدسان که سواران در آن زمان، آن‌ها را احاطه نمایند در حالی که شوهرشان کشته گشته، عجز و درماندگی آن‌ها بسیار شده و فرج‌های آنان حلال گردیده بود. فعند ذلك يظهر ابن النبی المهدی، پس در آن زمان پسر پیغمبر، حضرت مهدی علیه السلام آشکار کرد و آن زمانی است که مظلومی در مدینه کشته شود و پسر عم او در حرم مکه کشته شود و امر پنهان ظاهر شود که با علامتش موافق آید. در آن وقت مرد نامبارک با گروه ستمکار خویش، روی آرد. پس بر روم به کشتن بزرگان آن مرز و بوم غالب شود و در آن حال، آفتاب منکسف گردد. وقتی لشکرها فراهم آیند و صف‌ها آراسته شود، آن‌گاه پادشاهی از صنعای یمن بیرون آید که رنگ رخسارش چون پنبه سفید و نامش حسین یا حسن باشد. پس به سبب خروج او، عمر فتنه‌ها برطرف گردد. فهناک یظهر مبارکاً زکیاً و هادياً مهدياً و سیداً علویاً، فیفرج الناس اذا اتاهم بمنّ الله الذی هدیهم فیکشف بنوره الظلماء و یظهر به الحق بعد الخفاء. پس در آن حال، پسر پیغمبر، حضرت مهدی علیه السلام آشکار گردد. در حالی که مبارک و هادی و مهدی و سید علوی است. پس از فضل خدا، مردم را فرج بخشد، به نور او تاریکی‌ها برطرف گردد و حق، بعد از پنهانی آشکار شود، اموال را بالسویه قسمت نماید، شمشیرها در غلاف رود و خون ریزی موقوف گردد. زندگی مردم خوش و گوارا شود و دیده روزگار را به آب عدل و داد از خاشاک ظلم و بیداد پاک فرماید و حق را به صاحبان حق، اگرچه روستایان باشند، رد نماید. مردم دور او، بسیار ضیافت نمایند، در عصر او، گمراهی و کوری مانند غباری برطرف شود. پس زمین را از عدل و داد و زمان را از دوستی و وداد پر کند و بدون شک و ارتیاب، آن نشانه قیامت است.

[بشارت قس بن ساعده]

۲ رفره در بشارت قس بن ساعده به ظهور آن سرور است: روی الکراچکی (۳۰۸) حدیث الجارود بن منذر العبدی المنصوص فیه علی الأئمة الأثنی عشر؛ قال (ره): «و کان عالماً نصرانیا؛ فأسلم عام الحدیثیه و طال ما وقع بینه و بین رسول الله صلی الله علیه و آله من المقال إلی أن قال: فأقبلت علی رسول الله و هویتلألأ - و یشرق وجهه نوراً و سروراً». فقلت: یا رسول الله! إن قساً - و هو من جمله أخبارهم المشاهیر - کان ینتظر زمانک و یتوکف أيامک و یهتف باسمک و اسم أیک و أمک و بأسماء لست أحسیها معک و لا

أراها فيمن اتبعك. قال سلمان: فأخبرنا! فأنشأت أحدتهم و رسول الله يسمع و القوم سامعون و اعون. قلت: يا رسول الله صلى الله عليه وآله! لقد شهدت قساً و قد خرج من نادٍ من أنديّة أباد إلى صحصح ذى قتاد و سمر و عتاد و هو مشتمل بنجاد فوقف في أضحيان ليل كالشمس رافعاً إلى السماء وجهه و أصبغه فدنوت منه فسمعتة. يقول: اللهم ربّ هذه السبعة الأربعة و الأرضين الممرعة! بمحمد و الثلاثة المحامده معه و العليين الأربعة و سبطيه السبعة الأربعة و السرى الأربعة و سمى الكليم الصرعة، و لثك النقاء الشفة و الطرائق المهيعة، درسه الأنجيل و حفظه التنزيل على عدد التّقاء من بنى إسرائيل، محاة الأضاليل، نفاة الأباطيل، الصادقوا القيل، عليهم تقوم الساعة و بهم تنال الشفاعة و لهم من الله فرض الطاعة. ثم قال: اللهم! مدرّكهم ولو بعدلای من عمری و محیای و أنشأ آياتاً فى التحسیر عليهم ثم اب يكفكف وجه رنين كرنين البكرة قد برأت ببرائة. و هو يقول: اقسام قسّ قسماً ليس به منكتماً لو عاش ألقى عمر لم يلق منها سأمّاً حتى يلقى أحمداً و النقاء الحكماء، هم أوصياء أحمد، أكرم من تحت السماء يعمى العباد عنهم! و هم جلاء للعمى لست بناس ذكرهم! حتى أحلّ الرحماً. ثم قلت: يا رسول الله أنبتى أبناك الله بخير من هذه الأسماء التى لم نشهدّها و أشهدنا قسّ ذكرها. فقال رسول الله: يا جارود! ليلئ اسرى بى إلى السماء، أوحى الله عزّوجلّ إلى أن سل من أرسلنا قبلك من رسلنا على ما بعثوا! فقلت: على ما بعثتم؟ فقالوا: على نبوتك و ولاية على بن ابى طالب و الأئمة منكم. ثم أوحى إلى أن التفت إلى يمين العرش! فالتفت فإذا على و الحسن و الحسين و محمد بن على و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و على بن موسى و محمد بن على و على بن محمد و الحسن بن على و المهدي فى ضحضاح من نور يصلّون. فقال الربّ تعالى: هؤلاء الحجّة لأوليائى و هذا المنتقم من أعدائى. فقال لى سلمان: يا جارود! هؤلاء المذكورون فى التّوراة و الأنجيل و الزبور، فانصرفت بقومى و أنا أقول آيات: أتيتك يابن أمنه رسولا لكى بك اهتدى النهج السبيلاً فقلت و كان قولك قول حق و صدق ما بدى لك أن تقولاً و بصيرت العمى من عبد شمس و كلّ كان من عمه ضليلاً و أنبتناك عن قسّ الأيادى مقالاً فيه ظلّت به جديلاً و أسماء عمت عنتاً فألت إلى علم و كنّ به جهولاً بدان: قسّ بن ساعده از اعظم حكماى عرب و افاحم علمای نصارا و از مبشّرين حضرت خاتم انبيا و اوصياى آن حضرت است. ابوالفتح كراچكى حديث جارود بن منذر عبدى را روايت کرده که در آن نصّ بر امامان دوازده گانه است. گفته که جارود بن منذر از علمای نصارا بود و در سال حدیبیه، اسلام آورد. گفتار میان او و رسول خدا به درازا کشید. تا این که گوید: به سوى حضرت رسول خداصلى الله عليه وآله رو نمودم در حالی که نور و سرور از چهره مبارکش درخشان و متجلى بود. آن گاه عرض کردم: يا رسول الله! به درستی که قسّ انتظار زمان تو را مى کشید و از نام تو و پدر و مادرت و نامهاىی که در پیروان تو آنها را نگران شوم، خبر مى داد. سلمان گفت: از آن نامها به ما خبر بده! پس من آنها را حديث کردم و رسول خداصلى الله عليه وآله و اصحاب مى شنیدند. عرض کردم: يا رسول الله! قسّ را مشاهده کردم که در شبى مهتابی از مجلسی از مجالس طایفه ایاد بیرون آمده، به صحرا رفت و روی و انگشت خویش به جانب آسمان برداشت. نزدیکش شده، شنیدم که مى گفت: ای خدای آفریننده هفت آسمان و زمین! [تورا] به محمدصلى الله عليه وآله [سوگند مى دهم و سه محمد دیگر و چهار على و دو سبط بلند رتبه او و نهر درخشنده و هم نام کلیم، برگزیدگان شفاعت کننده و راههای آشکار، درس دهندگان انجيل و حفظ کنندگان تنزیل که بر شمار نقبای بنی اسراییل و برطرف کننده اباطیل و اضالیل اند، کسانی که در گفتار خود صادق اند و بر آنها قیامت و به سبب ایشان شفاعت ادراک شود و برای آنها از جانب خدا و جوب طاعت است. آن گاه عرض کرد: ای خدای! کاش من آنها را ادراک مى نمودم، هرچند بعد از سختی از زندگانیم باشد. آن گاه چند بیت در اظهار حسرت از محرومیت خود از خدمت ایشان انشا نموده، برگشت در حالی که همی بگریست و چون شتر جوان از درد زادن بنالید و این اشعار بگفت که مضمون آنها این است: قسّ سوگند مى خورد، سوگندی بزرگ که کتمان آن نکند که اگر دو هزار سال زندگى نماید، ملالت نیابد؛ به امید این که دیدار کند احمد و نقبای حکمایى را که اوصیای او و گرامی ترین همه آفریدگان هستند و دیده ها از دیدار آن مظاهر نور، کور است، در حالی که آنها برطرف کننده کوری باشند. من فراموش کننده یاد ایشان نیستم، مگر آن که دو مرتبه به رحم برگردم. آن گاه عرض

کردم: ای رسول خدای! مرا از نام‌هایی آگاه کن که اشخاص آن‌ها را نمی‌نگرم و قس بن ساعده، آن‌ها را ذکر می‌نمود. پس رسول خدای صلی الله علیه و آله به جارود فرمود: شبی که مرا به معراج بردند، خداوند وحی فرمود: از رسول‌های پیش از خود پیرس بر چه مبعوث شدند؟ پرسیدم؛ گفتند: بر نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و امامانی که از شما دو نفر باشند. آن گاه مرا وحی فرمود به جانب راست عرش التفات کن! چون التفات کردم، ناگاه علی، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، الحسن بن علی و مهدی علیهم السلام را در آنمایی از نور دیدم که نماز می‌نمودند. پس خدای تعالی فرمود: این‌ها برای اولیای من حجّتند و این دوازدهمی انتقام گیرنده از دشمنان من است. آن گاه سلمان گفت: ای جارود! این‌ها کسانی هستند که در تورات و انجیل و زبور مذکورند. پس برگشتم و در ایمان خویش به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایاتی گفتم.

[بشارت متن مستور]

۳ رفره در بشارت مسطورهای در کتابی مستور به ظهور آن سرور است: احمد بن محمد بن عیاش در کتاب مقتضب الأثر (۳۰۹) از محمد بن احمد بن عبیدالله هاشمی روایت نموده که گفت مرا در سال سی صد و بیست و نه خبر داد به سند متصل از عبدالله ربیعہ مکی که از پدرم نقل کرد که گفت: برای تو از حدیثی سخن گویم، آن را به خاطر سپار و تا من زنده‌ام آن را پنهان بدار! مگر این که مشیت خدا دگرگون شود و بتوان آن را اظهار نمود. با کسانی بودم که برای عبدالله زبیر در بنای خانه کعبه کار می‌کردند. ابن زبیر، به کارگران فرمان داد زمین را به نهایت حفر کنند. پس چنان کردیم تا به سنگ‌های بزرگی رسیدیم که مانند شتر بودند. بر آن سنگ‌ها کتابی یافتیم، به نهانی آن را برداشتم و امر او را مکتوم داشتم. چون به منزل آمدم، در آن تأمل کردم؛ دیدم کتابی است که ندانم از چیست و برای چه کتابت یافته، جز این که مانند کتاب‌های دیگر پیچیده شده بود. پس قرائت کردم، چنین مرقوم بود: به نام آن کس که اول همه اشیاست و هیچ چیز پیش از وی نبوده؛ حکمت را از اهل آن دریغ ندارید که در حق آن‌ها ستم نمایید و حکمت را به غیر مستحق ندهید که بر آن ستم کنید. به درستی که خدا، نور خود را به هر که خواهد برساند و هر که را خواهد، راهنمایی فرماید، خداوند فعال ما یرید باشد. به نام اولی که برای او انجام نیست و به کردار هر کس داناست. عرش او بر آب بود، آن گاه آفرید گانش را به توانایی خود آفرید و آن‌ها را به حکمت خویش تصویر فرمود. آنان را به مشیت خود، هرگونه که خواست، جدا کرد و برای ایشان شعبه‌ها و قبیله‌ها و خانواده‌ها قرار داد. آن گاه از آن قبایل، قبیله‌ای را گرامی داشت و آن را قریش نامید. سپس از آن قبیله، خانواده‌ای را به بزرگی و رفعت مخصوص فرمود؛ ایشان فرزندان عبدالمطلب باشند که نگاهبان این خانه و عمارت کنندگان و والیان و ساکنان آن هستند. آن گاه از آن خانواده پیغمبری را برگزید که در زمین، محمد و در آسمان، احمد نامیده شد. خداوند در آخرالزمان او را به پیغمبری برانگیزاند تا رسالت او را تبلیغ و بندگانش را به سوی دین او دعوت فرماید. پیغمبری که اوصافش در کتاب‌های آسمان مسطور و مژده ظهورش بر زبان تمامی پیغمبران مذکور باشد و بهترین اوصیای خدا او را ارث برد. در زمان ظهور شرک و انقطاع وحی و آشکار شدن فتنه‌ها در حالی که چهل سال از زندگانش گذشته باشد، او را مبعوث فرماید تا دین اسلام را به سبب او ظاهر کند، شیطان را براند و نیز حضرت رحمان به سبب او عبادت شود. گفتار او، فصل و حکم او، عدل است. خداوند، پیغمبری را در مکه و سلطنت را در طیه که جایگاه هجرت و موضع قبر او است، به او عطا فرماید. شمشیر از نیام برکشد و با هر که نافرمانیش کند، قتال دهد و حدود الهیه را در پیروان خود برپا دارد، او بر امت، گواه است و در روز قیامت آن‌ها را شفاعت فرماید. به نصرت خویش او را یاری دهد و به برادر و پسر عم و داماد و وصی او در امتش و حجّت خدا بر آفریدگانش اعانت کند که در نزدیکی وفاتش او را به امامت امت، نصب نماید و او باب الله است؛ هر کس از غیر باب خدا، بخواهد به خدا نزدیک شود، گمراه خواهد گردید. خدا، روان پاک آن پیغمبر را در حالی قبض کند که به جای خود ستونی را

نشانه باشد که دین به او قایم است، آن چه را او گفته و بگوید آن‌ها را بیاگاهاند. او قائم بعد از وی است، او امام و خلیفه امت او بعد از او است؛ پس به واسطه عداوت‌ها که در دل‌ها و کینه‌ها که در سینه‌ها است و به علت بلندی رتبه و بزرگی منزلت و علم و حلم او، همواره مبعوض و محسود و مخذول و ممنوع از حق خود خواهد بود. او وارث و مفسّر علم است، مسؤولی غیر سایل و عالمی غیر جاهل است، کریمی غیر لئیم و کزّاری غیر فزّار است، در راه خدا ملامت ملامتگر، او را فرا نگیرد. خدای عزّوجلّ روح مقدّسش را قبض فرماید. در حالی که به شهادت فایز شود و کشته به شمشیر باشد. ذات اقدس حضرت ربوبیت، روان پاکش را قبض بدون واسطه قبض فرماید و در موضعی که به غزّی معروف باشد دفن شود و خدا میان او و نبی جمع کند. آن‌گاه پسرش حسن علیه السلام، سید شباب اهل بهشت و زینت جوانان، قائم بعد از وی است؛ به زهر کشته شود و در طیبه در موضع معروف به بقیع دفن گردد. پس امام بعد از او، حسین علیه السلام باشد که امامی عادل و ضارب به سیف و پذیرنده ضیف است. او در کنار فرات در ایام زاکیات به شمشیر کشته شود. پسران حایضات زانیات او را بکشند. در زمین کربلا دفن شود و قبر او برای مردم، نور و ضیا بوده باشد. آن‌گاه امام بعد از او پسرش علی علیه السلام می‌باشد که سید عابدین و سراج مؤمنین است؛ بمیرد مردنی و در بقیع از زمین طیبه دفن شود. سپس امام قائم بعد از او شخص پسندیده کردار، محمد علیه السلام می‌باشد که باقر علم، معدن، ناشر و مفسّر علم است؛ بمیرد مردنی، در بقیع از زمین طیبه دفن شود. آن‌گاه امام بعد از او جعفر می‌باشد که او صادق، به حکمت ناطق، مظهر هر معجزه و سراج امت است؛ بمیرد مردنی، در زمین طیبه و موضع قبر او بقیع باشد. پس امام بعد از او، کسی که در دفنش خلاف کنند، هم نام مناجات کننده با پروردگار خود، موسی بن جعفر، در محبس خویش به زهر کشته شود و در زمین شناخته شده به زوراء دفن گردد. آن‌گاه قائم بعد از او پسرش علی رضاعیه السلام است که برای دین خدا ارتضا شده و او امام بر حق است و در زمین عجم به زهر کشته شود. پس قائم بعد از او پسرش محمد علیه السلام است؛ بمیرد مردنی و در زمین زوراء دفن شود. آن‌گاه قائم بعد از او پسرش علی علیه السلام است که یاری دهنده خدا است؛ بمیرد مردنی و در شهری که تازه بنا شود، دفن گردد. پس قائم بعد از او پسرش حسن علیه السلام است که وارث علم نبوت و معدن حکمت است، هر ظلمت به نور او برطرف گردد، بمیرد مردنی و در مدینه محدّثه دفن شود. ثمّ المنتظر بعده «اسمه اسم النبی، یا امر بالعدل و یفعله و ینهی عن المنکر و یجتنبه. یکشف الله به الظلم و یجلو به الشک و العمی یرعی الذّئب فی آیامه مع الغنم و یرضی عنه ساکن السماء و الطّیر فی الجوّ و الحیثان فی البحار. یا له من عبد ما أکرمه علی الله! طوبی لمن أطاعه و ویل لمن عصاه! طوبی لمن قاتل بین یدیه فقتل أو قتل. أولئک علیهم صیّمات من ربّهم و رَحْمَةٌ و أولئک هم المهُتَدُونَ و أولئک هم الْمُفْلِحُونَ و أولئک هم الْفَائِزُونَ». آن‌گاه امام بعد از او انتظار کشیده شده‌ای است که نامش نام پیغمبر است. به عدل امر می‌کند و خود به جا آرد، از منکر باز دارد و خود، دوری گزیند. خداوند به سبب او، تاریکی‌ها را برطرف کند و به سبب او، غبار شک و کوری دل‌ها را زایل گرداند. در روزگار او گرگ با گوسفند چرا کند و ساکنان سما و مرغان هوا و ماهیان دریا از او خشنود گردند. ای بسا کرامت‌ها که به درگاه حضرت کبریا برای آن بنده است! خوشا به حال کسی که فرمانش برد و بدا به حال آن کس که نافرمانیش نماید! خوشا به حال کسی که پیش روی او قتال کند، پس بکشد یا کشته شود. آنان کسانی هستند که درود و رحمت پروردگارشان بر آن‌ها است و آنانند راه یافتگان، رستگاران و فایزان.

لوح مسجد ایا صوفی

۴ رفره در بشارت ظهور آن حضرت در لوح مسجد ایا صوفی است. در تذکره الائمه گوید: مؤمنی از طایفه ارناود که عسکر سلاطین رومند و به تشیع در آن بلاد معروفند، حکایت کند که در زمان ایلدرم بایزید از ملوک عثمانیه در مسجد ایا صوفی، لوحی یافتند که در آن چند سطر به خط یونانی نقش بود که هزار و دویست سال پیش از بعثت در زمان ارماتیس، پادشاه یونان نوشته بودند که در زمان او کمال مختوم به هم رسید. در آن لوح، اسامی چهارده معصوم علیهم السلام ثبت بود و در یک سطر آن لوح،

تبری و ملامت و مذمت از بعضی متمردین صحابه بود. در آن لوح نوشته بود که مهدی آخرالزمان از امت مرحومه و از فرزندان دختر احمد است که مسیح و حواریین به او اقتدا می‌کنند. وقتی او ظاهر شود، دنیا پر از ظلم باشد و او آن را پر از عدل کند. چون آن لوح را ترجمه کردند و بایزید خواند از رسوایی تبری از بعضی صحابه که در آنجا مسطور بود، لوح را در اسکودار به دریا انداخت. و الله العالم.

عقربه دوازدهم: [بشارت ظهور پس از طلوع اسلام]

عقربه دوازدهم: [بشارت ظهور پس از طلوع اسلام]

در بشارت متفرقه بعد از طلوع نور اسلام به ظهور آن جناب است و در آن چند رفره می‌باشد:

[بشارت یزدگرد سوم به آن جناب]

۱ رفره در بشارت یزدگرد شاهنشاه عجم، به ظهور آن بزرگوار است. ابن عیاش از قدمای محدثین امامیه، در کتاب مقتضب الأثر (۳۱۰) از نوشجان بن بود مردان روایت نموده که چون خبر واقعه قادسیه از غلبه عرب و کشتن رستم و پنجاه هزار کس از فرس و منهزم شدن قشون عجم به یزدگرد بن شهریار رسید، اهل بیت خود را برداشته و اراده فرار نمود. پس به باب ایوان ایستاد و گفت: ای ایوان! اینک با تو وداع می‌کنم و از پیش تو می‌روم؛ خود من یا مردی از اولاد من که هنوز به دنیا نیامده و زمان ظهورش نرسیده است به سوی تو خواهد برگشت. سلیمان دیلمی که راوی از نوشجان است، گوید: بر امام به حق ناطق، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام داخل شدم و از حضرت سؤال کردم، معنی کلام یزدگرد یعنی، یا مردی از اولاد من، چیست؟ فقال علیه السلام: «ذلک صاحبکم القائم بأمر الله عز و جلّ السادس من ولدی قد ولّده یزدگرد فهو ولده (۳۱۱)»، فرمود: آن مرد از اولاد یزدگرد، قائم آل محمد است که ششمین از فرزندان من است و هم از یزدگرد تولد یافته خواهد بود.

[بشارت دانشمندان مجوس]

۲ رفره در بشارت یکی از دانشمندان مجوس به ظهور آن سرور است. در زبده المعارف گوید: در کتاب یکی از طایفه مجوس دیدم که نوشته بود دولت پادشاهان عجم به یزدگرد تمام شد و دختر او که شاه زنان نام داشت، به بندگی عرب و سوسمارخواران افتاد. امّا شرف دو جهان، نصیب او شد در حالی که بلایا او را به پسر خود داد و دولت ملوک فارسیان عجم به او تازه شد. از فرزندان او، بهرام خواهد بود که ظهور کند و دولت عجم باز گردد هم چنان که در اول دنیا با ایشان بود و فارسیان و تازیگان، یاوران بهرام باشند. بهرام، امام و مؤید خلاق باشد و فرشتگان آسمان، به فرمان یزدان با او باشند و سرش و بشر که عبارت از جبریل و میکائیل باشد، در نزد او باشند و به فرمان او، همه جا گردند. امّا نار سیده مجوس، رونق نپذیرد و آیین زردشتی و دین کسری تازه نشود.

[بشارت خبر یهود]

۳ رفره در بشارت جبری از یهود به ظهور آن سرور است. مجلسی - علیه الرحمه - از کتاب روضه و فضایل شاذان بن جبریل از عبدالله بن ابی اوفی روایت نمود که چون خیبر گشوده شد، به عرض مبارک حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رساندند در خیبر، جبری از یهود است که یک صد سال از زندگانش گذشته و علم تورات در نزد او است. فرمان احضار رفت؛ چون شرفیاب

شد، فرمود: به راستی صورت ذکر مرا در تورات بگو، و گرنه گردن تو را بزنم. پس چشم آن عالم یهود پر از اشک شده، عرض کرد: اگر به تو راست گویم، قوم من مرا بکشند و اگر دروغ بگویم، تو مرا خواهی کشت. فرمود: بگو، تو در امان خدا و من باشی. حبر گفت: در خلوت به عرض تو رسانم. فرمود: باید آشکار بگویی. گفت: به درستی که در سفری از اسفار تورات نام و صفت تو و پیروان تو را دیده‌ام که از کوه فاران خروج کنی و به اسم تو بر سر منبر، ندا کرده شود. در نشانه تو دیده‌ام در میان دو شانه تو، خاتمی است که علامت ختم نبوت است؛ یعنی دیگر بعد از تو پیغمبری نخواهد بود و فرزندان تو یازده سبط باشند که از پسر عمّت که نامش علی است، ولادت یابند و سلطنت تو را به مشرق و مغرب برسانند، او خیر را بگشاید، در آن را برکند و جیش را عبور دهد؛ حال اگر این صفات در تو موجود است، به تو ایمان آورم. رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: اما مهر نبوت، نشانه من و در شانه من است و اما فتح خیر و برکندن در، علامت یاری کننده من، علی بن ابی طالب است. آن گاه حبر به سوی علی علیه السلام روی آورده گفت: تویی کشنده مرحب اعظم؟! علی علیه السلام فرمود: بلکه کشنده مرحب احقر باشم، من او را به قوت و قدرت خدای تعالی به خاک هلاک افکنم، و من عبوردهنده جیش باشم. حبر عرض کرد: دست خود را دراز کن که من به وحدانیت خدا و رسالت محمدصلی الله علیه و آله وسلم گواهی دهم و نیز گواهی دهم که تو، خود معجزه آن حضرت باشی و این که از صلب تو، یازده نقیب بیرون آید. پس برای قوم من عهد نامداری، مرقوم دار که نقبای این امت، مانند نقبای بنی اسرائیل پسران داود باشند. پس عهدنامه‌ای برای او مرقوم فرمود. (۳۱۲)

[بشارت کعب الاحبار]

۴ رفره در بشارت کعب الاحبار به ظهور موفور السرور آن جناب است. نعمانی در کتاب غیبت، (۳۱۳) به سند متصل از کعب الاحبار روایت کرده که گفت: چون روز قیامت شود، مردم بر چهار صنف محشور شوند؛ یک صنف سوارند، صنف دیگر بر قدم‌های خود راه روند، صنف سوم به روی در آمده باشند و صنف چهارم بر روی در افتاده‌اند، در حالی که کر و گنگ و کورند. پرسیدند: طایفه چهارم کیستند که به این حالت محشور شوند؟ گفت: کسانی هستند که بر گمراهی و ارتداد و نقض بیعت باشند. پس زمانی که خدا را ملاقات کنند، کردارهای آن‌ها بد است. در حالی که به خلیفه و وصی پیغمبر خود و عالم و فاضل خویش و حامل لوا و ولی حوض، ظلم کرده باشند. سوگند به پروردگار کعبه، آن کس علی علیه السلام است که علمش بیش و اسلامش از همه پیش است. کعب عجب دارد از کسی که بر علی، غیر او را مقدم دارد و از کسی که در قائم مهدی علیه السلام شک نماید، آن چنان کسی که زمین را به غیر آن زمین تبدیل کند و عیسی بن مریم به وسیله او بر نصارای روم و چین احتجاج کند. به درستی که قائم مهدی علیه السلام از نسل علی علیه السلام است و در صورت و سیرت و نیکویی هیأت و هیبت، شبیه‌ترین مردم به عیسی بن مریم است. خداوند آن چه را به تمام پیغمبران عطا فرموده به او نیز عطا می‌فرماید، او را زیاد می‌کند و برتری می‌دهد. به درستی که برای قائم فرزندان علی غیبتی چون غیبت یوسف و رجعتی مانند رجعت عیسی بن مریم است. آن گاه بعد از پنهانی ظاهر می‌شود با طلوع ستاره سرخ رنگ و خرابی زوراء که ری باشد و فرو رفتن مزوره که بغداد است و خروج سفیانی و جنگ فرزندان عباس با جوان‌های ارمنیه و آذربایجان و آن جنگی است که در آن هزارها، هزار کشته می‌شود... تا آخر. صدوق در عیون (۳۱۴) از کعب الاحبار روایت کرده آن چه را که خلاصه‌اش این است: جانشینان رسول خدا دوازده نفرند؛ چون نبوت طبقه صالحه فرارسد، خداوند عمرشان را دراز گرداند و این امت را چنین وعده داده، آن گاه این آیه را بخواند: (وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيخَلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ (۳۱۵)). گفت: خدا به بنی اسرائیل چنین کرد؛ «و لیس بعزیز ان یجمع هذه الأمة يوماً أو نصف يوم؟» و برای خدای تعالی گران نیست که این امت را یک روز یا نصف روز جمع کند. «و ان يوماً عند ربك كآلف سنة مما تعدون»؛ و به درستی که یک روز نزد پروردگار تو مانند هزار سال است که شما می‌شمارید.

[بشارت صعصعه]

۵ رفره در بشارت جناب صَعَصَعَه بن صوحان به ظهور آن حضرت است. قطب راوندی در خرایج (۳۱۶) از نزال بن سبره روایت کرده که گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام برای ما خطبه خواند و سه مرتبه فرمود: «سَلُّوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» پس صعصعه بن صوحان برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! دَجِّال چه وقت خروج می‌کند؟ فرمود: سؤال کرده شده، از سؤال کننده دانایتر نیست، ولیکن برای آن علامت و هیأت‌هایی است که بعضی در پی بعضی آشکار خواهد شد. اقول: حضرت بعد از ذکر علامات بسیاری برای خروج دَجِّال و ذکر خلقت نحس او، می‌فرماید: «ینادی بأعلى صوته يسمع ما بين الخافقين من الإنس والجن والشياطين يقول: إلی اولیائی، أنا الذی خلق فسوی و قدر فهدی، أنا ربکم الأعلى»؛ به بلندترین آواز خود، فریاد می‌زند، منم آن کس که مخلوقات را آفریده. پس تسویه کرده و اندازه گرفته و راهنمایی کرده، منم ربّ اعلاى شما. دشمن خدا، دروغ می‌گوید به درستی که او اعور - یک چشم - است، طعام می‌خورد و در بازار راه می‌رود. به درستی که پروردگار شما از نقایص و احتیاج منزّه است. نه اعور است، نه غذا می‌خورد، نه در بازار راه می‌رود، نه در ساحت قدس و عزّ احدیتش فنا و زوال راه دارد. آگاه باشید به درستی که اولیای دَجِّال، در آن زمان که خروج کند، زنازادگان و صاحبان طیلسان‌های سبز باشند. سه ساعت از روز جمعه گذشته به دست کسی که عیسی بن مریم در نماز به او اقتدا کند، خدای تعالی در شام بر عقبه افیق او را بکشد. إلی آخر کلماته الشّریفه. نزال، راوی خبر گوید: از صعصعه پرسیدم مقصود امیر المؤمنین علیه السلام از آن کس که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند، کیست؟ «قال: هو الثّانی عشر من العتره الثّاسع من ولد الحسین علیه السلام و هو الشّمس الطّالعه من مغربها، یظهر عند الرکن و المقام فیطهر الأرض و یضع میزان العدل فلا یظلم أحدٌ أحدًا». گفت: آن کس دوازدهمین از عترت و نهمین از فرزندان حسین علیه السلام است، او است آفتابی که از مغرب خود طلوع کند و نزد رکن و مقام آشکار شود، پس زمین را از هر ناپاک پاک کند، هیچ کس بر هیچ کس ظلم نکند و هر کس حدّ خویش را بداند.

[بشارت راهب]

۶ رفره در بشارت دادن راهبی به ظهور آن جناب است. نعمانی (۳۱۷) به سند متصل از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی و سید هاشم بحرانی در غایه المرام از کتاب سلیم روایت نموده که؛ گفت: در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از صفین برمی‌گشتیم، لشکریان، نزدیک دیر راهب نصرانی فرود آمدند، ناگاه پیر نیکو رو و خوش هیأتی که کتابی در دست داشت، از دیر بیرون آمد تا این که حضور مبارک امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شد و بر حضرتش به خلافت سلام کرد. حضرت فرمود: مرحبا به برادری که شمعون بن حمّون است. عرض کرد: من از نسل مردی هستم که حواری عیسی بن مریم و برتر آنان و محبوب‌ترین آنها به سوی او و نیکی کننده ترین ایشان به وی بوده و عیسی علیه السلام وی را وصی خود فرموده و کتب و علم و حکمت خویش را به او سپرده، پس خانواده او همواره بر دین عیسی علیه السلام پاینده بوده‌اند، به حبل شریعت او تمسک جسته‌اند، کفر نورزیده‌اند، مرتد نشده‌اند و آن کتب را تغییر نداده‌اند. آن کتاب‌ها که به املاى عیسی علیه السلام و دست خطّ پدر ماست، نزد من است و در او است آن چه بعد از وی واقع شود، در آنها ظهور پادشاهان، مدّت پادشاهی آنها و حوادث زمان پادشاهی ایشان بیان شده است. و نیز مرقوم است: آن گاه خداوند، مردی از عرب از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرّحمن از زمین تهامّه از قریه‌ای که مکّه‌اش گویند، برانگیزاند؛ آن مرد را احمد نامند و برای او، دوازده نام است. در آن کتاب‌ها از مبعث، مولد، محلّ هجرت او و جنگ کننده با او خبر داده، هم‌چنین از زندگانش و آن چه امتش بعد از وی تا زمان نزول عیسی بن مریم از آسمان دیدار نمایند، آگهی داده است. آن گاه در آن کتاب ترقیم یافته، سیزده نفر از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرّحمن هستند که برگزیدگان آفریده‌های

خدا و محبوب‌ترین مخلوق به سوی او می‌باشند. خداوند با هر کس که ایشان را دوست دارد دوست است و با هر کس که آنان را دشمن دارد دشمن است. هر کس اطاعتشان کند، راه یابد و هر که عصیان‌شان ورزد، گمراه گردد. فرمان برداری آنان، فرمان برداری خدا و نافرمانی ایشان، نافرمانی او است. نام‌های آن‌ها، انساب و اوصافشان و مدت زندگانی هر یک از ایشان نوشته شده و این که چند نفر ایشان، حدیث خود را مستور و از قوم خویش مکتوم می‌دارند و کیست آن کس از ایشان که ظهور کند و مردم منقاد او شوند؛ حتی نازل عیسی بن مریم علی‌آخراً، فیصلی عیسی بن مریم خلفه و یقول: انکم الأئمه، لا ینبغی لأحد أن یتقدّمکم. فیتقدّم، فیصلی بالتّیاس و هو خلفه فی الصّف الأوّل. تا زمانی که عیسی بن مریم بر آخر آن‌ها فرود آید، پس در نماز به او اقتدا کند و بگوید: به درستی که شما، امامان کل خلائق هستید. سزاوار نباشد مر احدی بر شما تقدّم گیرد. پس آخرین آن‌ها پیش رود و با مردم نماز گزارد و عیسی‌علیه السلام پشت سر او، در صف اوّل بوده باشد. اوّل آن سیزده تن، بهتر و افضل ایشان و برای او مانند اجرهای ایشان و اجرهای اطاعت کنندگان ایشان و راه یافتگان به ایشان است. او احمدصلی الله علیه وآله وسلم است و نامش محمد بن عبد الله، یاسین، فتّاح، خاتم، حاشر، عاقب، ماحی، قائد، نبی الله، صفی الله و حبیب الله می‌باشد، و به درستی که چون خدا ذکر گردد، او نیز ذکر شود، او گرمی‌ترین آفریدگان خدا و محبوب‌ترین آن‌ها به سوی او است. ملک مکرم و پیغمبر مرسلی را از آدم و هر که جز او است، بهتر نزد خدا و محبوب تر به سوی او از محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله نیافریده است. در روز قیامت خداوند او را بر عرش خود بنشاند و شفاعت او را قبول فرماید. به نام او قلم در لوح محفوظ به نام او جاری گردید که «محمد رسول الله صلی الله علیه وآله» و به نام صاحب لوا در روز حشر اکبر، برادر، وصی، وزیر و جانشین او در امت، محبوب‌ترین مخلوق خدا به سوی خدا بعد از او، علی که پسر عم او و ولی هر مؤمن بعد از او است. آن گاه از فرزندان محمد و علی یازده مرد باشند که دو نفر، هم‌نام دو پسر هارون (شبر و شبیر) باشند و نه نفر از فرزندان کوچک هر یک بعد از دیگری «آخرهم الذی یصلی عیسی علیه السلام خلفه»؛ آخر آن‌ها کسی است که عیسی علیه السلام، پشت سر او نماز گزارد. این ناچیز گوید: نعمانی روایت خود را تا این جا خاتمه داده، آن گاه گفته و ذکر باقی الحدیث بطوله. لکن محدّث بحرانی قدس سره، خبر را تا آخر روایت کرده است. در پایان حدیث آن که؛ پس آن راهب دست داد و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت نمود. حضرت به او فرمود: کتابت را به من بنمایان! آن را به دست مبارکش داد. آن گاه به یکی از اصحاب فرمود: برخیز! با راهب، ترجمانی به دست کن که کلام راهب را بفهمد و این کتاب را به زبان عرب، نسخه بردارد. چون چنان کرد و نسخه را بیاورد، به فرزندش حسین فرمود: کتابی که به تو سپرده‌ام بیاور. چون آورد، به آن مرد فرمود: با نسخه خود مقابله کن که من آن را به خط خود و املائی حضرت رسول خداصلی الله علیه وآله، نگاشته‌ام. چون مقابله نمود، دو نسخه چنان با هم مطابقت کرد که گویی یک نفر املا کرده و نگارش نموده، پس امیر المؤمنین علیه السلام ثنا و ستایش خدا را به جای آورد.

[بشارت وهب]

۷ رفره بشارت وهب بن متبه است، بشارت خدای تعالی را به موسی در باب ظهور آن حضرت. ابن بطریق در مستدرک از فضایل سمعانی از ابوهارون عبدی از ابوسعید خدری روایت کرده، قریب به مضمون خبری که از گنجی و دارقطنی در حدیث نبوی است که در بشارات مطلقه حضرت رسول خداصلی الله علیه وآله از طرق عامه، روایت خواهد شد. إن شاء الله. پس از اتمام خبر، سمعانی گوید؛ ابوهارون عبدی گفت: وهب بن متبه را در موسم حج، ملاقات کردم. پس این حدیث را که از ابوسعید شنیده بودم بر او عرضه داشتم. گفت: ای ابوهارون! به درستی که چون قوم موسی بن عمران مفتون شدند و گوساله پرستش نمودند، کردار نکوهیده بنی‌اسرائیل بر موسی بسیار خیلی گران آمد. پس عرض کرد: ای پروردگار من! چون از میان قوم غایب گردیدم، آن‌ها را مفتون فرمودی. خدای عزوجل فرمود: ای موسی! قوم پیغمبرانی که پیش از تو آمدند؛ امتحان شدند، هم چنین قوم پیغمبرانی که بعد تو

خواهند آمد، زمانی که پیغمبرشان از میانشان برود، در معرض امتحان و افتتان قرار خواهند گرفت. موسی عرض کرد: آیا امت احمد نیز مفتون خواهند شد با آن همه فضیلت و خیری که به آنها عطا فرموده‌ای و به هیچ یک از کسانی که پیش بوده‌اند، عطا فرموده‌ای؟ پس خداوند، به سوی موسی وحی فرستاد که زود باشد برای امت محمد فتنه بزرگی در رسد تا این که بعضی از آنها، بعضی را پرستش کنند و بعضی دیگر، از بعضشان بی‌زاری و برائت جویند تا آن زمان که نکال و عقوبت، آنها را فرا رسد و تا این که امر پیغمبر خود را انکار کنند. آن‌گاه خداوند امرشان را به وسیله مردی از ذریه احمد اصلاح فرماید. موسی عرض کرد: یا رب اجعله من ذریتی! فقال: یا موسی! انه من ذریة أحمد و عترته أصلح به أمر الناس و هو المهدی علیه السلام. ای پروردگار من! او را از ذریه من قرار بده! پس خدا فرمود: ای موسی! به درستی که او از ذریه احمد و عترت او است که به وسیله او، امر مردم را اصلاح می‌کنم و او، مهدی علیه السلام است. (۳۱۸)

[بشارت زید بن علی بن الحسین (ع)]

۸ رفره در بشارت زید بن علی بن الحسین علیه السلام به ظهور آن جناب است. در کفایه الاثر (۳۱۹) از یحیی بن زید روایت کرده که گفت: از پدرم شماره امامان را پرسیدم. فقال: الأئمة الاثني عشر؛ أربعة من الماضين و ثمانية من الباقين؛ فرمود: امامان دوازده نفرند که چهار نفر آنها گذشته و هشت نفر دیگر، باقی است. گفتم: نام آنها را برای من بگو! گفت: اما گذشتگان: علی بن ابی طالب، حسن، حسین علی بن الحسین و از باقی ماندگان: برادرم باقر، بعد از او جعفر صادق، بعد از او، پسرش موسی، بعد از او، پسرش علی، بعد از او، پسرش محمد، بعد از او، پسرش علی، بعد از او، حسن پسر او و بعد از او، مهدی است. گفتم: ای پدر! آیا تو از جمله امامان نیستی؟ گفت: نه! و لکن من از عترت باشم. گفتم: پس از کجا نام‌های آنها را دانستی؟ گفت: عهد معهود عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم؛ حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، عدد امامان و نام‌های آنان را خبر داده است. نیز در کفایه (۳۲۰) از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: بر زید بن علی بن الحسین داخل شدم، پس به او گفتم: قومی پندارند صاحب این امر تویی! گفت: نه! من از عترت باشم، ولی دارای رتبه امامت نباشم. گفتم: بعد از آن که شما امام نیستید، پس که امام و متولی امر امامت خواهد بود؟ گفت: هفت نفر از اوصیا و مهدی از جمله ایشان است. محمد بن مسلم گفت: آن‌گاه حضور مبارک حضرت باقر علیه السلام شرفیاب شده، گفتار زید را به عرض مبارکش رسانیدم. حضرت فرمود: برادرم، زید راست گفت؛ زود باشد که بعد از من هفت تن از اوصیا متولی امر امامت شود که و مهدی، از جمله ایشان است. آن‌گاه گریست و فرمود: گویا زید را می‌بینم که در کتاسه کوفه، مصلوب شده. ای پسر مسلم! پدرم مرا از پدرش حضرت حسین علیه السلام حدیث کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله دست مبارک بر شانه من گذاشته، فرمود: یا حسین! یخرُج من صُلبک رجل یقال له زید؛ یقتل مظلوماً؛ إذا کان یوم القیامة یحشر و أصحابه إلى الجنة؛ ای حسین! از صلب تو مردی بیرون آید که زید نامیده شود، در حالت ستم کشته شود و چون روز قیامت شود، با اصحابش به سوی بهشت محشور گردد. در کفایه الاثر (۳۲۱) نیز از محمد بن بکیر روایت کرده که گفت: بر زید بن علی بن الحسین داخل شدم. صالح بن بشر نزد او بود و اراده رفتن به عراق داشت. پس به او سلام نموده، گفتم: یا ابن رسول الله! مرا به چیزی که از پدرت شنیده‌ای، خبر بده! گفت: آری! پدرم از پدرش از جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا حدیث کرد که فرمود: من أنعم الله علیه بنعمه، فليحمد الله و من استبطأ الرزق، فليستغفر وليقل: لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم؛ هر کس خدای نعمتی بر او انعام فرماید، پس باید خدا را ستایش کند و هر کس روزی او کندی نماید، پس باید استغفار کند و بگوید: لا حول و لا قوة إلا بالله. عرض کردم: یا ابن رسول الله، مرا زیاد کن! گفت: آری! پدرم مرا از پدرش از جدش حدیث کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ الْمُرْكَمُ لِذُرِّيَّتِي الْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ وَ السَّاعِي لَهُمْ فِي أُمُورِهِمْ عِنْدَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ؛ چهار کس اند که من در روز قیامت آنها را شفاعت

کننده‌ام؛ اول، کسی که ذریه مرا گرامی دارد، دوم، کسی که حاجتشان را بر آورد، سوم، کسی که زمان درماندگی آنها در انجام امورشان سعی کند، چهارم، کسی که به دل و زبان دوستشان دارد. گفتم: زدن یا ابن رسول الله! من فضل ما أنعم الله علیکم. گفت: آری، پدرم مرا از پدرش از جدش حدیث کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من أحبنا أهل البيت فى الله، حشر معنا و أدخلناه معنا الجنة؛ هر کس ما را، در راه رضای خدا دوست بدارد، با ما حشر یابد و ما او را با خویش در بهشت داخل کنیم. ای پسر بکیر! هر کس چنگ زند، در بلندترین درجات خواهد بود. ای پسر بکیر! به درستی که خدای تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله وسلم و برگزیده ذریه او را اختیار فرموده، پس اگر ما نبودیم، خداوند دنیا و آخرت را نمی آفرید. ای پسر بکیر! خدا به ما شناخته و عبادت کرده شد و ما راه به سوی خدا هستیم، و ما المصطفى و ما المرتضى و ما يكون المهدي قائم هذه الأمة (۳۲۲)؛ حضرت محمد مصطفی و علی مرتضی از ما است و مهدی موعود که قائم این امت است، از ما می باشد. گفتم: یا ابن رسول الله! آیا پیغمبر شما خبر داده که قائم شما در چه زمان قیام می فرماید؟ گفت: ای پسر بکیر! تو او را ادراک نکنی، به درستی که این امر بعد از شش نفر از اوصیای بعد از این خواهد بود؛ آن گاه خدا خروج قائم ما را قرار می دهد، پس زمین را از عدل و داد پر می کند، چنان چه از ظلم و جو پر شده باشد. گفتم: یا ابن رسول الله! آیا تو صاحب این امر نیستی؟ فرمود: نه من از جمله عترت باشم. دو مرتبه پرسیدم، همان جواب گفت. پس گفتم: آن چه را در خصوص حضرت مهدی - عج الله فرجه - می گویی، از پیش خود گویی یا از رسول خدا؟ گفت: (وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ (۳۲۳))؛ اگر غیب را می دانستم، هر آینه خیر بسیار در می یافتم. این مهدی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله ما را بدان آگاه فرمود، آن گاه این ابیات را انشا کرده، گفت: نحن سادات قریش و قوام الحق فینا نحن الأنوار التي من قبل کون الخلق کنا نحن ما المصطفى المختار و المهدي ما فبنا قد عرف الله و بالحق أقمنا سوف یصلیه سعيراً من تولی الیوم ما (۳۲۴) اکمال فیہ تجلیل و اجمال بعد تفصیل. بدان که بر لسان مبارک کل رسل و تمامی انبیا و اوصیای، مذکور، در جمیع کتب و صحف آسمانی، مزبور در دفاتر کهنه و منجمین و براهمه و سایر فرق، مستور آمده طلوع نیری اعظم و ظهور کنزی مطلسم در پایان روزگار که به تجلی طلعت آن ظهور، سرای سراپا غرور و شرور، به سرای سر تا به پای راستی و بهجت و سرور تبدل گیرد و جهان پر از محنت و زحمت و نفاق از پای تا سر به محبت و رحمت و وفاق، تغیر پذیرد. به طلوع طلیعه آن نور، زنگ ظلمات ظلم و جور و اخلاق نکوهیده و بزهکاری از مرآت هستی عالم، سترده و بساط عدل و داد و وداد، خوش کرداری و خوی پسندیده بر بسیط زمین گسترده آید، جهان کهنه، نو شود و عالم پیر، دگر باره جوان گردد. جمیع بنی آدم در ظل رایت فضل و احسانش به کمال سعادت بشریه نایل شده و در مهد سلامت و فراغت زندگی کنند. کلیه حیوانات زبردست، در کنف حمایت عدل و انعامش از تعدی و تطاول زبردستان استراحت یافته، در مرغزار آسایش و امنیت زیستن نمایند. لذا ملل سایر دنیا بر این ظهور اعظم، اتفاق نموده و با یکدیگر راه وفاق پیموده اند، دیده انتظارشان همواره برای دیدار آن نور، باز و طایر اشتیاقشان همیشه به جهت ادراک آن ظهور، در پرواز است. لکن در تعیین آن شخص ظاهر و تشخیص آن نور باهر، بسی اختلاف کرده اند: طایفه مجوس و زردشتیان گویند: از عجم و نامش، بهرام است. فرقه یهود گویند: از بنی اسرائیل و نامش، ماشیح است. و عقیده گروه نصارا آن که حضرت عیسی علیه السلام است که از آسمان فرود آید. و بدان که طایفه مجوس، موعود منتظر را از خود شمارند و این دعوی بر وجهی صحیح است؛ چون سلسله نسب حضرت قائم - ارواحنا لثراب مقدمه الفداء - به حضرت سید الساجدین علیه السلام به مادرش، شاه زنان که شهربانویه می باشد، به یزدجرد، پیوند گیرد و از همین جهت آن حضرت را ذوالخیرتین گفتند، شاعر گوید: و ان غلاماً بین کسری و هاشم! لأفضل من ینطب علیه التمام هم چنین یهود که گویند از بنی اسرائیل است فی الجمله در مقال خود صادقند، چون مادر بلا واسطه آن حضرت، ملیکه، نرجس خاتون، دختر پسر قیصر روم، مادرش از فرزندان شمعون، وصی حضرت عیسی علیه السلام است. پس عروق نسب اعلاى حضرت حجة بن الحسن - ارواحنا لثراب مقدمه الفداء - به سه ملت بزرگ و قوم نجیب دنیا که عرب و عجم و بنی اسرائیل می باشند، اتصال و ارتباط دارد. شیخ سلیمان

بلخی حنفی در باب هفتاد و سوم از کتاب ینابیع المودّه بر بشارت انبیای سلف، به ظهور حضرت مهدی - ارواحنا لثراب مقدمه الفدا - تصریح کرده، چنانچه گوید: به درستی که برای خدای تعالی به سوی حضرت مهدی در کتاب خود در آیات بسیار، اشاره است؛ چنانچه از پیش گذشت. پس از همین جهت، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم، امت خود را به این بشارت عظمی بشارت دادند؛ چنانچه پیغمبران گذشته، ظهور پیغمبر ما و احوال مهدی علیه السلام را بشارت دادند و من بشارت آنان را در کتاب مشرق الأکوان ذکر کرده‌ام. محدّث نحیر میرزا محمد اخباری در رساله تحفه امینیه می گوید: بعد از تبع در عقاید و اقوال امم، بعد از اتّفاق در وجود صانع، ندیدم امم مختلفه بر امری اتّفاق کنند، چون اتّفاق بر ظهور حضرت مهدی علیه السلام. در کتاب تذکره الائمه مسطور است؛ بدان که جمیع طوایف امم از بنی آدم، خاصه اهل کتاب که عبارتند از یهود، مجوس، نصارا و کافران حربی، مرتاضان هندوان، راهمه، جوکیان، ساسانیان، اهل خطا و صرصر و خان‌بالغ و چین، حکمای یونان و فلاسفه و سوفسطائیه، اهل نجوم و تناسخ و جمهور هفتاد و سه فرقه مذهب مسلمانان، به وجود شریف امام زمان قایل اند الاّ قلیلی از نصارا و نیز فرقه‌ای از فرنگیان که در خصوصیات آن اختلاف کرده‌اند و در مقام آن، بیان می‌شود. تا این که گوید: و نام مبارک آن حضرت در بسیاری از جاهای قرآن مذکور است که حق تعالی به سرّ، خطاب فرموده؛ مثل نجم و عصر و فجر که در اول سور قرآنی به لفظ قسم، واقع شده و در سوره بقره مراد به غیب، آن حضرت است. در صحف ابراهیم، حاشر است و در زبور و دزبور، در تورات به لغت ترکوم، اوقیدمو، در تورات عبرانی، ماشع، در انجیل، مهمیداخر، در انجیل فرنگیان، مسیح الزمان است. در کتاب زمزم زردشت، سروش ایزد، در کتاب ایستاع که تفسیر آن زند و پازند است، بهرام و به روایت دیگر بنده یزدان، در کتاب ارماطس، شماتیل، در کتاب هزارنامه هندوان، لندیطارا، در کتاب جاودان خرد مجوس، خسرو، در کتاب اژی پیغمبر، میزان الحق، در کتاب برزین آذر فارسیان، پرویز، در لغت فرنگ الأمان که ماجار می‌گویند، فیروز، در کتاب قبروس رومیان، فردوس الأکبر است. در صحیفه آسمانی، کلمه الحق و لسان الصدق، در کتاب کندرال، صمصام الأکبر، در کتاب گبران عجم، کعباد دوم، یعنی عادل بر حق. شیخ بهایی در کشکول می گوید: فارسیان او را ایزدشناس و ایزدشان گویند، در کتاب پاتنگل، راهنما، در کتاب مابارقین، زندفریس، در کتاب شاکمون، ایستاده و خداشناس، در کتاب نحاو، کوکما، و در کتاب دید براهمه، منصور، در کتاب پرلیوموا، قائم، در کتاب شعای پیغمبر، فرخنده، در کتاب ذوهر، بقیه الله، در کتاب انکلیون، برهان الله، در کتاب قطره، قاطع است. اقول: مقصود صاحب تذکره این است که بزرگان گذشتگان از انبیاء علیهم السلام و غیر ایشان، به نور نبوت و یا به صیقل ریاضت و یا به علم نجوم و کفایت و یا چیزهای دیگر، ادراک و استنباط کردند که شخصی با اوصاف معین و اخلاق مشخصه‌ای که جز بر حضرت قائم - عجل الله فرجه - انطباق نگیرد، در دنیا ظاهر شده و چنین و چنان خواهد کرد؛ مطابق آن چه در شریعت مقدسه اسلام در خصوص حضرت مهدی و قائم آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - وارد شده است، پس معلوم می‌شود مقصود همه آنان، همان وجود مبارک است. ایماض فی دفع اعتراض: در بشاره الظهور است که اگر گفته شود در بسیاری از بشارات مذکوره در مقصد اول صراحت، بلکه دلالتی نیست بر این که شخصی که به ظهور او بشارت داده شده، همین مهدی موعودی است که ظهور او محلّ اتّفاق اهل اسلام، بلکه ضروری این دین است. چه ممکن است مقصود بشارت‌دهندگان، شخص دیگری باشد، پس شما از چه جهت، اشارات آن‌ها را بشارات آن حضرت می‌شمارید؟ جواب: مقصود اصلی ما از تأسیس مقصد اول، بشارات انبیاء علیهم السلام و کتب رابعه سماویه و آن چه جز این است، بر سبیل استتباع و استطراد است و تنزیل بشارات آنان بر حضرت مهدی علیه السلام بر دو مقدمه موقوف است: اول: آن که از تبع در کتب مقدسه و کلمات انبیاء علیه السلام معلوم می‌شود، آن ظهور عظمی را که با آن کیفیت و آثار مخصوص بشارت داده‌اند، یک ظهور است نه ظهورات متعدده. دوم: ذوات مقدسه انبیا و رسل و کلّ حجج بالغه الهیه به منزله شخص واحدند؛ چه همه، مبعوث از واحد و بر امر واحدند؛ لا نفرّق بین أحدٍ من رسله. جان گرگان و سگان از هم جداست متّحد، جان‌های شیرین خداست سوم: اگر از شخص واحد، عامّ و خاصّ، مطلق و مقید، مجمل و مفصّل، مبین و مبهم صادر شود، طبق قانون محاوره دایر میان عقلا،

حمل عامّ بر خاصّ، مطلق بر مقید و مبهم بر مبین خواهد شد. مثلاً آقا به نوکر خود بگوید: آب بیار! بعد از آن بگوید: آب سرد بیار! نزد اهل لسان بدیهی است که مقصود او، دو قسم از آب نیست، بلکه غرض او از آب مطلق که اوّل خواسته، همان آب سرد است. یا اگر بگوید: فردا شخصی وارد این شهر می‌شود، ظلم را برمی‌دارد، میزان عدل می‌گذارد، ستمکاران را سیاست می‌کند، بعد از آن بگوید: فردا مثلاً محمد حسین نام وارد این شهر می‌شود، چنین و چنان می‌کند و البته هر عاقلی می‌داند، غرض او از آن شخص که اوّل به طور ابهام گفته، همین محمد حسین است که بعد، تعیین و تبیین نموده و ابداً احتمال نمی‌دهد مراد او شخص دیگری باشد، مگر آن که گوینده، قرینه‌ای بر تعدّد در کلام خود نصب کرده باشد. چون این مبانی تشدید یافت، گوئیم: هر یک از سلسله انبیاء علیهم السلام بشارت دادند که شخصی در دنیا ظاهر شود که تمام افراد بشر را به پرستش خدای یگانه سوق نماید، همه قبایل روی زمین، لب‌ها را به ذکر خدای لا غیر پاکیزه کنند و زانوها برای عبادت او، دوتا نمایند و هکذا. هر یک آثار و علامتی، اوصاف و نعوتی، خواص و کیفیاتی برای شخص ظاهر و دوره ظهور و عصر بروز او بیان کردند تا نوبت نبوت و دوره رسالت به اشراق انوار ختمیه محمدیه - علیه و آله من الصلوة از کیهان و من التسلیمات انمیها - رسید. آن عقل کلّ و خاتم رسل، پرده‌های اجمال و ابهام بردرید، جزئیات و کلیات احوال و اطوار و اخلاق و شمایل آن شخص طاهر را بیان نمود و از وی به مهدی و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم تعبیر فرمود. در اخباری فرمود: «آن شخص - که چنین و چنان کند - از امت من است» تا به این وسیله غیر امت مرحومه، خارج شود. در احادیثی فرمود: «از عترت من است» تا غیر عترت بیرون رود. در فرمایشاتی فرمود: «از فرزندان فاطمه است» تا غیر فاطمی خود را بی‌نصیب داند و هنگامی فرمود: «از فرزندان حسین است» تا جز ایشان، خود را محروم شمارند. پس هر عاقل منصف می‌فهمد که موعود کلّ رسل و مبشّر تمامی امم و منتظر همه طوایف، همانا همین کسی است که در شریعت مقدّسه اسلام، تشریح حال و تبیین احوال او کما هی گردیده و در لسان مبارک حضرت ختمیه و اهل بیت معصومینش که السنه صادق الهیه‌اند، از او به مهدی و قائم تعبیر شده، نه غیر او. لذا بشارت کلّ رسل ناظر به حضرت وی و اشارات تمامی پیشینیان و ائمه به جناب او خواهد بود.

عقبریه سیزدهم: [بشارت ظهور در کلام رسول اکرم (ص)]

عقبریه سیزدهم: [بشارت ظهور در کلام رسول اکرم (ص)]

بدان که این ناچیز، خوش داشتم پیش از بیان اخبار وارده از حضرت رسول مختار در بشارت ظهور حضرت ولی کردگار - الحجّة بن الحسن العسکری علیهم سلام الله الملك الغفار، تلذیذاً للطائفه الشیعه الأثنی عشریه و تأییداً لحقیه مذهبهم الحقه المرضیه - نصوص و روایاتی را نقل نمایم که از آن رسول با عزّ و تمکین در خلافت و عدد و سایر اوصاف شریفه آن ائمه دین، وارد گردیده و چون اقسام آن اخبار، بسیار و در ضمن هر قسمی، احادیثی از طرق عامّه - فضلاً عن طرق الخاصّه - بی‌شمار است، لذا در نقل چند قسم از آن اقسام با ذکر چند خبر هدایت انجام، در ذیل هر قسمی از آن اقسام میمنت فرجام، در ضمن چند رفره در این مضمون و مقام، هدیه لآخواننا الکرام، آن‌ها را با بنان کثیره الآثام در حیز تحریر و تسطیر و ارقام در آورده، پس می‌گوئیم:

[نصوص وارده در امامت ائمه (ع)]

[نصوص وارده در امامت ائمه (ع)]

۱- رفرقه بدان که قسم اول، نصوص وارده از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم است بر این که امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او از ائمه دین علیهم السلام، امامان بر خلق، پیشوایان راه هدی و حجّت خدا بر بندگان اویند و در آن چند حدیث است.

[حدیث اول]

صدر الائمه موقّف بن احمد به سند خود از سلمان فارسی - رضوان الله علیه - روایت کرده که زمانی، خدمت رسول خدا مشرف شدم. دیدم که حسین علیه السلام را بر ران خود نشانده، بر چشم و دهان او بوسه می‌زد و می‌فرمود: تو سرور، پسر سرور، برادر سرور و پدر سرورانی، تو امام، پسر امام، برادر امام و پدر امامانی؛ تو حجّت خدا و پدر حجّت های خدایی که از صلب تو بیرون آیند و نهمی ایشان، قائم ایشان است. (۳۲۵)

[حدیث دوم]

ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن عباس روایت کرده که نعتل نامی از علما و احبار یهود، خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شد و مسایلی چند از توحید از آن حضرت سؤال نمود، جواب کافی شنیده به شرف اسلام مشرف شد و بعد عرض کرد: فدایت شوم، مرا از وصی خود خبر ده! زیرا پیغمبری از جانب خدا بر خلق مبعوث نشد مگر این که از برای او وصی بود. پیغمبر ما موسی بن عمران، یوشع بن نون را وصی خود گردانید. وصی تو که خواهد بود؟ رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: بلی! وصی من، علی بن ابی طالب است و بعد از او، دو فرزندم حسن و حسین و بعد از ایشان، نه نفر از اولاد حسین که همه امامان نیکو کردارند. نعتل عرض کرد: اسامی شریفه ایشان را برای من بیان فرما! حضرت فرمود: چون حسین از دنیا گذرد، پسرش علی، امام است و بعد از علی، پسرش محمد، بعد از محمد، پسرش جعفر، بعد از جعفر، پسرش موسی، بعد از موسی، پسرش علی، بعد از علی، پسرش محمد، بعد از محمد، پسرش علی، بعد از علی، پسرش حسن، امام است و بعد از حسن، حجّة بن الحسن، امام عصر است. این دوازده نفر امامان، به عدد نقبای بنی اسرائیل می‌باشند. نعتل عرض کرد: تمام آن چه فرمودی، را در کتب پیشینیان دیده‌ام و در وصیت نامه موسی بن عمران علیه السلام خوانده‌ام. بعد از آن برخاست و در حضور رسول خداصلی الله علیه وآله این اشعار را انشا نمود و گفت: صَلَّى الْإِلَهَ ذُو الْعَلَى عَلِيكَ يَا خَيْرَ الْبَشَرِ أَنْتَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى الْهَاشِمِيُّ الْمَفْتَخِرُ وَمَعَشَرَ سَمِيَّتِهِمْ أُمَّةٌ اثْنِي عَشَرَ جِبَاهِمُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ثَمَّ اصْطَفَاهُمْ مِنْ كَدْرِ قَدِّ فَازٍ مِنْ وَالَاهِمُ وَخَابَ مِنْ عَادِ الزَّهْرِ أَخْرَهُمْ يَشْفَى الظُّمَأُ وَهُوَ الْإِمَامُ الْمُنْتَظَرُ عِزَّتِكَ الْأَخْيَارُ لِي وَالتَّابِعُونَ مَا أَمَرَ مِنْ كَانْ عَنْهُمْ مَعْزُضًا فَسَوْفَ يَصَلَّاهُمْ سَقْرًا (۳۲۶)

[حدیث سوم]

نیز ابراهیم محمد حموینی به سند خود از حضرت سید الشهداء علیه السلام روایت کرده که فرمود: روزی خدمت جدّم رسول خداصلی الله علیه وآله رفتم و نزد او ابی بن کعب نشسته بود. رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به من فرمود: مرحبا به تو ای ابو عبدالله! ای زینت دهنده آسمانها و زمینها! ابی بن کعب عرض کرد: چگونه حسین زینت آسمانها و زمینها است؟ فرمود: قسم به خدایی که مرا به رسالت، به سوی خلق فرستاده، قدر و منزلت حسین در آسمان، زیادتر از زمین است، در جنب راست عرش نوشته است، حسین مصباح هدایت، سفینه نجات، امام و پیشوای مردم است. حق، سبحانه و تعالی، در صلب حسین، نطفه مبارک طیب و طاهری جای داده که پیش از آن که شب و روزی به وجود آید، آفریده شده است و به زبان او کلماتی نهاد که هیچ آفریده‌ای خدا را به آن کلمات نخواند، مگر آن که خدا او را با سید الشهداء، حسین علیه السلام محشور گرداند و آن حضرت در روز قیامت او را شفاعت کند. حق تعالی، همّ و غمّ او را برطرف گرداند، قرضش را ادا کند، مشکلات امور را سهل گرداند، راه هر

کاری را به او واضح و روشن سازد، او را بر دشمنان ظفر دهد، پرده او را پاره نکند. ابی بن کعب عرض کرد که آن کلمات کدام است؟ فرمود: چون از نماز فارغ شوی، پیش از آن که از جای خود برخیزی بگو: «اللهم انی أسئلك بکلماتک و معاهد عرشک و سکان سماواتک و أرضک و انبیائک و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسر فأستلک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تجعل لی من عسری یسراً». چون این دعا را بخوانی، خدای تعالی کار مشکل تو را آسان و سینه تو را از علم و حکمت مملو گرداند و در وقت مردن، کلمه «لا اله الا الله» را بر زبانت جاری گرداند! و بعد از آن، رسول خدا، اسامی هر یک از امامان از ذریه حسین را واحداً بعد واحد ذکر نمود و دعای مخصوص هر یک از ایشان را نقل نمود. بعد، ابی بن کعب عرض کرد: یا رسول الله! حال این امامان، چگونه از جانب خدای تعالی به تو رسید؟ فرمود: خدای تعالی، دوازده خاتم به سوی من فرستاد و دوازده صحیفه که نام هر امامی در خاتم او نقش و صفات هر امامی در صحیفه او مرقوم بود. (۳۲۷)

[حدیث چهارم]

و ایضاً ابراهیم بن محمد حموی به سند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت: از رسول خدا قضیه درداییل را شنیدم که ملک مقرّبی بود، شنیدم و به سبب خطوری که در قلب خود نمود، پر و بال او ریخته و معذب شد تا شب تولّد آن حضرت که حضرت سید الشهداء علیه السلام، عالم را به نور قدوم خود مزین و مؤثر ساخت. حق تعالی امر فرمود، آتش جهنّم را فرو نشانند، بهشت و حوریان را زینت کنند و صفوف ملائکه آراسته شود به جهت کرامت مولودی که برای رسول خدا متولّد می‌شود و به جبریل امر فرمود، با هزار قبیل از ملائکه با زینت تمام به زمین فرو آیند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله تهنیت و بعد از تهنیت، تعزیت گویند به این که امت تو، مولود تو را شهید خواهند نمود و قاتلان او در آتش جهنّم، مخلّد خواهند شد. چون جبریل با آن گروه از ملائکه نازل شد، به درداییل برخوردند. درداییل از سبب نزول، سؤال نمود، جبریل، کیفیت حال را برای او بیان نمود، درداییل، جبریل را شفیع خود گردانید و گفت: سلام مرا خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برسان و عرض کن، تو را به حقّ این مولود قسم می‌دهم که از خدا سؤال نما، شاید از تقصیر من بگذرد. پس جبریل با آن گروه از ملائکه خدمت آن سرور، مشرف شدند و به آن چه از جانب پروردگار مأمور بودند، امتثال نمودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از قاتلان حسین علیه السلام بیزاری نمود، و نزد فاطمه علیها السلام رفته و او را تهنیت و تعزیت فرمود. فاطمه علیها السلام به گریه درآمد. آن گاه حضرت فرمودند: حسین کشته نشود تا آن زمان که امامی از او به وجود آید که امامان دین و هادیان راه یقین، همه از او به وجود آیند و ائمه دین، بعد از من، هادی، مهدی، عدل، ناصر، سفّاح، نقّاح، امین، مؤتمن، امام، فعال و علمند که آن علی است و حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد و الحسن بن علی و آن که عیسی بن مریم عقب او نماز گزارد، پسر حسن بن علی است که لقب او قائم می‌باشد. پس فاطمه علیها السلام از گریه ساکت شد. بعد جبریل قصّه درداییل را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دیدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قنداقه حسین را که به خرّقه پشمینه‌ای او را پیچیده بودند، روی دست گرفته، به سوی آسمان بلند کرد و عرض نمود: الهی به حقّ این مولود بر تو، نه، بلکه به حقّ تو بر این مولود و بر جدّش محمد، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب، اگر برای این حسین، فرزند فاطمه علیها السلام نزد تو قدر و منزلتی هست از تقصیر درداییل در گذر، از او راضی شو و بال‌هایش را به او عطا کن! دعای آن حضرت به برکت حسین مستجاب شد، درداییل با ملائکه عروج نموده، به آسمان بالا رفت و در مقام اولّ خود قرار گرفت. از آن روز به بعد ملائکه اهل آسمان، درداییل را آزاد کرده حسین می‌نامند (۳۲۸).

[حدیث پنجم]

قاضی ابوالفرج بغدادی از جماعتی از شیوخ خود و آن‌ها از ابی‌هریره روایت کرده‌اند که گفت: من و جماعتی از اصحاب خدمت حضرت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم حاضر بودیم؛ از آن جمله ابوبکر، عمر، فضل بن عباس، زید بن حارثه و ابن مسعود که حسین علیه السلام داخل شد؛ رسول خداصلی الله علیه وآله او را در کنار گرفت، بوسید و فرمود: یا حسین! أنت الإمام ابن الإمام أبو الأئمة تسعة من ولدك أئمة أبرار. عبدالله بن مسعود عرض کرد: آن امامانی که ذکر فرمودی از صلب حسین‌اند، چه کسانی هستند؟ حضرت، سر مبارک را قدری به زیر انداخته، بعد از آن، سر بلند نموده، فرمود: یا بن مسعود! از امر عظیمی سؤال کردی، ولیکن من تو را خبر می‌دهم که از صلب این فرزند من حسین، ولد مبارکی بیرون می‌آید که هم‌نام با جدّ خود علی علیه السلام است، لقب او عابد و نور زاهدین است و از صلب او ولدی بیرون می‌آید که اسم او، اسم من است و شبیه‌ترین خلق به من است، او علم را می‌شکافت شکافتی و ناطق به حق و امرکننده به صواب است و خدای تعالی از صلب او کلمه حقّ و لسان صدق را بیرون می‌آورد. ابن مسعود از اسم او، سؤال کرد، فرمود: اسم او، جعفر صادق است. بعد از آن حسان بن ثابت بر رسول خداصلی الله علیه وآله و انشای مدح آن حضرت نمود. آن گاه رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم برخاسته، داخل خانه عایشه شد. ما یعنی من و علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن عباس نیز با آن حضرت داخل خانه شدیم. دأب رسول الله چنین بود که اگر کسی از او سؤال می‌نمود، جواب می‌فرمود و اگر از او سؤال نمی‌کردند، خود ابتدا به سخن می‌نمود. پس من عرض کردم: بأبی أنت و أمی یا رسول الله! آیا ما را به باقی خلفا از صلب حسین خبر نمی‌دهی؟ فرمود: نعم یا ابا هریره! خدای تعالی از صلب جعفر، مولود نقی طاهر بیرون می‌آورد که همنام موسی بن عمران است، از صلب موسی فرزندی بیرون می‌آید که رضا خوانده می‌شود و او موضع علم و معدن حلم است و فرمود: بأبی المقتول فی أرض الغربه و از صلب رضا فرزند او محمد را بیرون می‌آورد که محمود و اطهر در خلق و احسن در خلق است، از او ولدش علی خارج می‌شود که طاهر الحسب و صادق المهجّه است، از او حسن نقی طاهری بیرون می‌آورد که ناطق از جانب خدا و پدر حجّه الله است. و از صلب او، قائم ما اهل بیت را بیرون می‌آورد که «یملأ الله الأرض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً» و برای او هیبت موسی، حکم داود و بهای عیسی علیهما السلام است و بعد از آن آیه را تلاوت فرمود: (ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

[روایات نبوی درباره ائمه دوازده‌گانه]

[روایات نبوی درباره ائمه دوازده‌گانه]

۲ رفره بدان که قسم دوم نصوص وارده از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم است بر این که امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او، اوصیا و خلفای رسول خدا و احداً بعد واحد هستند و در آن چند حدیث است.

[حدیث اول]

حموینی به سند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خلفا و اوصیا و حجّت های خدا بر خلق بعد از من، دوازده نفرند: اول ایشان برادر من و آخر ایشان فرزند من است. عرض کردند: یا رسول الله! برادر تو کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب. عرض کردند: فرزند تو کیست؟ فرمود: مهدی، که زمین را از عدل و داد پر کند، بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد. (۳۲۹)

[حدیث دوم]

حموینی به سند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من سید پیغمبرانم و علی، سید اوصیاست و اوصیای من بعد از من، دوازده نفرند؛ اول ایشان، علی بن ابی طالب و آخر ایشان، مهدی است. (۳۳۰)

[حدیث سوم]

نیز ابراهیم محمد حموینی به سند خود از ابی الطفیل روایت کرده که گفت: در زمان خلافت عمر، جوانی یهودی از اولاد هارون نزد او آمد و مسایلی چند از او سؤال نمود. عمر پس از عجز از جواب، امر او را به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام محول نموده، چون جوان هارونی به خدمت حضرت مشرف شد، مسایل خود را سؤال نموده و جواب کافی و شافی شنید. عرض کرد: خبر ده که امامان عادل بعد از محمدصلی الله علیه وآله چند نفرند؟ فرمود: ای هارونی! خلفای محمد، دوازده نفر امام عادلند که به آنها، زیان نرساند، هر که آنها را ذلیل کند و به سبب مخالفت کسی که با ایشان طریق خلاف پوید، مضطرب نگردند، ایشان در راه دین خدا از کوه‌های بلند حکم ترند. جوان هارونی عرض کرد: آن چه خبر دادی، راست گفتی؛ قسم به ذات خدا که همه آنها را در کتب پدرم که موسی به او گفته بود و او به دست خود نوشته، بدین منوال دیدم (۳۳۱).

[حدیث چهارم]

و نیز حموینی به اسناد عدیده از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت: خدمت فاطمه زهراعلیها السلام مشرف شدم، پیش روی او لوحی دیدم که برق و لمعان (۳۳۲) آن، چشم را خیره می کرد و در آن لوح، دوازده نام دیدم. عرض کردم: این نام‌ها، چه کسانی هستند؟ فرمود: این نام‌های اوصیای پیغمبر است که اول ایشان پسر عم علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده نفر از اولاد من که آخر ایشان، قائم است (۳۳۳).

[حدیث پنجم]

دوریستی به سند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: دوازده خلیفه از اولاد من، مالک امر می شوند و بعد از آن امور کریهه (۳۳۴) و شداید عظیمه به ظهور رسد و چون مهدی از اولاد من خروج کند، خدای تعالی در یک شب امر او اصلاح نماید که زمین را از عدل پر کند. (۳۳۵)

[حدیث ششم]

ابراهیم بن محمد حموینی روایت را با سند دیگر به اندک تغییری از ابن عباس روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: دوازده خلیفه از اولاد من، صاحب و مالک امر می شوند (۳۳۶).

[حدیث هفتم]

و نیز حموینی به سند خود از زید بن ثابت روایت کرده است که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: من در میان شما دو چیز سنگین می گذارم؛ کتاب خدا و عترت من که اهل بیتم هستند. این‌ها دو خلیفه من، پس از من اند، از یکدیگر جدا نگردند تا بر حوض من وارد شوند. (۳۳۷)

[حدیث هشتم]

ابن ابی‌الحدید به سند خود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من در میان شما دو ثقل را خلیفه کردم، کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند و این‌ها دو خلیفه من، پس از من اند. این‌ها دو طناب کشیده شده از آسمان به زمین اند و از یکدیگر جدا نگردند تا بر حوض وارد شوند. (۳۳۸)

[حدیث نهم]

و ایضاً ابن ابی‌الحدید به سند خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من دو ثقل را به جای خود می‌گذارم و در جای خود خلیفه می‌کنم و فرمودند: خداوند! حق را با علی بگردان هر کجا که علی می‌گردد.

[حدیث دهم]

قاضی ابوالفرج به سند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: از ما دوازده خلیفه است که خداوند ایشان را یاری می‌کند بر کسی که قصد دشمنی ایشان را نماید.

[حدیث یازدهم]

ابراهیم بن محمد حموی به اسناد خود نقل نموده؛ در مجمعی که بیش از دویست نفر از مهاجرین و انصار حاضر بودند، علی علیه السلام مناقب و فضایل خود را ذکر می‌فرمود و از حَضْر استشهاد می‌نمود که شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا به یاد دارید رسول خدا صلی الله علیه وآله در آخر خطبه‌ای که بعد از آن دیگر خطبه‌ای نفرمود، چنین فرمود: من در میان شما دو چیز نفیس می‌گذارم؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترت من، اگر به این دو متمسک شوید، هرگز در ضلالت نمی‌افتید و گمراه نمی‌شوید و آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا روز قیامت بر حوض من وارد شوند. عمر بن خطاب خشمناک شده، از جای برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! همه اهل بیت تو چنین اند؟ فرمود: نه، بلکه عترت من که اوصیای من اند؛ اول آن‌ها علی بن ابی‌طالب علیه السلام، برادر و خلیفه من در امت من است، آقای هر مؤمن و مؤمنه است و او، اول اوصیای من است. پس فرزندم حسن، بعد، فرزندم حسین و بعد از ایشان، نه نفر از اولاد حسین، هر یک بعد از دیگری تا وقتی که بر حوض من وارد شوند. ایشان حجّت‌های خدا بر خلق و خزاین علم و معدن حکمت الهی هستند؛ هر که از ایشان اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس ایشان را معصیت نماید، خدا را معصیت نموده است. همه گفتند: ما شهادت می‌دهیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله این سخن را فرمود. (۳۳۹)

[حدیث دوازدهم]

و نیز ابراهیم بن محمد حموی در کتاب فرائد السمطین به سند خود از سلیم بن قیس روایت کرده که در زمان خلافت عثمان، روزی علی علیه السلام را دیدم در مسجد نشسته بود و با مردم درباره علم فقه گفتگو می‌کرد. بعد حَضْر را قسم داد که هر کس از رسول خدا صلی الله علیه وآله آن‌چه در حق من شنیده، خبر دهد که فرمود: علی برادر، وزیر، وصی و خلیفه من در امت من است و بعد از من، حسن و حسین و بعد از ایشان، نه نفر از اولاد حسین یکی بعد از دیگری. پس زید بن ارقم و براء بن عازب و جماعت بسیاری از مهاجرین برخاسته و گفتند: ما گواهی می‌دهیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ایها الناس! حق تعالی امر فرمود، بعد از خودم، وصی و خلیفه خود را برای شما نصب کنم و اطاعت او را بر مؤمنان واجب فرمود و شما را به قبول ولایت او امر فرمود. من شما را گواه می‌گیرم، آن ولایتی که حق سبحانه و تعالی شما را به آن امر فرموده، مخصوص این مرد است - و دست مبارک خود را بر دوش علی بن ابی‌طالب گذاشت - و بعد از او برای دو فرزند او و برای اوصیای من، بعد از ایشان است که از

اولاد ایشان‌اند. و فرمود: ای گروه مردم! برای شما بیان کردم آن کسی را که پناه شما و امام و دلیل و هادی شما پس از من باشد؛ برادرم علی بن ابی طالب، و هم چنین اوصیای بعد از او باشند، با ایشان باشید که ایشان با حقّ‌اند و حق با ایشان است. پس این را گفتند و نشستند.

[وجوب اقتدا به ائمه]

[وجوب اقتدا به ائمه]

۳ رفره بدان که قسم سوّم در نصوص وارده از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم از طرق و روایات علمای عامّه، بر وجوب اقتدا به امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین از اولاد او - صلوات الله علیهم اجمعین - و چنگ زدن به ولایت ایشان که حبل الله المتین و عروه الوثقیای دین و امامان اهل زمین‌اند و اطاعت ایشان، اطاعت خداوند و معصیت ایشان، معصیت خداوند است و در آن چند خبر می‌باشد.

[الف]

ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیه الاولیاء و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه و ابراهیم بن محمد حموی به اسناد خود از ابن عباس روایت کرده‌اند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: کسی که خوشنود باشد به زنده شدن من، زنده شود و مثل مردن من بمیرد و در بهشتی جای گیرد که خداوند عالم درختان آن را به ید قدرت خود غرس نموده، باید علی را دوست بدارد و به ائمه دین بعد از من، اقتدا و پیروی نماید؛ زیرا ایشان، عترت من‌اند و از طینت من آفریده شده‌اند و حق تعالی به ایشان علم و فهم، کرامت فرموده است. پس وای بر آن کسانی که از امت فضل ایشان را تکذیب کنند. (۳۴۰) ابراهیم بن محمد حموی به سند خود از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است که ایشان فرمودند:

[ب]

فاطمه علیها السلام سُور سینه من است، دو فرزندش میوه دل من‌اند و شوهرش، نور دیده من است. ائمه از اولاد او، اُمّای پروردگار من‌اند و ریسمان کشیده شده میان خدا و بندگان اویند. هر که به آن‌ها بیبوندد، نجات یابد و هر کس از ایشان بازپس بماند، هلاک شود. (۳۴۱)

[ج]

صدر الائمه موفّق بن احمد به سند خود از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است که ایشان فرمودند: هر که می‌خواهد به زندگی من زنده باشد و به مردن من بمیرد و داخل بهشتی شود که پروردگار من به من وعده فرموده، باید به علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریه طاهره او توالاً جوید، ایشان ائمه هدی و چراغان راه هدایت‌اند؛ شما را از شاهراه هدایت بیرون نمی‌برند و در وادی (۳۴۲) ضلالت نمی‌افکنند. (۳۴۳)

[د]

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است که چون مردم با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کردند،

آن حضرت خطبه‌ای خواند و فرمود: ایها الناس! آگاه باشید که نیکان از عترت من و پاکان از قبیله من حلیم‌ترین مردم در کوچکی، و داناترین مردم در بزرگی‌اند. آگاه باشید، ما اهل بیتی هستیم که علم ما از علم خدا و حکم ما، به حکم خداست؛ اگر از ما پیروی کنید به بصایر ما هدایت یابید و اگر نکنید، خدا شما را هلاک گرداند. رایت حق با ماست؛ هر که از آن پیروی کند به ما ملحق شود و هر کس از آن پس بماند، هلاک گردد.

[ه]

ابوالمظفر سمعانی در کتاب مناقب الصحابه به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در عرفات به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: یا علی! من و تو از یک درخت آفریده شده‌ایم؛ من ریشه آن درخت‌ام و تو فرع آن، حسن و حسین هم شاخه‌های آن؛ هر کس به شاخه‌های آن چنگ زند، خداوند او را داخل بهشت گرداند. این حدیث را ابراهیم بن محمد حموی نیز به دو سند صحیح از جابر روایت کرده است.

[و]

احمد بن حنبل در مُسند خود از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است که ایشان فرمودند: ستارگان، برای اهل آسمان امانند. اگر برطرف شوند، اهل آسمان نیز برطرف خواهند شد و اهل بیت من برای اهل زمین امانند، اگر آن‌ها نباشند، اهل زمین نیز نخواهند بود. (۳۴۴)

[ز]

ابراهیم بن محمد حموی به چهار سند روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: النجوم امان لأهل السماء و أهل بیتی، امان لأمتی. (۳۴۵)

[ح]

موفق بن احمد به سند خود روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمود: یا علی! چون روز قیامت شود، من به خدای تعالی متمسک باشم، تو دامن من گیری، اولاد تو دامن تو گیرند و شیعیان ایشان، دست به دامن ایشان زنند.

[ط]

ابراهیم بن محمد حموی به سند خود از مقداد بن اسود روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: معرفت آل محمدصلی الله علیه وآله، برات نجات از آتش جهنم و محبت محمد و آل محمدصلی الله علیه وآله، گذشتن از صراط و ولایت آل محمدصلی الله علیه وآله، امان از عذاب است. (۳۴۶)

[ی]

صاحب مناقب الفاخره از ابی بکر بن ابی قحافه روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمود: یا علی! من و تو از جنب خدا آفریده شده‌ایم. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! جنب خدا کدام است؟ فرمود: سرّی مکنون و علمی است مخزون که جز ما احدی را از آن نیافریده. پس هر که ما را دوست دارد، به عهد ما وفا کرده است و هر کس ما را دشمن

دارد، در آخرین نفس که از دنیا بیرون رود، خواهد گفت: «یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب اللّهِ» و از آن چه در جنب خدا یعنی رسول او و ائمه دین تقصیر کرده، نادم و پشیمان خواهد شد.

[یا]

قاضی ابوالفرج بغدادی به سند خود از ابن عباس روایت کرده که می گفت: به عترت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم تمسک جوید! زیرا من از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: «مَنْ تَمَسَّكَ بَعْتَرَتِي، كَانَ مِنَ الْفَائِزِينَ.» (۳۴۷)

[یب]

ابن عقده از سفیان ثوری از ابی سعید روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نماز جماعت به جای آورد، بعد رو به اصحاب کرده، فرمود: ای گروه اصحاب من! مَثَلِ اَهْلِ بَيْتِ مَنْ، مَثَلِ كَشْتِي نُوْحٍ وَ بَابِ حَطَّةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ اسْتِ، پس بعد از من به اهل بیت من تمسک جوید که ایشان ائمه راشدین از ذریه من اند و هرگز شما را گمراه نخواهند نمود. بعضی گفتند: عدد اهل بیت بعد از تو چند نفراند؟ فرمود: «اثني عشر من اهل بيتي.» (۳۴۸)

[یج]

قاضی ابوالفرج بغدادی به سند خود از وائله روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: دوستی من و اهل بیتم، در هفت موضع امت مرا نفع می بخشد که هول و وحشت آن مواضع، عظیم است؛ نزد حضور اجل، در قبر، در نشر و نزد حساب و کتاب و میزان و صراط. کسی که من و اهل بیتم را دوست داشته باشد و بعد از من به ایشان تمسک شود، ما نیز در روز قیامت شفعاى او خواهیم بود. آن گاه از او سؤال کردند: تمسک به ایشان به چه نحو خواهد بود؟ فرمود: ائمه بعد از من، دوازده امام اند؛ هر که ایشان را دوست داشته باشد و به ایشان اقتدا نماید، فایز گردد و نجات یابد و هر کس از ایشان تخلف ورزد، گمراه و هلاک شود.

[ید]

کلبی از ابن اوس روایت کرده که از بصره به جانب مدینه رفتم و خدمت ام المؤمنین، ام سلمه مشرف شدم. او به من خبر داد که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: امت من مختلف و متفرق خواهند شد، پس اهل بیت مرا مراقبت نمایند که حق با ایشان است هر جا که باشند. گفتیم: اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله کیانند که حضرت رسول، امت را امر فرموده به ایشان تمسک جویم؟ ام سلمه گفت: ایشان ائمه بعد از رسول خدایند، نه نفر از صلب حسین که از اهل بیت رسول خدا هستند و همه ایشان، مطهر و ائمه معصوم اند علیهم السلام. (۳۴۹)

[بودن ائمه (ع) از طینت رسول خدا(ص)]

۴ رفره بدان که قسم چهارم در نصوصات وارده از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم است که ائمه از ولد او که عترت اویند، از طینت او و از نور خدا خلق شده اند. از جمله خبری در تفسیر آیه شریفه (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ... (۳۵۰))، الی آخر است که جمعی از مفسرین عامه چون ابن مغزالی شافعی و صاحب کتاب مناقب الفاخره، روایت کرده اند که مراد از «مشکات» حضرت فاطمه علیها السلام، «مصباح» حسن و حسین (۳۵۱) و (نُورٌ عَلَيَّ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ

یَشاءُ (۳۵۲)) ائمه هدی از عترت رسول خداصلی الله علیه وآله هستند که خدای تعالی هر کس را بخواهد، به نور ایشان هدایت می‌فرماید. از جمله خطبه معروفه‌ای از امیر المؤمنین علیه السلام که مسّی به خطبه لؤلؤه است که ائمه ضلال را مذمت می‌نماید و بسیاری از علامات ظهور حضرت قائم - عجل الله فرجه - را بیان می‌فرماید. تا آن که یکی از حاضرین عرض کرد: یا امیر المؤمنین از خلفای باطل و علامات ایشان بیان فرمودی، حال از ائمه حقّ بعد از خودت ما را خبر ده! فرمود: مالک این امر خلافت، ائمه اثنا عشراند؛ نه نفر ایشان از صلب حسین است که رسول خداصلی الله علیه وآله مرا خبر داد که در لیلۃ المعراج به ساق عرش نظر نمودم، دوازده نور دیدم، عرض کردم: یا رب! این انوار چه کسانی هستند؟ خطاب رسید: یا محمدصلی الله علیه وآله! این انوار، ائمه از ذریه تو اند. عرض کردم: یا رسول الله اسامی ایشان را برای من بیان فرما! رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: بلی، تو اول ایشانی که امام و خلیفه بعد از من خواهی بود؛ بعد از تو دو فرزندت حسن و حسین؛ بعد از حسین، پسر او علی زین العابدین؛ بعد از او، فرزندش محمد که به باقر ملقب است؛ بعد از او، پسرش جعفر که مسّی به صادق است؛ بعد از او موسی که به کاظم، مدعوّ است؛ بعد از او، ولد او علی که به رضا خوانده شده است؛ بعد از او، فرزندش محمد که به زکی مدعوّ است؛ بعد از او، ولدش علی که به نقی مدعوّ است؛ بعد از او، پسرش حسن که به امین ملقب است و بعد از حسن، پسر او که هم نام و شبیه من است که به وسیله آن، «یملأ الله الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً». (۳۵۳) از جمله ابن عقده، از کثیری از علما و مشایخ خود از ابی ایوب انصاری روایت کرده است که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: در لیلۃ المعراج به ساق عرش نظر کردم، دیدم، نوشته بود: «إله إلا الله محمد رسول الله أیدته بعلى و نصرته بعلى» و بعد از علی یازده نور دیگر دیدم که ایشان حسن، حسین، علی، علی، علی، محمد، محمد، جعفر، موسی، حسن و حجت بودند. عرض کردم: الهی و سیدی! این انوار کیانند که به اسم خود مقرون فرمودی؟ ندا رسید: یا محمد! ایشان ائمه‌اند و اوصیای بعد از تو خواهند بود؛ فطوبی لمحبیهم و الویل لمبغضیهم. (۳۵۴) از جمله در روایت مکحول از وائله آن که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: در لیلۃ المعراج به من وحی شد: یا محمد! من رسولی بعث نمودم مگر آن که برای او وصی قرار دادم که بعد از انقضای اجلش به امر او قائم شود، پس علی بن ابی طالب را وصی خود قرار ده که من تو و علی را از نور واحد و ائمه راشدین را از نور شما خلق کردم؛ آیا دوست داری ایشان را مشاهده نمایی؟ عرض کردم: بلی! خطاب آمد سر خود را بلند نما! چون سر، بلند کردم، انوار ائمه بعد از خود را دیدم که دوازده نور بودند. عرض کردم: یا رب! این انوار، چه کسانی هستند؟ وحی شد: این انوار، ائمه بعد از تو اند، دیدم که همه ایشان ائمه و معصوم‌اند. (۳۵۵) و در روایت دیگر: الأئمة من بعدك و الأخیار من ذریتك. (۳۵۶) از جمله صاحب کتاب مقتضب الأثر (۳۵۷) از مؤلف کتاب ثوابه الموصلی روایت کرده و او به سند خود از عبدالله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: در لیلۃ المعراج، حق تعالی به سوی من وحی فرمود: «یا محمد! إنی خلقت علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین و الأئمة من نور واحد، ثم عرضت ولایتهم علی الملائكة. یا محمد! لو أن عبداً من عبادى عبدنى حتى ينقطع ثم لقانى جاحداً لولایتهم، أدخلته النار. ثم قال: یا محمد! أتحب أن تراهم؟ فقلت: نعم! فقال: تقدّم أمامك فقدّم أمامى فإذا علی بن ابیطالب علیه السلام و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم كأنه الكوكب الدرّی فی وسطهم. فقلت: یا رب! من هؤلاء؟ قال تعالی: هؤلاء الأئمة و هذا القائم، محلّ حلالی و محرّم حرامی و ينتقم من أعدائی، أحبه فإنی أحبه و أحب من یحبه.» اخطب خوارزمی و فخرالقضاء بغدادی به سند خود از ابی سلمان، راعی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چنین روایت کرده که رسول خدا فرمود: در لیلۃ المعراج به من وحی شد: «یا محمد! إنی خلقتك و علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین من أشباح نور من نوری و عرضت ولایتكم علی أهل السموات و الأرضین فمن قبلها كان عندی من المؤمنین و من جحدها كان من الكافرین. یا محمد! لو أن عبداً من عبادى عبدنى حتى ينقطع و یصیر مثل الشن البالی، ثم أتانى جاحداً بولایتكم ما غفرت له حتى یقرّ بولایتكم. یا محمد! أتحب أن تراهم؟ فقلت: نعم! فقال: التفت عن یمین العرش، فالتفت،

فإذاً أنا بعلى و فاطمة و الحسن و الحسين و على و محمد و جعفر و موسى و على و محمد و على و الحسن و المهدى فى ضحضاح من نور قیام، یصلون و المهدى فى وسطهم كأنه كوكب درى. فقال: یا محمد! هؤلاء الحجج و هذا الثائر من عترتك. یا محمد! و عزتى و جلالى إنه الحجة الواجبة لأوليائى و المنتقم من أعدائى». (۳۵۸)

[اهل بيت، سفینه نجات]

۵ رفره بدان که قسم پنجم نصوص وارده از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم است که اهل بیت و عترت طاهره او سفینه نجات اند و مثل ایشان مثل کشتی نوح است؛ هر که در آن نشست، نجات یافت و هر که از آن بازماند، هلاک گردید. از اخبار و روایات عامه که به طرق کثیره روایت کرده اند، از جمله ابن مغزالی شافعی به پنج سند و روایت از ابن عباس و ابوذر و ابن اکوع و سعید بن جبیر روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است؛ هر که بر آن نشست، نجات یافت و هر که از آن تخلف ورزید، غرق شد. و ابراهیم بن محمد حموی به چهار سند و روایت از ابن عباس و ابی سعید خدری و غیر ایشان روایت کرده است که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «مثل اهل بیتی فیکم، کمثل سفینه نوح؛ من دخلها نجى و من تخلف عنها هلك». (۳۵۹) حاکم ابوالقاسم حسکانی به سند خود، همین حدیث را به عین الفاظ و بدون تغییر نقل کرده است. و واحدی بعد از نقل این حدیث که «قال رسول الله: مثل أهلیتی فیکم، کمثل سفینه نوح؛ من دخلها نجى و من تخلف عنها هلك» این عبارت را گفته است: «انظر کیف دعى الخلق إلى النسب إلى ولائهم و السیر تحت لوائهم بضرب مثلهم بسفینه نوح علیه السلام، جعل ما فى الآخرة من مخاوف الأخطار و أهوال النار كالبهر الذى ليج براکبه فیورده مشارع المنیة و یفیض علیه سجال البلیة و جعل اهل بیته علیه السلام: سبب الخلاص من مخاوفه و النجاة من متالفه و كما لا یعبر البحر الهیاج عند تلاطم الأمواج إلا بالسفینه كذلك لا یأمن لضیح الجحیم و لا یفوز بدار النعم إلا من تولی اهل بیت الرسول صلوات الله علیهم و نحل لهم وده و نصحته و أكد فی موالاتهم عقیدته؛ فإنّ اللذین تخلفوا عن تلك السفینه خرج من الدنیا إلى أنکال و جحیم ذات أغلال. و كما ضرب مثلهم، مثل سفینه نوح، قرنهم بکتاب الله تعالی فجعلهم ثانیة. (۳۶۰) انتهى کلامه». این کلام اخیر او به حدیث متواتر «إنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» اشاره است، چنان که ذکر خواهد شد. إن شاء الله. ابوالمظفر سمعانی به سند خود از سلمه روایت کرده است که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «مثل اهل بیتی، مثل سفینه نوح؛ من رکبها نجى و من تخلف عنها غرق». محمد بن نجار که از اکابر محدثین چهار مذهب و از موثقین و معتمدین ایشان است، همین حدیث را به عینه به اسناد عیدیه نقل کرده است.

[وجوب به تمسک به ثقلین]

۶ رفره بدان که قسم ششم نصوص وارده از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بر وجوب تمسک به ثقلین است. این حدیث شریف را از طرق و روایات عامه در بیش از چهل حدیث که در کتب اخبار و مؤلفات معتبره خودشان از صحاح سته و غیر آن، نقل نموده اند، چون بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی و اندلسی در جمع بین صحاح سته و ثعلبی، ابن مغزالی شافعی، صدر الأئمة موفق بن احمد، احمد بن حنبل در مسند خود، سمعانی در کتاب فضایل الصّیحه، مؤلف کتاب سیر الصّیحه، ابن ابی الحدید، عبدالله بن احمد بن حنبل، صاحب مشکات، زهری، ابن حجر در کتاب صواعق محرقة (۳۶۱)، حمیدی، مسعودی و قاضی روزبهان بلکه در بسیاری از اخبار وارده در واقعه غدیر خم، از طرق و روایات خودشان عین همین حدیث شریف را نقل نموده اند که قال رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلم: «إنی اوشک أن تدعى فأجیب و إنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله، جبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتی اهل بیتی و إن اللطیف الخبیر، أخبرنی أنّهما لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض» (۳۶۲). بلکه حدیث وجوب تمسک به ثقلین به طرق و روایات ایشان بیش از هفتاد حدیث است که متقارب المضمون روایت کرده اند که مضامین و وجه استدلال به آن ذکر

شد. فلا نطیل الکلام یا عادتہ.

[احادیث قدسیه، الواح، کتب و صحفای انبیای گذشته]

۷ رفره بدان که قسم هفتم نصوص من الله تعالی است از الواح و کتب و صحف انبیای سلف و احادیث قدسیه که بر خلافت و امامت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه طاهرین از ذریه او به طرق و روایات منقوله از علما و روات عامه صریح‌اند. و آن نیز بسیار است که در مؤلفات و کتب معتبره خودشان ذکر کرده‌اند؛ چون محمد بن مؤمن شیرازی، ابراهیم بن محمد حموی، ابن مغزالی شافعی، سمعانی، ابوبکر جبلی، ثعلبی، مؤلف کتاب سیر الصحابه، عبدالقادر شهرزوری، ابی سفیان دمشقی، ضیاء الدین شافعی در کتاب دلایل، صاحب رساله قوامیه، ابونعیم حافظ در کتاب حلیه الأولیا، صاحب تاریخ بغداد، صدر الائمه موفق بن احمد، حافظ عبدی صاحب تاریخ جرجان، نظری در خصایص، مؤلف کتاب بصری، طبری، ابومخنف، ابن شیرویه دیلمی، محمد بن جریر طبری، حبیب بن جهم، ابوبکر هزلی، زمخسری در کتاب ربیع الأبرار، غزالی، صاحب مناقب الفاخره، یوسف بن یعقوب بن سفیان، ابوعبید القاسم در تفسیر خود، مؤلف کتاب ثوابه الموصلی، حافظ بن عقده و کثیری از هؤلاء اخبار در باب الواح و احادیث قدسیه را به اسانید عدیده روایت کرده‌اند که بیش از چهل روایت است که بعضی از آنها مخصوص امیر المؤمنین علیه السلام است و بعضی از آنها در دلالت بر مقصود بالنسبه به آن حضرت و ائمه طاهرین، از ذریه او که ایشان حجج الله و خلفائه فی ارضه مشترک‌اند که تفصیل این اخبار در بشارات الواصیه و صحیفه معراجیه، سمت تحریر یافت.

[نصوص در عدد ظفا]

۸ رفره بدان که قسم هشتم نصوص وارده از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم است که عدد خلفای بعد از من دوازده نفر و به عدد نقبای بنی اسرائیل است که همه آنها بر سبیل اجمال و اختصار، از قریش‌اند. این طایفه از اخبار را علما و روات خاصه و عامه قریب به دوست روایت که متقارب المضمون و متناسب الدلاله‌اند نقل نموده‌اند و بر سبیل اجمال، به همان طرق و روایات علمای عامه اشاره می‌نماییم. محمد بن عثمان ذهبی که از معاریف روات و از جمله اخبار مخالفین است، به سند خود از ابن مسعود روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خلفای من، بعد از من به عدد نقبای بنی اسرائیل، دوازده نفر، همه از قریش خواهند بود. (۳۶۳) عثمان بن ابی‌شیبه و ابوسعید و ابوکریب و ابراهیم بن سعید و ابن‌غیلان از روات عامه هر یک به سند خود از ابن مسعود روایت کرده‌اند که گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: خلفای بعد از من به عدد نقبای بنی اسرائیل دوازده نفرند و کلهم من قریش. حماد بن زید به سند خود از شعبی و او از مسروق روایت کرده است که ما نزد ابن مسعود به قرائت قرآن مشغول بودیم. شخصی به او گفت: هیچ از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال کردی که بعد از تو چند نفر خلیفه، صاحب امر این امت می‌شوند؟ عبدالله بن مسعود گفت: از روزی که به عراق آمدم، احدی از من این سؤال را نکرده. بلی، از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم سؤال کردیم، فرمود: دوازده نفر، به عدد نقبای بنی اسرائیل هستند. (۳۶۴) عبدالله ابی‌امیه به سند خود از انس بن مالک روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: لن یزال هذا الدین قائماً إلی اثنی عشر خلیفه من قریش فإذا مضوا ماجت الأرض بأهلها. یعنی همیشه دین اسلام به وجود دوازده نفر خلیفه قایم است که از قریش باشند. چون زمان خلافت ایشان منقضی شود، زمین به اهل خود موج می‌زند که نظام عالم برطرف خواهد شد و اوضاع قیامت برپا می‌شود. ابوبکر بن خثیمه به سند خود از جابر بن سمره روایت کرده که از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم شنیدم، فرمود: بعد از من دوازده نفر از قریش خلیفه خواهند بود. عرض کردم: بعد از آن، چه خواهد بود؟ فرمود: هرج و مرج. (۳۶۵) دوریستی به سند خود از ابن عباس روایت کرده؛ گفت: از پدرم عباس شنیدم که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: یا عم! دوازده نفر خلیفه از اولاد من مالک امر

می‌شوند و بعد از آن، امور کریهه به ظهور می‌رسد. پس مهدی از اولاد من خروج کند و خدای تعالی در یک شب امر او را اصلاح آورد؛ زمین را از عدل پر کند، چنان که از جور پر شده باشد. و احمد بن حنبل همین حدیث را در کتاب مسند خود از ابن عباس روایت کرده است که در حین وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از او سؤال کردم: چون تو از دنیا بروی، به چه کسی رجوع کنیم؟ حضرت به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: این مرد؛ «فإنه مع الحقّ و الحقّ معه، ثمّ یکون من یعده أحد عشر إماماً مفترضه طاعتهم، کطاعتی». نیز دوریستی به سند خود از ابن مثنی و او از پدرش روایت کرده که از عایشه پرسیدم خلفای بعد از رسول خدا چند نفرند؟ عایشه گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: عدد خلفای بعد از من، دوازده است. گفتم: چه کسانی هستند؟ گفت: نام‌های آن‌ها نزد من به املاى رسول خدا صلی الله علیه وآله مکتوب است. گفتم: به من نشان ده! امتناع نمود و نشان نداد. (۳۶۶) ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: بعد از من، خلفا و اوصیای من و حجت‌های خدا بر خلق، دوازده نفرند؛ اول ایشان برادر من و آخر ایشان فرزند من است. عرض کردند: یا رسول الله! برادرت کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام. عرض کردند: فرزندان کیست؟ فرمود: مهدی که زمین را از عدل و داد پر کند، بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد. (۳۶۷) و نیز ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا فرمود: من سید پیغمبرانم و علی، سید اوصیاست و اوصیای بعد از من، دوازده نفرند که اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر ایشان قائم است. (۳۶۸) مالکی در فصول المهمه به سند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که امامان دوازده نفرند؛ همه از آل رسول خدا صلی الله علیه وآله و آن‌ها علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده نفر از اولاد او هستند. بخاری در صحیح (۳۶۹) خود از ابن عیینه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: پیوسته امر مردم می‌گذرد، مادامی که دوازده نفر، ولی و صاحب اختیارند و کلمه دیگری فرمود که آن را نشنیدم. سؤال کردم آن کلمه چه بود؟ گفتند: فرمود: کلهم من قریش. نیز بخاری در صحیح (۳۷۰) به سند خود از عبدالله بن عمر روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم، می‌فرمود: پیوسته امر خلافت در قریش است، اگرچه از مردم دو نفر باقی بمانند. مسلم نیز در صحیح (۳۷۱) خود از عبدالله بن عمر همین حدیث را روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: همیشه امر خلافت در قریش است، اگرچه از مردم دو نفر باقی بمانند. مسلم در صحیح (۳۷۲) خود از حصین از جابر بن سمره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: امر اسلام، منقضی و برطرف نخواهد شد تا آن زمان که دوازده نفر خلیفه بگذرد. پس به کلامی تکلم نمود که من نشنیدم. به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: کلهم من قریش. ایضاً مسلم در صحیح (۳۷۳) خود از عبدالملک بن عمیر و او از جابر به این لفظ روایت کرده که قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: «لا یزال الأمر ماضياً ما ولّاهم اثنی عشر رجلاً کلهم من قریش»؛ یعنی: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: همیشه امر اسلام، ماضی و برقرار است، مادامی که والی ایشان دوازده نفر باشند که همه ایشان از قریش اند. مضمون این روایت را مسلم به چند سند و روایت نقل کرده است. هم چنین مسلم در صحیح (۳۷۴) خود به سند خود از جابر بن سمره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «لا یزال هذا الدین عزیزاً منیعاً إلی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش»؛ یعنی، این دین اسلام همیشه عزیز و با رفعت و جلال است تا دوازده نفر خلیفه که همه ایشان از قریش اند. مضمون این حدیث را به همین لفظ، مسلم به همین سند، حمیدی به چند سند و روایت و ابوالحسن زرّین عبدی در جمع بین صحاح سته به چند سند و روایت نقل کرده‌اند. همچنین مسلم در صحیح (۳۷۵) خود، حمیدی و ابوداود سجستانی در کتاب سنن (۳۷۶) و بخاری در صحیح، هر یک به اسانید عدیده و روایات کثیره روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «لا یزال الدین قائماً حتّی تقوم الساعه و تکون علیهم اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش»؛ یعنی، دین اسلام همیشه تا روز قیامت برپاست و برای مردم، دوازده خلیفه می‌باشد که همه آن‌ها از قریش اند. نیز سمرقندی، محدث خراسان، کاتب ابوالقاسم، مسلم در صحیح، حمیدی، ابوالحسن زرّین عبدی و ابوداود سجستانی هر یک به چند سند و روایت به این لفظ از رسول

خداصلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده‌اند که قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: «لا یزال الدین قائماً حتی یکون اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش». ابن بطریق در کتاب مستدرک، به این لفظ، بیست حدیث به اسانید صحیح و معتبر روایت کرده که قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: «لا یزال الإسلام عزیزاً إلى اثنی عشر خلیفه و ما ولّاهم اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش». (۳۷۷) ابن مردویه در کتاب فردوس، به این لفظ روایت کرده که قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: «لا یزال هذا الأمر قائماً، حتی یمضی اثنی عشر أمیراً کلهم من قریش». (۳۷۸) ابونعیم در کتاب حلیه الاولیاء به دو سند روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در خطبه خود فرمود: «یکون بعدی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش». (۳۷۹) و از ابن عباس و ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله انصاری از طرق و روایات عامه چنین نقل کرده‌اند که جابر خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: عدد امامان پس از تو چند نفر است؟ فرمود: ای جابر! خدا تو را رحمت کند که از تمام اسلام سؤال نمودی! عدد ایشان، عدد شهور و عدد نقبای بنی اسرائیل است که خدای تعالی می‌فرماید: (وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا). پس، ای جابر! امامان دوازده نفراند؛ اول ایشان، علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر ایشان، قائم - صلوات الله علیهم اجمعین - است. ثعلبی نیز در تفسیر خود، مضامین این اخبار را روایت کرده، صاحب جامع الاصول نیز این اخبار را به چند سند و روایت نقل کرده، سدی هم در تفسیر خود، روایت کرده، نسایی و ترمذی نیز در دو صحیح خود، اکثر این اخبار را روایت کرده‌اند. (۳۸۰) و بالجمله این قسم از اخبار، از اخبار متواتره مسلمه بین طرفین است که در سند این روایات برای احدی مناقشه نیست و قاضی روزبهان، با آن کمال تعصب خود گفته که حدیث «اثنی عشر خلیفه بعدی» از صحاح اخبار است. و چون اصل سند این اخبار بر تو واضح شد، حال در دلالت این اخبار بر مدعا نقل کلام می‌نمایم و می‌گوییم همین قسم از اخبار منقوله از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم - فضلاً از آن هفت قسم دیگر برای علمای شیعه در استدلال بر امامت و خلافت ائمه طاهرین و باطل نمودن ماسوای مذهب شیعه، کافی خواهد بود. این روایات پس از ملاحظه قرینه داخله و خارجه به منزله نص صریح‌اند بر حقیقت مذهب شیعه و آن که خلفای رسول خداصلی الله علیه وآله، ائمه دین از ذریه او هستند، واحداً بعد واحد که همه از قریش‌اند. این ناچیز گوید: در کفایه الموحّدین بعد از نقل این اقسام از اخبار و لاسیما قسم اخیر آنها و گفتن این که این روایات پس از ملاحظه قرینه داخله و خارجه، به منزله نص صریح بر حقیقت مذهب شیعه‌اند، در مقام تعداد آن قراین فرموده است: قرینه اولی آن که انحصار عدد خلفای رسول خدا به این عدد مخصوص که همه این اخبار، ناطق به آن است، مخصوص مذهب امامیه است و احدی از سایر طوایف مسلمین به انحصار خلافت در عدد مذکور قایل نشده‌اند. پس این اخبار به معونه این قرینه خارجه، صریح بر حقیقت مذهب امامیه است که بر امامت و خلافت ائمه اثنا عشر از اهل بیت رسول خدا قایل‌اند. مؤید مطلب است آنچه از اخبار عامه و خاصه رسیده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرموده: ائمه من هفتاد و سه فرقه‌اند؛ یک فرقه آن بر حق و اهل بهشت‌اند و آن فرقه، شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام است. چنان که ابن مردویه و موفق بن احمد، همین مضمون را روایت کرده‌اند. قرینه ثانی: آن که لفظ لا یزال که اکثر این اخبار ناطق به آن است، صریح در استمرار و عدم انقطاع خلافت ائمه اثنا عشر از خلفای رسول خداصلی الله علیه وآله تا آخر دنیا است. هم چنین در اکثر این اخبار مذکور است: «حتی تقوم الساعة» که صریح است در آن که خلافت این ائمه اثنا عشر تا روز قیامت باقی و برقرار است و خلافت، مخصوص ایشان است و خلافت غیر ایشان باطل و عاقل است؛ این عین مذهب امامیه است که به امامت اثنا عشر از ائمه طاهرین از اهل بیت رسالت قایل‌اند که دوازدهمی ایشان غایب و خلافت ایشان تا قیام ساعت باقی است. قرینه ثالثه: آن که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در این اخبار کثیره تصریح فرموده که «لا یزال الدین عزیزاً منیعاً إلى اثنی عشر خلیفه و ما ولّاهم اثنی عشر خلیفه من قریش»؛ (۳۸۱) یعنی، دین اسلام تا قیام ساعت، همیشه با عزت و رفعت و جلالت برقرار و به ولایت و خلافت خلفای اثنا عشر خلیفه که از قریش‌اند، بر همه ادیان غالب است. و از ابده بدیهیات، بلکه بالحس و العیان آن که، مراد غلبه شوکت و سلطنت نخواهد بود. زیرا شوکت سلطنت، امری مشترک بین مسلمین و کفار است و دخلی به شوکت و جلالت و رفعت

در دین و شریعت ندارد. بلکه در اغلب اوقات، شوکت و سلطنت کفار به اشد، بر شوکت و سلطنت سلاطین اهل اسلام، غلبه دارد. بلکه بسیاری از اوقات، سلاطین اهل اسلام، مقهور و مغلوب سلاطین کفارند که بالمره مطیع و منقاد سلاطین کفارند؛ اگر چه در بعضی از اوقات هر چند قلیل سلاطین اهل اسلام بر سلاطین اهل کفر، غلبه نموده‌اند. مقتضی این اخبار آن که، همیشه باید کفر، مغلوب و اسلام، غالب باشد. پس اگر مراد به غلبه دین اسلام، همان غلبه شوکت سلطنت باشد، کذب این اخبار لازم خواهد آمد و این جداً باطل است. پس ناچار باید به دلالت اقتضا، مراد از غلبه دین اسلام بر کفر، غلبه در حجت و برهان، معجزات و آیات و بینات باشد که بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه و آله پیوسته، علما و اخبار یهود به مدینه می‌آمدند و بر اهل اسلام در زمان خلفا احتجاج می‌نمودند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حجت ایشان را نقض می‌نمود، بسیاری از اوقات اظهار معجزه می‌کرد و بر سایر ادیان و ملل غیر ملت اسلام، غلبه می‌نمود. و در چندین موضع، بعد از آن که خلفا از احتجاجات علما و اخبار مغلوب می‌شدند، به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ملتجی می‌شدند و در کثیری از موارد، عمر بن خطاب چون به آن حضرت ملتجی می‌شد و آن بزرگوار کشف هموم او می‌فرمود، عمر می‌گفت: «لولا - علی لهلك عمر». (۳۸۲) و در زمان هر یک از ائمه معصومین علیه السلام همیشه امر بدین منوال بود که به الزامات شافیه و براهین و معجزات باهره، دحض احتجاجات اهل کفر می‌نمودند. و حال هم امر چنین است که اگر بر فرض، اهل اسلام به احتجاجات و الزامات اهل کفر، مغلوب شوند؛ ناچار از جانب ولی زمان به اظهار معجزات و حل مشکلات تأیید خواهد شد که اهل کفر در آن چه متعلق به امر دین و مذهب و آیین است، نتوانند بر اهل اسلام، غلبه نمایند چنان که مکرر واقع شد که در کتب علمای امامیه - رضوان الله علیهم - مضبوط است. بالجمله از واضحات است که مراد از غلبه دین اسلام و مناعت و عزت آن بر سایر ادیان، همان رفعت و عزت و غلبه دینیه و ملیه است که آثار حقیقت آن و برهان طریقه او، واضح و لایح است و به وجود خلفای طاهرین رسول خداصلی الله علیه و آله دین اسلام همیشه قائم است الی قیام الساعة و برای احدی از اهل کفر ممکن نخواهد بود به برهان و حجت باطله خود، بر دین اسلام غلبه نماید و این امری واضح است که حاکم به صحت آن، عقل قطعی است. قرینه رابعه: آن که کثیری از این اخبار را به این لفظ نقل کرده‌اند «که لا یزال الدین قائماً حتی یكون اثنی عشر خلیفه من قریش» (۳۸۳)، در بعضی دیگر به این لفظ نقل شده «لا یزال هذا الدین قائماً الی اثنی عشر خلیفه فإذا مضوا ماجت الأرض بأهلها» (۳۸۴) و در بعضی از این اخبار آن که «یکون بعدی اثنی عشر خلیفه من قریش ثم یکون هرجاً و مرجاً». (۳۸۵) مستفاد از این اخبار آن که قوام دین اسلام و حفظ نظام ملت سید الأنام، منوط به وجود آن خلفا، الی یوم القیامه است. و از واضحات آن که؛ حفظ نظام شرع، منوط و موقوف به اموری است که خلفا باید واجد و دارای آن امور باشند از صفات نفس و شرایف احوال، چون: عصمت و اعلیت، زهد و تقوا و ترک دنیا، رأفت و رحمت و شجاعت، کرم و عبادت و نیز آن که صاحب قوه قدسیه و صاحب آیات و معجزات باشند تا آن که به وجود مقدس او، نظام شریعت، قائم و برپا شود و از برای دین اسلام و مسلمین عماد و استوانه باشند و به وسیله او، حجت الهی بر بندگان اقامه شود. چنین خلفایی که از این اخبار مستفاد است، در میان امت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نخواهد بود مگر افاضل عترت طیبین و طاهرین او که موصوف به این صفات شریفه بوده‌اند و مؤید این مطلب است آن چه خاصه و عامه، از کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده‌اند: «لا- تخلو الأرض من قائم لله بحجیه؛ امیا ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً، لئلا تبطل حجج الله و بیناته اولئک خلفاء الله فی أرضه». (۳۸۶) ابن حجر با کمال تعصب خود در صواعق محرّقه از رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که فرمود: در هر زمانی و هر قومی از امت من، عدولی چند که از اهل بیت من باشند و تحریف ضالین و تأویل جاهلین را از دین من نیست و نابود گردانند. بدانید امامان و پیشوایان دین شما ایشان اند. قرینه خامسه: آن که کثیری از این اخبار را از ابن مسعود روایت کرده‌اند که رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم فرمود: خلفای بعد از من به عدد نقبای بنی اسرائیل، دوازده نفر و همه از قریش خواهند بود. چه آن که از این تشبیه واضح است که خلفای رسول خداصلی الله علیه و آله باید مثل نقبای بنی اسرائیل باشند که همه ایشان از صفوة الله و اولاد انبیا

بودند و خداوند در قرآن مجید اکثر ایشان را مدح فرموده به آن که ایشان مصطفی و برگزیده‌اند؛ مانند داود، سلیمان، زکریا، یحیی و امثال ایشان. پس حال مشبه که خلفای رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم باشد، باید مثل حال مشبه به که نقبای بنی اسرائیل اند، باشد. و از واضحات بین عامه و خاصه آن که در میان امت پیغمبر آخر الزمان، احدی مانند نقبای بنی اسرائیل نبود مگر افاضل از عترت طاهره او. «فتعین أن المراد بالخلفاء فی هذه الأخبار، هم العتره الطاهره من ذریته صلوات الله علیهم أجمعین لا- غیر، فهو المطلوب». قرینه سادسه: آن که در همین اخبار مذکوره که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به صراحت دوازده نفر از خلیفه خود را تعیین فرمود که همه ایشان از قریش اند، فرمود: «هم علی بن ابی طالب و أحد عشر من أولاده المعصومین»، مثل روایت دوریستی و احمد بن حنبل از ابن عباس از قول رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم که دوازده نفر خلیفه از آل من، مالک این امر می شوند. پس، مهدی از اولاد من خروج کند. و مثل روایت ابراهیم بن محمد حموی از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: خلفای من دوازده نفرند؛ اول ایشان، علی بن ابی طالب و آخر ایشان، فرزند من، مهدی است. و هم چنین روایت دیگر از دوریستی از قول رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: به علی بن ابی طالب علیه السلام رجوع نمایید. ثم یكون من بعده أحد عشر إماماً طاعتهم کطاعتی. (۳۸۷) و چون حدیث منقول از جابر بن عبدالله انصاری در سؤال از عدد خلفای رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و فرمایش آن حضرت که عدد ایشان، عدد شهور و عدد نقبای بنی اسرائیل است، من قوله تعالی (وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا). (۳۸۸) پس ای جابر! امامان دوازده نفرند؛ اول ایشان، علی بن ابی طالب علیه السلام... و آخر آنها، قائم صلوات الله علیهم اجمعین. (۳۸۹) و چون حدیث ابن حجر که قبلاً ذکر شد و چون حدیث مالکی در فصول المهمه (۳۹۰) که امامان همه از آل رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم دوازده نفرند و آنها علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده نفر از اولاد او هستند. و در تفسیر سدی که امام مفسرین اهل خلاف است، چنین روایت کرده که چون ساره از هاجر کدورت به هم رسانید، به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی شد، اسماعیل و مادر او را ببر و در خانه تهامی فرود آور. من دعای تو را در حق اسماعیل شنیدم و مستجاب گردانیدم، به او برکت دادم و از نسل او پیغمبر عظیم الشانی خلق خواهم کرد، او را بر همه ظاهر و غالب خواهم ساخت و از ذریه او، دوازده نفر بزرگوار برخواهم گزید. (۳۹۱) بالجمله، به نصوص جمله‌ای از این اخبار، متعین خواهد بود که مقصود رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم از فرمایش او که خلفای من، دوازده نفرند و همه از قریش، همان ائمه طاهرین از اولاد او خواهند بود، لا- غیر، فهو المطلوب. قرینه سابعه: آن که این طایفه از اخبار که بیش از حد تواتر است که از خاصه و عامه نقل شد، از جمله اخبار مسلمه بین فریقین می باشد و لابد است از تصدیق رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و اذعان به مضامین اخبار منقوله از او. پس اگر مراد، ائمه طاهره از ذریه رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم باشد، چنان که علمای امامیه قایل اند، فهو المطلوب و اگر مراد، ائمه دین نباشد، بلکه خلفای غیر ایشان، از سلاطین امویه و عباسیه باشد، پس: اولاً: عدد ایشان از چهل متجاوز است و با حصر استفاد از صریح این اخبار منافی است که ایشان، دوازده نفر از قریش اند. ثانیاً: خلافت ایشان، بعد از گذشت سنین و دهور زایل و منقطع شد و صریح این اخبار آن که، باید خلافت ایشان الی یوم القیامه باقی و مستمر باشد. و ثالثاً: اگر حمل شود که مراد از خلفای صلحای بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم، صلحای بنی امیه و بنی عباسیه اند، پس آن باطل است؛ زیرا حال اصل خلفای ایشان بر تو معلوم شد، فلانظیل الکلام باعاده. و اما غیر ایشان از امویه و عباسیه، خلیفه صالحی میان ایشان یافت نشد؛ چه آن که اول ایشان، معاویه است که به اتفاق عامه و خاصه خلافت او باطل است؛ زیرا او از خوارج است که بر علی بن ابی طالب علیه السلام که به اتفاق طرفین، خلیفه بر حق است، خروج کرد و سب ریختن خون آلاف مسلمین شد. و بعد از او، یزید فاسق فاجر شرابخوار ملعون بود که قاتل سید جوانان اهل بهشت، - حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود و خانه کعبه را خراب کرد. کثیری از علمای عامه، چون نسفی و تفتازانی و غیر ایشان به کفر او حکم نموده اند و او را لعن کرده اند. و بعد از او، مروان لعین بود که به اتفاق خاصه و عامه، رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم او را لعن کرده بود؛ چنان که حاکم ابوالقاسم از عایشه روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم مروان و پدر او را لعن فرمود. و بعد از او ولید عنید بود

که قرآن را نشانه تیر کرده بود؛ چنان که از حال آن ملعون نقل کرده‌اند، وقتی به قرآن تفأل زد، این آیه آمد (وَإِشِيَتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ). (۳۹۲) چون این آیه را مشاهده کرد، قرآن را انداخت و حکم کرد قرآن را تیر باران کردند. در آن حال، این آیات خبیثه را انشا نموده و گفت: عربیة تهددنی بجبار عنید و ها انا ذاک جبار عنید إذا ماجئت ربیک یوم حشر فقل یا رب مزقنی الولید (۳۹۳) و امیا خلفای بنی عباسیه که حال ایشان در فسق و فجور و سفک دماء مسلمانان؛ خصوصاً عداوت ایشان به آل رسول صلی الله علیه و آله، پس چگونه هؤلاء الفسقة الفجرة يصلح أن یکون خلیفه لرسول الله و اماما علی الخلق؟! بعضی از متعصبین عامه گفته‌اند، مراد از صلحای بنی امیه و بنی عباسیه، مانند عمر بن عبدالعزیز و امثال این‌ها می‌باشند و این وجه باطل است؛ چون لازم این توجیه، طفره است به این مضمون که این دوازده نفر، خلفای صلحا، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافت خواهند نمود، اگرچه چند نفر از خلفای جور و ظلم، میان ایشان فاصله شود و این با صریح این اخبار منافی است که خلافت این دوازده نفر واحداً بعد واحد استمرار دارد من لفظ «لا یزال بعدی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش». هم چنین با بقای خلافت ایشان الی یوم القیامه منافات دارد؛ چون خلافت هؤلاء الفسقة، منقطع و تمام گردید و اسامی کثیری از ایشان، از صفحه روزگار محو شد. کلام إلهامی عن عالم عامی صاحب ینابیع المودّة، بعد از این که اخبار وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دوازده نفر بودن خلفای خود که همگی از قریش‌اند، نقل نمود، فرموده است که بعض محققین گفته‌اند: به درستی که احادیثی که بر دوازده نفر بودن خلفای بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دلالت دارند، به تحقیق از طرق بسیار شهرت یافته. پس به بیان زمان و معرفی کون و مکان دانسته شد که مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از گفتار خود، امامان دوازده گانه از اهل بیت و عترت او باشند. چه حمل این حدیث بر خلفای بعد از آن حضرت که اصحاب بودند، به واسطه کم بودن شماره آن‌ها از دوازده ممکن نیست. نیز امکان ندارد بر پادشاهان امویه حمل کنیم به سبب زیادی آن‌ها بر دوازده و از جهت ظلم فاحش آنان مگر عمر بن عبدالعزیز و به علت بودن آن‌ها غیر از بنی هاشم، حال آن که در حدیثی که عبدالملک از جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده، ایشان فرمودند: تمام آن دوازده نفر از بنی هاشم‌اند و این که آن حضرت، صوت خود را در گفتن این سخن، پنهان داشتند، این روایت را ترجیح می‌دهد؛ چه اصحاب، خلافت بنی هاشم را خوش نداشتند. و ممکن نیست بر ملوک عباسیه حمل شود؛ چه شماره آن‌ها زاید است و دیگر آن که آیه مبارکه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (۳۹۴) و حدیث کسا را رعایت نمودند. پس، از حمل این حدیث بر امامان دوازده گانه از اهل بیت و عترت آن حضرت ناگزیریم؛ زیرا آنان اعلم مردم زمان خود و اجل و اورع و اتقی بودند و در حسب و نسب هم بر تمامی مردم برتری داشتند، علوم ایشان از پدرانشان، به جدشان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می‌پیوست و معارفشان از روی وراثت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و لدنی بود. اهل علم و ارباب تحقیق و اصحاب کشف و توفیق آن ذوات مقدسه را چنین شناخته‌اند. حدیث ثقلین و احادیث بسیاری که در این کتاب ذکر شده، این معنی را تأیید می‌کند و ترجیح می‌دهد که مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله از امامان دوازده گانه، اهل بیت و عترت وی می‌باشد. قرینه ثامنیه: آن که از همه اغماض نموده، آن چه گذشت از اخبار منقوله از علما و روای عامه در این طوایف، از اخبار سابقه از نصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر خلافت ائمه طاهرین از اهل بیت او، من قوله: «إني تارك فيكم الثقلين» و سایر اخبار، همه شاهد و گواه و قرینه‌اند که مراد از اثنا عشر خلیفه که همه ایشان از قریش‌اند، در این اخبار، همان افاضل از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله واحد بعد واحد هستند که خلافت و امامت ایشان الی یوم القیامه باقی و برقرار است. علاوه بر آنچه سابق ذکر شد، از سایر ادله و براهین عقلیه و آیات وارده در شأن ایشان که همه دلیل بر امامت ایشان است - صلوات الله علیهم اجمعین - فهو المطلوب. انتهى ما أردنا نقله فی هذا المقام.

عقبیه چهاردهم: [روایات عامه در بشارت ظهور]

عقبه چهاردهم: [روایات عامه در بشارت ظهور]

در نصوص و بشارات حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه وآله وسلم، به ظهور مهدی علیه السلام و بودن آن حضرت فرزند صلیبی امام حسن عسکری علیه السلام به روایت عامه است و در آن چند رفره می‌باشد.

[روایت نعتل]

۱ رفره حموینی در فرائد السمطین از ابن عباس روایت کرده که گفت: مردی از یهود که او را نعتل می‌گفتند، بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وارد شد و گفت: چیزهایی از تو پرسم که مدت‌ها است به خاطر من رسیده؛ اگر جواب نیکو دهی، اسلام آورم. فرمود: هر آن‌چه خواهی بپرس! گفت: ای محمد پروردگارت را برای من توصیف کن! فرمود: خدای تعالی توصیف نشود مگر به آن‌چه خود، ذات خویش را به آن توصیف نموده، چگونه توصیف شود خالق که عقول و افهام از ادراک کنه ذاتش عاجز و کم‌اند و اوهام، از رسیدن به کنگره جلالش کوتاه و دست خطرات، از نیل به ذیل صفات کمالش قاصر و ابصار، از مشاهده انوار جمال بی‌مثالش حیران و ناتوان است؟! شعر: نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم نه بر ذیل وصفش رسد دست فهم نه ادراک بر کنه ذاتش رسد نه دست خرد بر صفاتش رسد خدای تعالی برتر و بالاتر است از آن‌چه توصیف کنندگان، حضرتش را توصیف کنند؛ در عین نزدیکی از مخلوقات بر حسب علو ذات دور است، و در عین دوری به تمام ممکنات بر حسب احاطه نزدیک است. او است آفریننده کیف و کیفیات و مکان و مکانیات؛ پس به «کیف هو؟» و «این هو؟» که پرسش از کیفیت و مکان است، جایز نیست سؤال کرده شود؛ چه ساحت ربوبیت از آلائش کیفیت و اینونیت منزّه و مبرّا است. پس او است یگانه بی‌نیاز و یکتای بی‌انبار، نزاينده و زاینده نشده و هیچ کس با او برابر نتواند بود. نعتل پس از شنیدن این جواب صواب از حضرت رسالت مآب عرض کرد: راست گفتی ای محمد! اما این که گفتی خدا واحد است و شبیه ندارد، آیا نه این است که گفته می‌شود: خدا واحد است و نیز گفته می‌شود: انسان واحد است. پس خدا در صفت واحدیت، شبیه و شریک دارد. حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خدای عزّ و علا واحد حقیقی است؛ یعنی به هیچ اعتبار، در ذات او ترکیب راه ندارد، صرف بساطت و بسیط محض است، اما وحدت انسان اعتباری است، چه انسان مرکب از روح و بدن است. پس معلوم شد در وحدت حقّه حقیقه، برای خدای تعالی شریک و شبیه نباشد. عرض کرد: راست گفتی، پس به من خبر ده وصی تو کیست! زیرا هیچ پیغمبری نبوده مگر آن‌که برای او وصی بوده است، به درستی که پیغمبر ما موسی به یوشع بن نون وصیت نمود. حضرت فرمود: وصی من، علی بن ابی طالب علیه السلام است و بعد از او، دو سبط من حسن و حسین و بعد از حسین، نه نفر امامان از صلب حسین می‌باشند. گفت: ایشان را برای من نام ببر! فرمود: چون حسین درگذرد، فرزند او علی بن الحسین، چون مدّت زندگانی علی سپری شود، پسرش محمد، چون محمد را رشته حیات قطع شود، پسرش جعفر، پس از او فرزندش موسی، چون موسی دنیا را وداع کند، پسرش علی، چون علی بدرود جهان نماید، فرزندش محمد، پس از او، پسرش علی، چون او درگذرد، فرزندش حسن و چون حسن درگذرد، فرزندش محمد مهدی خواهد بود. پس این‌ها دوازده نفرند که اوصیای من خواهند بود. نعتل گفت: از چگونگی مردن علی و حسن و حسین علیهم السلام مرا آگاهی ده! پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: علی به ضربت شمشیر کشته شود که بر فرقش فرود آید، حسن به زهر کشته گردد و حسین مذبح خواهد شد. پرسید: مکان ایشان کجاست؟ فرمود: در بهشت و در درجه من خواهند بود. نعتل چون این کلمات از اشرف بریات شنید، شهادتین گفت و بر وصایت اوصیا گواهی داد و گفت: در کتاب‌های پیغمبران گذشته و در آن‌چه موسی بن عمران به ما عهد نموده، یافته‌ام در آخر الزمان پیغمبری ظاهر شود که نام او احمد و محمد است. او خاتم همه انبیاست و بعد از او پیغمبری مبعوث نشود. اوصیای او، دوازده نفر می‌باشند: اول ایشان، پسر عمّ و داماد او است، دوم و سوم دو برادرند از فرزندان وصی اول؛ امت آن پیغمبر، وصی

اولش را به وسیله شمشیر می‌کشند، دوّم را به سَم می‌کشند و وصی سوّم و گروهی از اهل بیتش را با شمشیر در حال تشنگی در زمین غربت می‌کشند. پس او را مانند گوسفند ذبح نمایند، بر کشته شدن او شکیبایی فرماید و صبر نماید؛ برای این که درجات او و درجات اهل بیت و ذریه‌اش به واسطه دریافتن سعادت شهادت، رفعت گیرد و برای این که دوستان و متابعانش را به سبب باختن جان در راه جانان از آتش جهنّم نجات بخشد. هم چنین در کتاب‌های آسمانی یافته‌ام که نه نفر دیگر از اوصیای حضرت خاتم انبیا از فرزندان وصی سوم خواهند بود. پس این دوازده نفر وصی، به عدد اسباط می‌باشند. حضرت فرمود: آیا اسباط را می‌شناسی؟ عرض کرد: بلی! دوازده نفر بودند: اول ایشان، لاوی بن برخیا می‌باشد، او از میان بنی اسرائیل غایب شد و پس از غیبت، ظاهر شد؛ خدای تعالی شریعت خویش را بعد از آن که مندرس شده بود. به ظهور او ظاهر کرد او با قرسطیا، پادشاه بنی اسرائیل جنگ نمود تا این که او را کشت و عباد را از ظلم او آسوده فرمود. حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن چه در بنی اسرائیل وقوع یافته، در امت من واقع خواهد شد، مانند قدمی که جای قدمی و تیری که جای مکان تیری نهاده شود. به درستی که دوازدهم از اوصیای من از انظار غایب شود تا آن که دیده نشود و زمانی بر امت من بیاید که از اسلام مگر اسمی و از قرآن جز نشانی باقی نماند. پس در این هنگام خدای تعالی به او اذن خروج دهد و اسلام را به سبب او ظاهر فرماید و شریعت را تجدید نماید. پس خوشا به حال کسی که اوصیای مرا دوست دارد و از ایشان پیروی کند، وای بر آن کسی که آنان را دشمن دارد و مخالفت نماید. نعتل پس از استماع این کلمات معجز آیات، درّی بسفت و در ستایش حضرت پیغمبر و ائمه اثنا عشر - علیهم صلوات الله الملک الاکبر - اشعاری بگفت (۳۹۵).

اروایت جندل

۲ رفره در مناقب از جابر روایت کرده که گفت: جندل بن جناده یهودی بر رسول خدا علیه السلام داخل شد و گفت: مرا از چیزی خبر ده که برای خدا نیست و از چیزی که نزد خدا نیست و از چیزی که خدا، دانای به آن نیست! حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آن چیزی که برای خدا نیست، شریک است و آن چیزی که نزد خدا نیست، ظلم است و اما آن چیزی که خدا آن را نمی‌داند، فرزند می‌باشد که شما گروه یهود گوید، عزیز پسر خداست. حال آن که خدا، عزیز را فرزند خود نمی‌داند؛ بلکه او را مخلوق و بنده خود می‌داند. پس جندل به وحدانیت خدا اقرار کرد، کلمه توحید بگفت و به رسالت حضرت گواهی داد و گفت: دوش، موسی بن عمران را در خواب دیدار کردم. به من فرمود: بر دست محمد صلی الله علیه و آله، خاتم پیغمبران اسلام آر و به اوصیای آن حضرت، تمسک جوی! حمد خدای را که به شرف اسلام مشرف شدم و به وجود تو هدایت یافتیم؛ اینک از اوصیای خویش مرا آگاه فرما تا به ایشان تمسک جویم! حضرت فرمود: اوصیای من، دوازده تن می‌باشند. جندل گفت: در تورات چنین یافته‌ایم؛ نام‌های ایشان را برای من بشمار! فرمود: اول ایشان، سید اوصیا، پدر همه امامان، علی علیه السلام می‌باشد. آن گاه دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام، به ایشان تمسک نما، مبادا جهل جاهلین تو را فریب دهد! چون علی بن الحسین زین العابدین، تولّد یابد، زندگانی تو تمام شود و آخر توشه تو از دنیا، شربتی شیر خواهد بود. جندل گفت: در تورات و کتاب‌های آسمانی دیگر، ایلیا و شبر و شبیر یافته‌ایم و این سه، نام علی و حسن و حسین علیهم السلام است؛ نام کسانی که بعد از حسین می‌باشند، چیست؟ آن گاه حضرت، اسامی مقدّسه و القاب مبارکه ائمه هدی تا حضرت صاحب الامر را بیان نمود و در شأن آن بزرگوار فرمود: پس غایب شود و بعد از غیبت، خروج نماید، چون خروج کند، زمین را پر از عدل و داد فرماید، بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد. خوشا به حال کسانی که در غیبت او صبر کنند و بر محبت آنان پاینده بمانند! خدای تعالی در کتاب خویش به ذکر این آیه (هُدًی لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ (۳۹۶)) این گروه را توصیف نموده و در حقّ آن‌ها فرموده: (أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). (۳۹۷) جندل چون این کلمات بشنید گفت: خدای را حمد می‌کنم که توفیق معرفت ایشان را به من ارزانی نمود.

زندگانی او تا زمان ولادت حضرت علی بن الحسین علیه السلام طول کشید. به طایف رفت و بیمار شد، شربتی شیر بیاشامید، کلام رسول خدا را به خاطر آورده، گفت: آن حضرت مرا خبر داد آخر توشه من از دنیا شربتی شیر خواهد بود. پس جان بداد و او را در طایف در موضعی که به کوزاره معروف بود، دفن نمودند. (۳۹۸)

[روایت جابر بن عبدالله]

۳ رفره ایضاً در مناقب از جابر بن عبدالله روایت نموده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله به من فرمود: ای جابر! به درستی که اوصیای من و پیشوایان مسلمین بعد از من، اول ایشان علی است؛ پس اسامی ائمه را شمرد تا به امام پنجم، حضرت باقر علیه السلام رسید. فرمود: ای جابر! زود است او را دریابی، چون به ملاقاتش نایل شوی، سلام مرا به وی برسان! آن گاه نام‌های امام‌های دیگر همی بر زبان براند تا امام دوازدهم و فرمود: بعد از حسن بن علی، امام اهل اسلام، قائم است، نام و کنیه‌اش نام و کنیه من و فرزند حسن بن علی می‌باشد. او کسی است که خدای تعالی بر دست‌های او مشارق و مغارب زمین را بگشاید، او کسی است که از اولیای خود غیبت فرماید و بر قول به امامتش ثابت نماند، مگر کسی که خدای تعالی دلش را برای ایمان امتحان نموده باشد. جابر گفت: عرض کردم آیا در حال غیبت امام دوازدهم، مردم به وجود او انتفاع خواهند برد؟ فرمود: آری! سوگند به کسی که مرا به پیغمبری برانگیخته، مردم در حال غیبت از نور ولایتش روشنی گیرند و انتفاع برند، مانند نفع بردن ایشان از آفتاب، هر چند چهره آن زیر نقاب سحاب پنهان شود. ای جابر! این امر از اسرار مکنونه الهیه و علوم مخزونه ربّانیه است، از همه کس مکتوم بدار مگر آن که از اهل آن باشد. (۳۹۹) جابر جعفی گفت: جابر بن عبدالله بر حضرت علی بن الحسین علیه السلام داخل شد که ناگاه محمد بن علی علیه السلام از سرای حرم بیرون شد. جابر خدمتش عرض کرد: ای مولای من! جدّ بزرگوارت رسول خدا صلی الله علیه وآله، مرا از مساعدت این سعادت آگهی داد و امر فرمود سلام حضرتش را به شما برسانم و هم مرا خبر داده که بعد از او شما امامان هدایت کننده از اهل بیت او هستید که در همه حال از تمام خلق، داناتر و بیناتر باشید، امت را از آموزگاری شما نهی نموده و به آموختن از شما امر فرموده است. امام عالی مآثر، حضرت باقر علیه السلام چون پیغام جدّ بزرگوار شنید، زبان بلاغت نشان بگشود و فرمود: حکم را در حالت صباوت عطا کرده شده‌ام و این از فضل و رحمت خدای تعالی بر ما اهل بیت است. (۴۰۰)

[روایت حمونیی از امام رضا (ع)]

۴ رفره حمونیی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از آبای بزرگوارش روایت کرده، گفت: «قال رسول الله: من أحبّ أن يتمسك بدینی و یركب سفینه النجاه بعدی، فلیقتد بعلی بن ابیطالب و لیعاد عدوه و لیوال ولیه فإنه وصیی و خلیفتی علی امتی فی حیاتی و بعد وفاتی و هو إمام کلّ مسلم و امیر کلّ مؤمن من بعدی؛ قوله قولی و أمره امری و نهیه نهیی و تابعه تابعی و ناصره ناصرى و خاذله خاذلی. ثم قال: من فارق علیاً بعدی، لم یرنی و لم أره یوم القیامه و من خالف علیاً حرّم الله علیه الجنه و جعل مأواه التّار و من خذل علیاً خذله الله یوم یرض علیه و من نصر علیاً نصره الله یوم یلقاه و لقته حجته عند المسأله. ثم قال: و الحسن و الحسین اماما امتی بعد ابیهما و سیدا شباب أهل الجنه، أمهما سیده نساء العالمین و أبوهما سید الوصیین و من ولد الحسین تسعه ائمه، تاسعهم، القائم من ولدی؛ طاعتهم طاعتی و معصیتهم معصیتی. إلى الله أشکو المنکرین لفضلهم و المضعین لحرمتهم بعدی و کفی بالله ولیاً و ناصرأ لعترتی و أئمه امتی و منتقماً من الجاحدین حقهم (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۴۰۱)).» (۴۰۲) خلاصه ترجمه آن که حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: هر کس دوست دارد به دین من چنگ زند و بعد از من، سوار کشتی نجات شود، باید به علی بن ابی طالب علیه السلام اقتدا کند، باید دوست او را دوست دارد و دشمن او را دشمن دارد؛ چرا که در زندگانی و بعد از مرگ من، او وصی و جانشین من بر امت من است و بعد از من او پیشوای هر مسلمان و فرمان فرمای هر مؤمن

است؛ گفتارش، گفتار من، فرمانش، فرمان من و نهی‌اش، نهی من، پیرو او، پیرو من، یاری کننده او، یاری کننده من و واگذارنده او، واگذارنده من است. آن‌گاه فرمود: هر کس از علی دوری جوید، روز قیامت مرا نبیند و من هم او را نبینم و هر کس با علی راه خلاف پوید، خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش را جهنم قرار می‌دهد. هر کس علی را یاری ندهد، خداوند در روز محشر یاری‌اش ندهد و هر که علی را یاری دهد، خدا روز قیامت یاری‌اش دهد و در موقف پرسش، حجّتش را به او تلقین کند. آن‌گاه فرمود: حسن و حسین بعد از پدر خود، دو پیشوای امت من باشند و دو آقای جوانان اهل بهشتند، مادر آن‌ها خاتون زنهاى عالم و پدرشان آقای همه اوصیاست و از فرزندان حسین، نه نفر امام باشند که نهمین آن‌ها قائم از فرزندان من است. فرمان‌برداری آنان، فرمان‌برداری من و نافرمانی آن‌ها، نافرمانی من است. به خدا شکایت می‌کنم از کسانی که بعد از من، فضیلت آن‌ها را انکار کنند و حرمت آن‌ها را ضایع گردانند...؛ تا آخر حدیث.

[فضایل امیرالمؤمنین از زبان حضرت]

۵ رفره ایضاً حمونینی از سلیم بن قیس هلالی، حدیث طولانی را روایت کرده که خلاصه‌اش این است: روزی، علی علیه السلام با جمع کثیری از وجوه مهاجر و انصار که عده آن‌ها از دوست متجاوز بود، جلوس داشتند. هر یک از طایفه مهاجر و انصار همی خویش را ستودند و مناقب خود بسی شمردند، عثمان در خانه خود بود و از حال و مقال مهاجر و انصار اطلاع نداشت، علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت هم هیچ سخن نمی‌فرمودند. آن جماعت عرض کردند: یا ابا الحسن شما را چه شده است که سکوت کرده و سخن نمی‌گویی؟! حضرت امیرعلیه السلام شروع به ذکر فضایل و مناقب خود فرمودند از آن چه خاتم انبیا در حق آن حضرت فرموده بود؛ هر منقبت که بر می‌شمرد، گروه مهاجر و انصار را به شهادت می‌طلبید و همگی بر صدق مقال آن حضرت گواهی می‌دادند؛ از جمله فرمود: «و نصبني للناس بغدير خم، ثم خطب فقال: أيها الناس! إن الله أرسلني برسالة ضاق بها صدري و ظننت أن الناس يكذبوني، فأوعدني لأبليغها أو ليعذبني ثم أمر بالصلاة جامعة ثم خطب فقال: أيها الناس! أتعلمون أن الله عز وجل مولاي و أنا مولى المؤمنين و أنا أولى بهم من أنفسهم؟ قالوا: بلى يا رسول الله! قال: قم يا علي! فقم، فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه! فقام سلمان فقال: يا رسول الله! ولاية ماذا؟ فقال: ولاء كولاى؛ من كنت أولى به من نفسه فعلى أولى به من نفسه، فأنزل الله تعالى ذكره: (اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام ديناً). فكبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: الله أكبر، تمام نبوتى و تمام دين الله ولاية على بعدى. فقام أبو بكر و عمر فقالا: يا رسول الله! هؤلاء الآيات، خاصة فى على؟ قال: بلى، فيه و فى أوصيائى إلى يوم القيامة. قالوا: يا رسول الله بينهم لنا! قال: على أختى و وزيرى و وارثى و وصيى و خليفتى فى امتى و ولى كل مؤمن بعدى، ثم ابني الحسن، ثم الحسين، ثم تسعة من ولد ابني الحسين واحد بعد واحد، القرآن معهم و هم مع القرآن لا- يفارقونه و لا- يفارقهم حتى يردوا على الحوض. فقالوا كلهم: اللهم نعم، قد سمعنا ذلك و شهدنا كما قلت.» (۴۰۳) خلاصه آن که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به گروه مهاجر و انصار فرمود: حضرت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در روز غدیر خم مرا به امامت نصب فرمود؛ پس از اجتماع مردم، خطبه خواند و این کلمات را گفت: ایها الناس! آیا می‌دانید که خدای تعالی عزوجلّ مولای من و من مولای اهل ایمان باشم و من به اهل ایمان از خود آن‌ها اولی هستم؟ گفتند: بلى يا رسول الله! چنین است که می‌فرمایی. فرمود: برخیز یا علی! پس برخاستم. آن‌گاه فرمود: هر که من مولای او هستم، پس علی مولای او است؛ خدایا دوست بدار دوست او را و دشمن بدار دشمن او را! پس سلمان برخاست گفت: ای رسول خدا! آن ولایت که برای علی ثابت است، چیست؟ پیغمبر فرمود: ولایتی مانند ولایت من است. هر کس من اولی به تصرّف نسبت به او هستم، علی نیز اولی به تصرّف نسبت به او می‌باشد. پس خدای تعالی آیه (اليوم أكملت لكم دينكم... (۴۰۴))، تا آخر را نازل فرمود. پس رسول خدا تکبیر گفت و فرمود: تمام نبوت من و تمام دين خدا، ولایت علی بعد از من است. پس ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: یا

رسول الله! آیا این آیات در خصوص علی نازل شده و کس دیگری شراکت ندارد؟! فرمود: بلی! خاصه علی و سایر اوصیای من تا روز قیامت است. عرض کردند: یا رسول الله! اوصیای خود را برای ما بیان فرما! فرمود: اوصیای من، علی است که برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفه من در امت من است. آن گاه حسن، بعد از حسن، حسین و نه نفر از فرزندان پسر من حسین هر یک بعد از دیگری؛ قرآن با آنها و آنها با قرآن هستند. نه آنها از قرآن جدا شوند و نه قرآن از آنها جدا شود تا نزد حوض کوثر بر من وارد گردند. پس تمامی حاضرین به آنچه علی فرمود، اعتراف کردند و گفتند: ما آنچه را گفتی، شنیدیم و گواهی می دهیم. و از جمله فرمود: *ایها الناس! اتعلمون ان الله انزل فی کتابه: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) فجمعنی و فاطمه و ابنی حسناً و الحسین ثم ألقى علينا كساءً و قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي و لحمي؛ يؤلمني ما يؤلمهم و يجرحني ما يجرحهم فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً! فقالت أم سلمة: و أنا یا رسول الله؟ فقال: أنت إلی خیر، إنما نزل فی و فی أخي علی بن ابیطالب و فی ابنی و فی تسعة من ولد ابنی الحسین خاصة لیس معنا فیها أحد غیرنا. فقالوا کلهم: نشهد ان أم سلمة حدتتنا بذلك، فسألنا رسول الله فحدتتنا كما حدتتنا. ای مردم! آیا می دانید به درستی که خداوند در کتاب خود آیه تطهیر را نازل کرد. پس رسول خدا من و فاطمه و فرزندانم حسن و حسین را جمع کرد، آن گاه عبایی را بر ما افکند و گفت: خدایا! اینان اهل بیت و گوشت من می باشند؛ مرا به درد می آورد آن چه ایشان را به درد می آرد و مرا مجروح می کند آن چه آنها را مجروح می کند. پس پلیدی را از ایشان برطرف کن و آنها را پاکیزه کن، پاکیزه کردنی! حاضرین گفتند: ما گواهی می دهیم ام سلمه، بدان چه ما را حدیث کردی، حدیث کرد. پس، از رسول خدا پرسیدیم، آن چه را ام سلمه گفت به ما فرمود. و از جمله فرمود: «انشدکم الله! اتعلمون ان الله انزل فی سورة الحج (یا ایها الذین آمنوا ازکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر... (۴۰۵))، إلی آخر السورة. فقام سلمان فقال: یا رسول الله! من هؤلاء الذین أنت علیهم شهید و هم شهداء علی الناس الذین اجتباهم الله و لم يجعل علیهم فی الدین من حرج مله إبراهیم؟ قال: عنی بذلك ثلاثة عشر رجلاً خاصة دون هذه الامه. قال سلمان: بینهم لنا یا رسول الله! قال: أنا و أخي علی و أحد عشر من ولدی. قالوا: اللهم نعم!» یعنی، شما را به خدا سوگند می دهیم! آیا می دانید خداوند در سوره حج آیه (یا ایها الذین آمنوا ازکعوا...)، تا آخر سوره را نازل فرمود. سلمان برخاست و گفت: چه کسانی هستند آنان که تو بر آنها گواه و آنها بر سایر خلق گواهند؟ آن چنان کسانی که خدا آن ها را اختیار کرده و در دین مبین - که ملت ابراهیم است - بر آنها حرجی قرار نداده است. فرمود: گواهان بر خلق، سیزده نفرند نه غیر ایشان از این امت. سلمان عرض کرد: ایشان را برای ما بیان فرما! فرمود: من و برادرم علی و یازده نفر از فرزندان من. حاضرین همه حضرت علی را تصدیق کردند و گفتند: بلی چنین است که گفتی! قال: «انشدکم بالله! اتعلمون ان رسول الله قام خطیباً لم یخطب بعد ذلك فقال: ایها الناس! إنی تارک فیکم الثقلین؛ کتاب الله و عترتی اهل بیتی فتمسکوا بهما لن تضلوا فإن اللطیف أخبرنی و عهد إلی أنهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. فقام عمر بن الخطاب شبه المغضب، فقال: یا رسول الله أکل أهل بیتک؟! فقال: لا ولكن أوصیائی منهم؛ أولهم أخي و وزیری و وارثی و خلیفتی فی امتی و ولی کل مؤمن بعدی هو أولهم، ثم ابنی الحسن، ثم ابنی الحسین، ثم تسعة من ولد الحسین، واحد بعد واحد حتی یردوا علی الحوض؛ شهداء الله فی أرضه و حججه علی خلقه و خزائن علمه و معادن حکمته؛ من أطاعهم فقد أطاع الله و من عصاهم فقد عصی الله. فقالوا کلهم: نشهد ان رسول الله قال ذلك.» (۴۰۶) گفت: شما را به خدا سوگند! آیا می دانید که رسول خدا علیه السلام در خطبه آخرین که پس از آن، خطبه نخواند فرمود: من از میان شما می روم و در میان شما دو چیز گران را می گذارم؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترت که اهل بیت منند؛ پس چنگ زنید به این دو چیز تا هرگز گمراه نگردید؛ زیرا خدای لطیف که دانای هر آشکار و نهان است، به من خبر داده کتاب او و اهل بیت من از هم جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من وارد آیند. آن گاه عمر بن خطاب مانند شخص خشمناک برخاست و گفت: ای رسول خدا آیا برای تمام اهل بیت تو این فضیلت و خاصیت است! فرمود: نه! ولكن اوصیای از اهل بیت من؛ اول آنها برادر و وزیر و وارث و خلیفه من، علی بن ابی طالب است، آن گاه پسر من حسن، پس پسر من حسین و نه نفر از*

فرزندان حسین هر یک بعد از دیگری؛ آن‌ها شهدای خدا در زمین او، حجت خدا بر آفریدگان او و خزینه دار علم و معدن حکمت او هستند. هر که آن‌ها را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر که آن‌ها را معصیت کند، خدا را معصیت نموده. پس حاضرین گفتند: ما گواهی می‌دهیم آن‌چه را تو گفتی رسول خداصلی الله علیه و آله هم گفت.

[روایت ابن عباس]

۶ رفره ابن شاذان در مناقب از ابن عباس روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا می‌فرمود: ای گروه مردم! بدانید برای خدای تبارک و تعالی دری است که هر کس داخل آن شود از فزع اکبر ایمن گردد. پس ابوسعید خدری به سوی آن حضرت برخاست و گفت: ما را به سوی آن در رهنمایی کن تا او را بشناسیم! فرمود: آن در، علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ او سید و صیبن، امیرالمؤمنین، برادر رسول پروردگار عالمین و خلیفه خدا بر تمام مردم. ای گروه مردم! هر کس دوست دارد به دسته محکمی که گسیختگی ندارد چنگ زند، باید به ولایت علی بن ابی طالب چنگ زند؛ چه ولایت او، ولایت من و طاعت او، طاعت من است. ای گروه مردم! هر کس دوست دارد حجت بعد از مرا بشناسد، باید علی بن ابی طالب را بشناسد! ای گروه مردم! هر کس، خداوند او را به پیروی من مسرور کرده، پس بر او واجب است ولایت علی بن ابی طالب و پیشوایان از ذریه مرا پی در پی دارد؛ چه ایشان نگاهدار علم من می‌باشند. سپس جابر بن عبدالله انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدای! شماره امامان چند تا است؟ فرمود: ای جابر! از من عدد ائمه را پرسش کردی که در حقیقت، پرسش از همه اسلام است، خدا تو را رحمت کند! شماره آن‌ها شماره ماه‌هاست که نزد خدا در کتاب، در روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، دوازده ماه معین است و شماره ایشان، شماره چشمه‌هایی است که برای موسی شکافت چون عصای خود را بر سنگ زد، پس از آن سنگ، دوازده چشمه منفجر شد و نیز شماره نقبای بنی اسرائیل است. خداوند فرمود: هر آینه به تحقیق پیمان بنی اسرائیل را گرفتیم و از ایشان دوازده نفر نقیب برانگیختیم. ای جابر! امامان در این امت، دوازده نفر می‌باشند؛ اول ایشان، علی بن ابی طالب و آخر ایشان، قائم - صلوات الله علیهم اجمعین - می‌باشد. (۴۰۷)

[روایت معراج از ابن عباس]

۷ رفره در غیبت طوسی (۴۰۸) از ابن عباس روایت کرده که او گفت رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم فرمود: وقتی که مرا به آسمان هفتم و از آنجا به سدره المنتهی و از سدره به حجاب‌های نور بردند، خدای تعالی مرا ندا کرد: ای محمد تو بنده منی و من پروردگار تو! پس به من خضوع و تذلل و عبادت نمای و به من وثوق و توکل کن! به درستی که به این که بنده و حبیب و رسول و نبی من باشی من راضی شدم و به برادرت علی که خلیفه و باب من باشد، راضی گردیدم. پس او حجت خدا بر بندگان من و پیشوا بر خلق من است. به وسیله او، دوستان از دشمنان امتیاز می‌یابند، به سبب او، طایفه شیطان از طایفه من جدا می‌شوند. به وسیله او، دین برپا می‌گردد و حدود من محفوظ می‌ماند و احکام مرا انفاذ می‌کند. به سبب تو و او و ائمه از اولاد تو، به بندگان خود رحم می‌کنم. با قائم، به تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجیدی که روی زمین می‌شود، زمین خود را معمور می‌گردانم و به سبب او، زمین را از دشمنان پاک می‌گردانم و برای اولیای خود او را میراث می‌کنم. به وسیله او، سخنان کفار را باطل و کلمه خود را بلند می‌گردانم. به سبب او و به علم خود بندگان و شهرهای خود را زنده می‌کنم، به مشیت خود خزینه‌ها و ذخیره‌ها را برای او ظاهر می‌کنم، به اراده خود او را از اسرار و ضمائر، مطلع می‌گردانم و با ملائکه او را امداد می‌نمایم تا ایشان در انفاذ امر من و اظهار نمودن دین من او را یاری کنند؛ او ولی من و مهدی بندگان من است.

[روایت ابی لیلی]

۸ رفره در امالی (۴۰۹) طوسی از عبدالرحمن بن ابی لیلی؛ روایت کرده که او گفته که پدرم گفت: پیغمبر، در دعوی خبیر، بیرق را به علی بن ابی طالب داد، پس خدا برای او فتح کرد. بعد از آن حکایت روز غدیر و بعض فضایل آن حضرت را که در آن روز واقع شده بود نقل نمود تا این که گفت: پیغمبر گریه کرد. گفتند: یا رسول الله چرا گریه می کنی؟! فرمود: جبریل به من خبر داد به علی ظلم می کنند، حقش را از او می گیرند، با وی می جنگند، بعد از او، اولادش را می کشند و بر ایشان ظلم می کنند. و جبریل از پروردگار خود به من خبر داد که مصیبت اهل بیت من در وقت قیام قائم، زایل می شود و کلمه ایشان بلند می گردد؛ امت بر محبت ایشان اتفاق می کنند، دشمن ایشان کم می شود و ناخوش دارنده ایشان ذلیل و مداحشان بسیار می گردد. این در وقتی است که بلاد متغیر و بندگان ضعیف و از فرج مایوس گردند، در این حال، قائم ظهور می کند؛ نام او، نام من است و نام پدرش، مثل نام پسر من است، او از اولاد دختر من است، خدا، به وسیله ایشان حق را ظاهر می سازد و با شمشیرهای ایشان، باطل را خاموش می نماید، پاره‌ای از مردم از روی ترس و پاره‌ای دیگر از راه رغبت و میل تابع ایشان می شوند. راوی گوید: گریه پیغمبر ساکن گردید و فرمود: مژده باد به شما! به درستی که وعده خدای تعالی خلاف نمی شود و قضای او رد نمی گردد، به درستی که فتح خدا نزدیک است. بعد از آن، حضرت دعا کرد، گفت: پروردگارا ایشان اهل بیت منند، رجس و خبثت را از ایشان دور کن، ایشان را پاک و پاکیزه گردان، آن‌ها را حفظ و مراعات کن، یار و یاورشان باش و ذلیلشان مگردان و ایشان را خلیفه من قرار ده!

روایت معراج

۹ رفره در بحار از کمال الدین (۴۱۰) به اسناد خود از وهب بن متبه، او به ابن عباس رفع حدیث کرد و گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی خدای تعالی مرا به آسمان برد، ندای «یا محمد!» به من رسید، گفتم: «لئیک رب العظمه لئیک!». در آن حال وحی رسید: در خصوص کدام امر، اهل آسمان با همدیگر مخاصمه کردند؟ عرض کردم: من به آن علمی ندارم. فرمود: آیا از آدمیان برای خود، وزیر و برادر و وصی اختیار کرده‌ای؟ عرض کردم: تو برای من وصی اختیار کن! فرمود: یا محمد! از آدمیان، علی را برای تو اختیار کردم. عرض کردم: پسر عمم را وصی من گردانیدی. پس وحی کرد: بعد از تو علی وارث تو و وارث علم تو است، در روز قیامت صاحب لوای حمد و صاحب حوض تو است و از آن، مؤمنین را سیراب می کند. بعد از آن فرمود: یا محمد! من به ذات خود، سوگند حق یاد می کنم که دشمنان تو و دشمنان اهل بیت از این حوض نمی آشامند هر آینه جمیع امت تو را داخل بهشت می کنم مگر کسی که از داخل شدن به بهشت ابا نماید. عرض کردم: آیا کسی هست که از داخل شدن به بهشت ابا نماید؟ فرمود: بلی! عرض کردم: چطور ابا می کند؟ فرمود: به درستی که من، تو را اختیار کردم و بعد از تو، برای تو، وصی برگزیده‌ام و او را از تو، به منزله هارون از موسی کردم، جز این که بعد از تو پیغمبری نمی شود. محبت او را به دلت انداختم و او را پدر اولاد تو کردم. حق او بر امت، مثل حق تو بر ایشان است؛ هر که حق او را انکار کند، حق تو را انکار کرده، هر کس از دوستی او ابا نماید، از دوستی تو ابا کرده و کسی که از دوستی تو ابا نماید، از دخول در بهشت ابا کرده. آن‌گاه در مقابل نعمت‌های خدا به سجده شکر افتادم. ناگاه منادی ندا کرد: یا محمد! سر بردار و بخواه از من تا عطا نمایم! عرض کردم: امت مرا به ولایت علی جمع کن تا این که همگی در روز قیامت به حوض من وارد شوند! فرمود: در خصوص بندگان خود، پیش از آن که ایشان را خلق کنم، قضای من جاری شده، هر که را بخوام، هدایت می کنم و هر کس را بخوام، هلاک می گردانم. به درستی که علم تو را به علی دادم و او را وزیر و خلیفه تو بر اهل و امیت کردم، کسی که او را دشمن بدارد و ولایتش را انکار نماید، داخل بهشت نمی گردد، کسی که او را دشمن بدارد، تو را دشمن داشته و کسی که تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته، کسی که او را دوست بدارد، تو را دوست داشته و هر که تو را دوست داشته، به درستی که این فضیلت را برای او قرار دادم. و به تو این را عطا کردم که از صلب علی، یازده نفر مهدی بیرون آورم؛ همه ایشان از بکر بتول‌اند، آخر ایشان، مردی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز

خواهد کرد. زمین را پر از عدل می‌کند چنان‌چه پر از ظلم و جور گردیده، با او از هلاکت نجات خواهیم داد و به وسیله او، از ضلالت هدایت خواهیم کرد. به وسیله او، چشم کور را باز می‌کنم و مریض را شفا می‌دهم. عرض کردم: خدایا! چه وقت این‌ها می‌شود؟ فرمود: وقتی که علم برداشته شد و جهل ظاهر گردید و قراء بسیار شدند و عمل، قلیل شد و قتل نفس، بسیار گردید و فقهای هدایت‌کننده کم شدند و فقهای گمراه‌کننده و خائنان و شعرا بسیار شدند و امت تو، قبرهای خود را مساجد کردند و به مصحف‌ها زینت دادند و مساجد را با طلا یا غیر آن منقش نمودند و جور و فساد، بسیار شد و منکر، ظاهر گردید و امت تو، امر به منکر و نهی از معروف نمودند و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کردند، و امرا، کافر و دوستان ایشان، فاجر و یاران و ناصران ایشان، ظالم گردیدند و اصحاب رأی ایشان، فاسق شدند. و در این وقت سه خسف - یعنی به زمین فرو رفتن - واقع می‌شود؛ خسفی در مشرق، خسفی در مغرب و خسفی در جزیره العرب و شهر بصره به دست مردی از ذریه تو خراب می‌شود که اتباع زنجیانند، مردی از اولاد حسین بن علی خروج می‌کند، دجال از سیستان بیرون آید و سفیانی خروج می‌نماید. عرض کردم: خدایا! بعد از من چه اخباری خواهد شد؟ پس خدا به من وحی نموده و از کارهای بنی‌امیه و فتنه پسر عمم علی علیه السلام و آنچه تا روز قیامت خواهد شد. راوی گوید: پس، آن حضرت فرموده: بعد از آن‌که به زمین نزول کردم، همه این‌ها را به علی علیه السلام خبر دادم و ادای رسالت کردم. خدا را حمد می‌کنم چنان‌که پیغمبران کردند؛ چنان‌که همه نیز، پیش از من کرده‌اند. این ناچیز گوید: این که خدای تعالی به پیغمبر فرمود اهل آسمان‌ها در خصوص کدام امر با همدیگر مخاصمه می‌کنند، اشاره به این قول خدای تعالی است: (مِا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ) (۴۱۱)، مشهور در میان مفسرین آن است که به آیه (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) (۴۱۲) اشاره است و سؤال ملائکه از این پس، گویا خدا از پیغمبران مخاصمه ایشان را پرسید. بعد از آن خبر داد که زمین از حجت و خلیفه‌ای خالی نمی‌شود. بعد از آن، پیغمبر از خلیفه خود پرسید که خلیفه من چه کسی خواهد شد؟ و خدا خلفای او را معین نمود. دور نیست که ملائکه در این وقت از خلیفه پیغمبر سؤال کردند، و خدا بدین طریق به ایشان خبر داد، و پاره‌ای سخنان در این خصوص، در باب معراج مذکور است. و آنچه خدای تعالی فرمود که بصره خراب می‌شود، اشاره به قصه صاحب زنج است که در سال دویست و پنجاه و پنج در بصره خروج می‌کند و به زنجی‌ها وعده می‌کند، هر که نزد او آید او را اکرام نماید و آزاد کند. پس جمع کثیری نزد او جمع می‌شوند و به این سبب، امر او ترقی می‌یابد، از این جهت به صاحب زنج ملقب گردیده و چنان گمان دارد که او علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین است. ابن ابی‌الحدید گوید: اکثر مردم، خصوصاً طایفه طالبین و نسابین در نسب او قدح کرده‌اند و گفته‌اند او از طایفه عبدالقیس و نامش علی بن محمد بن عبدالرحیم و مادرش اسدیه است از اسد بن خزیمه که جدش محمد بن حکیم اسدی کوفی است. (۴۱۳)

[روایات عامه در اوصاف حضرت حجت]

۱۰ رفره بدان که اخبار بسیار و احادیث بی‌شمار، از حضرت رسول مختار، در اوصاف و احوال حضرت غایب از انظار، در صحاح با اعتبار اهل سنت و تابعین چهار یار، وارد گردیده که نقل تمامی آن‌ها کتابی حجیم و سفری ضخیم خواهد بود. پس اولی آن است که به نقل اسامی کتب و ذکر عده‌ای از آن احادیث اقتصار کنیم که سید بن طاووس - رضوان الله علیه - آن‌ها را در کتاب طرائف (۴۱۴) خود بنابر نقل علامه مجلسی رحمه الله در جلد سیزدهم بحار نقل فرمود؛ چه آن‌که فرموده است: سید در طرائف از کتاب جمع ما بین صحاح سته و کتاب فردوس و کتاب مناقب ابن مغزالی و کتاب مصابیح محمد بن مسعود قراء، بسیاری از اخبار سابقه را که در خصوص مهدی بوده، روایت کرده است. و بعد از آن گفته: بعضی از علمای شیعه کتابی تصنیف کرده‌اند، من آن را یافته و بر پاره روایاتی که احسن از روایات ماست، مطلع گردیدم. آن کتاب را کشف المخفی در مناقب مهدی نام نهاده و در آن، یک‌صد و ده حدیث از طریق رجال هر چهار مذهب، روایت کرده‌اند، من نقل آن‌ها را با اسانید و الفاظ آن‌ها - از خوف

تطویل - ترك نمودم، لکن اسمای روات آن‌ها را ذکر می‌کنم. از جمله آن‌ها سه حدیث از صحیح بخاری، یازده حدیث از صحیح مسلم، دو حدیث از کتاب جمع بین الصّحیحین حمیدی، یازده حدیث از کتاب جمع بین الصّیّحاح السّیّته یزید بن معاویه عبدری، هفت حدیث از کتاب فضایل الصحابه، پنج حدیث از تفسیر ثعلبی، و شش حدیث از کتاب غریب الحدیث ابن قتیبه دینوری، چهار حدیث از کتاب فردوس ابن شیرویه دیلمی، شش حدیث از کتاب مسند سیده نساء، تألیف حافظ ابوالحسن علی دارقطنی، سه حدیث از کتاب حافظ مذکور از مسند امیرالمؤمنین، دو حدیث از کتاب مبتداء کسایی که مشتمل بر ذکر مهدی (عج) و خروج سفیانی و دجال می‌باشد، پنج حدیث از کتاب مصابیح ابی محمد حسین بن مسعود فزّاء، سی و چهار حدیث از کتاب ملاحم ابی الحسن احمد بن جعفر بن عبیدالله مناوی، سه حدیث از کتاب حافظ محمد بن عبدالله حضرّمی که به ابن مطبق مشهور است، سه حدیث از کتاب رعایه لآمل الزّوایه ابی فتح محمد بن اسماعیل بن ابراهیم فرغانی که از جمله آن‌ها خبر سطح است و دو حدیث از کتاب استیعاب ابی عمر و یوسف بن عبد البر نمیری می‌باشد. صاحب کتاب طرائف گفته: بر جزء ثانی از کتاب سنن واقف شدم که همه آن، روایات محمد بن یزید بن ماجه است، دیدم در زمان مؤلف آن، تاریخ کتابت بعض اجازات را در آن نوشته؛ از جمله آن‌ها این است: بسم الله الرحمن الرحيم. امّا بعد؛ پس من اخبار این کتاب را به عمرو و محمد بن سلمه و جعفر و حسن پسران محمد بن سلمه - حفظهم الله و نفعنا الله و ایاکم - اجازه دادم. ابراهیم بن دینار با خطّ خود پای این اجازه نوشته: این در شهر شعبان سی صد سال از هجرت گذشته، نوشته شد. صاحب کتاب مذکور گوید: این جزو مذکور از کتاب سنن، متضمّن اکثر قصص دعواها است؛ از جمله آن‌ها باب خروج مهدی است که در این باب، هفت حدیث با اسانید آن‌ها ذکر کرده، مضمون آن‌ها این است که مهدی خروج می‌کند، او از اولاد فاطمه علیها السلام است، زمین را پر از عدل گرداند، چنان‌که پر از ظلم شده باشد. کشف الحاله هم این حدیث را به پیغمبر رافع نموده و در کتاب خود مذکور ساخته است. صاحب کتاب طرائف نیز گفته به کتاب مقتصّ تلخیص ابی‌الحسین احمد بن جعفر بن محمد مناوی برخوردارم، دیدم در زمان مؤلفش در آخر همان نسخه، نوشته شده فراغت از تألیف کتاب در سال سی صد و سی حاصل گردید و در آن بعضی اجازات و تحریرات هم بود که تاریخ بعضی از آن‌ها ذی‌قعدۀ سال چهارصد و هشتاد بود. از جمله مطالب این کتاب آن بود که بعد از این، بعضی روایات در خصوص مهدی و سیرت وی مذکور می‌شود و بعد از آن، هجده حدیث با اسانید آن‌ها تا به پیغمبر روایت کرده که همه آن‌ها متضمّن خروج مهدی و ظهور وی بود و این که او از اولاد فاطمه علیها السلام، دختر رسول خدا علیها السلام است، زمین را پر از عدل گرداند و نیز محتوی بر ذکر کمال و سیرت آن حضرت و جلالت ولایت او است. بعد از آن، صاحب کتاب مذکور، به روایاتی که حافظ ابونعیم جمع کرده، اشاره نموده، بنابر نقل صاحب کتاب کشف الغمّه همه آن‌ها، چهل حدیث در وصف مهدی است و بعد از آن گفته همه این احادیث، یک صد و پنجاه و شش حدیث است. هدیه للبریه و ذلیله للعقبیه: این ناچیز گوید: چون در آخر کلام صاحب طرائف به نقل حدیثی اشاره شد که آن‌ها را حافظ ابونعیم اصفهانی در حالات و اوصاف حضرت مهدی علیه السلام جمع و نقل نموده، لذا خوش داشتم آن‌ها را مطابق ترجمه‌ای که صاحب کتاب اصول العقائد نموده است، نقل نمایم؛ ایضاً للمحبّه و إتماماً للحجّه و این چهل حدیث را که صاحب اصول العقائد - که مرحوم میر محمد هادی بن میر محمد لوحی سبزواری است - در آن کتاب ذکر نمود که قبل از نقل آن‌ها فرموده: بدان احادیثی که سنّیان نقل کرده‌اند که برای این امت مهدی، می‌باشد، بسیار است! و از جمله بزرگان علمای سنّی که در این باب احادیث نقل کرده، حافظ ابونعیم اصفهانی است که قبرش در بیرون دروازه باب الدشت اصفهان واقع بود. مردم این شهر از جهت جهل به احوال او، به زیارت او مشغول می‌شدند و نمی‌دانستند که سنّیان قدیم، قبر او را مزار خود کرده بودند. وقتی شیعه‌ها در این شهر زیاد شدند، سنّیانی که از ترس، اظهار تشیع کرده بودند، به رسم عادت، مشغول زیارت آن شقی بودند و چون رفته رفته سنّیان از این شهر برطرف شدند، شیعیان به گمان آن که صاحب آن قبر، مرد خوبی است به زیارت او اشتغال می‌نمودند. در آخر کار، والد این بی‌مقدار، هدایت اهل اصفهان نموده، شیعیان این بلده را از زیارت آن دشمن

خاندان اهل بیت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم منع نمود و الآن اثری از آن قبر باقی نیست. غرض آن که حافظ ابو نعیم اصفهانی چهل حدیثی نوشته و در آن، احادیثی جمع نموده که به طریق اهل سنت از احادیث صحیح و تمام آن‌ها در باب حضرت صاحب الامر علیه السلام است. و شیخ ابوالفتح عجلی شافعی که در مذهب شافعی هشت تصنیف دارد و شاگرد ابوالوفا که پسر ابوحافظ ابو نعیم مذکور است و قبرش در قبرستان چنبلان که فعلاً سنبلستان نامیده می‌شود، در اصفهان است، مردم این شهر به زیارت او نیز مشغول بودند و به هدایت والد این فقیر - رحمه الله - زیارت آن شقی را ترک نمودند، شرحی بر آن اربعین نوشته و در ضمن آن شرح، بیش از صد حدیث در این باب نقل کرده است. به خاطر می‌رسد در این مقام از باب اختصار، به نقل اربعین حافظ ابو نعیم اکتفا نموده و برای زیادت اختصار، اسانید آن احادیث نیز حذف شود و چون نقل آن چهل حدیث با ترجمه موجب اطناپ است، ندا به ذکر ترجمه آن اکتفا می‌نماید. و این ناچیز که ترجمه آن احادیث را از کتاب اصول العقائد نقل می‌نمایم به جهت خصوصیتی است که در آن ترجمه است و در غیر آن نیست. حدیث اول: حافظ مزبور در اربعین مذکور از ابوسعید خدری روایت کرده که او گفته پیغمبر فرمود: از امت من مهدی نامی بیرون آید که هرگاه عمر او کوتاه باشد، هفت سال و اگر طولانی باشد، نه سال می‌شود. امت من در زمان او منتعم می‌شوند به طوری که پیش از آن هیچ بدکار و نیکوکاری منتعم نشده است. (۴۱۵) حدیث دوم: ایضاً ابوسعید خدری روایت نموده که او گفت، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: زمین از ظلم و جور پر خواهد شد، بعد از آن مردی از عترت من بیرون خواهد آمد، دنیا را پر از عدل و داد و راستی خواهد کرد. او زمین را هفت یا نه سال مالک خواهد شد. (۴۱۶) حدیث سوم: به سند مذکور روایت کرده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: قیامت قیام نخواهد کرد مگر بعد از آن که مردی از اهل بیت من به مدت هفت سال زمین را مالک شود، او زمین را از عدل پر سازد، چنانچه قبل از آن از جور و ظلم پر شده باشد. (۴۱۷) حدیث چهارم: حافظ مذکور از زهری، از علی بن الحسین از پدر بزرگوارش حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: مهدی این امت از فرزندان تو خواهد بود. (۴۱۸) حدیث پنجم: روایت نموده از علی بن هلال از پدرش که گفت: به خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدم در حالی که دنیا را وداع می‌فرمود. حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - بر بالینش نشسته و می‌گریست تا آن که او از گریه اش بلند شد. حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم سر مبارک را به جانب او برداشته و فرمود: ای حبیب من، فاطمه! چه چیز تو را می‌گریاند؟ حضرت فاطمه علیها السلام گفت: ای پدر! از ضایع شدن بعد از تو می‌ترسم که خلق عالم، تو را فراموش کنند و بر ما جور و ستم نمایند. حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای حبیب من! مگر ندانسته‌ای که خدای تعالی بر زمین نظر کرد نظر کردنی و اطلاع یافتنی و اطلاع یافت و از جمیع اهل زمین، پدر تو را برگزید و اختیار نمود، و او را به رسالت و نبوت برانگیخت. بعد از آن ملاحظه‌ای دیگر نمود و از همگی اهل عالم، شوهر تو را اختیار فرمود و به من وحی کرد تو را به عقد او کنم. ای فاطمه! ما از آن اهل بیتیم که خدای تعالی به ما هفت خصلت و کرامت عطا نموده و آن را پیش از ما به هیچ کس نداده و بعد از ما هم به هیچ کس نخواهد داد؛ یکی آن که مرا خاتم نبوت ساخته و من نزد حق تعالی خاتم النبیین، اکرم المرسلین، دوست‌ترین جمیع مخلوقات و پدر تو هستم. دیگر آن که خلیفه و جانشین من، بهترین اوصیا و دوست‌ترین جمیع خلائق نزد حق تعالی است و او شوهر تو است. دیگر آن که شهید ما، سید شهادت و دوست‌ترین جمیع خلائق نزد حق تعالی است، او حمزه بن عبدالمطلب عم پدر تو و عم شوهر تو است. دیگر آن که از ماست کسی که حق تعالی به او دو بال عطا فرموده و در بهشت با ملائکه طیران می‌نماید و به هر جا که می‌خواهد، می‌رود و می‌آید. او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تو یعنی جعفر طیار - علیه الرحمه - است. و دیگر آن که دو سبط این امت از مایند، آن دو حسن و حسین پسران تو و ایشان سید جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان از آن‌ها فاضل تر است. و بعد از آن، حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم به فضیلت هفتم اشاره نموده، به حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - خطاب کرد و فرمود: ای فاطمه، ای حبیب من! قسم به آن خداوندی که مرا به حق و راستی به سوی خلق فرستاده، مهدی این امت از این دو سبط

خواهد بود. در آن وقتی که دنیا هرج و مرج شده و فتنه‌ها ظاهر گشته باشد، راه‌ها بریده شده باشد و بعضی از مردمان بعضی دیگر را غارت کنند، هیچ بزرگی بر کوچک رحم نکند و شفقت ننماید و هیچ کوچکی رعایت و تعظیم بزرگان ننماید. در آن حال، حق تعالی از این دو سبط، کسی را مبعوث گرداند که قلعه‌های ضلالت و گمراهی را بگشاید و قفل از دل‌ها بردارد و به هدایت مردم به راه دین در آخر الزمان برخیزد؛ چنانچه من در آخر الزمان به این کار برخاسته بودم و زمین را از عدل و داد پر کند، هم چنان که از ظلم و جور پر شده باشد. ای فاطمه، ای نور دیده من! اندوهگین باش که حق تعالی از من و از همه کس به تو رحیم‌تر است؛ به جهت نزدیکی تو با من و به واسطه وقعی که از تو در دل من است. به تحقیق حق تعالی تو را با شوهرت تزویج فرمود، در حالی که حسبش عظیم‌تر، نسبش عزیزتر، به رعیت رحیم‌تر، به احکام دین، عالم‌تر و در حکم، عادل‌تر بود. با وجود این‌ها من از خدای تعالی خواسته‌ام نسبش عظیم‌تر، که تو اول کسی از اهل بیت من باشی که به من ملحق خواهند شد. (۴۱۹) حدیث ششم: روایت کرده از حذیفه به اسناد خود که گفت: روزی سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم برای ما خطبه نمود و از آن چه بعد از این واقع خواهد شد، برای ما بیان فرمود و بعد از آن فرمود: اگر از عمر دنیا باقی نماند مگر یک روز البته خدای تعالی آن روز را دراز خواهد کرد تا آن که مردی را از فرزندان من مبعوث گرداند که اسم او، اسم من باشد. پس سلمان رحمهم الله برخاست و گفت: یا رسول الله آن مرد از کدام یک از فرزندان تو خواهد بود؟! حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: از این فرزند من خواهد بود و دست مبارک خود را بر دوش حضرت امام حسین علیه السلام زد. (۴۲۰) حدیث هفتم: در خصوص مکانی است که مهدی علیه السلام از آن جا خروج می‌کند، از حذیفه روایت کرده که او از عبدالله پسر عمر خطاب نقل نموده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: حضرت مهدی علیه السلام از دهی بیرون خواهد آمد که آن را کرعه گویند. (۴۲۱) حدیث هشتم: در کیفیت روی مهدی است؛ به حذف اسناد از حذیفه روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده: به درستی که مهدی، مردی از اولاد من خواهد بود که روی او همچون ستاره پر نور درخشنده، درخشنده و نورانی باشد. (۴۲۲) مؤلف گوید: حافظ ابونعیم مذکور که این حدیث را در اربعین خود به حذف اسناد روایت کرده، با آنچه در اول کتاب خود گفته - که این چهل حدیث که جمع نموده‌ام، تمام از صحاح احادیث ماست - منافاتی ندارد؛ از آن جهت که می‌تواند این حدیث به طریق صحیح نزد او معلوم شده باشد ولی در کتاب ذکرش نکرده باشد. حدیث نهم: در بیان کیفیت رنگ و جسم آن جناب است؛ از حذیفه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مهدی موعود از اولاد من مردی خواهد بود که رنگ روی مبارکش، مثل عرب و جسم شریفش، مثل جسم اولاد یعقوب پیغمبر باشد. بر طرف راست او، خالی باشد که گویی ستاره‌ای نورانی است. زمین را از عدل و داد پر خواهد ساخت، بعد از آن که از ظلم پر شده باشد و از خلافت او، اهل زمین و آسمان و مرغان میان آسمان و زمین راضی خواهد بود. (۴۲۳) حدیث دهم: در کیفیت پیشانی مبارک آن حضرت است؛ از ابوسعید خدری روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مهدی این امت، از اولاد من خواهد بود و از جمله علامات او این است که بینی او کشیده و پیشانی مبارکش، پر نور باشد. (۴۲۴) حدیث یازدهم: در کیفیت بینی مبارک آن حضرت است؛ باز از ابوسعید خدری روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مهدی موعود علیه السلام مردی از اهل بیت من خواهد بود که بینی او خوش اندام و کشیده باشد، زمین را از عدل پر کند، بعد از آن که از جور و ظلم پر شده باشد. و اما حدیث دوازدهم: در بیان خالی است که در خدایم آن حضرت است؛ به حذف سند از ابوامامه باهلی روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در میان شما و اهل روم، چهار فتنه و صلح روی خواهد نمود و چهارم از آن به دست مردی به فعل خواهد آمد که اهل هرقله باشد و امتداد آن تا هفت سال باشد. پس یکی از حضار که از قبیله عبد قیس بود و او را مستور بن عبد غیلان می‌گفتند، برخاسته و گفت: یا رسول الله در آن وقت، امام و پیشوای خلائق که خواهد بود؟! حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در آن وقت، امام مردمان، مهدی علیه السلام خواهد بود که از فرزندان من است و مدت چهل سال، حکم، حکم او است. روی او مثل ستاره نورانی و

در آن، خال سیاهی در جانب راست خواهد بود. دو عباى قطوانیه که از دهی در حوالی کوفه است، پوشیده خواهد بود و به فرزندان یعقوب مشابته خواهد داشت. گنج‌های زمین را بیرون خواهد آورد و شهرهای شرک و کفر را بالتمام مفتوح خواهد گردانید (۴۲۵). حدیث سیزدهم: در کیفیت دندان آن حضرت است؛ ایضاً از ابوامامه باهلی و از عبدالرحمن بن عوف روایت نموده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: خدای تعالی مهدی را از عترت و ذریه من، برمی انگیزاند، از علامات او این است که دندان‌های مبارک پیش او از هم جدا و گشاده پیشانی باشد، زمین را از عدالت پر خواهد ساخت. مال نزد او قدری نخواهد داشت و به هر کس به قدر احتیاج خواهد داد (۴۲۶). حدیث چهاردهم: در بیان آن که مهدی، امام صالح است؛ از ابوامامه روایت کرده که گفت: روزی رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم برای ما خطبه خواند و در آن حال ذکر دجال نموده، فرمود: مدینه طیبه کثافت‌های خود را بیرون خواهد انداخت هم‌چنان که کوره، کثافت آهن را بیرون می‌کند و نام آن روز، خلاص خواهد بود. از آن میان، امّ شریک برخواست و گفت: یا رسول الله! در آن وقت عرب در کجا خواهند بود و حال ایشان چه خواهد بود؟ آن حضرت فرمود: در آن روز اکثر ایشان در بیت المقدس و در مدینه طیبه کمتر خواهند بود. در آن وقت امام خلیف، مهدی خواهد بود که مردی صالح از ذریه من است. (۴۲۷) حدیث پانزدهم: از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: مهدی از ائمت من بیرون خواهد آمد؛ حضرت حق تعالی او را برای مردمان برمی انگیزاند و ظاهر و پیدا می‌سازد. در آن وقت، ائمت من به عیش و کامرانی خواهند گذرانید، برای چهارپایان آب و علف بسیار خواهد بود، زمین هر رویدنی که در شکم خواهد داشت بیرون خواهد داد و حضرت مهدی علیه السلام آن قدر که باید، به مردمان اموال عطا می‌نماید و در زمان او حقیر و محتاج باقی نمی‌ماند. (۴۲۸) حدیث شانزدهم: از عبدالله عمر روایت کرده که گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که آن حضرت فرمود: مهدی بیرون خواهد آمد در حالی که ابری بر سر او سایه انداخته باشد و منادی در آن ابر ندا می‌کند: این مهدی و خلیفه خداست؛ زنهار که تابع او شوید و فرمان برداری او کنید و مخالفتش را جایز ندانید! (۴۲۹) حدیث هفدهم: ایضاً از عبدالله بن عمر بن خطاب که روایت نموده گفت: حضرت رسالت‌صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: مهدی بیرون خواهد آمد و ملکی ندا خواهد کرد: این مرد، مهدی است؛ زنهار که او را متابعت کنید! (۴۳۰) حدیث هجدهم: از ابوسعید خدری روایت نموده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: که شما را به مهدی بشارت دهم که در ائمت من مبعوث خواهد شد، در حالی که اختلاف و شورش در میان مردمان بسیار شده باشد. زمین را از عدل و داد پر کند، هم‌چنان که از جور و ظلم پر شده باشد، اهل آسمان و زمین از او راضی خواهند بود و مال‌ها را به سویت در میان مردمان قسمت خواهد نمود و هر صاحب حقی را به حق خود خواهد رسانید. (۴۳۱) حدیث نوزدهم: از عبدالله بن عمر خطاب روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت پناه‌صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که آن حضرت فرمود: قیامت قائم نخواهد شد تا این که مردی از اهل بیت من روی زمین را مالک شود که نام او، نام من باشد. زمین را از عدل پر سازد، هم‌چنان که از ظلم و جور پر شده باشد. (۴۳۲) حدیث بیستم: از حذیفه بن الیمان روایت کرده که گفت: حضرت رسالت‌صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر از دنیا باقی نماند الا یک روز، البتّه حق تعالی مردی را مبعوث خواهد کرد که اسم او، اسم من و خلق او، به عینه خلق من و کنیه او، ابا عبدالله باشد. (۴۳۳) حدیث بیست و یکم: از عبدالله بن عمر روایت کرده که گفت: حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: دنیا به آخر نمی‌رسد تا آن که حق تعالی مردی را از اهل بیت من برانگیزاند که اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من موافق باشد. (۴۳۴) در سنن ابی داود تتمه این حدیث نیست و هم‌چنین این حدیث در مناقب شافعی بدون این تتمه، مذکور است، جمعی دیگر از سنن این حدیث را مثل شافعی و ابوداود نقل کرده‌اند و ابوداود مذکور در موضع دیگر، این حدیث را با این تتمه ذکر کرده است. بنابراین مضمون این حدیث، خالی از اشکال نیست. چون معلوم است اسم پدر حضرت رسالت‌صلی الله علیه وآله وسلم، عبدالله و اسم پدر حضرت قائم صاحب الامر علیه السلام، امام حسن است. پس چگونه می‌تواند آن حضرت فرموده باشد، اسم پدر او با اسم پدر من موافق است؟ ممکن

است که در مقام جواب بگوییم این تتمه را چون جمع کثیری از علمای سنی در کتاب‌های خود نقل نکرده‌اند، شاید بعضی از متعصیان سنی این تتمه را به حدیث الحاق کرده باشند تا در مقام بحث با شیعه بگویند شما که شیعیانید، مهدی این امت را پسر امام حسن عسکری علیه السلام می‌دانید و در طریق اهل سنت در حدیث واقع است که اسم پدر مهدی موافق نام پدر حضرت رسالت است. احتمال دارد در زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، جمعی از شیعیان آن حضرت در مجلسی که بعضی از مخالفان حاضر بوده‌اند اگر می‌خواستند حدیثی از آن حضرت روایت کنند از آن جهت که مبدا مخالفان را به فکر آن حضرت اندازند، از روی کنایه گفته باشند از عبدالله شنیدم که چنین گفت و مراد ایشان از عبدالله، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده باشد یا زمانی حضرت صاحب‌علیه السلام را یاد می‌کردند از روی تقیه او را به عبدالله منسوب می‌ساختند و می‌گفتند: مهدی بن عبدالله. هم‌چنان که مشهور است شیعیان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، آن حضرت را از روی تقیه عبد صالح نام کرده بودند و در حدیثی که از آن حضرت روایت می‌کردند، مثلاً چنین می‌گفتند: از عبد صالح شنیدم. از این جهت، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده باشد: اسم پدر مهدی با اسم پدر من موافق است. و جمعی از علمای ما - رضوان الله علیهم اجمعین - در مقام جواب از این حدیث گفته‌اند: ممکن است راوی به تصحیف نقل کرده باشد و عبارت حدیث چنین باشد، «یوافق اسم ابنه اسم ابی» یعنی، اسم پسر او، با اسم پدر من موافق خواهد بود؛ نه این که «یوافق اسم ابيه اسم ابي» باشد تا معنی چنین شود که اسم پدر او، با اسم پدر من موافق خواهد بود. بنابر آن چه بعضی از علمای ما گفته‌اند، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم در آخر این حدیث به فرزند ارجمند حضرت صاحب الامر علیه السلام که مسمی به عبدالله است، اشاره کرده است. حدیث بیست و دوم: حافظ ابونعیم مذکور از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: باید زمین از ظلم و دشمنی پر شود، بعد از آن مردی از اهل بیت من بیرون آید و زمین را پر از عدل و راستی کند هم‌چنان که از ظلم و دشمنی پر شده باشد (۴۳۵). حدیث بیست و سوم: از زر بن عبدالله روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که آن حضرت فرمود: مردی از اهل بیت من ظهور خواهد نمود که اسم او با اسم من و خلق او با خلق من موافق باشد و زمین را پر از عدل و راستی خواهد کرد. (۴۳۶) حدیث بیست و چهارم: از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: بعد از این، در زمانه اختلاف و انقطاعی به هم خواهد رسید و فتنه‌ها ظاهر خواهد شد؛ در آخر، مردی که او را مهدی گویند، ظهور خواهد نمود، فتنه‌ها را برطرف و اختلاف را به اتفاق مبدل خواهد ساخت و عطاها و بخشش‌های او موافق حق و مطابق عدالت باشد. (۴۳۷) حدیث بیست و پنجم: از ابوسعید مذکور روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مردی از اهل بیت من بیرون می‌آید و به سنت من عمل می‌نماید. حق تعالی برکت را از آسمان برای او نازل خواهد ساخت و زمین به جهت او، برکت‌های خود را بیرون خواهد داد. زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، هم‌چنان که از جور و ظلم، پر شده باشد و هفت سال به همین طریق عمل خواهد کرد؛ آن گونه سالی که به جهت او مقرر شده و در بیت المقدس نزول خواهد کرد. (۴۳۸) حدیث بیست و ششم: از ثوبان روایت کرده که گفت: حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هر گاه ببینید علم‌ها و رأیت‌های سیاه از طرف خراسان می‌آید، متوجه آن جانب شوید که خلیفه الله، حضرت مهدی علیه السلام در آن جا است (۴۳۹). حدیث بیست و هفتم: از عبدالله بن عباس روایت نموده که گفت: نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بودم که جمعی از جوانان بنی هاشم آمدند، چون چشم آن حضرت به ایشان افتاد، رنگ مبارکش متغیر شد و آب در دیده‌های مبارکش بگردانید. ایشان گفتند: یا رسول الله چرا ما همیشه در چهره مبارک شما چیزی می‌بینیم که ناخوش داریم؟! حضرت رسول فرمود: به درستی که ما از آن اهل بیتیم که حق تعالی آخرت را برای ما اختیار کرده است و آن را به جهت ما برگزیده است. به درستی که بعد از من، بلاها و محنت‌ها به اهل بیت من خواهد رسید و در آزار و الم خواهند بود. تا آن که از طرف مشرق قومی بیاید که با آن‌ها علم‌های سیاه باشد و طالب حق باشند ولی حق ایشان را ندهند. سپس ایشان جهاد کنند و کار را برایشان تنگ سازند و چون بخواهند حق را به

ایشان تسلیم نمایند، قبول نکنند و حق را به مردی از اهل بیت من واگذارند که زمین را از عدل پر گردانند هم‌چنان که از ظلم و جور پر شده باشد (۴۴۰). پس هر کدام از شما آن قوم را دریابد، باید به جانب ایشان شتاب کند، اگر چه به جانب ایشان رفتن ممکن نباشد مگر به سینه و زانو و اگرچه راهش بر روی برف باشد. حدیث بیست و هشتم: از حذیفه بن الیمان روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: وای بر این امت از پادشاهان جابره که چگونه کسانی را که از ایشان اطاعت نکنند، به قتل خواهند رسانید و خواهند ترسانید! مؤمن و متقی در آن حال، به زبان، با ایشان خواهد ساخت و به دل، از ایشان گریزان خواهد بود تا زمانی که حق تعالی بخواهد باز، اسلام را به قدرت کامله خود عزیز سازد، جباران را به یکدیگر گرفتار کند و کار اسلام را بعد از آن که فاسد شده باشد، به صلاح آورد. بعد از آن به من خطاب نموده، فرمود: ای حذیفه! اگر از عمر دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز، البته حق تعالی آن روز را دراز می‌گرداند تا آن که مردی از اهل بیت من مالک و حاکم دنیا شود که به دست او قتل‌های عظیم جاری شود و کفر و ضلالت برطرف گردد. حق تعالی وعده فرموده و در وعده او خلافتی نیست و او - سبحانه و تعالی - سریع الحساب است. (۴۴۱) حدیث بیست و نهم: از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: امت من در زمان حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - تنعمی خواهند کرد که تا آن روز از اولاد آدم کسی مثل آن، تنعمی نکرده باشد. آسمان پی در پی بر ایشان باران خواهد ریخت و زمین هیچ رویدنی در شکم خود پنهان نخواهد داشت. (۴۴۲) حدیث سی‌ام: از انس بن مالک روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: ما بنی عبدالمطلب از سادات اهل بهشتیم. بعد از آن تفصیل این مجمل نموده، فرمود: آن منم و برادرم علی و عمم حمزه که سید الشهداءست و پسر عمم جعفر طیار و دو سبط من حسن و حسین و مهدی هادی از اولاد حسین علیهم السلام. (۴۴۳) حدیث سی و یکم: از ابوهریره روایت کرده که گفت: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که آن حضرت فرمود: اگر از دنیا باقی نماند مگر یک شب، البته مردی از اهل بیت من مالک دنیا خواهد شد و انتقام مظلوم را از ظالم خواهد کشید. (۴۴۴) حدیث سی و دوم: از ثوبان روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که آن جناب فرمود: در آخر الزمان، فتنه بسیار خواهد شد تا آن که سه کس از یک پدر بر سر امر خلافت کشته شوند و خلافت به هیچ یک از ایشان نرسد. بعد از آن، رایات و علم‌های سیاه پیدا خواهد شد و با دشمنان، جهادی خواهند کرد که هیچ طایفه‌ای مثل آن جهاد نکرده باشند. در آن وقت، خلیفه خدا مهدی ظاهر خواهد شد. هر گاه بشنوید مهدی خروج کرده، بشتابید و با او بیعت کنید که مهدی علیه السلام خلیفه الله است (۴۴۵). حدیث سی و سوم: از ثوبان مذکور روایت نموده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هر گاه صاحبان رایات سیاه، از جانب مشرق پیدا شوند، باید بشتابید، با ایشان بیعت کنید و آن‌ها را متابعت نمایید، اگر چه رفتن شما به زانو بر روی برف و یخ باشد، الحدیث (۴۴۶). حدیث سی و چهارم: به سند خود از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم گفتم: یا رسول الله! مهدی از ما آل محمد خواهد بود یا از غیر ما؟ آن جناب فرمود: بلکه از ما خواهد بود نه از غیر ما. حق تعالی هم‌چنان که این دین را به ما فتح کرده است، ختم این دین نیز به ما و از ما خواهد بود، هم‌چنان که مردمان به واسطه ما از شرک و کفر خلاصی یافتند نیز به برکت ما از فتنه و فساد نجات خواهند یافت. حق تعالی به سبب ما میان دل‌ها الفت می‌دهد بعد از آن که به جهت فتنه‌ها و فسادها دوری افتاده باشد هم‌چنان که به سبب دین، اول الفت و برادری داد، بعد از آن که از جهت شرک با هم دشمن بودند. (۴۴۷) حدیث سی و پنجم: از عبدالله بن مسعود روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که آن حضرت فرمود: اگر از دنیا باقی نماند مگر یک شب، البته حق تعالی آن شب را دراز خواهد کرد تا آن که مردی از اهل بیت من مالک دنیا شود که اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من موافق باشد. زمین را پر از عدل و داد سازد هم‌چنان که از جور و ظلم، پر شده باشد. مال‌های خدا را به سویت میان مردمان قسمت کند، حق تعالی به برکت او دل‌های مردمان را غنی گرداند

و بیم فقر و احتیاج را از دل‌های ایشان بیرون برد. هفت یا نه سال، مالک زمین خواهد بود، در زندگی بعد از او خیری نخواهد بود و در زمان او تعیش خلق به مرتبه‌ای خواهد بود که مثل آن ندیده و نشنیده باشند. بدان که در باب این حدیث آن‌چه در ضمن حدیث بیست و یکم گذشت، می‌توان گفت. (۴۴۸) حدیث سی و ششم: از ابوهریره روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که آن حضرت فرمود: قیامت، قائم نخواهد شد تا آن‌که مردی از اهل بیت من مالک شود که قسطنطنیه و جبل دیلیم را فتح نماید و اثری از شرک بر روی زمین باقی نماند. (۴۴۹) حدیث سی و هفتم: از قیس بن جابر روایت کرده که گفت: از پدرش، از جدش که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: زود باشد که بعد از من خلفا و بعد از ایشان، امرا و بعد از امرا، ملوک جبابره باشند. پس مردی از اهل بیت من بیرون آید که زمین را مملو از عدل و داد کند هم‌چنان که پیش از آن از جور و ظلم پر شده باشد. (۴۵۰) حدیث سی و هشتم: از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که آن حضرت فرمود: از ما خواهد بود آن کسی که عیسی بن مریم علیهما السلام در عقب او نماز کند، بعد از آن که خروج نماید و عیسی نیز از آسمان نزول کند. (۴۵۱). حدیث سی و نهم: از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت: از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که آن سرور فرمود: حضرت عیسی علیه السلام از آسمان نازل می‌شود. پس مهدی که امیر قوم است به او خواهد گفت، بعضی از شما بر بعضی امیر است، این از کرامتی است که حق تعالی به این امت نموده و در عقب مهدی علیه السلام نماز خواهد کرد، ان شاء الله (۴۵۲). حدیث چهارم: از عبدالله بن عباس روایت نموده که - گفت: از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: قومی ضایع و امتی هلاک نخواهند شد که من، در اول و عیسی بن مریم، در آخر و مهدی علیه السلام، در وسط ایشان باشد. (۴۵۳).

[عقبریه پانزدهم: [روایات عامه در بشارت ظهور]

[عقبریه پانزدهم: [روایات خاصه در بشارت ظهور]

در نصوص و بشارات حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وسلم به ظهور مهدی و بودن آن حضرت فرزند صلیبی حضرت امام حسن عسکری به روایات خاصه است و در آن چند رفره می‌باشد.

[روایت رسول خدا (ص)]

۱ رفره در کتاب روضه و فضایل شاذان بن جبیریل قمی از عبدالله بن ابی اوفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در کتاب نجم الثاقب از کتاب غیبت فضل بن شاذان نیشابوری، از مفضل از جابر جعفی از سعید بن مسیب از عبدالرحمن بن سمره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در کتاب المحجّه، محدث بحرانی از جابر از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: چون خدا ابراهیم خلیل را آفرید، حجاب از دیده‌اش برگرفت. پس به جانب عرش نگران شد، نوری دید، عرض کرد: الهی و سیدی این چه نوری باشد؟! فرمود: ای ابراهیم! این نور محمد، برگزیده من است. عرض کرد: الهی و سیدی، به جانب او نور دیگری می‌بینم! فرمود: ای ابراهیم! این علی، ناصر دین من است. عرض کرد: در جانب آن دو نور، نور دیگر را نگران شوم. فرمود: ای ابراهیم! این نور فاطمه علیها السلام است بعد از پدر و شوهرش، که دوستان خویش را از آتش، مقطوع داشته است. گفت: الهی و سیدی دو نور را می‌بینم که بعد از آن سه نور واقع شده‌اند! فرمود: ای ابراهیم! این دو، نور حسن و حسین است که تالی پدر و جد و مادر خودند. گفت: الهی و سیدی نه نور را گرد آن پنج نور می‌بینم! فرمود: ای ابراهیم! این‌ها امامان از فرزندان ایشان باشند. گفت: ای خدا و مولای من این‌ها به کدام نام شناخته شوند؟! قال: قال: یا ابراهیم! اولهم علی بن الحسین، محمد ولد علی، جعفر ولد

محمد، موسی ولد جعفر، علی ولد موسی، محمد ولد علی، علی ولد محمد، و الحسن ولد علی، محمد ولد الحسن علیهم السلام القائم المهدی (عج). عرض کرد: الهی و سیدی انواری چند دور ایشان می بینم که شمار آن‌ها را کسی جز تو نداند! فرمود: ای ابراهیم! آنان شیعیان و دوستان ایشانند. عرض کرد: الهی شیعیان و دوستان ایشان به چه چیز شناخته می شوند؟! فرمود: به نماز پنجاه و یک رکعت، جهر به بسم الله الرحمن الرحیم، قنوت پیش از رکوع، سجده شکر و انگشتر نمودن در دست راست. ابراهیم گفت: خدایا مرا از شیعیان ایشان قرار ده! فرمود: قرار دادم؛ پس خداوند این آیه را نازل فرمود: (وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاء رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ). اقول: در روایت مفصل بن شاذان است که مفصل گفت: برای ما روایت کرده‌اند که وقتی حضرت ابراهیم احساس مرگ نمود، این حدیث شریف را برای اصحابش روایت فرمود و به سجود رفت. پس روح مقدس آن حضرت در هنگام سجود قبض کرده شد. و در روایت شاذان بن جبریل چنین است که مفصل بن عمر گفت: به درستی که ابوحنیفه چون احساس مرگ نمود، این خبر را روایت کرد و سجده بجای آورد و در همان سجده جان بداد، والله اعلم. (۴۵۴)

[روایت ابن سمره از رسول خدا(ص)]

۲ رفره صدوق در امالی (۴۵۵) از عبد الرحمن بن سمره روایت نموده که گفت: به رسول خدا گفتم: مرا به سوی نجات رهنمایی کن. فرمود: ای پسر سمره! هرگاه هواهای نفسانیه مردم مختلف و رأی‌ها پراکنده شود، بر تو باد پیروی علی بن ابی طالب! «فإنه إمام أمتی و خلیفتی علیهم من بعدی و هو الفاروق الّذی یمیز بین الحقّ و الباطل؛ من سأله أجابة و من استرشد أُرشد و من طلب الحقّ من عنده وجدّه، من التمس الهدی لیدیه صادفه و من لجأ إلیه آمنه و من استمسک به نجاه و من اقتدی به هدیه». پس به درستی که علی امام امت و جانشین من است و او است فرق دهنده‌ای که میان حق و باطل را جدا کند؛ هر کس از او پرسد، جواب گوید: هر کس راهنمایی جوید، راهنمایی اش فرماید؛ و هر کس حق را نزد وی طلبد، آن را بیابد؛ هر کس هدایت را نزد او درخواست نماید، به آن برخورد؛ هر کس به سوی او پناه برد، امنیتش دهد؛ هر کس به وی چنگ زند، نجاتش بخشد و هر کس او را پیروی کند، به مقصودش برساند. «یا ابن سمره! سلم من سلم له و والاه و هلک من ردّ علیه و عادیه. یا ابن سمره! إن علیاً روحه من روحی و طینته من طینتی و هو أخی و أنا أحوه و هو زوج ابنتی، فاطمه سیده نساء العالمین من الأوّلین و الآخرین. و إن منه إمامی أمتی و سیدی شباب أهل الجنّة الحسن و الحسین و تسعة من ولد الحسین، تاسعهم قائم أمتی، یملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً». ای پسر سمره! هر کس برای علی تسلیم شود و علی را دوست دارد، سالم خواهد بود و هر کس بر وی ردّ کند و با او دشمنی نماید، هلاک گردیده. ای پسر سمره! به درستی که علی، روحش از روح من و طینتش از طینت من است، او است برادر من و منم برادر او و او است شوهر دختر من فاطمه که سیده زنان عالمیان از اولین و آخرین است. به درستی که از علی است دو امام امت من و دو آقای جوان‌های اهل بهشت، حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین که نهی ایشان، قائم امت من است؛ زمین را از عدل و داد پر کند، چنان‌چه از ظلم و جور پر شده باشد.

[روایت صدوق در امالی]

۳ رفره صدوق در امالی (۴۵۶) از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که مردی خدمتش رسیده، عرض کرد: یا ابا الحسن! تو دعوی کنی که امیر المؤمنین باشی، پس چه کسی تو را بر اهل ایمان امیر نموده؟ فرمود: خدای عزوجل مرا بر مؤمنین امارت بخشیده است. آن مرد نزد پیغمبر آمده، گفت: یا رسول الله! آیا علی در گفتار خویش راست گوید که خدا او را بر خلق خود امارت داده؟ «فغضب النبی صلی الله علیه و آله وسلم ثم قال: إن علیاً امیر المؤمنین بولایه من الله عزوجل عقدها له فوق عرشه و أشهد علی ذلك ملائکة. إن علیاً خلیفه الله و حجّة الله و إته لإمام المسلمین؛ طاعته مقرونه بطاعه الله و معصيته مقرونه بمعصیه الله.

فمن جهله فقد جهلنى و من عرفه فقد عرفنى و من أنكر إمامته فقد أنكر نبوتى و من جحد امرته فقد جحد رسالتى و من دفع فضله فقد تنقصنى و من قاتله فقد قاتلنى و من سبه فقد سبنى؛ لأنه منى خلق من طينتى و هو زوج فاطمة بنتى و أبو ولدى الحسن و الحسين. ثم قال: أنا و على و فاطمة و الحسن و الحسين و تسعة من ولد الحسين أعدائنا أعداء الله و أوليائنا، أولياء الله. پس پیغمبر خشم کرد، آن گاه فرمود: به درستی که علی، امیرالمؤمنین است به ولایت از خدای عزوجل که در بالای عرش خود برای او عقد نموده و ملائیکه خویش را به آن گواه گرفت. به درستی که علی خلیفه خدا و حجت او است و به درستی که علی، امام مسلمین است؛ طاعت او، مقرون به طاعت خدا است و نافرمانی او، مقرون به نافرمانی خدا است. هر کس علی را شناخته باشد، مرا شناخته و هر کس او را شناخته باشد، مرا شناخته. هر کس امامت او را انکار کند، نبوت مرا انکار کرده. هر کس امارت او را انکار نماید، رسالت مرا انکار نموده. هر کس فضیلت او را دفع کند، مرا تنقیص داشته. هر کس با او جنگ سازد، با من جنگ ساخته و هر کس وی را ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته؛ چرا که علی از من است و از طینت من خلق شده و او شوهر فاطمه دختر من و پدر دو فرزند من، حسن و حسین است. آن گاه فرمود: من، علی، فاطمه، حسن، حسین و نه نفر از فرزندان حسین، حجت‌های خدا بر خلق باشیم، دشمنان ما، دشمنان خدا و دوستان ما، دوستان خدایند. در بشارت الطهور بعد از نقل این روایت گفته است: اقول: ذکر فاطمه در این خبر اشکال است؛ حل اشکال به این می‌شود که یا از بابت تغلیب باشد یا آن که بگوییم مراد از حجت در این خبر، مرتبه‌ای از مراتب ولایت است که صدیقه کبری - سلام الله علیها - نیز دارای آن مرتبه هست، نه آن معنی معروف که نبوت یا امامت باشد. و کلام آن حضرت «أعدائنا أعداء الله» کأنه بیان معنی حجیت است؛ چنانچه در حدیث قدسی است: «من بارز لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة». بنابراین توجیه این خبر از محل شاهد ما خارج است.

[روایت طبرسی و صدوق]

۴ رفره طبرسی در احتجاج (۴۵۷) مرفوعاً و صدوق در کمال الدین (۴۵۸) به سند متصل از رسول خدا روایت کرده‌اند که فرمود: یا علی! تو را دوست ندارد مگر آن کس که ولادت او پاکیزه باشد و تو را دشمن ندارد مگر آن که ولادتش خبیث باشد، تو را دوست ندارد مگر مؤمن و با تو عداوت نکند مگر کافر. پس عبدالله بن مسعود برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! خبیث الولادة و کافر را در حال زندگانی تو به بغض و عداوت علی شناختم. پس علامت آنان بعد از تو چه خواهد بود، هرگاه به زبان اظهار اسلام نمایند و مکنون خاطر خود، پنهان دارند؟! فقال: یابن مسعود! إن علی بن ابیطالب إمامکم بعدی و خلیفتی علیکم. فإذا مضى فالحسن ثمّ الحسین ابنای إمامکم بعده و خلیفتی علیکم ثمّ تسعة من ولد الحسین واحد بعد واحد ائمتکم و خلفائی علیکم، تاسعهم، قائمهم؛ قائم امتی، یملاًها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً. لا یحبهم إلا من طابت ولادته و لا یبغضهم إلا من خبثت ولادته و لا یوالیهم إلا مؤمن و لا یعادیهم إلا کافر. من أنكر واحداً منهم فقد أنكرنى و من أنكرنى فقد أنكر الله عزوجل... الخ. پس فرمود: ای پسر مسعود! به درستی که بعد از من علی بن ابی طالب امام شماست و جانشین من بر شماست. هرگاه او از دنیا برود، پس حسن و بعد از حسن، حسین دو پسر من، امام شما خواهند بود. بعد از آن، نه نفر از فرزندان حسین، هر یک بعد از دیگری امامان شما و خلفای من بر شما هستند که نهم ایشان، قائم آنها و قائم امت من است؛ زمین را پر از عدل و داد کند، چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد. ایشان را دوست ندارد مگر طیب الولادة و آنان را مبغوض ندارد مگر خبیث الولادة. ولایت ایشان را نوزد مگر مؤمن و با آنها عداوت نکند مگر کافر. هر کس یکی از آنها را انکار کند، خدا را انکار نموده‌است، تا آخر حدیث.

[روایت اصبع از امیرالمؤمنین]

۵ رفره صدوق در کمال الدین (۴۵۹) به سند خود از اصبع بن نباته روایت کرده؛ گفت: روزی امیر المؤمنین علیه السلام بر ما در

آمد در حالی که دست آن حضرت در دست فرزندش حسن علیه السلام بود و فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله بر ما در آمد در حالی که دست من در دست آن حضرت بود و فرمود: «خیر الخلق بعدی و سیدهم أخی هذا و هو إمام کلّ مسلم و أمير کلّ مؤمن بعد وفاتی.» بهترین خلق بعد از من و آقای ایشان، این برادر من است. بعد از وفات من، او امام هر مسلمان و امیر جمله اهل ایمان است. «ألا و إنّی أقول: خیر الخلق بعدی و سیدهم، ابنی هذا و هو إمام کلّ مسلم و أمير کلّ مؤمن بعد وفاتی؛ ألا و إنّه سیظلم بعدی كما ظلمتُ بعد رسول الله و خیر الخلق و سیدهم بعد الحسن، ابنی أخوه الحسین المظلوم بعد أخیه، المقتول فی أرض کرب و بلاء. ألا إنّه و أصحابه من سادات الشهداء یوم القیامه و من بعد الحسین، تسعه من صلبه خلفاء الله فی أرضه و حججه علی عبادته و أمّائه علی وحیه و ائمه المسلمین و قادة المؤمنین و سادات المتّقین. تاسعهم، القائم الذی یملأ الله عزّوجلّ به الأرض نوراً بعد ظلمتها و عدلاً بعد جورها و علماً بعد جهلها و الذی بعث أخی محمّداً بالنبوّه و خصّنی بالإمامه، لقد نزل بذلك الوحی من السماء لسان روح الامین جبرئیل.» یعنی، آگاه باشید به درستی که من می گویم: بهترین خلق و آقای ایشان بعد از من، این پسر من است و بعد از وفات من، او امام هر مسلمان و امیر بر هر مؤمن است. آگاه باشید که او بعد از من مظلوم شود؛ چنانچه من بعد از رسول خدا مظلوم شدم و بهترین و آقای ایشان بعد از حسن، پسر من و برادر او حسین است که بعد از برادرش مظلوم شود و در زمین کرب و بلاء کشته گردد. آگاه باشید به درستی که حسین و اصحاب او، از آقایان شهدا در روز قیامت باشند و بعد از حسین نه نفر از صلب او، خلفای خدا در زمین و حجّت‌های خدا بر بندگان او، امنای خدا بر وحی او، پیشوایان مسلمین، پیشرو مؤمنین و آقایان متّقین باشند. نهم ایشان، قائم است که خدای عزّوجلّ پر کند به وسیله او زمین را از نور بعد از تاریکی آن، از عدل بعد از جور آن و از علم بعد از جهل آن پر کند. سوگند به آن کسی که برادر من محمد را به پیغمبری برانگیخته و مرا به امامت مخصوص داشته، هر آینه به تحقیق بدانچه گفتم از زبان روح الامین که جبرئیل است، از آسمان وحی نازل شده است. «و لقد سئل رسول الله عن الائمة بعده، فقال للسائل: و السماء ذات البروج و ربّ اللیالی و الأيام و الشهور إنّ عددهم کعدّه الشهور. فقال السائل: فمن هم یا رسول الله؟ فوضع رسول الله یدیه علی رأسی فقال: أولهم هذا و آخرهم المهدی من والاهم فقد والانی و من عاداهم فقد عادانی و من أحبهم فقد أحبّنی و من أبغضهم فقد أبغضنی و من أنکرهم فقد أنکرنی و من عرفهم فقد عرفنی. بهم یحفظ الله عزّوجلّ دینه و بهم عمر بلاده و بهم یرزق عبادته و بهم ینزل القطر من السماء و بهم یخرج برکات الأرض و هؤلاء أوصیائی و خلفائی و ائمه المسلمین و مولی المؤمنین.» هر آینه به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه وآله از امامان بعد از خود پرسیده شد، پس به پرسنده فرمود: سوگند به آفریننده آسمانی که دارای بروج است، به درستی که شماره آن‌ها چون شماره برج‌های آسمان است، سوگند به پروردگار شب‌ها و روزها و ماه‌ها که عدد ایشان مانند عدد ماه‌هاست. سائل گفت: آنان کیستند؟ آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله دست مبارک بر سر من نهاده، فرمود: اول آن‌ها این است و آخر آن‌ها مهدی است. هر کس آنان را دوست بدارد، پس مرا دوست داشته و هر کس ایشان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته. هر کس محبت و رزق، به من ورزیده و هر کس مبعوضشان دارد، مرا مبعوض داشته. هر کس انکارشان کند، مرا انکار کرده و هر کس آن‌ها را شناسد، مرا شناخته است. خداوند به سبب ایشان دین خود را حفظ و بلادش را معمور فرماید و به وسیله ایشان بندگانش را روزی بخشد، باران از آسمان بیارد و برکات زمین را برآورد؛ آنان اوصیا و خلفای من و امامان و آقایان اهل ایمانند.

اروایت شیخ طوسی در غیبت

۶ رفره شیخ طوسی در کتاب غیبت (۴۶۰) از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که در حدیثی فرمود: «إنّ الله اختار من النّاس، الأنبیاء و اختار من الأنبیاء، الرّسل و اختارنی علی الرّسل و اختار منّی علیاً و اختار من علی الحسن و الحسین و اختار من الحسین الأوصیاء تاسعهم، قائمهم و هو ظاهرهم باطنهم.» به درستی که خدا از مردم، پیغمبران را و از پیغمبران، رسولان را اختیار

فرمود و مرا بر تمامی رسل، اختیار نمود، علی را از من اختیار نمود و از علی، حسن و حسین و اوصیایی را اختیار نمود که نهم ایشان، قائم آن‌هاست و او پیدا و پنهان ایشان است. در بشاره الظهور بعد از نقل این خبر فرمود: اقول: کلمه «و هو ظاهرهم و باطنهم» در شأن امام غایب از انظار در السنه ناطقه الهیه ائمه اطهار - ما دامت اللیل متعاقبه بالتهار - تکرار یافته و آن‌چه در معنی آن به نظر قاصر این عبد ناتوان رسیده، سه امر است. اول: آن که مقصود از «ظهور» غلبه و استیلا و استعلا بر اعادی و جمله کفار و مشرکین و غرض از «بطون» غیبت و اختفاء و استتار از انظار بوده باشد؛ چون در میان حجج الهیه و ائمه راشدین، حاوی این دو صفت و جامع این دو خصلت، فقط ذات مقدس حضرت حجیه بن الحسن - ارواحنا له الفداء - است. این معنی به خاطر مبارک علامه مجلسی رحمهم الله رسیده و ظهور و بطون آن را چنین معنی فرموده‌اند. قصیده تشکریه مناسب این مقام مؤلف است: عربیه: تعالت معالیک عن مدحنا معانیک عن فکرنا الفاتر تحجبت کالشمس تحت الغمام و اشراقک خاطف الباصر فمزنت بالغیب مثل الإله تکرمت عن باصر حاسر بطنت ظهوراً فیان العیون تحسیر من نورک الباهر در ترجمه، مؤلف راست: فارسیه: معالیت برتر است، ز مدحت مادحین معانیت اعظم است، ز فکرت اصفیا گر چه نهانی چو شمس، به زیر ابر خفا تافته انوار تو، بر همه ارض و سما راست نمودی به خود، جامه غیبت چو حق چه در نیایی به چشم، چه حق عزّ و علا - همچو خدا گشته‌ای، عیان ز فرط ظهور چه کور آید بصر، قوی چه گردد ضیا دوم: آن که مراد به «ظهور»، ظهور بر حسب حجت و برهان و مقصود از «بطون»، احتجاب از دیده مردمان باشد و اختصاص این امر به حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه - بر خردمندان ظاهر و پیدا و بر دانشمندان باهر و هویدا است. چون آن قدر از نصوص که در شئون آن وجود مبارک از مصادر وحی سبحانی و مظاهر الهام ربّانی به منصفه ظهور و مرتبه بروز رسیده، در حق هیچ یک از ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - ظاهر و آشکار نگردیده است، چنان‌چه کتب مدونه و صحف موبّبه از عامّه و خاصّه موجود و ما را شاهد مقصود است. پس او بالحقیقه مظهر دو اسم خدای تعالی «الظاهر» و «الباطن» است. «ظاهر جلی علی العقول بالآثار والبرهان، بل أظهر من کلّ شیء و أبهر من کلّ شیء و فیء و فیء و باطن خفی عن الحواس و المدارک الضعیفه و العیون الخفایشیه، لم تره العیون بمشاهده العیان و لکن رأته القلوب بحقائق الإیمان؛ لا یقاس بالناس و لا یدرک بالحواس معروف بالآثار و البراهین القاطعه و منعت بالعلامات و الحجج الساطعه بأبی أنت و أمی. من قیل فی حقّه قبل ولادته و استهلاله: لا یری جسمه و لا یستمی باسمه، فهو المظهر الأعظم لظهور الله و بطونه و المجلی الاتمّ لکمالاته و شئونه باطن بلا خفاء و خفی بلا غطاء، مغمور مشهور و مشهور مستور، ذومکان لیس له مکان و ذوغیبه حاضر فی کلّ زمان. در سوابق ایام مناسب این مقام گفته‌ام: در پس پرده نهانی تو و هم شاهد جمع امتیازی است تو را کز همه خوبان داری در قصیده خود که به زبان الکن در مدح امام السّر و العلن - ارواحنا فداء - عرض شده، در همین معنی گفته‌ام: شعر: آیت نور است رویش یا بود شعله ز طور ظلمت شام است مویش یا کمندی پر ز تاب این دهان یا نقطه موهوم یا سرّ نهان و ان میان یا موی باشد یا خیال، آن هم به خواب گر بخوانم سرو قدش، سرو از قدش خجل ور بگویم ماه رویش، مه ز وی در احتجاب عقل حیران گشته در ذات تو ای کامل صفات نیست امکان و هم گردد سوی وصفت راهیاب هم تو اول، هم تو آخر، هم تو پیدا، هم نهان با مکان و بی مکان و با حجاب و بی حجاب گر منت پنهان بخوانم، این همه آثار چیست؟! ور بگویم آشکارت پس چه باشد اغتیاب؟ گر نبودی بود تو، کی بود عالم را وجود ور نباشد جود تو، شد عرصه گیتی خراب سوّم آن که «ظهور» و «بطون» کنایه از کل و تمام حقیقت و جوهر ذات بوده باشد؛ هم مناسب این مقام گفته شده: گرچه انگیز مطلسم، تو نهانی لیکن از تو در علوی و سفلی اثری نیست که نیست غایبی از نظر و در بر ارباب نظر پرتو روی تو بر بام و بری نیست که نیست با رقیبان نتوان گفت عیان سرّ حبیب و نه از پیش تو ما را خبری نیست که نیست چنان‌چه شایع است قلبت الأمر ظهره و بطنه؛ ای کله و حقیقه، پس معنی چنین خواهد بود که حضرت قائم - عجل الله فرجه کلّ ائمه و تمام حقیقت و صفوت و جوهره ایشان است و در حقیقت چنین نیز است؛ چون آن حجت بالغه الهیه که خاتم الحجج و اغمر اللجج و اظهر المنهج و ابهر الفلج است، جامع جمیع کمالات انبیای مرسلین و حاوی تمام فضایل اوصیای مرضیین است. او است

سلاله‌ای از سلاله و صفوتی از صفوت؛ به آن وجود مبارک، نتیجه بعث رسل و انزال کتب که اعلاى کلمه توحید و انجام وعد (يَعْبُدُونَنِي لَا يَشْرِكُونَ بِي شَيْئًا) (۴۶۱) می‌باشد، ظاهر و هویدا می‌شود و به ظهور آن نور مقدس، ثمره شجره دعوت تمامی انبیا و کل رسل که قلع اساس کفر و قطع مواد شرک و عدوان است، باهر و هویدا آید، «فهو ارواحنا فداه و انفسنا وقاه كل الكل و حقيقه الكل و تمام الكل و جوهر الكل و صفوة الكل.» و کلام حضرت ملک علّام در لوح صدیقه کبری، فاطمه زهرا - سلام الله علیها - اشاره دارد: «علیه کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایوب و هم مبین این‌جا، معیت عظمی است به فرمایش خود آن حضرت در روز طلوع طلعت غرّا و ظهور چهره انور عالم آرا. بنا به روایت مفضّل از مبین الحقایق، جعفر الصادق علیه السلام قال: «و سیدنا القائم، مسند ظهره إلى الكعبة و يقول: يا معشر الخلائق! ألا و من أراد أن ينظر إلى الأئمة من ولد الأئمة فما أنا ذا.» (۴۶۲) و مصرّح بدین مظهریت کبری عبارات توسّلیه استاد البشر و العقل الحادى عشر محقق قدوسی نصیر الدین طوسی قدس سره: «اللهم صلّ و سلّم و زد و بارک علی صاحب الدّعوة النبویة و الصّولة الحیدریة و العصمة الفاطمیة و الحلم الحسنیة و الشّجاعه الحسینیة...» الخ.

[وصیت حضرت رسول (ص)]

۷ رفره شیخ طوسی رحمهم الله در غیبت (۴۶۳) از رسول خداصلی الله علیه وآله روایت کرده که آن حضرت در شب وفاتش فرمود: یا ابا الحسن! صحیفه و دواتی حاضر کن! پس رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم وصیت خود را املا نمود تا به این مقام رسید؛ فقال: «یا علی! إنه سيكون بعدی إثني عشر إماماً و من بعده إثني عشر مهدياً فأنت يا علي! أول الإثني عشر الإمام، سَمَاك الله فى السّماء علیاً المرتضى و أمير المؤمنين و الصّدیق الأكبر و الفاروق الأعظم و المأمون و المهدي، فلا يصلح هذه الأسماء لأحد غيرك. يا علي! أنت وصيى على أهل بيتي، حيهم و ميتهم و على نسائي، فمن ثبتها لقيتني غداً على الحوض و من طلقها فأنا برىء منها؛ لم ترني و لم أرها عرصة القيامة. و انت خليفتي على أمتي من بعدى، فإذا حضرتك الوفاة فسلّمها إلى الحسن، البرّ الوصول، فإذا حضرته الوفاة، فليسلّمها إلى ابني الحسين الشّهد الزّكى المقتول فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه سيد العابدين ذى الثّغفات على. فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه محمّد باقر العلم، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه جعفر الصادق، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه موسى الكاظم، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه على الرضا، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه محمّد الثّقة التقى. فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه على الناصح، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه محمّد المستحفظ من آل محمّد. فذلک إثني عشر إماماً، ثمّ يكون من بعده إثني عشر مهدياً، فليسلّمها إلى ابنه أول المقرّبين، له ثلاثة أسامي؛ كاسمى و اسم أبى و هو عبد الله و أحمد و الاسم الثالث المهدي، هو أول المؤمنين.» خلاصه خبر آن که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: چون وفات حضرت رسول خدا فرا رسید، صحیفه و دوات طلبیده، وصیت‌های خویش املا فرمود تا بدین جا که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام خواهد بود و بعد از دوازده امام، دوازده مهدی است، پس یا علی! تو اول دوازده امام باشی. یا علی! تو وصی منی بر اهل بیت و زنان من؛ هر یک از زنان مرا که برقرار داری، روز قیامت، مرا دیدار نماید و هر کدام را طلاق دهی، من از وی بیزارم؛ او مرا و من او را دیدار نکنم. و تویی خلیفه من بر امت من، چون وفات تو فرا رسد، وصایت را به سوی فرزندانم حسن تسلیم کن که بز، یعنی نیکوکار و وصول، یعنی بسیار وصل کننده رشته محبت است و چون وفات حسن فرا رسد، باید آن را به سوی پسر حسن شهید زکی مقتول تسلیم کند، چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش سید عابدین، صاحب ثغفات علی، تسلیم نماید. چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش محمد باقر بسپارد، چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسرش جعفر صادق بسپارد، چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش موسی کاظم بسپارد، چون وفاتش فرارسد، باید آن را به پسرش علی الرضا بسپارد، چون وفاتش فرارسد، باید به پسرش محمد ثقه تقی بسپارد. چون وفاتش فرارسد، باید آن را به پسرش علی الناصح

بسپارد، چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش حسن فاضل بسپارد و چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسرش محمد، مستحفظ آل محمد بسپارد. پس آن دوازده امام است، آن گاه دوازده مهدی می‌باشد. پس باید پسر امام حسن که مستحفظ آل محمد است، به پسرش اول مقربین بسپارد که برای او سه نام است؛ نام من و پدر من که احمد و عبدالله است، نام سوم او مهدی است و او اول مؤمنین است. و در بشارت الظهور بعد از نقل این حدیث، گفته است. اقول: این خبر و چند خبر دیگر بر این که خلفای حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه - دوازده نفر می‌باشند دلالت دارد که آنان دارای مرتبه امامت نیستند، بلکه هادی خلق و مقوم شریعت‌اند؛ چون علی الظاهر، خلّو زمان از حجت لازم می‌آید. بعضی علما مانند حسن بن سلیمان بر زمان رجعت ائمه حمل نموده و برخی این نحو از اخبار را مقطوع ندانسته و به مفاد آنها اعتقاد نکرده‌اند.

[روایت علامه حلی در کشف الیقین]

۸ رفره علامه حلی در کشف الیقین از سلمان روایت کرده؛ روزی به حضرت رسول خدا علیه السلام عرض کردیم: «من الخلیفه بعدک حتی نعلمه»؛ خلیفه بعد از تو کیست تا او را بشناسیم؟ فرمود: ای سلمان! ابوذر و مقداد و ابویوب انصاری را بر من داخل کن و در این حال، ام سلمه زن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم، پشت در بود. «ثم قال لنا: اشهدوا و افهموا عنی! انّ علی بن ابیطالب وصی و وارثی و قاضی دینی و عداتی و هو فاروق بین الحق و الباطل و هو یعسوب المسلمین و امام المتّقین و قائد الغرّ المحجلین و الحامل غداً لواء رب العالمین و هو و ولده من بعده ثم من ولد الحسین ابنی، ائمه تسعة، هداة مهديون إلى يوم القيامة. أشكوا إلى الله جحود أمتی لأخی و تظاھرم علیه و ظلمهم له و أخذهم حقّه. قال: فقلنا له یا رسول الله و یكون ذلك؟! قال: نعم؛ یقتل مظلوماً من بعد أن یملأ غیظاً و یوجد عند ذلك صابراً. قال: فلما سمعت فاطمة أقبلت حتی دخلت من وراء الحجاب و هی باکیه. فقال لها رسول الله: ما بیکیك یا بنیة؟! قال: سمعتك تقول فی ابن عمی و ولدی ما تقول. قال: و أنت تظلمین و عن حقك تدفعین و أنت أول أهل بیتی لحوقاً بی بعد أربعین. یا فاطمة! أنا سلم لمن سالمک و حرب لمن حاربک؛ استودعک الله و جبرئیل و صالح المؤمنین. قال: قلت: یا رسول الله من صالح المؤمنین؟! قال: علی بن ابیطالب». خلاصه آن که سلمان گوید: چون بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شدیم، به ما فرمود: گواه باشید و از من فرا گیرید! به درستی که علی بن ابی طالب وصی و وارث و ادا کننده دین و وعده‌های من است؛ او جدا کننده میان حق و باطل، امیر مسلمین، امام متّقین، پیشرو مؤمنین بردارنده لوای پروردگار عالمین است او و دو فرزندش بعد از او، آن گاه از فرزندان حسین پسر من، امامان نه گانه‌اند که تماماً تا روز قیامت راهنما و راه بردارند. به درگاه خدا شکایت می‌برم از انکار ائمت بر برادرم و از همدستی آنها بر ضرر او و ستم نمودن آنان بر او و از گرفتن حق او. عرض کردیم: ای رسول خدا آیا چنین اموری واقع خواهد شد؟! فرمود: آری! از روی ستم کشته می‌شود بعد از آن که دلش از خشم پر شود و به این مصایب صابر یافت می‌شود. سلمان گفت: چون فاطمه زهرا علیها السلام این کلمات از پدر شنید، از در درآمد، پشت پرده نشست و همی گریست. رسول خدا به او گفت: چه چیز تو را به گریه درآورد ای دخترک من؟! عرض کرد: از تو شنیدم که درباره پسر عم و فرزندانم چنین و چنان فرمودی. فرمود: ای فاطمه! تو نیز ستم کرده شوی و از حق خود دفع گردی و تو نخستین کس از اهل بیت من باشی که بعد از چهل روز به من لحوق یابی. ای فاطمه! من سلمم با آن کس که با تو سلم است و جنگم با آن کس که با تو جنگ نماید؛ من تو را به خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین و دیعه می‌دهم. سلمان گوید؛ من عرض کردم: صالح مؤمنین کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب است. (۴۶۴)

[روایت نعمانی از امیر المؤمنین (ع)]

۹ رفره نعمانی (۴۶۵) از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده، گفت: خدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردم: به درستی که من

از سلمان فارسی و مقداد اسود و ابی ذر غفاری چیزی از تفسیر قرآن و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که شما با ایشان در آن‌ها مخالفت می‌کنید و زعم شما این است که همه آن‌ها باطل و کذب است. آیا مردم را می‌بینید که از روی دانستگی و عمد به پیغمبر خدا دروغ بندند و کلام خدا را از پیش خود تفسیر کنند بی آن‌که از کسی شنیده باشند؟ سلیم بن قیس گوید: پس آن حضرت به من روی آورده، فرمود: پرسیدی، جواب آن را بفهم! به درستی که در دست مردم، حق و باطل، دروغ و راست، ناسخ و منسوخ، خاص و عام، محکم و متشابه، محفوظ و موهوم هست. به تحقیق بر رسول خدا در عهد آن حضرت دروغ بستند، تا آن‌که برای خطبه خواندن برخاست و فرمود: به تحقیق دروغ زنده بر من بسیار شده! پس هر کس از روی عمد بر من دروغ بندد، هر آینه نشیمنگاه او در آتش جهنم قرار یابد و هم مردمی که بر رسول خدا بعد از او دروغ بستند؛ به درستی که از چهار کس به شما حدیث می‌رسد که آن‌ها را پنجمین نیست: اول: مردی که به بلائی نفاق مبتلاست، خود را به ظاهر مؤمن می‌نمایاند، اسلام ساختگی به خود می‌بندد ولی در باطن بر کفر خود باقی است، خود را مستوجب گناه نمی‌داند و بر آن اعتقاد است که هر که از روی دانستگی بر رسول خدا دروغ بندد، حرجی ندارد. اگر مردم بدانند او منافق و دروغگو است، سخن او را در معرض قبول نمی‌آورند و او را تصدیق نمی‌کنند. ولیکن می‌گویند: این مرد از اصحاب رسول خداست؛ حضرت را دیده و از وی حدیث استماع نموده، آن‌گاه از او حدیث فرا می‌گیرند و حال نفاق او را نمی‌شناسند و حضرت عزت خبر داده از ارباب نفاق به آن‌چه خبر داده و ایشان را وصف کرده به آن‌چه وصف کرده. پس در حق آن‌ها فرمود: (وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ (۴۶۶) یعنی، چون منافقین را ببینی، جسم‌های ایشان تو را به شگفت می‌آورد و اگر سخن گویند، سخن ایشان را، گوش می‌کنی. پس آن منافقان بعد از رسول خدا ماندند و به ائمه ضلال نزدیکی جستند. آنان خوانندگان مردم به سوی آتش‌اند به سبب دروغ و بهتانی که می‌بندند. پس ایشان را متولی امور ساختند و رقاب مردم را در ربقه اطاعت ایشان نهادند و به سبب ایشان دنیا را خوردند. به درستی که مردم بالطبع با پادشاهان و اهل دنیا هستند مگر کسی که حضرت عزت او را در پناه خود نگاه داشته باشد. این یکی از چهار کس است که مذکور شد. دوم: مردی که چیزی را از پیغمبر شنیده است، ولی آن چنان که شنیده، حفظ نکرده و در وهم افتاده است؛ اگرچه از روی دانستگی به آن حضرت دروغ نبسته، اما آن را که اعتقاد دارد از پیغمبر شنیده و در واقع چنان نیست، در دست دارد، به مردم می‌گوید و به مضمون آن عمل می‌نماید، آن را روایت می‌کند و می‌گوید: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین شنیده‌ام. اگر مسلمانان بدانند او وهم کرده و آن چنان که هست، حفظ نکرده، از وی نپذیرند و اگر خود نیز بدانند که وهم کرده است، هر آینه آن را ترک می‌نمایند. سوم: مردی که از رسول خدا چیزی را شنیده است که به آن امر کرده و بعد از آن، نهی فرموده و او نمی‌داند آن حضرت نهی فرموده است یا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده که از چیزی نهی نموده و بعد از آن، امر فرموده و او امر را نمی‌داند. پس منسوخ را حفظ کرده بدون این‌که به ناسخ عالم باشد و اگر بدانند آن منسوخ شده، هر آینه آن را ترک می‌کند و اگر مسلمانان وقتی که از او می‌شنوند، بدانند که این منسوخ است، هر آینه آن را ترک می‌نمایند. چهارم: کسی که هرگز بر رسول خدا دروغ نبسته است و دروغ را دشمن می‌دارد به سبب ترسی که از خدا دارد و به سبب تعظیمی که برای رسول خدا رعایت می‌کند. توهم نکرده، بلکه آن‌چه را شنیده، همان را حفظ کرده و چنان‌چه شنیده، روایت می‌کند بی آن‌که بر آن بیفزاید و یا از آن بکاهد و ناسخ را از منسوخ دانسته است. پس به ناسخ عمل نموده و منسوخ را ترک کرده؛ چرا که امر و نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند قرآن، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه می‌باشد؛ به تحقیق، بود که از رسول خدا کلامی صادر می‌شد و برای آن دو روی بود؛ کلامی صادر می‌شد که عام بود و کلامی صادر می‌شد که خاص بود؛ مثل قرآن. خدای عزوجل در کتاب خود فرموده: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)؛ (۴۶۷) یعنی، هر آن‌چه رسول خدا شما را امر کند، فرا گیرید و فرمان برید و هر چه شما را از آن نهی کند، ترک کنید! آن کلام را کسی که معرفت نداشت می‌شنید و مقصود خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمی‌دانست و چنین نبود که تمامی اصحاب رسول خدا علیه السلام

که از وی چیزی پرسش می نمودند، جواب آن حضرت را می فهمیدند؛ بعضی از ایشان بودند که سؤال می کردند ولی جواب را نمی فهمیدند؛ چنانچه دوست داشتند اعرابی ای بیاید و از رسول خداصلی الله علیه وآله پرسد تا ایشان بشنوند. به تحقیق من در هر روز و هر شب یک مرتبه، بر رسول خدا داخل می شدم. پس با من خلوت می فرمود و من با آن حضرت می گشتم هر جا که می گردید؛ چنانچه اصحاب رسول خدا می دانستند آن حضرت با هیچ کس جز من چنین سلوک نمی کند؛ چه بسیار که من در خانه خود بودم، رسول خداصلی الله علیه وآله بدانجا تشریف فرما می شد. و هرگاه من در بعضی منازل، نزد رسول خداصلی الله علیه وآله می آمدم، آن حضرت با من خلوت نموده، زنان خود را برمی خیزانید و جز من، هیچ کس نزد آن حضرت نمی ماند و هرگاه آن حضرت برای خلوت کردن با من به منزل من تشریف می آورد نه فاطمه از پیش من برخاست و نه کسی از فرزندان من. و هرگاه من ابتدا به سخن می نمودم، جواب می فرمود و چون خاموش می شدم و مسایلم تمام می گشت، خود، ابتدا به کلام می فرمود و خدا را می خواند که آن چه به من تعلیم داده، محفوظ من دارد و مرا بفهماند. پس از آن زمان، هیچ چیز را فراموش نکرده‌ام. خدمت آن حضرت عرض کردم: از آن زمان که دعا فرمودی از آن چه تعلیم داده‌ای، هیچ چیز را فراموش نکرده‌ام و خدمت آن حضرت عرض کردم: پس از چیست که بر من املا فرموده و به کتابت آن امر می فرمایی، آیا بیم آن داری که مرا فراموش شود؟ فرمود: ای برادر! من بر تو از نسیان و جهل بیمناک نباشم؛ چه خداوند به من خبر داده دعای مرا در حق تو و شریک‌های تو - که بعد از تو می باشند - مستجاب فرموده و کتابت تو، برای ایشان است. عرض کردم: شرکای من چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که خداوند آن‌ها را به ذات مقدس خود و به من قرین داشته؛ فقال: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ (۴۶۸)). عرض کردم: صاحبان امر چه کسانی هستند؟ فرمود: اوصیای من اند تا آن که نزد حوض من بر من وارد شوند؛ تمامی ایشان هادی و مهتدی هستند؛ خذلان هیچ کس به آن‌ها زیان نرساند، ایشان با قرآن و قرآن با ایشان است. نه آنان از قرآن جدا شوند و نه قرآن از آنان، به سبب ایشان، امت من یاری شده، باران باریده شود و به واسطه دعاهاى مستجاب ایشان، بلا از آن‌ها دفع شود. عرض کردم: یا رسول الله نام آن‌ها را برای من بگو! فرمود: این پسر و دست مبارک بر سر حسن گذاشت، بعد از او این پسر، و دست خویش بر سر حسین نهاد و بعد از وی برای او پسری هم نام تو است یا علی! بعد، پسر او محمد بن علی است. پس به حسین روی کرده، فرمود: زود است محمد بن علی در حیات تو متولد شود، پس از من سلام به وی قرائت نما! بعد از علی بن الحسین، تتمه دوازده امام خواهند بود. عرض کردم: یا نبی الله! نام ایشان برای من بیان فرمای! پس نام یک یک را بیان فرمود. پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: منهم - والله یا أبا بنی هلال - مهدی أُمَّةٌ مُحَمَّدُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ ظُلْمًا وَجوراً؛ از امامانی که نام برد رسول خداصلی الله علیه وآله - ای برادر بنی هلال - مهدی امت، محمد است. آن چنان کسی که زمین را از عدل و داد پر کند، چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد. مجلسی قدس سره (۴۶۹) بعد از نقل خبر از نعمانی می فرماید: در کتاب سلیم مثل آن چه که نعمانی روایت کرده، یافتیم و در آخر آن، این زیاده بود: «اللَّهُ إِنِّي لِأَعْرِفَ مِنْ بِيَاغِهِ بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ وَأَعْرِفُ أَنْصَارَهُ وَقِبَائِلَهُمْ». سلیم گوید: بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام حسن و حسین علیهما السلام را در مدینه ملاقات کردم، پس این را برای آن دو بزرگوار حدیث کردم؛ فرمودند: راست گویی، پدر ما علی این حدیث برای تو حدیث فرمود و ما نشسته بودیم؛ به تحقیق ما آن را از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم حفظ داریم، چنانچه پدر ما برای تو حدیث فرموده، بدون زیاده و نقصان. نیز سلیم گوید: بعد از آن دو بزرگوار، علی بن الحسین را ملاقات کردم و نزد آن حضرت فرزندش محمد بن علی بود. پس از آن چه از پدر و عمش و از امیر المؤمنین علیه السلام شنیده بودم، برای او حدیث کردم؛ فرمود: جدّم علی از جانب رسول خداصلی الله علیه وآله قرائت سلام به من فرمود در حالی که آن حضرت مریض بود و من کودک بودم. آن گاه محمد بن علی فرمود: جدّم حسین از رسول خداصلی الله علیه وآله السلام به من قرائت سلام فرمود و آن حضرت، بیمار بود. ابان بن ابی عیاش که راوی از سلیم است، گوید: تمامی این امور را از

سلیم برای حضرت علی بن الحسین علیه السلام حدیث کردم که فرمود: سلیم راست گفته. به تحقیق جابر بن عبدالله انصاری به سوی پسر من آمد در حالی که او کودک بود، او را ببوسید و از جانب رسول خدا بر او سلام گفت. ابان گوید: چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام از دنیا گذشت، حج بیت الله به جای آوردم. پس حضرت ابو جعفر امام محمد باقر را ملاقات کردم. تمامی حدیث را خدمتش عرض کردم و حرفی از آن را ترک نکردم. پس اشک در چشم آن حضرت بگردید، آن گاه فرمود: سلیم راست گفته، به تحقیق بعد از کشته شدن جدّم حسین، نزد من آمد و من نزد پدرم نشسته بودم، سپس آن چه را تو گفتی، برای من حدیث کرد. پدرم به او فرمود: راست گفتی؛ پدرم و عمّم این حدیث را از امیر المؤمنین علیه السلام برای تو حدیث کردند، پس در سماع این حدیث از آن حضرت تو را تصدیق فرمودند و گفتند: ما نیز این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله سماع کردیم. این ناچیز گوید: ما این خبر را تماماً با طولی که دارد، به واسطه کثرت فواید آن ایراد کردیم و لایخفی که تدبّر در این حدیث شریف، موجب زیادت بصیرت در فلسفه تشعب امم و ظهور تفرق و تشتت و اختلاف کلمه در ملت واحده، است. فعلیک بالتأمل فیه و التدبّر فی مطاویه، لنتجی إن شاء الله من المهالك لما تعرف من الأساس فی اختلاف المذاهب و المسالك و نستعید بالله، خیر مالک من شبهات من أرباب التّفاق و الضّلال، کقطع اللیل الحالك و تمویهات من أصحاب البدع و الفساد، کالسّیف الحائک.

خبر نعمانی در غیبت

۱۰ رفره نعمانی در غیبت (۴۷۰) خود خبر مفصّلی را روایت کرده که مختصرش آن است که؛ روزی امیر المؤمنین علیه السلام بر مردی عبور فرمود، چون علی را دیدار کرد، گفت: ما مثل محمّد إلاّ کمثل نخله أنبت فی کباء؛ یعنی، نیست مثل محمد مگر مثل درخت خرمایی که در خاکروبه رویده باشد. امیر المؤمنین علیه السلام سخن او را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانیده، آن حضرت در خشم شده از خانه بیرون آمد و شرحی مبسوط در فضیلت عشیرت و اهل بیت خود و تفریح سرزنش کنندگان بیان فرمود؛ از جمله فرمود: «نظر الله إلى أهل الأرض نظرة و اختارنی منهم، ثمّ نظر نظرة فاختار علیاً أخی و وزیری و وارثی و وصیی و خلیفتی فی امتی... - إلى قوله صلی الله علیه و آله وسلم - ثمّ إنّ الله نظر نظرة ثالثة فاختار من أهل بیتی بعدی و هم خیار امتی أحد عشر إماماً بعد أخی واحداً بعد واحد، کلّمنا هلك واحد، قام واحد؛ مثلهم فی أهل بیتی کمثل نجوم السماء، کلّمنا غاب نجم طلع نجمها. إنهم هداة مهديون و لا یضّرهم کید من کادهم و لاخذلان من خذلهم، بل یغیر الله بذلک من کادهم و خذلهم؛ هم حجج الله فی أرضه و شهدائه علی خلقه؛ من أطاعهم فقد أطاع الله و من عصاهم عصی الله؛ هم مع القرآن و القرآن معهم، لا یفارقهم و لا یفارقونه حتّی یردوا علی حوضی. أوّل الأئمّة، علی خیرهم، ثمّ ابنی حسن، ثمّ ابنی حسین، ثمّ تسعة من ولد الحسین علیه السلام و ذکر الحدیث بطوله.» و ایضاً نعمانی در غیبت، (۴۷۱) از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که علی علیه السلام در حدیث مفصّلی به طلحه فرمود: آن زمان که مهاجر و انصار به مناقب و مفاخر خود مفاخرت می نمودند، ای طلحه! آیا تو در آن زمان رسول خدا را مشاهده نکردی که کتف طلبید تا در آن چیزی بنویسد که بعد از آن امت گمراه نشوند و اختلاف نکنند؟ پس صاحب تو گفت: رسول خدا هذیان می گوید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در خشم شده و اندیشه خود را به واسطه جسارت آن بدپیشه ترک فرمود؟ طلحه گفت: آری! آن چه را گفتی، خود مشاهده کردم. امیر المؤمنین علیه السلام گفت: چون شما از پیش آن حضرت بیرون شدید، به من خبر داد به آن چه اراده فرمود بنویسد و بر آن عامّه مسلمین را شاهد گیرد؛ به درستی که جبریل به آن حضرت خبر داده بود که در علم خدا، گذشته که امت او به زودی مختلف و متفرق شوند. آن گاه صحیفه‌ای طلبید. پس بر من املا فرمود آن چه را خواست در کتف نگارش دهد و بر آن، سه کس را گواه گرفت که سلمان و ابوذر و مقداد باشند و کسانی را نام برد که امامان هدایتند و اهل ایمان را تا روز قیامت به فرمان برداری آنان فرمان داده. پس مرا اوّل ایشان نام برد، بعد، پسر من حسن، آن گاه پسر من حسین، بعد، نه نفر از فرزندان این پسر من حسین. پس حضرت به ابوذر و مقداد فرمود: آیا چنین نیست؟ گفتند: آری! ما بر رسول

خداصلی الله علیه و آله گواهی می‌دهیم به آن‌چه تو فرمودی. طلحه گفت: سوگند به خدا، من خود از رسول خداصلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: ما أقلت الغبراء و لا أظلت الخضراء ذا لهجة أصدق و لا أبر من أبی ذر؛ زمین بر نداشته و آسمان سایه نیفکنده برای صاحب زبانی که راست گفتارتر و نیکوتر از ابوذر باشد و من گواهی دهم که ابوذر و مقداد گواهی ندادند مگر به حق و تو از آن دو راست گفتارتر و نیکو کردارتری.

[روایت عبدالله بن عباس از رسول خدا(ص)]

۱۱ رفره در کفایة الاثر (۴۷۲) از عبدالله بن عباس روایت شده؛ گفت: بر پیغمبرصلی الله علیه و آله وسلم داخل شدم، حسن علیه السلام بر دوش و حسین بر زانوی آن حضرت نشسته بودند و رسول خداصلی الله علیه و آله آن دو را همی می‌بوسید و می‌فرمود: «اللهم وآل من والاهما و عاد من عاداهما». بعد از آن فرمود: ای پسر عباس! گویا با فرزندم حسین هستم در حالی که محاسن او از خونش خضاب شده. مردم را می‌خواند، کسی جوابش نگوید و طلب یاری کند، کسی یاریش نکند. عرض کردم: ای رسول خدای! کیست که چنان گناه بزرگی مرتکب شود؟ فرمود: شرار امت من. چیست برای آنان؟ خدا شفاعت مرا به آنان نرساند! بعد از آن فرمود: ای پسر عباس! «من زاره عارفاً بحقه، کتب له ألف حجة و ألف عمرة. ألا! و من زاره عارفاً بحقه، فکأنما قد زارنی و من زارنی، فکأنما قد زار الله و حق الزائر علی الله أن لا یعدبه بالثار، و إن الإجابة تحت قبة و الشفاء فی تربته و الأئمة من ولده.» هر کس حسین را زیارت کند در حالی که حق او را بشناسد، برای او ثواب هزار حج و هزار عمره نوشته شود. آگاه باشید! هر کس حسین را زیارت کند، پس چنان است که مرا زیارت کرده و هر کس مرا زیارت کند، چنان است که خدا را زیارت کرده. و حق زائر بر خدا آن است که او را به آتش، عذاب نفرماید. به درستی که اجابت دعا در زیر قبه حسین علیه السلام و شفای از بیماری‌ها، تربت حسین است و امامان از فرزندان حسین می‌باشند. عرض کردم: یا رسول الله! چند نفر امام بعد از تو خواهند بود؟ فرمود: به شماره حواری عیسی و اسباط موسی و نقبای بنی اسرائیل. عرض کردم: آن‌ها چند نفر بودند؟ فرمود: دوازده تن بودند و امام‌های بعد از من نیز، دوازده کس باشند: «اولهم علی بن ابیطالب و بعده سبطای الحسن و الحسین، فإذا انقضی الحسین، فابنه علی، فإذا مضی علی، فابنه محمد، فإذا انقضی محمد، فابنه جعفر، فإذا انقضی جعفر، فابنه موسی، فإذا انقضی موسی، فابنه علی، فإذا انقضی علی، فابنه محمد، فإذا انقضی محمد، فابنه علی، فإذا انقضی علی، فابنه الحسن، فإذا انقضی الحسن، فابنه الحجة. قال ابن عباس: فقلت یا رسول الله! أسامی ما أسمع بهم قط. قال لی: یا ابن عباس! هم الأئمة بعدی و إن قهروا، أمناء معصومون نجباء أخیار. یا ابن عباس! من أتى یوم القیامة عارفاً بحقهم، أخذت بیده، فأدخله الجنة.» نخستین کس از امامان، علی بن ابی‌طالب و بعد از او، دو سبط من حسن و حسین است، چون حسین از دنیا بگذرد، پس پسر او علی، امام است، چون علی دار فانی را بدرود کند، پسرش محمد، امام خواهد بود. چون محمد زندگانی‌اش تمام شود، پسرش جعفر است، چون جعفر، عمرش سپری شود، پسرش موسی، امام است، چون موسی دنیا را وداع نماید، پسرش علی است، چون زندگانی علی به سر رسد، امامت پسرش محمد است، چون محمد به دار آخرت سفر کند امام، فرزندش علی است. پس از علی، فرزندش حسن است و چون حسن از دنیا بگذرد، امام، پسرش حجت علیه السلام است. ابن عباس گوید: پس عرض کردم: ای رسول خدا! این نام‌ها را هرگز نشنیده بودم. فرمود: ای پسر عباس! آنان امامان بعد از من‌اند؛ هر چند مقهور شوند، امین‌های خدا و معصومین از خطا و گناه و نجیب‌های برگزیده‌اند. ای پسر عباس! هر کس روز قیامت بیاید در حالی که به حق ایشان شناسا باشد، دست او را بگیرم، پس داخل بهشتش گردانم... تا آخر خبر.

[روایت ابن عباس قبل از مرگ]

۱۲ رفره در کفایة الاثر (۴۷۳) از عطا روایت نموده؛ گفت: در طایف بر عبدالله بن عباس داخل شدیم در مرض موت او؛ ما به

اندازه سی نفر از شیوخ طایف بودیم و او در نهایت ناتوانی بود، پس به وی سلام کرده، نشستیم. به من گفت: این قوم، چه کسانی باشند؟ گفتم: ای سید من! این‌ها شیوخ این بلدند؛ از جمله ایشان، عبدالله بن سلمه بن حصرم طایفی و عماره بن اَبی الأعلج و ثابت بن مالک است. سپس یک یک را برای او شمردم. آن‌گاه آن جماعت پیش رفتند و گفتند: ای پسر عم رسول خدا! به درستی که تو رسول خدا را دیده‌ای و از آن حضرت بسی حدیث شنیده‌ای، پس از اختلاف این امت به ما خبر بده! قومی علی را بر غیر او مقدم دارند و قومی او را در مرتبه چهارم گذارند. گفت: ابن عباس از شدت اندوه، آه از دل برکشیده و گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «علی مع الحق و الحق معه و هو الإمام و الخلیفه بعدی؛ فمن تمسک به فاز و من تخلف عنه ضلّ و غوی. یلی تکفینی و غسلی و یقضی دینی و أبوسطی الحسن و الحسین، و من صلب الحسین تخرج الأئمة التسعة و من مهدی هذه الأئمة.» علی با حق است و حق با علی است و او بعد از من، امام و جانشین من است؛ پس هر کس به او چنگ زند فایز گردد و هر کس از او تخلف کند، گمراه شود. او انجام دهنده تکفین و تغسیل من و ادا کننده دین من و پدر دو سبط من حسن و حسین است. امام‌های نه گانه از صلب حسین بیرون می‌آید و مهدی این امت، از ماست. پس عبدالله بن سلمه گفت: ای پسر عم رسول خدا! چرا از پیش، حق را به ما نشاناسانیدی؟ گفت: به خدا سوگند اذیت ماسمعت و نصیحت لکم و لکن لا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ، آن‌چه را شنیده بودم ادا کردم و به شما پند گفتم، و لکن شما پندگویان را دوست ندارید. ثم قال: اتقوا الله عباد الله! تقاه من اعتبر تمهیداً و اتقی فی وجل و کمش فی مهل و رغب فی طلب و رهب فی رهب. فاعملوا لآخرتکم قبل حلول آجالکم و تمسکوا بالعمرة الوثقی من عتره نیبکم؛ فانی سمعته یقول: من تمسک بعترتی من بعدی، کان من الفائزین. بعد از آن گفت: ای بندگان خدا! خدا را بپرهیزید! چون پرهیز آن کس که برای تهیه سفر آخرت چشم عبرت بگشاید، در حالت خوف و وحشت بپرهیزد، در حالت فرصت و مهلت شتاب گیرد، به ثواب خدا در حال طلب آن رغبت نماید و از عذاب او در حال خوف و بیم بترسد؛ یعنی چون در خود خوف مشاهده کرد، ایمن نباشد، بلکه با خوف نیز خایف باشد. پس برای آخرت خود عمل کنید پیش از آن که زمان مرگ شما فرا رسد و به عترت پیغمبر خود چنگ زنید که ایشانند عروه و ثقی؛ چرا که از رسول خداصلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هر کس به عترت من چنگ زند، از فائزین می‌باشد. آن‌گاه ابن عباس سخت بگریست؛ قوم به او گفتند: آیا با آن مکانت که برای تو نزد رسول خداصلی الله علیه و آله است، گریه کنی؟! «فقال لی: یا عطا! إنما أبکی لخصلتین؛ هول المطلع و فراق الأختیه.» سپس قوم پراکنده شدند؛ به من گفت: ای عطا! دست مرا گرفته و به صحن خانه تحویل کن! من و سعید دست او را گرفته به صحن خانه آوردیم. آن‌گاه دست خویش به آسمان برداشت و گفت: «اللهم إني أتقرب إليك بمحمد و آل محمد، اللهم إني أتقرب إليك بولایة الشیخ علی بن ابیطالب؛ مکرر این کلمات را گفت تا این که به زمین افتاد. زمانی صبر کرده، بعد او را برگرفتم، «إذا هو میت، رحمه الله علیه؛» دیدیم دار فانی را بدرود گفته و به جهان جاویدان شتافته است.

[روایت حضرت رسول هنگام رحلت]

۱۳ رفره در کفایة الاثر (۴۷۴) از ابی ذر غفاری رحمه الله روایت نموده که گفت: بر رسول خدا داخل شدم، در مرض موت آن حضرت که فرمودند: فاطمه را بیاور! آگاهی اش داده، خدمت پدر شتافت. چون رسول خدا را دید، بر وی افتاده و همی گریست. رسول خدا نیز گریان شد، او را به خود چسبانید و فرمود: ای فاطمه! پدرت فدایت باد! گریه مکن؛ چون تو اول کسی باشی که به من ملحق شوی در حالی که به تو ستم کرده‌اند و حق تو را غصب نموده‌اند. زود است که بعد از من، دشمنی منافقین، هویدا شود و جلباب دین، کهنگی گیرد و تو نخستین کس باشی که نزد حوض بر من وارد شوی. گفت: ای پدر! کجا دیدارت کنم؟ فرمود: نزد حوض، در حالی که پیروان و دوستان تو را سقایت و دشمنان را طرد نمایم. گفت: اگر آن‌جا دیدار نکنم؟ فرمود: نزد میزان مرا دیدار کنی. عرض کرد: اگر آن‌جا تو را نبینم؟ فرمود: نزد صراط مرا ببینی که گویم: سلّم سلّم شیعة علی. ابوذر گوید: دل فاطمه

آرام گرفت؛ آن گاه رسول خدا به من روی آورده، فرمود: «یا أباذر! إنها بضعة منى؛ من آذاها، فقد آذانی. ألا- إنها سيدة نساء العالمین و بعلمها سید الوصیین و ابنیها الحسن و الحسین، سیدا شباب أهل الجنة و إنهما إمامان قاما أو قعدا و أبوهما خیر منهما و سوف یرج من صلب الحسین، تسعة من الأئمة قوامون بالقسط و منّا مهدى هذه الأمة. قال: قلت: یا رسول الله! فكم الأئمة بعدک؟ قال: عدد نساء بنی اسرائیل.» ای ابوذر! به درستی که فاطمه پاره تن من است؛ هر کس او را آزار کند، مرا آزار کرده. آگاه باشید! به درستی که فاطمه علیها السلام، سیده زنان عالمیان و شوهرش، سید همه اوصیاست و دو پسرش، ق حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند. به درستی که آن دو امامند؛ خواه بر خیزند یا بنشینند - یعنی خواه قیام به امر کنند، یا حق آن‌ها را غصب نموده، در خانه بنشینند - و پدرشان از آن‌ها بهتر است. زود است که از صلب حسین، نه امام بیرون آید که تمامی آن‌ها قائم به قسط باشند و مهدی این امت از ماست. ابوذر گوید: عرض کردم: یا رسول الله! شماره امامان بعد از تو چند است؟ فرمود: به شماره نقیب‌های بنی اسرائیل است.

[روایت دیگری در مرض موت رسول خدا]

۱۴ رفره ایضاً در کفایه الاثر (۴۷۵) از جابر بن عبدالله انصاری رحمهم الله روایت نموده که گفت: در مرض موت رسول خدا، فاطمه علیها السلام به بالین آن حضرت نشسته بود، پس چنان گریست که صوت آن مخدره، بلند گشت، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به او نگریسته، فرمود: «حبیبتی فاطمه! الذی بیکیک؟ قالت: أخشى الضیعة بعدک.» پیامبر فرمود: ای حبیبه من! گریه مکن! ما اهل بیتی هستیم که خداوند، هفت چیز به ما مرحمت فرموده که به هیچ کس پیش از ما، مرحمت نفرموده و به هیچ کس بعد از ما هم، مرحمت نمی‌فرماید. «منّا خاتم النبیین و أحب المخلوقین إلى الله عزوجل و هو أنا أبوک و وصینا خیر الأوصیاء و أحبهم و هو بعلمک و شهیدنا خیر الشهداء و أحبهم إلى الله و هو عمک و منّا من له جناحان فی الجنة یطیر بهما مع الملائکة و هو ابن عمک و منّا سبطا هذه الأمة و هما ابناک، الحسن و الحسین. سوف یرج الله من صلب الحسین تسعة من الأئمة أمناء معصومون، و منّا مهدى هذه الأمة. إذا صارت الدنیا هرجاً و مرجاً و تظاهرت الفتن و تقطعت السبیل و أغار بعضهم على بعض، فلا کبیر یرحم صغیراً و لا صغیر یوقر کبیراً. فبیعث الله عزوجل عند ذلک مهدینا، التاسع من صلب الحسین؛ یفتح حصون الضلالة و قلوباً غفلاً. یقوم بالذین فی آخر الزمان، کما قمت به فی أول الزمان و یملاً الأرض عدلاً، کما ملئت جوراً. یا فاطمه! لا تحزنی و لا تبکی؛ فإن الله أرحم منی بک و رؤف علیک منی و ذلک لمکانک منی و موضعک من قلبی و زوجک الله زوجاً هو أشرف أهل بیتک حسباً و أکرهم منصباً و أرحمهم بالرعية و أعدلهم بالسویه و أبصرهم بالقضیة. و قد سألت ربی عز و جل أن تكونی أول من یلحقنی من أهل بیتی. ألا إنک بضعة منی! فمن آذاک، فقد آذانی. قال جابر: فلما قبض رسول الله دخل إليها رجلان من الصیابة فقالا لها: کیف أصبحت یا بنت رسول الله؟ قالت: اصدقانی! هل سمعتما من رسول الله: «فاطمة بضعة منی فمن آذاها، فقد آذانی»؟ قالوا: نعم! والله لقد سمعنا ذلک منه. فرفعت یدیها إلى السماء و قالت: اللهم إنی أشهدک أنهما قد آذانی و غضبا حقّی. ثم أعرضت عنهما، فلم تکلمهما بعد ذلک و عاشت بعد أبيها خمسة و سبعین يوماً». یعنی، خاتم همه پیغمبران و محبوب‌ترین آن‌ها به سوی خدای تعالی از ماست... کسی که برای او دو بال است و در بهشت با ملائکه پرواز می‌کند، او پسر عم تو می‌باشد و دو سبط این امت از ماست که آنان دو پسر تو، حسن و حسین باشند. زود است که خداوند، نه تن امام از صلب حسین بیرون آرد که تمامی آن‌ها امین و معصومند و مهدی این امت از ماست. چون دنیا آشفته و درهم برهم شود، فتنه‌های پی در پی ظهور یابد، راه‌ها بریده گردد، بعضی از مردم بر بعضی دیگر غارت برند، نه کبیر بر صغیر رحم کند و نه صغیر بر کبیر و قری نهد. پس خدای عزوجل در آن زمان مهدی ما را برانگیزاند که نهمین از صلب حسین است؛ حصارهای گمراهی و دل‌های غافل را می‌گشاید. در زمان آخرین به امر دین و اعلا کلمه حق قیام می‌کند، چنان‌چه من در زمان اول قیام کردم در زمان اول - یعنی به درجه رسوم، هدایت، منطمس و رایات ضلالت، مرتفع شود،

حقّ مضمحل و باطل رونق گیرد، غربت اسلام در انجام چون آغاز شده و مفاذّ بدأ الإسلام غربياً و سيعود غربياً به مقام ظهور رسد - و زمین را پر از عدل و داد کند، چنانچه از جور پر شده باشد. ای فاطمه! غمناک مباش و گریه مکن؛ چرا که خدا به واسطه مکاناتی که نزد من و محلی که در دل من داری، از من بر تو مهربان‌تر است. خدا تو را به همسری داده برای آن کس که در حسب، اشرف اهل بیت تو، در منصب، گرامی‌ترین آن‌ها، نسبت به رعیت، مهربان‌ترین آن‌ها و در برابر داشتن بندگان خدا، عادل‌ترین آن‌ها و در احکام الهیه، بیناترین آنها است. و از خدای خود خواسته‌ام تو نخستین کس از اهل بیت من باشی که به من لحوق یابی. آگاه باش ای فاطمه! به درستی که تو پاره تن منی؛ پس هر کس تو را آزار کند، مرا آزار کرده است. جابر گوید: چون رسول خدا از دنیا رفت، دو نفر صحابه، خدمت فاطمه آمدند و گفتند: ای دختر رسول خدا، چگونه شب را به صبح رساندی؟! فرمود: به من راست گویید! آیا شما از پدرم شنیدید که فرمود: «فاطمه پاره تن من است؛ پس هر کس او را اذیت نماید، مرا اذیت نموده». گفتند: آری! سوگند به خدا، ما خود آن‌چه را گفتی، از رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم شنیدیم. پس فاطمه، دست خود را به جانب آسمان برداشته، عرض کرد: خدایا! تو را شاهد می‌گیرم که این دو نفر مرا آزار نمودند و حقم را غصب کردند. سپس از آن‌ها اعراض فرمود و دیگر با آن‌ها سخن نگفت. بعد از پدرش هفتاد و پنج روز زندگانی نمود تا آن که خدا او را به پدرش رسانید.

[روایت جابر بن عبدالله از رسول خدا]

۱۵ رفره در کفایة الاثر (۴۷۶) از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت: در خانه ام‌سلمه خدمت رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم بودم که خدا آیه انما یرید الله لیزهد عنکم الرّجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا را نازل فرمود؛ پس پیغمبرصلی الله علیه و آله وسلم حسن و حسین و فاطمه‌علیهم السلام را خواند و پیش روی خود نشانند و نیز علی‌علیه السلام را خواند و او را پشت سر خود نشانند و قال: «اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً». ام‌سلمه عرض کرد: ای رسول خدای! من هم با اهل بیت تو در فضیلت طهارت خواهم بود؟ قال: «انت علی خیر»؛ فرمود: تو بر خیر و نیکویی باشی. جابر گوید: من عرض کردم: یا رسول الله! هر آینه خدا این عترت طاهره و ذریه مبارکه را نیک گرامی داشته به بردن پلیدی از ایشان؟ «قال: یا جابر! لأنهم عترتی من لحمی و دمی، فأخی سید الأوصیاء و ابنای خیر الأسباط و ابنتی سیده النسوان و منّا المهدی. قلت: یا رسول الله! و من المهدی؟ قال: تسعة من صلب الحسین، أئمة أبرا و التاسع، قائمهم؛ یملأ الأرض قسطاً و عدلاً، یقاتل علی التّأویل کما قاتلت علی التّنزیل». یعنی، فرمود: ای جابر! این عنایت الهی درباره ایشان، برای این است که آنان عترت من و از گوشت و خون من هستند، پس برادر من، سید اوصیا و دو پسر من، بهترین اسباط و دختر من، سیده زنان است و مهدی از ماست. عرض کردم: مهدی کیست؟ فرمود: نه نفر از صلب حسین، امامان نیکو باشند و نهمین، قائم ایشان است که زمین را پر از عدل و داد کند و بر تأویل قتال فرماید، چنانچه من بر تنزیل قتال کردم. و در بشارة الظهور بعد از نقل این حدیث گفته: اقول: معنی این کلمه این است که آن حضرت با کسانی جنگ کند که در ظاهر، دعوی اسلام می‌نمایند و خود را اهل قرآن می‌دانند لکن حقیقت اسلام و قرآن را که وجود مبارک امام است، تصدیق نکنند و با وی جنگ کنند؛ چون ناکثین و قاسطین و مارقین در عصر امیر المؤمنین علیه السلام، چنانچه رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم با کفار و مشرکین که منکر نزول قرآن بودند، جنگ فرمود.

[روایت ابوهریره از رسول خدا(ص)]

۱۶ رفره در کفایة الاثر (۴۷۷) به سند خود از ابوهریره روایت نموده که گفت: من، ابوبکر، عمر، فضل بن عباس، زید بن حارثه و عبدالله بن مسعود، خدمت رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم بودیم. ناگاه حسین بن علی علیه السلام در آمد، رسول خداصلی الله

علیه وآله وسلم او را در برگرفت و بیوسید، آن گاه فرمود: «حَزَقَهُ حَزَقَهُ تَرَقَّ عَيْنَ بَقَّةٍ» و دهان خویش بر دهان حسین گذاشت و گفت: ای خدا! من حسین را دوست می‌دارم، پس تو او را و هر که او را دوست دارد، دوست بدار! «یا حسین! أنت الإمام بن الإمام أبوالأئمة؛ تسعة من ولدك أئمة أبرار». سپس به حسین فرمود: تو امام، پسر امام و پدر امامان هستی؛ نه نفر از فرزندان تو، امامان نیکو باشند. پس عبدالله مسعود عرض کرد: آن امامان که فرمودی در صلب حسین می‌باشند، چه کسانی هستند؟ رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم سر به زیر افکنده، آن گاه سر مبارک برداشته و فرمود: «یا عبدالله! سألت عظیمًا». ای عبدالله! از امر بزرگی پرسش نمودی لکن من به تو خبر دهم. به درستی که خدا از صلب این پسر - و دست مبارک بر شانه حسین نهاد - فرزند با برکتی بیرون می‌آورد که هم نام جدش علی است و عابد و نور زهاد نامیده می‌شود و خدا از صلب علی فرزندی بیرون آورد که نامش، نام من و شبیه‌ترین مردم به من است، علم را می‌شکافت شکافتی، به حق گویا شود و به صواب امر کند و از صلب او کلمه حق و لسان صدق را بیرون آرد. ابن مسعود عرض کرد: اسم او چیست؟ فرمود: جعفر گفته می‌شود، صادق در گفتار و کردار است؛ طعن زننده بر او، چون طعن زننده بر من و رد کننده بر او، چون رد کننده بر من است. چون کلام رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به این جا رسید، حسان بن ثابت وارد شده، اشعاری را که در مدح حضرت رسالت پناه‌صلی الله علیه وآله وسلم پرداخته بود، خواند و حدیث منقطع شد. چون فردا صبح شد، رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم با ما نماز خوانده، داخل خانه عایشه شد. من و علی بن ابی طالب علیه السلام و عبدالله عباس نیز با آن حضرت داخل شدیم. از شیوه مرضیه آن حضرت این بود که چون می‌پرسیدی، جواب می‌فرمود، و گرنه خود، سخن آغاز می‌نمود. من عرض کردم پدر و مادرم به فدایت! آیا مرا به باقی خلفا از صلب حسین علیه السلام آگهی ندهی؟ فرمود: آری، ای ابوهریره! خدا از صلب جعفر، مولود پاکیزه اسمر اللون یعنی گندمگون چهار شانه‌ای را بیرون آرد که هم نام موسی بن عمران است. ابن عباس عرض کرد: بعد از او که خواهد بود؟ فرمود: از صلب موسی، پسرش علی بیرون آید که رضا خوانده شود؛ او موضع علم و معدن حلم است. «ثم قال: بأبي المقتول في أرض الغربة». آن گاه فرمود: پدرم فدای او که در زمین غربت کشته می‌شود! و از صلب علی، پسرش محمد محمود بیرون آید که پاکیزه‌ترین و نیکوترین مردم در خلق و خلق است از صلب محمد، پسرش علی بیرون آید که طاهرالنسب و صادق اللهجه است. «و يخرج من صلب علي، الحسن الميمون التقى الطاهر التاطق عن الله و أبو حجة الله و يخرج الله من صلب الحسن عليه السلام قائمنا أهل البيت؛ يملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. له؛ هيبه موسى و حكم داود و بهاء عيسى. ثم تلاصق الله عليه وآله (ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)». (۴۷۸) و از صلب علی، حسن بیرون آید که با میمنت و پاکیزه و گویا از جانب خدا و پدر حجّت خداست، و خدا از صلب حسن، قائم ما اهل بیت را بیرون آرد که زمین را از عدل و داد پر گرداند، چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد؛ برای او، هیبت موسی حکم داود و بهای عیسی است. بعد این آیه را (ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ...) تلاوت فرمود، یعنی: ذرّیه‌ای که بعضی از بعضی دیگر تولّد یابد و خدا شنوا و دانا است. ابوهریره گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام به عرض رسانید: پدر و مادرم فدایت باد، یا رسول الله! آنانی که نامشان را ذکر فرمودی، چه کسانی هستند؟ «قال: یا علی! اسامی الأوصیاء من بعدك و العتره الطاهرة و الذرّیه المبارکة». فرمود: یا علی! این نام‌های اوصیای بعد از تو و عترت طاهره و ذرّیه با برکت من است. آن گاه فرمود: سوگند به آن کس که جان محمد در دست قدرت او است! اگر مردی دو هزار سال میان رکن و مقام، خدا را عبادت کند، بعد از آن نزد من بیاید در حالی که منکر ولایت ایشان باشد؛ خداوند او را به صورت در آتش می‌افکند، هر که می‌خواهد باشد. ابوعلی محمد بن همام که یکی از راویان این خبر شریف است گفته: از ابوهریره نهایت عجب است که خود این گونه اخبار را روایت کند، آن گاه فضایل اهل بیت را انکار ورزد.

[روایت رسول خدا در بعضی از غزوات]

۱۷ رفره در کفایة الاثر (۴۷۹) و غیبت فضل بن شاذان به اندک اختلاف و اللفظ للأول از عمّار یاسر، روایت نموده‌اند که گفت: در

بعض غزوات در رکاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودم، علی علیه السلام در آن جنگ، علمدار آن را کشت، انبوه دشمن را پراکنده فرمود و عمرو بن عبدالله حجمی و شبیه بن نافع را به درک فرستاد. من خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمدم و عرض کردم: امروز علی علیه السلام در راه خدا، حقّ جهاد را گذاشت. حضرت فرمود: برای این است که او از من است و من از او هستم. به درستی که او وارث علم، قاضی دین، منجز وعده من و خلیفه بعد از من است؛ اگر علی نبود، بعد از من مؤمنین خالص شناخته نمی شدند. جنگ با علی، جنگ با من است؛ سلم با علی، سلم با من و سلم با من، سلم خداست. «ألا إنه ابوسبى والأئمة بعدی من صلبه؛ یرج الله تعالی الأئمة الراشدین و منهم مهدی هذه الأمة. فقلت: بأبی أنت و أمی یا رسول الله! ما هذا المهدی؟ قال: یا عمّار! انّ الله تبارک و تعالی عهد ألی أنه یرج من صلب الحسین، أئمة تسعة و التاسع من ولده، یغیب عنهم و ذلك قوله عزّ و جلّ: قل أرايتم إن أصبح ماؤکم غوراً، فمن یأتیکم بماء معین؟ یكون له غیبة طویلة یرجع عنها قوم و یثب علیها آخرون. فإذا کان فی آخر الزّمان، یرج فیملأ الدّنيا قسطاً و عدلاً و یقاتل علی التّأویل، كما قاتلت علی التّزیل و هو سمی و أشبه الناس بی. یا عمّار! سیكون بعدی فتنه، فإذا کان ذلك، فاتبع علیاً و حزبه! فإنّه مع الحقّ و الحقّ معه. یا عمّار! إنک ستقاتل بعدی مع علی صنفین الناکثین و القاسطین تقتلک الفئة الباغیة. قلت: یا رسول الله! ألیس ذلك علی رضی الله و رضاك؟! قال: نعم! علی رضی الله و رضای و یكون آخر زادک شربة من لبن تشربه. فلما کان یوم صفین... الخ.» آگاه باشید به درستی که علی، پدر دو سبط من و امامان بعد از من است؛ خدای تعالی از صلب او امامانی بیرون آرد که به راه حق روند و از جمله آن‌ها مهدی این امت است. عرض کردم: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! این مهدی کیست؟ فرمود: ای عمّار! به درستی که خدای تعالی به من خبر داده از صلب حسین، امامان نه گانه را بیرون آرد و نهمین فرزندان او از مردم غیبت اختیار کند، این معنی قول خدای عزّ و جلّ است که می فرماید: ای محمد! به مردم بگو مرا خبر دهید؛ اگر آب شما به زمین فرو رود، کیست که برای شما آب روان بیاورد؟ مراد خدای تعالی آن که است اگر امام شما که چون آب، مایه حیات روحانیه شماست پنهان شود، جز خدا کیست که او را آشکار گرداند؟! برای مهدی غیبتی دراز می باشد که به سبب آن، گروهی از قول به امامت او برگردند و گروه دیگر ثابت و پایدار شوند. چون دوره آخر الزّمان آید، خروج فرماید؛ دنیا را پر از عدل و داد نماید و بر تأویل جنگ کند، چنان که من بر تنزیل جنگ کردم. او هم نام من و شبیه ترین مردم به من است. ای عمّار! زود باشد که بعد از من، فتنه‌ای بزرگ پدید آید، چون چنان شد، از علی و حزب او پیروی نما! چرا که علی با حق و حق با علی است. ای عمّار! به درستی که زود باشد که تو در رکاب علی علیه السلام با دو صنف که ناکثین و قاسطین باشند، قتال کنی و گروه جفاکار تو را بکشند. عرض کردم: ای رسول خدا! آیا کشته شدن من به خشنودی خدا و خشنودی تو خواهد بود؟ فرمود: آری! و آخرین توشه تو از دنیا، شربتی شیر می باشد که خواهی آشامید...، تا آخر حدیث. اقول: در روایت غیبت فضل بن شاذان به اسامی ائمه اثنا عشر علیهم السلام تصریح شده است.

[روایت محمد حنفیه از امیر مؤمنان (ع)]

۱۸ رفره ایضاً در کفایة الاثر (۴۸۰) از محمد حنفیه روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: خدای تبارک و تعالی فرموده: هر آینه البتّه عذاب کنم هر رعیتی که به طاعت آن امام که از جانب من نباشد، منقاد شود؛ هر چند آن رعیت، خود نیکو باشد و هر آینه البتّه رحم کنم به هر رعیتی که به طاعت امام عادل که از طرف من منصوب باشد، منقاد گردد؛ هر چند آن رعیت، خود نیکو نباشد، این در صورتی است که از روی خوف و تقیه نباشد. بعد از آن فرمود: یا علی! جنگ با تو، جنگ با من است و آشتی با تو، آشتی با من است. تو پدر دو سبط من و شوهر دختر من هستی و امامان پاکیزه شده از ذریه تو است. «فأنا سید الأنبیاء و أنت سید الأوصیاء و أنا و أنت من شجرة واحد و لولانا لم یخلق الله الجنّة و لا النار و لا الأنبیاء و لا الملائکة. قال: قلت: یا رسول الله! فنحن أفضل أم الملائکة؟ قال: یا علی! نحن خیر خلیقة الله علی

بسیط الأرض و خیر من الملائکة المقربین و کیف لا نكون خیراً منهم و قد سبقناهم إلى معرفة الله و توحیده؟! فینا عرفوا الله و بنا عبدوا الله و بنا اهتدوا السبیل إلى معرفة الله. یا علی! أنت منی و أنا منک و أنت أخی و وزیری. فإذا متُّ، ظهرت لك ضغائن فی صدور قوم و ستكون بعدی فتنه صماء صلیم، یسقط فیها کلّ ولیجئة و بطانة و ذلك عند فقدان شیعتک، الخامس من ولد، السابع من ولدک؛ تحزن لفقداه أهل الأرض و السّماء و کم من مؤمن و مؤمنة متأسف متلهّف، حیران عند فقداه. ثمّ أطرق ملياً ثمّ رفع رأسه فقال: بأبی أنت و أمی سمی و شبیهی و شبیه موسی بن عمران! علیه جیوب الثور - أو قال: جلابیب الثور - یتوقّد من شعاع القدس. کأنتی بهم، آیس، ما کانوا نودی بندا یمعه من البعد كما یمعه من القرب، یكون رحمة علی المؤمنین و عذاباً علی المنافقین. قلت: و ما ذلك النداء؟ قال: ثلاثة أصوات فی رجب؛ أولها ألا لعنة الله علی القوم الظالمین و الثانی أرفه الأرفه و الثالث یرون بدنأ بارزاً مع قرن الشمس ینادی ألا- إن الله قد بعث فلان بن فلان حتّی ینسبه إلى علی، فی هلاک الظالمین، فعند ذلك یأتی الفرج و یشفی الله صدورهم و یدهب غیظ قلوبهم. قلت: یا رسول الله! فکم یكون بعدی من الأئمة. قال: بعد الحسین، تسعة و التاسع، قائمهم. پس منم سید انبیا و تویی سید اوصیاء. من و تو از یک درخت هستیم، اگر ما نبودیم، خداوند بهشت و جهنّم و پیغمبران و ملایکه را نمی آفرید. علی فرمود: عرض کردم: پس ما برتریم یا ملایکه؟ فرمود: یا علی! ما بهترین آفریدگان خدا بر بسیط زمین باشیم و از ملایکه مقربین هم بهتریم. چگونه بهتر از آنها باشیم و حال آن که در معرفت خدا و یگانگی او از آنان پیشی گرفته ایم؟! آنها به سبب ما خدا را شناختند، به سبب ما خدا او را پرستش نمودند و به سبب ما راه شناسایی خدا را یافتند. علی! تو از من و من از توام و برادر و وزیر من، تو هستی. چون من بمیرم، کینه‌هایی که در سینه‌های قومی نهان است، هویدا گردد و زود باشد که بعد از من امتحانی بزرگ و داهیه‌ای هولناک پدید شود، خواص مردم در آن فتنه بلغزند و از پای در آیند. ظهور آن فتنه هنگام کم نمودن پنجمی از اولاد هفتمین که از فرزندان تو باشند، برای شیعیان تو است؛ اهل زمین و آسمان، به جهت فقدان او غمناک شوند، و چه بسیار مرد و زن مؤمن که در زمان فقدان او قرین اسف و اندوه شده، همی سرگردان باشند. بعد از این کلمات معجز آیات، رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم، زمانی سر مبارک به زیر انداخته، آن گاه سر برداشت و فرمود: پدر و مادرم فدای هم نام و هم مانند من و موسی بن عمران باد! جامه‌های نور که از شعاع قدس و انوار عظمت می‌درخشد، برای او است. گویا من با ایشان هستم. در آن حال که از فرج نومید شده‌اند، ندایی بلند شود که از دور می‌شنوند همان طور که از نزدیک می‌شنوند، آن ندا برای مؤمنین رحمت و برای منافقین عذاب است. عرض کردم: آن ندا چیست؟ فرمود: سه صوت است که در ماه رجب پدید آید. اول این است: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» یعنی دوری از رحمت خدا بر ستمکاران ثابت و متحتم است. دوّم: أرفه الأرفه؛ یعنی امر نزدیک شونده، نزدیک شد که مراد ظهور حضرت مهدی - ارواحنا له الفداء - می‌باشد. سوّم: بدنی را دیدار کنند که با قرص آفتاب هویدا گشته و همی ندا در دهد که ای اهل عالم! آگاه باشید! به درستی که خدای تعالی فلان پسر فلان را برانگیخت، نسب حضرت را برشمرد تا به علی رساند. در این ندا هلاکت ستمکاران است، پس در آن هنگام فرج فرا رسد و خدا سینه‌های مؤمنین و ستم دیدگان را که پر از جراحات اندوه است، شفا بخشد و خشم دل‌های آنها را برطرف گرداند. عرض کردم: یا رسول الله! بعد از من چند نفر امام باشند؟ فرمود: بعد از حسین، نه نفر و نهمین، قائم ایشان است.

[روایت امام حسن از رسول خدا]

۱۹ رفره در کفایة الاثر (۴۸۱) از حسن بن علی علیهما السلام روایت نموده؛ گفت: روزی حضرت رسول خدا برای ما خطبه خواند، پس از ثنا و ستایش خدای تعالی فرمود: ای گروه مردم! گویا در همین اوان، دعوت خدا را اجابت کنم. به درستی که من میان شما دو چیز گران را می‌گذارم که کتاب خدا و عترت و اهل بیت من‌اند؛ مادامی که به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نگردید! پس از عترت من بیاموزید و آنها را نیاموزید، چرا که آنها از شما داناترند. زمین از ایشان خالی نخواهد ماند؛ چه اگر خالی بماند، اهل

خود را فرو می برد یا خود با اهلش فرو رود. (۴۸۲) «ثم قال: اللهم انى اعلم ان العلم لا يبىد و لا ينقطع و انك لا تخلى ارضك من حجة لك على خلقك، ظاهر ليس بالمطاع، أو خائف مغمور، لكيلا يبطل حججتك و لا يضل أوليائك بعد إذ هديتهم. اولئك الأقولون عدداً، الأعظمون قدراً عند الله. فلما نزل عن منبره، قلت: يا رسول الله! أما أنت الحجة على الخلق كلهم؟ قال: يا حسن! إن الله يقول: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۴۸۳)) فأنا المنذر و على، الهادى. قلت: يا رسول الله! فقولك إن الأرض لا تخلوا من حجة؟ قال: نعم! هو الإمام و الحجة بعدى و أنت الأمام و الحجة بعده و الحسين هو الإمام و الحجة بعدك.» خلاصه آن که؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن فرمایشات به درگاه خدای تعالی عرض کرد: ای خدا به درستی که من می دانم که علم نابود نشود و رشته اش گسیخته نگردد و این که تو زمین را از حجت خود بر آفریدگانت خالی نگذاری؛ هر چند او ظاهر و غیر مطاع یا بیمناک و پنهان باشد، تا حجت تو باطل نشود و دوستانت بعد از هدایت یافتن، گمراه نگردند. آنان که در روی زمین حجت خدایند عددشان از سایر خلق کمتر و قدر و منزلتشان نزد خدای تعالی از تمامی آفریدگان بیشتر است. چون از منبر فرود آمد، من عرض کردم: یا رسول الله! آیا تو حجت خدا بر تمامی خلق نیستی؟ فرمود: ای حسن! به درستی که خدای می فرماید: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) این است و جز این نیست که تو ترساننده‌ای و برای هر قومى، راهنمایی است؛ پس منذر منم و هادی، علی است. عرض کردم: یا رسول الله! فرمایش شما این بود که زمین از حجت خالی نخواهد بود؟ فرمود: آری! بعد از من، علی امام و حجت خداست و تویی حجت و امام بعد از وی و حسین امام و حجت بعد از تو است. هر آینه به تحقیق، خدای لطیف خبیر مرا آگاه فرموده که از صلب حسین فرزندی بیرون آید که نامش علی است و هم نام جدش علی می باشد. چون حسین از دنیا بگذرد، پسرش علی، به امر امامت قیام نماید و او حجت و امام است و خدا از صلب علی فرزندی بیرون آرد که هم نام من و شبیه ترین انام است. علم او، علم من و حکم او، حکم من است. بعد از پدرش، او امام و حجت است. و خدا از صلب او مولودی بیرون آرد که نامش جعفر است، راست ترین مردم در گفتار و کردار و بعد از پدر خود، او امام و حجت است و خدا از صلب او فرزندی بیرون آرد که هم نام موسی بن عمران و عبادت او، از تمامی مردم شدیدتر است. پس بعد از پدر خویش، او حجت و امام است. و خدا از صلب موسی فرزندی بیرون آرد که نامش علی است، معدن علم خدا و موضع حکم او و بعد از پدرش، او امام و حجت است و از صلب علی مولودی بیرون آرد که نامش محمد است، پس بعد از پدرش، او امام و حجت است و خدا از صلب محمد، مولودی بیرون آرد که نامش، علی است. پس بعد از پدرش، او امام و حجت است. و یخرج الله من صلب علی مولوداً یقال له الحسن. فهو الإمام و الحجة بعد ابيه و یخرج الله تعالی من صلب الحسن الحجة القائم؛ إمام زمانه و منقذ أولیائه، یغیب حتى لا یری. یرجع عن أمره قوم و یثبت علیه آخرون و یقولون متى هذا الوعد إن کنتم صادقین؟ و فلو لم یبق من الدنيا إلا یوم واحد، لطول الله عزّ و جلّ ذلك الیوم حتى یخرج قائمنا؛ فیملأها قسطاً و عدلاً، كما ملئت جوراً و ظلماً. فلا تخلوا الأرض منکم. أعطاکم الله علمی و فهمی و لقد دعوت الله تبارک و تعالی أن یجعل العلم و الفقه فی عقبی و عقب عقبی و من زرعی و زرع زرعی.» و خدا از صلب علی مولودی بیرون آرد که نامش حسن است. پس بعد از پدرش امام و حجت است. و خدا از صلب حسن حجتی بیرون آرد که قائم است؛ امام زمان خود و رهاننده دوستان خویش از هلاک باشد، از مردم پنهان شود تا این که دیده نشود. گروهی از اعتقاد به امامت او برگردند و گروهی پاینده بمانند. آنان که راه انکار سپارند، به دوستان و منتظران آن حضرت می گویند: اگر شما راست می گویند، این وعده در چه زمانی خواهد بود؟ و اگر از دنیا نماند مگر یک روز، خدای عزّ و جلّ آن روز را آن قدر دراز کند تا قائم ما خروج نماید؛ پس دنیا را پر کند از عدل و داد، چنان که از جور و ظلم پر شده باشد. پس ای حسن! زمین هیچ وقت از شما خالی نشود. خدا علم و فهم مرا به شما عطا فرموده و من خدای تبارک و تعالی را خوانده‌ام که علم و فقه را در فرزند و فرزندان فرزند من قرار دهد.

۲۰ رفره در کفایه الاثر (۴۸۴) از محمود بن لیبید روایت کرده؛ گفت: چون حضرت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفت، عادت فاطمه (س) این بود که در قبور شهدا بر سر قبر حمزه می‌آمد و می‌گریست. روزی از روزها من بر سر قبر حمزه رفتم، در آنجا او را گریان یافتم، مهلتش دادم تا آرام گرفت. آن گاه خدمتش رسیده، بر او سلام کرده، عرض کردم: ای سیده زنان! به خدا سوگند از گریه خود بند دلم را گسیختی. فرمود: ای ابوعمرو! گریستن برای من سزاوار است؛ چرا که من به بهترین پدران که رسول خدا است مصیبت زده شدم؛ «وا شوقاه الی رسول الله، ثم انشأت تقول: إذا مات يوماً میت قل ذکره! و ذکر أبی مذ مات و الله أكثر پس از اظهار اشتیاق به رسول خدا، این شعر را گفت که مفادش این است: هر کس بمیرد و از دنیا برود، ذکر او اندک شود. لکن از آن زمان که پدرم از دنیا رفته، به خدا سوگند! یاد او بیشتر و ذکرش فزونتر است. عرض کردم: ای سیده من! مسأله‌ای از تو پرسش کنم که در سینه من همی خلجان کند؟ پس فرمود: پرس! عرض کردم: آیا رسول خدا، بر امامت علی تصویب فرمود؟ قالت: «واعجباً! أنسیتم غدیر خم». فرمود: ای عجب! آیا غدیر خم را فراموش نمودید؟ عرض کردم: نه فراموش نکرده‌ام ولکن از آن چه رسول خدا به تو گفته مرا خبر ده! قالت: أشهد الله تعالی لقد سمعته یقول: علی خیر من أخلفه فیکم و هو الإمام و الخلیفه بعدی و سبطای و تسعه من صلب الحسین، أئمة أبرار. لئن أتبعتموهم، وجدتموهم هادین مهیین ولن خالفتموهم، لیكون الإختلاف فیکم الی یوم القیامة. قلت: یا سیدتی! فما باله قعد عن حقّه؟ قالت: یا أبا عمرو! لقد قال رسول الله: مثل الإمام، مثل الکعبه، إذ یوتی و لا یأتی - أو قالت: مثل علی ثم قالت: أما والله! لو ترکوا الحقّ علی أهله و أتبعوا عتره نبیه، لما اختلف فی الله، اثنان. و لورثها سلف و خلف بعد خلف حتّی یقوم قائمنا، التاسع من ولد الحسین، ولکن قدّموا من آخره الله و أخرّوا من قدّمه الله. حتّی إذا ألدوا المبعوث و أودعوه الجذث و المجدوث، اختاروا بشهوتهم و عملوا بأرائهم تباً لهم. أولم یسمعوا الله یقول: (وَرَبُّكَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَ یَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِیرَةُ)، (۴۸۵) بل سمعوا ولکنهم كما قال الله سبحانه: (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَکِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ) (۴۸۶) هیهات! بسطوا فی الدنیا آمالهم و نسوا آجالهم فتعسّأ لهم و أضلّ أعمالهم. أعوذ بک یا ربّ من الحور بعد الکور (۴۸۷)!» فرمود: خدای تعالی را گواه می‌گیرم که از پدرم شنیدم که می‌فرمود: علی، بهتر کسی است که در میان شما می‌گذارم. او امام و خلیفه بعد از من است. دو سبط من و نه نفر از صلب حسین، امام‌های نیکو باشند. اگر آن‌ها را پیروی کنید، آنان را هدایت کننده هدایت یافته خواهید یافت و اگر برخلاف آن‌ها شوید، هر آینه تا روز قیامت اختلاف در میان شما باقی خواهد بود. عرض کردم: ای سیده من! پس چه شد که علی از حقّ خود تقاعد ورزید؟ فرمود: ای اباعمرو! هر آینه رسول خدا فرمود: مثل امام، مثل کعبه است - یا فرمود: مثل علی، مثل کعبه است - بعد از آن فرمود: به خدا سوگند! اگر حق را برای اهلش می‌گذاشتند و از عترت پیغمبر پیروی می‌نمودند، هر آینه در دین خدا، دو نفر خلاف نمی‌کردند. امامت و خلافت را تا زمان قیام قائم - که نهمین از فرزندان حسین است - هر یک از ائمه هدی از یکدیگر ارث می‌بردند، ولکن کسی را که خداوند تأخیر داشته تقدیم داشتند و مقدّم داشته خدا را مؤخّر نمودند تا رسول خدا را در لحد گذاشتند و او را به خانه قبر سپردند، از روی شهوات نفسانیه خود، خلیفه اختیار نمودند و به رأی‌های خویش، رفتار کردند. بر آن‌ها هلاک باد! آیا نشنیده‌اند که خدا می‌فرماید: و پروردگار تو آن‌چه را بخواهد می‌آفریند و هر که را اراده فرماید، اختیار می‌کند. برای ایشان - که بندگانش و وظیفه آن‌ها فرمانبرداری است - اختیاری نیست. بلکه کلام خدا را شنیده‌اند، ولکن آن‌ها مصداق این آیه می‌باشند که خدا فرماید: پس به درستی شأن این است که دیدگان ابدان کور نگردد ولیکن دیده‌های دل‌هایی که در سینه‌هاست، کور شود، یعنی آن کوری که موجب هلاکت ابدیه است، کوری دل است، نه کوری بدن. دور است که آن‌ها، راه حق سپارند؛ چه در دنیا آرزوهای نفسانی خود را گسترده‌اند و یاد مرگ را از لوح خاطر زدوده‌اند، پس بر ایشان هلاک باد و کردارشان قرین خسران باد! ای پروردگار از فساد بعد از اصلاح و از نقصان بعد از اکمال به ذات مقدّس تو پناه برم!

هَدِيَّةُ فَرِيَّةَ (۴۸۸)، و ذِيلِيَّةُ لِلْعَبْقَرِيَّةِ: بدان که محمد بن طلحه شافعی در اوّل کتاب کفایة الطالب خود گفته که من این کتاب را جمع نمودم و اخبار آن را از طرق شیعه عاری نمودم. یعنی آن را به طریق عامّه تألیف نمودم تا احتجاج به آن محکم تر گردد، پس در خصوص حضرت مهدی بیست و پنج باب منعقد نموده و گفته است: باب اوّل: در ذکر خروج او در آخر الزّمان است. با اسناد خود از زرّ بن عبد الله روایت کرده، او گفت: رسول خدا فرمود: دنیا تمام نمی شود تا وقتی که مردی از اهل بیت من، به خلافت مالک شود، نام او مطابق نام من است. ابی داود همین حدیث را در کتاب سنن خود آورده و از علی روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: هر گاه از دنیا نماند مگر یک روز، هر آینه خدا مردی از اهل بیت من مبعوث گرداند؛ زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم و جور گردیده. صاحب کتاب گوید: این حدیث را ابی داود به این نهج در سنن خود آورده و ابراهیم حافظ بن محمد بن ازهر حریفینی در دمشق خبر داده و حافظ محمد بن عبد الواحد مقدّسی در جامع جبل قاسیون خبر داده که ابوالفتح نصر بن عبد الجامع بن عبد الرحمن فامی در هرات به ما خبر داد. محمد بن عبد الله بن محمود طایی، عیسی بن شعیب بن اسحاق سنجرى، ابوالحسن علی بن بشرى السنجرى، نیز خبر داده اند، حافظ ابوالحسن محمد بن حسین بن ابراهیم بن عاصم ابری هم در کتاب مناقب شافعی این حدیث را ذکر کرده و در کتاب خود گفته است و در روایت خود، زیادتی هم آورده که هر گاه از دنیا نماند مگر یک روز، هر آینه خدا آن را طولانی گرداند تا این که در آن روز مردی را از من و اهل بیت من برانگیزاند که نامش، مطابق نام من و نام پدرش، موافق نام پدر من است. ابوداود گفته: این حدیث در میان اکثر روایات حافظین احادیث و ثقات از نقله اخبار ذکر کرده شده و آن که گفته، نام پدرش، نام پدر من است، زاید است. باب دوّم: در بیان این که مهدی از عترت من و اولاد فاطمه است. از سعید بن مسیب مروی است؛ او گفت: نزد ابی سلمه با یکدیگر در خصوص مهدی مذاکره می کردیم، او گفت: شنیدم رسول خدا می فرمود: مهدی از عترت اولاد فاطمه است. ابن ماجه در سنن خود این حدیث را از ابی سلمه آورده، او از فاطمه روایت کرده، که گفت: از رسول خدا شنیدم، می فرمود: مهدی از عترت من، از اولاد فاطمه است. این را حافظ ابوداود در سنن خود ایراد کرده، از علی روایت کرده؛ او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی از ما اهل بیت است؛ خدا در یک شب امر او را اصلاح می کند. باب سوّم: در بیان این که مهدی از سادات بهشت است. از انس بن مالک روایت شده؛ او گفت: از رسول خدا شنیدم، می فرمود: ما اولاد عبدالمطلب، سادات اهل بهشتیم که سادات عبارت از من، حمزه، علی، جعفر، حسن، حسین علیهم السلام و مهدی است. ابن ماجه این را در صحیح خود نیز آورده است. باب چهارم: در امر پیغمبر به بیعت مهدی است. از ثوبان مروی است که او گفت: رسول خدا فرمود: نزد خزینه شما سه نفر از ابنای خلفا هستند که کشته می شوند. بعد از آن، خلافت در کسی قرار نمی گیرد تا این که علم های سیاه از سمت مشرق طلوع کند، آن گاه شما را می کشند. سپس راوی چیزی گفت که من آن را حفظ نکردم و بعد از آن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که او را دیدید با او بیعت کنید؛ هر چند با راه رفتن با دست ها و پاها روی برف باشد، به درستی که او خلیفه خدا است، حافظ بن ماجه نیز این حدیث را ذکر کرده است. باب پنجم: در ذکر یاری کردن اهل مشرق به مهدی است. از عبد الله بن حارث بن جزء زبیدی مروی است که رسول خدا فرمود: جماعتی از سمت مشرق، خروج و سلطنت را برای مهدی مهیا می کنند. این حدیث صحیح است که ثقات آن را روایت کرده اند. حافظ ابو عبد الله بن ماجه قزوینی همین حدیث را در سنن خود اخراج نموده. و از علقمه بن عبد الله روایت کرده؛ او گفت: زمانی ما خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، ناگاه پاره ای از جوانان بنی هاشم آمدند. وقتی پیغمبر آن ها را دید، چشم های مبارکش پر از اشک گردید و رنگ مبارکش متغیر گشت. عرض کردم: یا رسول الله! چه نازله ای است که در روی شما می بینم و ما آن را ناخوش می داریم؟ آن حضرت فرمود: خدای تعالی برای ما اهل بیت آخرت را بر دنیا اختیار کرده، به درستی که بعد از من اهل بیتم به بلاها مبتلا شوند و از اوطان خود دور و رانده گردند تا وقتی که قومی با علم های سیاه از سمت مشرق می رسند، خلافت را مطالبه می کنند ولی به

ایشان داده نمی‌شود، پس قتال می‌کنند و نصرت می‌یابند. سپس آن چیزی که خواسته بودند به ایشان می‌دهند اما آن‌ها قبول نمی‌کنند تا این که امر را به مهدی علیه السلام تسلیم نمایند. آن‌گاه زمین را پر از عدل گردانند، چنان که پر از جور گردیده. اگر کسی از شما، ایشان را درک کرد، نزد ایشان برود؛ هر چند با راه رفتن با دست‌ها و پاها روی برف باشد. ابن اعثم کوفی در کتاب فتوح از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: در طالقان خیر باشد. به درستی که در آن جا برای خدا خزینه‌هایی است که از زر و سیم نیستند لکن در آن جا مؤمنین هستند که خدا را شناخته‌اند حق شناختنی، ایشان در آخر زمان یاران مهدی هستند. باب ششم: در قدر زمان خلافتش بعد از ظهور است. از ابی سعید خدری روایت کرده؛ او گفت: ترسیدم از این که بعد از رسول خدا حادثه‌ای در دین روی دهد. پس از حضرت پرسیدم بعد از تو چه خواهد شد؟ فرمود: مهدی در امت من خروج کند، پنج یا هفت یا نه سال طول می‌کشد و تشکیک بیش از این در قدر مدّت ظهورش نیز روایت شده. راوی گفت: ما گفتیم: زمان خلافتش چقدر می‌شود؟ فرمود: چند سالی بعد از آن. هر مردی نزد او آید و گوید: یا مهدی! به من مال دنیا عطا کن، آن قدر عطا می‌کند که ایشان قادر به حمل و نقل آن نباشند. حافظ ترمذی گفته این حدیث حسن است و از غیر طریق ابی سعید هم از پیغمبر روایت شده است. از ابی سعید مروی است که پیغمبر فرمود: مهدی از امت من می‌آید؛ اگر مدّت ملکش کوتاه باشد، هفت سال و اگر طولانی باشد، نه سال است. امت من در زمان او طوری متنعم می‌شوند که مثل آن را ندیده‌اند. آن‌گاه زمین مأكولات خود را بیرون می‌دهد و چیزی نگه نمی‌دارد. اموال در این وقت، مانند دانه‌هایی است که زیر پا افتاده. هر مردی که برخیزد و بگوید: یا مهدی! به من عطا کن. آن حضرت می‌فرماید: بگیر! از امّ سلمه، زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده؛ آن حضرت فرمود: در وقت موت خلیفه‌ای از خلفا، اختلافی در میان مردم می‌شود، آن‌گاه مردی از اهل مدینه با عزم فرار، به سمت مکه بیرون می‌رود. در آن جا جمعی از اهل مکه می‌آیند و ما بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند، در حالی که او بیعت را مکروه می‌دارد. آن وقت از شام بر سر او لشکر می‌فرستند، که زمین در میان مکه و مدینه ایشان را فرو می‌برد؛ وقتی خلائق؛ این کرامت را دیدند، ابدال شام و جماعت اهل عراق می‌آیند و با او بیعت می‌کنند. بعد از آن کسی خروج می‌کند که خالوهای او از قبیله کلب است. آن‌گاه مرد مدنی بر سر او لشکر می‌فرستد و ایشان غالب می‌شوند. ناامیدی برای کسی باشد که بر سر مال غنیمت کلب، حاضر نشود، پس اموال ایشان را قسمت می‌نمایند و به سنت رسول خدا عمل کرده می‌شود، اسلام قرار و آرام می‌یابد و او در میان خلائق، هفت سال درنگ می‌کند، بعد از آن، وفات یابد و مسلمین بر او نماز کنند. ابوداود گفته بعضی روات از هشام، نه سال روایت کرده، نیز گفته سوای او، معاذ از روات، نه سال روایت کرده است. باب هفتم: در بیان این که عیسی بن مریم با آن حضرت، نماز می‌گزارد. ابوهریره روایت کرده که رسول خدا فرمود: در چه حال می‌شوید وقتی که عیسی بن مریم میان شما فرود آید، در حالی که امام شما از شماست؟! صاحب کتاب گفته: این حدیث حسن و صحیح و بر صحت او اتفاق است و یکی از جمله احادیث محمد بن شهاب زهری است. بخاری و مسلم هم در صحیح خود آن را ایراد کرده‌اند. از جابر بن عبدالله روایت کرده گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: همیشه طایفه‌ای از امت من بر سر حق، قتال می‌کنند و غالب می‌آیند. آن وقت عیسی بن مریم فرود آید، سپس بزرگ مردم به او می‌گوید: بیا با تو نماز بگزاریم! او گوید: آگاه شوید که بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر است! او گفته: این حدیث حسن و صحیح است. و مسلم در صحیح خود، آن را ایراد نموده. هر چند تأویل حدیث اول ممکن است، لکن تأویل این حدیث ممکن نیست، زیرا صریح است در این که عیسی، نزد امیرالمسلمین می‌آید و امیر در آن روز، مهدی است. باب هشتم: در وصف پیغمبر از صورت مبارک حضرت مهدی است. از ابی سعید خدری روایت کرده؛ او گفت: رسول خدا فرمود: مهدی از من است؛ موی جبین او، کم و بینی اش نازک و بلند است. زمین را پر از عدل گردانند، چنان که پر از ظلم شده باشد، او هفت سال، سلطنت می‌کند. صاحب کتاب گفته: این حدیث، صحیح است و او را حافظ ابو نعیم در صحیح خود آن را ایراد کرده. غیر او، از حافظین روایات مانند طبرانی و غیره نیز آن را روایت کرده‌اند. ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس در باب الف و لام با

اسناد خود از ابن عباس روایت کرده؛ گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: مهدی، طائوس اهل بهشت است. نیز با اسناد خود از حذیفه بن یمان روایت کرده؛ گفت: پیغمبر فرمود: مهدی، از اولاد من است؛ روی او، مانند قمر دوّم است؛ رنگش، رنگ عربی و جسمش، جسم اسراییلی (یعنی عظیم الجثّه) است. زمین را پر از عدل گرداند. چنان که پر از ظلم گردیده. همه اهل آسمان‌ها و زمین‌ها و مرغان در هوا به خلافتش راضی می‌شوند، او بیست سال، خلافت می‌کند. باب نهم: در تصریح پیغمبر به این که مهدی از اولاد امام حسین علیه السلام است. از ابی هارون عبدی روایت کرده؛ گفت: به نزد ابی سعید خدری آمده، به او گفتم: آیا تو در بدر حاضر بودی؟ گفت: بلی! گفتم: آیا از چیزهایی که از رسول خدا شنیده‌ای، خبر نمی‌دهی؟ گفت: بلی! خبر می‌دهم؛ رسول خدا مریض شد، طوری که ضعیف و نقیه گردید. آن‌گاه فاطمه به عزم عیادت داخل گردید - در حالی که من طرف راست پیغمبر نشسته بودم - زمانی که ضعف پیغمبر را مشاهده کرد، گریه او را گلوگیر نمود، حتّی اشک چشمش بر صفحه روی او ظاهر گردید. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: یا فاطمه! چه چیز تو را می‌گریاند؟ گفت: از ضایع شدن می‌ترسم. فرمود: آیا ندانسته‌ای که خدای تعالی بر زمین نظر کرد، پدرت را از میان اهل آن برگزید، بعد از آن، نظر دیگری نمود، از ایشان، شوهر تو را برگزید و به من وحی فرمود تو را به او تزویج نمایم. پس تو را به او تزویج نمودم و او را وصی خود، قرار دادم! آیا نمی‌دانی که خدای تعالی به تو کرامت دارد، به سبب این که علم و حلم شوهرت از همه ایشان بیشتر و در اسلام از همه، بیشتر است. آن‌گاه فاطمه خوشحال گردید و رسول خدا اراده نمود همه فضایی که خدا به محمد و آل او کرامت فرموده، به فاطمه خبر دهد. پس فرمود: برای علی هشت منقبت است؛ ایمان به خدا و رسول او، حکمت او، دو سبط او که حسن و حسین باشند و امر کردن به معروف و نهی نمودن از منکر. فرمود: یا فاطمه! هفت خصلت به اهل بیت من داده شده که به احدی از اولین داده نشده و احدی از آخرین که غیر از ما است، نخواهد یافت. پیغمبر ما، بهترین پیغمبران و او پدر تو است، وصی او، بهترین اوصیا و او شوهر توست. شهید ما، بهترین شهدا و او حمزه عمّ پدر تو است، دو سبط این امت از ما است و ایشان پسران تو اند و مهدی این امت، که عیسی بن مریم پشت سرش نماز خواهد گزارد. بعد از آن دست خود را بر کتف امام حسین علیه السلام زد و فرمود: مهدی امت از این است. این حدیث را دارقطنی - صاحب جرح و تعدیل - به این نهج ایراد نموده است. باب دهم: در ذکر کرم مهدی علیه السلام است. با اسناد خود از ابی نضره روایت کرده؛ گفت: نزد جابر بن عبدالله بودیم، او گفت: نزدیک است پیش اهل عراق، یک قفیز و یک درهم جمع نشود. ما گفتیم: سبب آن چیست؟ گفت: اهل عجم، ممانعت می‌کنند. بعد از آن گفت: نزدیک است یک دینار و یک مدّ نزد اهل شام جمع نشود. گفتیم: این که گفتمی از چه راه است؟ گفت: از قبل اهل روم است، زمانی ساکت گردید، سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: در آخر امت من، خلیفه‌ای می‌آید که اموال را جمع می‌کند و آن‌ها را می‌شمارد. راوی گوید: به ابی نضره و ابی العلاء گفتم: آیا آن خلیفه، عمر بن عبدالعزیز است؟ گفتند: نه. راوی گوید: این حدیث، احسن و صحیح است و مسلم در صحیح به اسناد خود آن را از ابی نضره و او از ابی سعید روایت کرده؛ گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: از خلفای شما خلیفه‌ای هست که مال را جمع می‌کند و آن‌ها را نمی‌شمارد. گفته است: این حدیث، ثابت و صحیح است، حافظ مسلم در صحیح خود آن را ایراد کرده و از ابن سعید و جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده، ایشان گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: در آخر زمان کسی خلیفه می‌شود که مال می‌دهد و نمی‌شمارد. راوی گوید: مسلم در صحیح خود، لفظ حدیث را به این نهج ذکر نموده و از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: به شما، به مهدی بشارت می‌دهم که در میان امت من، در حال اختلاف و تزلزل ایشان مبعوث می‌شود، زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم و جور گردیده. سگان آسمان و زمین از وی راضی می‌شوند و اموال را بالسّویه، میان مردم قسمت می‌کند. آن وقت خدای تعالی دل‌های امت محمد را با غنا پر می‌کند و عدالتش، آن‌ها را فرا می‌گیرد به حدّی که منادی به امر او ندا می‌کند: که را به اموال احتیاج هست؟ آن‌گاه جز یک مرد کسی اظهار حاجت نمی‌کند. پس منادی می‌گوید: نزد خزینه دار برو و بگو مهدی امر می‌کند که به من اموال بدهی!

خزینه دار گوید: بردار! او برمی دارد ولکن هنگام بیرون آوردن نادم و پشیمان شده، می گوید: من، از حیثیت نفس، شجاع‌ترین امت محمد بودم، حال از تحصیل چیزی که ایشان را فرا گرفته، عاجز شدم، پس اموال را پس گرفته، می دهد و قبول نمی کند. آن حضرت به او می گوید: ما اهل بیت چیزی را که داده‌ایم، پس نمی گیریم. مدت سلطنت اش هفت یا هشت یا نه سال می شود. بعد از آن حضرت، خیری در زندگانی نمی باشد. این حدیث حسن و ثابت است، شیخ اهل حدیث در مسند خود، آن را آورده و به اسناد خود از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: در آخر زمان و ظهور فتنه‌ها، مردی آید که او را مهدی می نامند و عطای او، گوارا می باشد. گفته: این حدیث، حسن است و ابونعیم حافظ آن را آورده است. باب یازدهم: در ردّ کسانی است که گمان کرده‌اند مهدی عبارت از مسیح بن مریم است. با اسناد خود از علی بن ابی طالب روایت کرده؛ گفت: خدمت رسول خدا عرض کردم: آیا مهدی از ما آل محمد است یا از غیر ما است؟ آن حضرت فرمود: از ما است؛ خدای تعالی با او دین را تمام می کند، چنان که با ما فتح نمود. با ما از فتنه نجات می یابند، چنان که از شرک نجات یافتند و خدای تعالی با ما، دل‌های ایشان را بعد از عداوت فتنه به همدیگر مهربان گرداند و با هم برادر می شوند، چنان که بعد از عداوت شرک با یکدیگر برادر دینی گردیدند. این حدیث حسن است و حافظین احادیث در کتب خود، آن را روایت کرده‌اند. طبرانی در معجم اوسط و ابونعیم در کتاب حلیه الاولیاء و عبدالرحمن بن حماد در عوالی خود از جابر روایت کرده، گفت: رسول خدا فرمود: عیسی بن مریم فرود آید. آن گاه مهدی، امیر ایشان به او می گوید: بیا با ما نماز بگزار! او گوید: بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر است؛ این اکرامی است از خدا، برای این امت. او گفته: این حدیث حسن است و حارث بن ابی اسامه در مسند خود و حافظ ابونعیم در عوالی خود آن را روایت کرده؛ در این حدیث دلالت هست به این که مهدی، غیر عیسی بن مریم است. علی بن محمد بن خالد جندی گفته: شافعی مطلبی که در حدیث، مساهله و مسامحه داشت، گفته: اخبار در خصوص مهدی علیه السلام از رسول خدا به حدّ تواتر و استفاضه رسیده است که او هفت سال سلطنت می کند، زمین را پر از عدل گرداند و با عیسی بن مریم خروج کند و عیسی علیه السلام در قتل دجال در باب الدور زمین فلسطین، او را یاری می کند؛ او، امام این امت می شود و عیسی بن مریم پشت سرش نماز می گزارد...، تا آخر قصه طولانی او. شافعی این حدیث را در کتاب رساله ایراد نموده و برای ما در باب مطالب مذکور روایتی هست که اگر ذکر سندش موجب تطویل نمی شد، آن را روایت می کردیم. راوی گفته: اهل حدیث اتفاق نموده‌اند به این که اگر راوی معروف به مساهله باشد، خبر او مقبول نمی شود. باب دوازدهم: در قول آن حضرت است که: قومی که من در اول ایشان، عیسی علیه السلام در آخرش و مهدی در وسطش است، هرگز هلاک نمی شود. با اسناد خود از ابن عباس روایت کرده؛ گفت: رسول خدا فرمود: هرگز هلاک نمی شود قومی که...، تا آخر حدیث. او گفته: این حدیث حسن است و حافظ ابونعیم در عوالی و احمد بن حنبل در مسند آن را روایت کرده‌اند. معنی قول آن حضرت که عیسی بن مریم آخر ایشان است، این نیست که عیسی بن مریم بعد از مهدی می ماند، زیرا این حدیث از چند وجه جایز نیست. وجه اول: قول آن حضرت است که در حیات و زندگی بعد از مهدی خیری نیست. وجه دوم: این است که مهدی امام آخر زمان است و امامی بعد از او، در هیچ روایتی مذکور نشده، لکن این ممکن نیست، زیرا مردم بی امام می مانند. اگر بگویند: عیسی بعد از او امام امت می شود، می گوییم: جایز نیست، زیرا در حدیث تصریح گردید به این که در حیات و زندگی بعد از مهدی خیری نیست، چگونه می شود عیسی در میان قومی باشد و در ایشان خیر نباشد. نیز جایز نیست که گفته شود عیسی، نایب مهدی است، زیرا در شأن او، نیابت سزاوار نیست و جایز نیست اصالتاً به امور امت مشغول شود، زیرا عوام، توهم نمایند ملت محمّدیّه به ملت عیسویّه انتقال یافته و این هم کفر است. پس لابد است که حدیث را به معنی صحیح تأویل نماییم و آن این است که من اول داعی به ملت اسلام هستم، مهدی اوسط داعی و مسیح آخر داعی است. احتمال هست که معنی حدیث این باشد: مهدی اوسط این امت است. یعنی، بهترین ایشان و امام ایشان است، بعد از او، عیسی نازل می شود، مهدی را تصدیق می کند، او را یاری می نماید و صحت چیزی که او ادعا می فرماید، به امت بیان می کند. بنابراین حضرت مسیح، آخر

مصدقین می‌شود. علی بن عیسی ناقل احادیث مذکور، گفته که این فقیر گوید: آنچه در تأویل حدیث ذکر شد، موهم این است که مهدی از علی بهتر و خیرتر باشد و کسی به این قول، قایل نشده. چیزی که به نظر من می‌آید این است که پیغمبر، اول داعی اسلام است و مهدی به سبب این که در ملت پیغمبر و تابع او است، داعی است و عیسی به جهت این که صاحب مذهب دیگر است، آخر داعی است. زیرا در آخر زمان به غیر شریعت خود، داعی خواهد شد. باب سیزدهم: در ذکر کنیه او است و این که او در خلق به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شباهت دارد. با اسناد خود از حذیفه روایت کرده؛ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه از دنیا غیر از یک روز باقی نماند، هر آینه خدا مردی را مبعوث گرداند که نامش نام من و خلق او خلق من و کنیه‌اش ابا عبدالله است. گفته که این حدیث حسن است که به ما روزی داده شده و معنی قول آن حضرت؛ خلق او، خلق من است، کنایه از انتقام کشیدن مهدی از کفار برای دین خداست، چنان که پیغمبر می‌کرد و حال آن که خدای تعالی فرموده: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ). (۴۸۹) بنده‌ی فقیر، علی بن عیسی - عفی الله عنه - گوید: العجب که خلق او را منحصر به انتقام گرفتن نمود و این بی معنی است، زیرا در جمیع اخلاق، پیغمبر با او شریک بود، مانند: کرم، شرف، علم، حلم و شجاعت و غیر آن از اخلاقی که در صدر کتاب، تعداد نمودیم و از این عجیب تر آن است که آیه را دلیل مدعی خود نموده‌است. باب چهاردهم: در ذکر اسم قریه‌ای است که خروج آن حضرت از آن جا خواهد بود. با اسناد خود از عبدالله بن عمر روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی از قریه‌ای خروج می‌کند که او را کرعه می‌گویند. گفته: این حدیث حسن است که به ما روزی داده شده و ابوالشیخ اصفهانی در عوالی خود آن را ایراد نموده‌است. باب پانزدهم: در ذکر ابری است که در وقت خروج بر سرش سایه می‌افکند. با اسناد خود از عبدالله روایت کرده؛ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی در حالی خروج می‌کند که ابر بر سرش سایه می‌افکند و منادی از میان ابر ندا می‌کند: این مهدی خلیفه خداست. این حدیث حسن است و آن را جز به این نهج روایت نموده‌اند. باب شانزدهم: در ذکر ملکی است که با مهدی علیه السلام خروج می‌کند. از عبدالله بن عمر روایت می‌کند که رسول خدا فرمود: مهدی در حالی خروج می‌کند که ملکی بالای سرش ندا می‌کند: این مهدی علیه السلام است، تابع او شوید! این حدیث حسن است و حافظینی مثل ابونعیم و طبرانی و غیر ایشان آن را روایت کرده‌اند. باب هفدهم: در ذکر صفت مهدی و رنگ و جسم او است. پیش تر در حدیث مرسل مذکور گردید، نیز با اسناد خود از حذیفه روایت کرده؛ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی مردی از اولاد من است، رنگش، عربی، جسمش جسم اسرائیلی و در خدّ راست او، خالی مانند کوب درّی است. زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم گردیده. اهل آسمان و زمین و مرغان هوا به خلافتش راضی می‌باشند. گفته: این حدیث حسن است، جمع کثیری از اصحاب ثقفی آن را روایت کرده‌اند، سندش نزد ما معروف است. باب هجدهم: در ذکر خالی که بر خدّ راست اوست، بیان لباس‌های او و فتح کردن شهرهای شرک توسط او می‌باشد. با اسناد خود از ابی امامه باهلی روایت کرده؛ گفت: رسول خدا فرمود: مابین شما و اهل روم، چهار مصالحه می‌شود، چهارمین آن در دست مردی از اولاد هرقل است که ملک روم بوده و مدّت سلطنت او، هفت سال طول می‌کشد. آن گاه مردی از طایفه عبد قیس که او را مستور بن غیلان گویند، عرض کرد: یا رسول الله! در این روز، امام ایشان که خواهد شد؟ فرمود: مهدی از اولاد من که به حدّ مرد چهل ساله است. روی او، مانند کوب درّی و در خدّ راستش خال سیاهی است، عبای سفیدی که در قطوان - جایی در نزدیکی کوفه - بافته می‌شود، بر دوش او می‌باشد؛ گویا از مردمان بنی اسرائیل است، دفاين زمین را بیرون و مداین شرک را فتح می‌کند. باب نوزدهم: در ذکر کیفیت دندان‌های مهدی (عج) است. به اسناد خود از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده؛ او گفته: رسول خدا فرمود: هر آینه خدا مردی را از عترت من مبعوث می‌کند که بیخ دندان‌های ثنایای او از یک دیگر جدا و موی جبین مبارکش کم است. زمین را پر از عدل می‌کند، چنان که از ظلم پر گردیده و مال بسیار به مردم می‌دهد. ابونعیم این حدیث را به همین نهج در عوالی خود آورده‌است. باب بیستم: در ذکر فتح قسطنطنیه به دست مهدی (عج) است. از ابی هریره روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود:

قیامت قیام نمی‌کند تا آن که مردی از اهل بیت من قسطنطنیه، جبل و دیلم را مالک شود و فتح نماید. هرگاه از دنیا غیر از یک روز نماند، هر آینه خدای تعالی آن را طولانی گرداند تا آن را در آن روز فتح نماید. صاحب کتاب گفته: این سیاق حافظ ابونعیم در این حدیث است، او گوید: این بدون شک و ریب مهدی است. باب بیست و یکم: در ذکر این که خروج مهدی بعد از ملوک جابره است. به اسناد خود از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: به زودی بعد از من، خلفا و بعد از خلفا، امرا و بعد از آن، ملوک جابره می‌آیند و بعد از ایشان، مهدی از اهل بیت من خروج می‌کند، زمین را پر از عدل گرداند، چنان که از ظلم پر گردیده. حافظ ابونعیم در فوائد و طبرانی در معجمه اکبر همین طور روایت کرده‌اند. باب بیست و دوم: در قول پیغمبر است که مهدی امام صالح می‌باشد. به اسناد خود از ابی امامه روایت کرده که گفت: رسول خدا برای ما خطبه خواند، در آن ذکر دجال نمود و فرمود: در این وقت، مدینه از خبثت پاک می‌گردد؛ چنان که کوره آهنگر، آهن را از خبث الحديد پاک می‌کند و منادی ندا نماید: روز، روز خلاص است. آن گاه امّ شریک عرض کرد که در این روز، عرب در کجا می‌باشند؟ فرمود: ایشان در این روز، کم می‌شوند و اکثر ایشان در بیت المقدس خواهند شد. امام ایشان، مرد صالحی است مهدی نام. راوی گفته: این حدیث حسن است و حافظ ابونعیم اصفهانی به همین نهج آن را روایت کرده است. باب بیست و سوم: در ذکر تنعم امت از مهدی است. با اسناد خود از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امت من در زمان مهدی طوری متنعم می‌شوند که پیش از این، مثل آن را ندیده‌اند، آسمان بر ایشان می‌بارد و زمین همه نباتات خود را بیرون گرداند. راوی گفته: این متن حدیث است و حافظ ابوالقاسم طبرانی در معجمه اکبر آن را روایت کرده است. باب بیست و چهارم: در خبر دادن رسول خدا به این که مهدی (عج) خلیفه خداست. با اسناد خود از ثوبان روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: نزد خزینه شما، سه نفر از اولاد خلفا مقتول گردد و خلافت در کسی از اهل زمان، قرار نمی‌گیرد. بعد از آن علم‌های سیاه می‌رسند و همه ایشان را می‌کشند، سپس مهدی، خلیفه خدا می‌آید. وقتی ظهور او را شنیدید، نزد او بیایید و با او بیعت کنید، به درستی که او خلیفه خداست! راوی گفته: متن این حدیث صحیح است. حال آن که به سند دیگر از طریق راوی‌ای که بهتر است به ما رسیده، الخبر. باب بیست و پنجم: در دلالت کردن به این که مهدی زنده است و از زمان غیبتش تا حال، باقی است. باقی بودن او تا حال، ممتنع نیست، زیرا خضر و الیاس از اولیاء الله و دجال و ابلیس از اعداء الله تا حال، باقی هستند. بقای ایشان با کتاب و سنت ثابت گردیده و مخالفین هم بر بقای ایشان اتفاق کرده‌اند. لکن جواز بقای مهدی را از دو وجه انکار نموده‌اند؛ یکی طول زمان است و دیگری این که آن حضرت در سرداب است و کسی هم به او نان و آب نمی‌دهد، باقی بودن او به این نهج، در عادت، محال و ممتنع است.

[دلایل مؤلف بر بقای امام مهدی(ع)]

مؤلف کتاب کفایه الطالب، محمد بن یوسف بن محمد در جواب منکرین گفته: دلیل بر بقای حضرت مسیح، قول خدای تعالی است (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) و حال آن که کسی از وقت نزول آیه تا این حال، به او ایمان نیاورده؛ پس باید در آخر زمان، ایمان بیاورند. دلیل بر بقای وی از سنت، روایت مسلم در صحیح خود است که از نواس بن سمعان در حدیث طولانی در قصه دجال روایت کرده؛ گفت: عیسی بن مریم نزد مناره‌ای سفید در سمت شرقی دمشق، ما بین دو مهر و ده، در حالی که دو دست خود بر دو بال دو ملک گذاشته، نزول می‌کند. هم چنین است حدیث گذشته که رسول خدا فرمود: شما با عیسی بن مریم در چه حال می‌باشید وقتی به سوی شما نزول می‌کند، در حالی که امام شما از شما است؟! و اما بقای خضر و الیاس؛ ابن جریر طبری گفته: خضر و الیاس باقی‌اند و روی زمین سیر می‌کنند. مسلم در صحیح خود از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا در حدیث طولانی در خصوص دجال فرمود: بر او حرام است که به کوچه‌های مدینه داخل شود، بلکه به سمت شوره زاری که در نزدیکی مدینه است، می‌رود، در این روز، مردی بر او خروج می‌کند که او بهترین مردم یا بهتر از مردم است و به

دجال می‌گوید: شهادت می‌دهم به این که تو همان دجالی که رسول خدا خبر داده. آن‌گاه دجال گوید: دیدید که من این مرد را کشتم، بعد او را زنده گردانیدم، آیا در امر من شک می‌کنید؟ ایشان گویند: ندیدیم. پس دجال او را می‌کشد، بعد از آن زنده می‌کند. آن مرد بعد از زنده شدن می‌گوید: من بر احوال تو از تو بیناترم، یعنی بر ساحری تو. دجال دوباره اراده قتل او می‌نماید، ولی بر او تسلط نمی‌یابد. ابواسحاق ابراهیم بن سعد گفته: این مرد، خضر است. صاحب کتاب مذکور گوید: لفظ حدیث مذکور، لفظ مسلم در صحیح خود است، اما دلیل بر بقای دجال، حدیث تمیم داری و حسان است و آن حدیثی حسن است که مسلم در صحیح خود ذکر نموده و گفته که این حدیث بر بقای دجال صراحت دارد. و دلیل بر بقای ابلیس لعین، آیات کتاب عزیز است؛ مانند آیه (رَبِّ فَمَا نُظِرْنَا إِلَىٰ يَوْمٍ يَّعْتُوثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ). (۴۹۰) اما بقای مهدی در کتاب و سنت، هر دو رسیده؛ آن‌چه در کتاب رسیده، این است که سعید بن جبیر در تفسیر قول خدای تعالی (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (۴۹۱)) گفت: او مهدی از عترت فاطمه است. قول کسی که گفته او حضرت عیسی است، با این منافات ندارد، زیرا عیسی مساعد و یاور او است. مقاتل بن سلیمان و اتباع او از مفسرین، در تفسیر قول خدای تعالی (وَإِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ) (۴۹۲)) گفته‌اند: عبارت است از مهدی که در آخر زمان می‌آید و بعد از خروج او، قیامت قیام می‌کند. اما جواب استبعاد طول زمان او از دو راه است: یکی نصّ و دیگر معنی. آن که نصّ است، اخبار سابقه‌اند که بر وجود سه نفر در آخر الزمان دلالت می‌کردند و بر این که در میان ایشان، غیر از مهدی متبوع و مطاع نمی‌شود. دلیلش این است که او در آخر زمان امام امت است و عیسی علیه السلام پشت سرش نماز می‌گزارد، چنان که در احادیث صحیحه وارد شده و او را در ادعایش تصدیق می‌کنند، سوّمین دجال است که حیات و وجود او هم ثابت شده است. اما دلیلی که از جهت معنی است خالی از دو قسم نیست؛ یا بقای ایشان تحت قدرت خداست و یا محال است. قسم دوم باطل است، زیرا کسی که مخلوقات را از کتم عدم به عرصه وجود می‌آورد، بعد از آن فانی می‌گرداند و باز خلق می‌کند، لابد است که بر ابقای آن‌ها هم قادر باشد. بقای ایشان نیز خالی از دو قسم نیست؛ یا به اختیار خداست یا به اختیار امت. قسم دوم باطل است، زیرا اگر به اختیار امت باشد، هر آینه جایز می‌شود یکی از ما، بقا را برای خود یا پسر خود بخواهیم و این برای ما حاصل و در تحت قدرت ما داخل نمی‌گردد. پس لابد است که به اختیار خدا راجع گردد. و نیز بقای این سه نفر، خالی از دو قسم نیست. بقایشان یا با سبب است یا بلا- سبب. اگر بی سبب باشد، خالی از حکمت خواهد شد و چیزی که خالی از حکمت گردید، داخل افعال الله نمی‌شود. بنابراین لابد است که با سبب باشد و سبب بقای هر یک را علی حدّه ذکر می‌کنیم. اما سبب بقای عیسی علیه السلام، قول خدای تعالی است: (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) (۴۹۳)) و حال آن‌که از وقت نزول آیه تا حال، به او ایمان آورده نشده، پس باید این در آخر زمان شود. اما دجال لعین، از وقتی که رسول خدا به ما خبر داده در میان شما عور دجال خروج می‌کند، نزد او به قدر کوهی طعام گذاشته و به آن سیر می‌شود و غیر این از اخبار، تا حال، حادثه دجال روی نداده است. پس لابد است که در آخر زمان باشد. بناءً علی هذا، این‌ها اسباب بقای دجال در این مدّت طولانی می‌شود و اسباب بقای سه نفر، برای صحّت امر معلوم در وقت معلوم یکی شد. حال که اخبار صحیحه در بقای عیسی علیه السلام و دجال گذشت، مانع برای بقای مهدی چیست با این که بقایش با اختیار خدا و مقدور او است؟ لذا بقای او از بقای آن دو نفر اولی می‌باشد، زیرا اگر او باقی باشد، امام آخر زمان خواهد شد و زمین را پر از عدل خواهد گردانید. پس بقای او، برای مکلفین مصلحت لطف و بقای دجال، مفسده است، زیرا ادعای الوهیت خواهد کرد. لکن در بقای او، امتحان خلاق است تا مطیع از عاصی، محسن از مسیء و مصلح از مفسد تمیز یابد و این، حکمت بقای دجال است. اما سبب بقای عیسی علیه السلام ایمان آوردن اهل کتاب به او و تصدیق نمودن سید انبیا توسط ایشان می‌باشد. او نزد اهل طغیان ادعای مهدی را تصدیق خواهد کرد به دلیل این که پشت سرش نماز می‌کند، او را نصرت می‌نماید و مردم را به دین محمدی صلی الله علیه وآله دعوت می‌نماید. بنابراین بقای مهدی، اصل و بقای آن دو نفر، فرع می‌شود. چگونه می‌شود فرع باقی بماند بدون بقای اصل؟! هر گاه این صحیح باشد، لازم می‌آید مسبب بدون وجود سبب، موجود باشد و آن

محال است. ما گفتیم بقای مهدی نسبت به بقای آن دو نفر، اصل است. زیرا بیان شد که وجود عیسی علیه السلام [در صورتی که اصل باشد] و ناصر ملت اسلام باشد و امام را هم تصدیق نماید، صحیح نیست؛ زیرا اگر صحیح باشد، لازم می‌آید او به دولت و دعوت علی خیده منفرد شود و این مستلزم ابطال دولت اسلام گردد. حال آن که رسول خدا فرموده: بعد از من، کسی پیغمبر نمی‌شود و فرموده: حلال، آن است که خدا تا روز قیامت به زبان من حلال کرده و حرام، آن چیزی است که خدا تا روز قیامت به زبان من حرام گردانیده. پس لابد است که حضرت عیسی علیه السلام نسبت به او، فرع و عون و ناصر باشد. وقتی ناصر و یاور او نشد، بر وجود او تأثیر نمی‌شود. پس از این مقدمات ثابت گردید، وجود مهدی بر وجود عیسی اصل است. و هم چنین وجود دجال لعین در آخر زمان برای وجود امامی که خلیف به او اعتماد نمایند و در پاره‌ای امور به او رجوع کنند، صحیح نیست؛ زیرا این مستلزم مقهوریت اسلام و بطلان دعوت بر آن است. پس وجود امام بر وجود او اصل است. اما جواب اول از انکار منکرین بر بقای او در سرداب بدون آن که احدی به طعام و شراب و غیر آن به او قیام نماید یا این است که عیسی هم مثل مهدی بشر است. چنان که او در آسمان باقی مانده، مهدی هم در سرداب باقی است. وقتی بقای او در آسمان با آن حال جایز گردید، بقای مهدی هم در سرداب چنین است. اگر گویی خدای تعالی از خزانه خود به عیسی علیه السلام غذا می‌دهد، گوییم اگر به مهدی هم غذا بدهد، خزانه او تمام نخواهد شد. اگر گویند که عیسی از طبیعت بشریت رفته، لهذا محتاج به غذا نیست، گوییم این ادعا باطل است؛ زیرا خدای تعالی به اشرف انبیا فرمود: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ). (۴۹۴) اگر گویی این تجرد را از عالم علوی کسب کرد، گوییم: معلوم نیست؛ دلیل هم نرسیده. جواب دوم بقای دجال در دیر است، طوری که دست‌های او در گردش بسته شده و مابین زانوهای او تا کعبین، به آهن مقید گردیده و در روایت دیگر مذکور شده در چاهی مقید است. پس وقتی بقای دجال به طریق مذکور ممکن گردید، چه چیز مانع از بقای مهدی می‌شود، حال آن که او نزد خدا مکرم است؟! بنابراین ثابت گردید که بقای مهدی شرعاً و عادتاً ممتنع نیست. بعد از ذکر این ادله و اباحت، خبر سطح را ذکر کرده، که من از آن خبر، محل حاجت را بیان می‌کنم و آن این است که سطح، وقایع، حوادث و پاره‌ای فتن‌ها را نزد زوجدن ملک ذکر می‌کرد، بعد از این‌ها، خروج مهدی را مذکور ساخت و گفت: زمین را پر از عدل گرداند و دنیا و اهل آن در ایام دولتش خوب می‌شوند. از حافظ محمد بن نجار روایت شده که گفت: این حدیث از جمله احادیث مشاهیر است. حفاظ به همین نهج آن را در کتب خود ذکر نموده‌اند. در کشف الغمه آورده که محمد بن طلحه گفت: از جمله احادیثی که از رسول خدا در خصوص مهدی وارد شده، حدیثی است که ابوداود و ترمذی هر یک با سند خودشان به ابی سعید خدری رفع نموده‌اند، او گفته از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: مهدی از من است؛ موی جبین او کمتر و بینی‌اش نازک و بلند است. زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم و جور شده و مدت خلافت او هفت سال است. و از جمله آن‌ها، حدیث ابوداود است که با سند خود در صحیح‌اش به علی بن ابی‌طالب علیه السلام رفع نموده که او گفت: رسول خدا فرمود: هرگاه از روزگار غیر از یک روز باقی نماند، هرآینه خدا مردی را از ما اهل بیت مبعوث گرداند که زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم گردیده. و از جمله آن‌ها نیز حدیث ابی‌داود است که در صحیح خود با سند خود به ام سلمه زوجه پیغمبر رفع نموده، او گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: مهدی از عترت من و از اولاد فاطمه است. و از جمله آن‌ها، خبری است که قاضی ابومحمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب شرح السنه ذکر کرده و بخاری و مسلم هم آن را در صحیح خودشان به ابی‌هریره رفع کرده‌اند، او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به چه حال می‌شود وقتی که عیسی بن مریم فرود آید، در حالی که امام شما از شماست؟! و از جمله آن‌ها، خبر ابوداود و ترمذی است که با سند خود در صحیح خودشان به عبدالله بن مسعود رفع کرده که او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه از دنیا غیر از یک روز باقی نماند، هرآینه خدای تعالی آن را طولانی گرداند تا این که مردی را از من مبعوث کند که نامش، موافق نام من و نام پدرش، نام پدر من است. زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم و جور شده. در روایت دیگر مذکور است که رسول خدا فرمود: مردی از اهل بیت

من، والی می‌شود که نامش، موافق نام من است. این از روایات ابی‌داود و ترمذی است. و از جمله آن‌ها، خبری است که ابواسحاق احمد بن محمد ثعلبی در تفسیر خود با سند خود به انس بن مالک رفع کرده، او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما اولاد عبدالمطلب که عبارت از من، حمزه، جعفر، علی، حسن، حسین و مهدی باشد، سادات اهل بهشتیم. انتهی ما اردنا نقله.

عقب‌به شانزدهم: [بشارت ظهور از ائمه معصومین (ع)]

عقب‌به شانزدهم: [بشارت ظهور از ائمه معصومین (ع)]

در نصوص و بشارات ائمه هدی - صلوات الله علیهم اجمعین - به وجود مبارک حضرت حجّۀ بن الحسن - صلوات الله علیه - است. چون نصوص و بشارات آن بزرگواران در این باب در تضاعیف بساطهای این کتاب خصوصاً و سایر مؤلفات علمای اطیاب، فوق حدّ احصا و خارج از عدّ و استقصا ذکر شده، لذا در این مقام و مضمار از یازده نفر از ائمه هشت و چهار به ذکر چند خبری از اخبار در ضمن یازده رفره، اکتفا و اقتصار می‌رود. إن شاء الله.

[بشارت امیرالمؤمنین (ع)]

۱ رفره در بشارات امیرالمؤمنین علیه السلام به وجود و ظهور آن حضرت است: صدوق در کمال الدین (۴۹۵) از حضرت رضاعلیه السلام از آبای بزرگوارش از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده: «أنه قال للحسین: التاسع من ولدك يا حسين! هو القائم بالحق، المظهر للدين، الباسط للعدل. قال الحسين عليه السلام: فقلت: يا أمير المؤمنين و انّ ذلك لكائن؟! فقال عليه السلام: أی والذی بعث محمداً بالنبوة و اصطفاه علی جمیع البریة ولكن بعد غیبة و حیره لا تثبت فیها علی دینه إلا المخلصون المباشرون لروح الیقین؛ الذین أخذ الله میثاقهم بولایتنا و كتب فی قلوبهم الإیمان و أیدهم بروح منه.» به حضرت حسین علیه السلام فرمود: ای حسین! نهمین فرزند تو، قائم به حق، ظاهر کننده دین و گستراننده عدل است. حضرت حسین علیه السلام می‌فرماید: عرض کردم یا امیرالمؤمنین، آن‌چه را فرمودی، از روی حتم، واقع خواهد شد؟ فرمود: سوگند به خدایی که محمد را به پیغمبری برانگیخته و او را بر جمیع آفریدگان برگزیده، آن‌چه را از نهمین فرزندان تو گفتم، به وقوع خواهد پیوست؛ ولكن بعد از غیبت و حیرتی که در آن پایدار نماند مگر کسانی که خالص کرده شده و دارای روح یقین باشند؛ آن‌چنان کسانی که خداوند در عالم ذر و روز ازل، عهد ولایت ما را از ایشان گرفته، ایمان را در دل‌هایشان نوشته و آنان را به روح خود تأیید فرموده است. این ناچیز گوید: هر کس در این حدیث شریف و امثال آن به دیده بصیرت نظر نماید، دیگر از انکار منکرین و جحد جاحدین و ارتداد مرتدین، هیچ تعجب نکند. چه؛ دام سخت است مگر یار شود لطف خداورنه انسان نبرد صرفه ز شیطان رجیم و ایضاً شیخ طوسی از ابی‌وائل روایت کرده؛ گفت: حضرت امیرالمؤمنین به سوی فرزندش حسین، نظر کرد و فرمود: «إنّ ابنی هذا سید، كما سمّاه الله سیداً و سیخرج الله من صلبه رجلاً باسم نبیکم فیشبّه فی الخلق و الخلق یخرج علی حین غفلةً من الناس و امامةً من الحقّ و إظهار من الجور. والله! لو لم یخرج لضربت عنقه، یفرح لخروجه أهل السیماء و سکاّنها، یملأ الأرض عدلاً، كما ملئت جوراً و ظلماً.» (۴۹۶) یعنی به درستی که این پسر سید است، چنان‌چه خدا او را سید نامیده. به زودی خدا از صلب او مردی بیرون می‌آورد که هم‌نام پیغمبر شماسست و در صورت و سیرت، مانند او است. زمانی خروج فرماید که مردم در غمرات غفلت فرو رفته و در کار میراندن حق و آشکار داشتن جور باشند. به خدا سوگند! زمانی که مأمور به خروج شود اگر در امتثال فرمان، تأخیری صورت گیرد، هر آینه خدا او را عقوبت فرماید و نابودش کند. جمیع سکاّن ملأ‌اعلی و قطن عالم بالا از خروج او فرحناک شوند، زمین را پر از عدل و داد کند، چنان‌چه از ظلم و جور پر شده باشد. و ایضاً احمد بن محمد بن عیاش در مقتضب الاثر (۴۹۷) از زید بن وهب روایت نموده؛ گفت: ابوجحیفه و حارث بن

شماره ماه‌های سال است.

[بشارت امام حسین(ع)]

۳ رفره در بشارات حضرت امام حسین علیه السلام به وجود و ظهور آن حضرت است. صدوق در عیون (۵۰۳) و کمال الدین (۵۰۴) و ابن عیاش در مقتضب (۵۰۵) از عبدالرحمن بن سلیط روایت کرده اند؛ قال: قال الحسين بن علی بن ابیطالب: منّا اثنی عشر مهدياً؛ أولهم، أمير المؤمنين عليه السلام و آخرهم، التاسع من ولدی و هو القائم بالحق، يحيى الله به الأرض بعد موتها و يظهر به دين الحقّ على الدّين كلّ و لو كره المشركون. له غيبه يرتدّ فيها اقوام و يثبت على الدّين فيها آخرون فيؤذون و يقال لهم: متى هذا الوعد إن كنتم صادقين؟ أمّا إنّ الصّابرين فى غيبته على الأذى و التّكذيب بمنزلة المجاهد بالسّيوف بين يدى رسول الله. گفت: حسين بن على عليهما السلام فرمود: از ما دوازده راهبردار است که اول آنها، امیرالمؤمنین و آخرین آنها، نهمین از فرزندان من است. او قائم به حق است که خدا به سبب او زمین را بعد از مردنش زنده کند و به سبب او دین حق را بر هر دینی آشکار فرماید و غالب نماید؛ هرچند شرک و ورزندگان به خدا کراهت داشته باشند. برای او غایب شدنی است که در زمان غیبت، اقوامی راه ارتداد گیرند و اقوام دیگر پاینده و پایدار بمانند. پس اذیت کرده شوند و به ایشان گفته شود که این وعده - یعنی ظهور امام زمان - در چه زمان خواهد بود، اگر شما راستگویانید؟ آگاه باشید به درستی که صبرکنندگان بر آزار و تکذیب منکرین و معاندین در زمان غیبت حضرت قائم - ارواحنا فداه - مانند کسی باشند که پیش روی پیغمبر با شمشیر جهاد کند. ایضاً در کفایه الاثر (۵۰۶) از جعده بن هبیره روایت کرده که گفت: مردی عدد ائمه را از حسین بن علی علیه السلام پرسش کرد. «فقال عليه السلام: عدد نساء بنی اسرائیل؛ تسعة من ولدی، آخرهم، القائم». فرمود: شماره امامان چون شماره نقبای بنی اسرائیل است؛ نه نفر از فرزندان من است که آخر ایشان، قائم است. ایضاً صدوق در کمال الدین (۵۰۷) از حضرت حسین علیه السلام روایت نموده؛ قال: «قائم هذه الأمة هو التاسع من ولدی و هو صاحب الغيبة و هو الذى يقسم ميراثه و هو حى». فرمود: قائم این امت، نهمین فرزند من و او صاحب غیبت است. او آن چنان کسی است که در حال زندگی میراثش تقسیم شود. ایضاً طبرسی در احتجاج از حضرت علی بن الحسین روایت کرده؛ قال: «قال الحسين بن على عليهما السلام: فى التاسع من ولدی، سنّة من يوسف و سنّة من موسى بن عمران و هو قائمنا أهل البيت يصلح الله تبارك و تعالى أمره فى ليلة واحدة». (۵۰۸) گفت: حضرت حسین بن علی علیهما السلام فرمود: در نهمین فرزند من سنتی از یوسف و سنتی از موسی بن عمران است. او قائم ما اهل بیت است که خدا امر او را در یک شب اصلاح می فرماید.

[بشارت امام سجاد(ع)]

۴ رفره در نصوص و بشارات حضرت سیدالسادین به وجود و ظهور آن سرور است. در کفایه الاثر (۵۰۹) از زید بن علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که گفت: هنگامی که پدرم با بعضی از اصحاب خود نشستند بود، ناگاه مردی برخاسته، عرض کرد: «یا بن رسول الله! هل عهد لكم نبيكم کم يكون بعده ائمة؟» آیا پیغمبر، شما را از این که بعد از او چند نفر امام باشند، آگاه کرد؟ قال: نعم! اثنی عشر؛ عدد نساء بنی اسرائیل. فرمود: آری! دوازده نفرند به شماره نقبای بنی اسرائیل. ایضاً در کفایه الاثر (۵۱۰) از حسین بن علی بن الحسین روایت کرده؛ گفت: مردی شماره ائمه را از پدرم پرسش کرد. «فقال: اثنی عشر؛ سبعة من صلب هذا، و وضع يده على كتف أخى محمد». فرمود: دوازده نفرند، هفت نفر از صلب این است و دست خود را بر شانه برادرم محمد گذاشت. و ایضاً در کفایه الاثر (۵۱۱) از ابو خالد کابلی روایت کرده که گفت: بر حضرت علی بن الحسین علیهما السلام داخل شدم در حالی که در محراب جلوس داشت، پس نشستم تا آن حضرت برگشت و به من روی نمود در حالی که دست بر محاسن مبارکش می گذاشت، عرض کردم: ای مولای من! مرا آگاه کن که بعد از تو چند نفر امام باشند؟ فرمود: هشت نفر. عرض کردم: چگونه

است؟ «قال: لأن الأئمة بعد رسول الله اثني عشر إماماً عدد الأسباط؛ ثلاثة من الماضين، أنا الرابع وثمانية من ولدى أئمة أبرار؛ من احبنا و عمل بأمرنا كان معنا فى السنام الأعلى و من أبغضنا وردنا أو ردّ واحداً منا، فهو كافر بالله و آياته.» فرمود: برای این که امامان بعد از رسول خدا دوازده نفر و به شماره اسباط بنی اسرائیل اند؛ سه نفر از گذشتگانند، من چهارمین باشم و هشت نفر از فرزندان من اند که همه امام‌های نیکو باشند؛ هر کس ما را دوست بدارد و به فرموده ما رفتار کند، در بلندترین مقامات با ما است و هر کس به ما بغض ورزد و تمامی ما یا یکی از ما را ردّ کند، کافر خواهد بود. ایضاً صدوق در کمال الدین (۵۱۲) از سعید بن جبیر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده «قال: القائم منا تخفى ولادته على الناس حتى يقولوا لم يولد بعد، ليخرج حين يخرج و ليس لأحد فى عنقه بiece.» فرمود: ولادت قائم ما پنهان بر مردم باشد تا این که می گویند هنوز متولد نشده. پنهان بودن ولادت برای این است که خروج فرماید و آن در حالی است که از هیچ کس بر گردن او بیعتی نباشد. این ناچیز گوید: اگرچه در این خبر بر مهدویت و قائمیت حضرت حجة بن الحسن - ارواحنا فداه - و بر اثنا عشریت ائمه تصریح نمی باشد، لکن چون صریح در خفای ولادت حضرت قائم است، این معنی در غیر حضرت حجة بن الحسن - ارواحنا فداه - ادعا نشده، پس این خبر از نصوص قائمیت آن حضرت خواهد بود. و ایضاً کلینی (۵۱۳) در کافی از ثمالی روایت کرده؛ «قال: سمعت على بن الحسين يقول: إن الله خلق محمداً و علياً و أحد عشر من ولده من نور عظمته. فأقامهم أشباحاً فى ضياء نوره يعبدونه، قبل خلق الخلق، يستبحون الله و يقَدسونه و هم الأئمة من ولد رسول الله.» گفت: از حضرت علی بن الحسین علیه السلام، شنیدم که می فرمود: به درستی که خدا محمد و علی و یازده نفر از فرزندان علی را از نور عظمت خود آفرید، پس آنان را برپا می داشت در حالی که در روشنی و تابش نور خویش اشباح بودند؛ پیش از آفرینش آفریدگان، خدا را عبادت می کردند و ذات مقدس او را تسبیح و تقدیس می نمودند. آن یازده نفر از فرزندان علی، امامان از فرزندان رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم باشند.

[بشارت امام باقر(ع)]

۵ رفره در بشارت حضرت باقر علیه السلام به وجود و ظهور آن حضرت است. مسعودی در اثبات الوصیه (۵۱۴) از ابوبصیر از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده؛ قال: «يكون منا بعد الحسين، تسعة تاسعهم، قائمهم و هو أفضلهم.» فرمود: بعد از حسین، نه نفر امام از ما می باشد که نهمین ایشان، قائم آنها و او برتر از آنان است. ایضاً مسعودی در اثبات الوصیه (۵۱۵) و نعمانی در غیبت (۵۱۶) خود از علی بن حمزه روایت نموده که گفت: من بودم و ابوبصیر و یکی از موالی حضرت باقر علیه السلام با ما بود. پس برای ما حدیث کرد که از حضرت باقر شنیده که فرمود: «منا اثني عشر محدثاً، القائم، السابع بعدى؛» از ما، دوازده نفر محدث باشند که بعد از من، قائم، هفتمین است. ابوبصیر برخاسته، گفت: من شهادت می دهم که خود، این خبر را چهل سال است از آن حضرت شنیده‌ام. ایضاً نعمانی در غیبت (۵۱۷) و کراجکی در کنز الفوائد (۵۱۸) از ابوحمزه ثمالی روایت کرده‌اند؛ گفت: روزی خدمت حضرت باقر علیه السلام مشرف بودم، چون حاضرین پراکنده شدند، فرمود: ای ابوحمزه! از جمله محتوماتی که نزد خدای تعالی تبدیل پذیر نیست، قیام قائم ما است. هر کس در آنچه می گویم شک کند، خدا را در حالتی ملاقات نماید که کافر به او و جاحد بر او است. «ثم قال: بأبى و أمى المسمى باسمى و المكنى بكنيتى السابع بعدى! بأبى من يملأ الأرض عدلاً و قسطاً، كما ملئت ظلماً و جوراً.» و قال: يا أبا حمزه! من أدر که فلم يسلم له، فما سلم لمحمّد و على و قد حرم الله عليه الجنة و مأواه النار و بش مثنوى الظالمين... الخ.» بعد از آن فرمود: پدرم و مادرم فدای همنام و هم کنیه من، هفتمین امام بعد از من! پدرم فدای آن کسی که زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد! و فرمود: ای ابوحمزه! هر کس او را ادراک کند و از او اطاعت نکند، پس محمد و علی را اطاعت نکرده و به تحقیق خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او آتش است و بد است آرامگاه ستمکاران. ایضاً مسعودی در اثبات الوصیه (۵۱۹) و نعمانی در غیبت (۵۲۰) به اندک اختلاف در لفظ از ام‌هانی ثقفیه روایت کرده

اند که گفت: خدمت حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: معنی قول خدای تعالی: (فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُنُسِ * الْجَوَارِي الْكُنَّسِ) (۵۲۱)) چیست؟ «قال لی: یا امّ هانی! إمام یخُنس نفسه حتی یقطع عن الناس علمه سنه ستین و مأتین ثم یدو کالشهاب الواقد فی لیلۃ الظلماء. فإن أدركت ذلك الزمان قرت عیناک و فی روایة المسعودی: کالشهاب الواقد فإن أدركت زمانه....» خلاصه ترجمه آیه مبارکه بر حسب ظاهر این است: سوگند به ستارگان پنهان و پیدا شونده که سیرکنندگان، پنهان شونده‌اند. امّ هانی گوید: از معنی آیه مبارکه پرسیدم. حضرت فرمود: مقصود از پنهان شونده مراجعت کننده، امامی است که در سنه دویست و شصت خود را پنهان کند تا علم به او از مردم انقطاع گیرد. بعد از غیبت و پنهانی مانند شهابِ برافروخته در شب تاریک، آشکار گردد. پس اگر آن زمان را ادراک کنی، چشمانت خنک شود، یعنی بسیار خوشحال گردی. اقول: بنابر اکثر واشهر روایات، وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در سال دویست و شصت واقع شد که مبدأ امامت و غیبت حضرت امام غائب قائم - ارواحنا له الفداء - است. ایضاً نعمانی در غیبت (۵۲۲) از زراره روایت نموده گفت: از حضرت باقر شنیدم که می‌فرمود: «إنّ للغلام، غیبه قبل أن یقوم و هو المطلوب تراثه.» قلت: و لم ذلك؟ قال: یخاف، و أومی بیده إلی بطنه؛ یعنی القتل. به درستی که برای کودک، پنهان شدنی پیش از قیام است و او کسی است که میراثش طلب کرده می‌شود. عرض کردم: سبب پنهان شدن او چیست؟ فرمود: بیم کشته شدن را دارد.

[بشارت امام صادق(ع)]

۶ رفره در نصوص و بشارات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به وجود و ظهور آن سرور است. صدوق در کمال الدین (۵۲۳) به دو سند متصل از حضرت صادق روایت کرده؛ «قال: من أقرّ بجميع الأئمة و جحد المهدی، کان کمن أقرّ بجميع الأنبياء و جحد محمّداً نبوته. فقيل له: یا بن رسول الله! فمن المهدی من ولدک؟ قال: الخامس من ولد السابع؛ یغیب عنکم شخصه و لا یحلّ لکم تسميته.» فرمود: هر کس به تمامی ائمه اقرار کند و مهدی را انکار کند، مانند کسی است که به تمامی پیغمبران اقرار نماید ولی پیغمبری محمد را انکار کند. عرض شد: یا ابن رسول الله! مهدی از فرزندان کیست؟ فرمود: پنجمی از اولاد هفتمین است؛ جسم او از شما پنهان شود و بردن اسم او برای شما روا نیست. ایضاً صدوق در کمال الدین (۵۲۴) از مفضل روایت کرده؛ «قال: قال الصادق علیه السلام: إنّ الله تبارک و تعالی خلق أربعة عشر نوراً قبل الخلق بأربعة عشر ألف عام، فهی ارواحنا. فقيل له: یا ابن رسول الله! و من الأربعة عشر؟ فقال: محمّد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة من ولد الحسين. آخرهم، القائم الذی یقوم بعد غیبه، یقتل الدجال و یطهر الأرض من کلّ جور و ظلم.» گفت: حضرت صادق فرمود: به درستی که خدای تبارک و تعالی چهارده هزار سال پیش از آفرینش مخلوقات، چهارده نور را خلق فرمود که ارواح ما باشند. عرض شد: یا ابن رسول الله! این چهارده کدامند؟ فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از فرزندان حسین. آخرین آنها، قائم آن چنانی است که بعد از غایب شدنش قیام فرماید، دجال را بکشد و زمین را از هر جور و ظلم پاک کند. ایضاً صدوق در کمال الدین (۵۲۵) از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده؛ «قال: سمعته یقول: منّا اثنی عشر مهدیاً؛ مضی ستّه و بقی ستّه، یصنع الله فی السادس ما أحبّ.» گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم، می‌فرمود: از ما دوازده هدایت یافته یا هدایت کننده است؛ شش نفر گذشته‌اند و شش نفر باقی باشند، خدا در حقّ ششم، آن چه را که دوست دارد، به جا بیاورد. ایضاً صدوق در کمال الدین (۵۲۶) از ابوبصیر روایت کرده؛ «قال: سمعت أبا عبد الله یقول: إنّ سنن الأنبياء ما وقع علیهم من الغیبات، جاریه فی القائم منّا أهل البيت حدوا النعل بالنعل و القذة بالقذة. قال ابوبصیر: فقلت له: یا بن رسول الله و من القائم منکم أهل البيت؟! فقال: یا أبا بصیر! هو الخامس من ولد ابنی موسی، ذلک ابن سیده الإمام. یغیب غیبه، یرتاب فیها المبطلون. ثم یمظهره الله عزّوجلّ، فیفتح الله علی یدیہ مشارق الأرض و مغاربها و ینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلفه. و تشرق الأرض بنور ربّها و لا- تبقى فی الأرض بقعه عبد فیها غیر الله عزّوجلّ الاّ عبد الله فیها و یكون الدین کلّه لله ولو کره المشركون.» گفت: از حضرت صادق شنیدم که می‌فرمود: به درستی که آن چه بر

پیغمبران واقع شده از غایب شدن، در قائم ما اهل بیت، بدون تفاوت جاری است مانند مطابقه نعل با نعل و پرتیر با پرتیر که با یکدیگر برابر و بلا تفاوتند. ابوبصیر گفت: عرض کردم: یابن رسول الله قائم شما اهل بیت کیست؟ فرمود: ای ابوبصیر! پنجمین از فرزندان پسر موی است، او پسر خاتون کنیزان است. از چشم مردمان پنهان شود، پنهان شدنی که موجب شک و ریب اهل باطل و عیب گردد. بعد از آن، خدای عز و جل او را آشکار فرماید. پس به دست او، تمامی روی زمین را بگشاید و عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و در نماز به او اقتدا کند. زمین به سبب نور پرورش دهنده خود درخشان شود و در زمین بقعه‌ای باقی نماند که در آن غیر خدا پرستش شده باشد، جز آن که ذات مقدس خداوند در آن پرستش شود و تمام دین برای خدا بوده باشد؛ هر چند شرک و رزندگان کراهت داشته باشند. ایضاً نعمانی (۵۲۷) به دو طریق و شیخ طوسی (۵۲۸) از حازم بن حبیب روایت کرده‌اند؛ «قال: قال أبو عبد الله يا حازم! إن لصاحب هذا الأمر، غيبتين يظهر في الثانية، إن جئك من يقول إنه نقض يده من تراب قبره، فلا تصدقه!» گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای حازم. به درستی که برای صاحب این امر، دو غیب است که در غیب دومین ظهور می‌کند، اگر کسی نزد تو بیاید و بگوید دست خود را از خاک قبر او افشاند؛ او را تصدیق مکن! ایضاً فضل بن شاذان در کتاب غیب (۵۲۹) از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت: پدرم از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام درباره سلطان عادل، سؤال کرد، آن حضرت فرمود: او آن کسی است که خدای تعالی اطاعت او را بعد از انبیا و مرسلین بر جمیع آدمیان و جنیان، فرض گردانیده است و او سلطانی بعد از سلطانی است تا آن که به سلطان دوازدهم منتهی شود. آن گاه مردی از اصحاب آن حضرت، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا برای ما توصیف کن! فرمود: کسانی اند که خدای تعالی درباره ایشان فرموده: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (۵۳۰)) و آن کسانی اند که خاتم ایشان، کسی است که در زمان دولت او عیسی علیه السلام از آسمان فرود خواهد آمد و در خلف او نماز خواهد گذارد، او است آن کسی که دجال را خواهد کشت، مشارق و مغارب زمین را مفتوح خواهد ساخت و پادشاهی او تا روز قیامت خواهد کشید.

[بشارت امام کاظم (ع)]

۷ رفره در بشارت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به وجود و ظهور آن سرور است. در کفایة الاثر (۵۳۱) از علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی علیه السلام روایت نموده که فرمود: هر گاه پنجمی از اولاد هفتمین، مفقود شود، پس خدا را بپرهیزید، خدا را در نگاه داشتن دین خود بپرهیزید تا کسی شما را از دین خودتان، زایل نکند! ای پسرک من! به درستی که صاحب این امر از پنهان شدنی ناچار است تا این که از این امر برمی‌گردد، کسی که قایل به آن بوده است. این است و جز این نیست، این پنهان شدن قائم آل محمد، امتحانی از جانب خدای عز و جل است که آفریدگانش را به غایب نمودن ولی خود، امتحان فرماید. اگر پدران و اجداد شما، دینی را صحیح‌تر از این دین می‌دانستند، هر آینه آن را پیروی می‌نمودند. گفتیم: ای سید من! پنجمین از اولاد هفتمین کیست؟ گفت: ای پسرک من! عقل شما کوچک‌تر از ادراک این امر و دانش‌های شما تنگ‌تر از حمل آن است. لکن اگر زندگی نمایید، زود باشد که او را دریابید. ایضاً صدوق در کمال الدین (۵۳۲) و خزاز در کفایة الاثر (۵۳۳) از محمد بن زیاد از دی روایت نموده‌اند؛ گفت: از سید خود، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام معنی این قول خدای تعالی را پرسیدم: (وَأَشِيعَ عَلَيْكُمْ نِعْمَةٌ ظَاهِرَةٌ وَبَاطِنَةٌ) (۵۳۴))؛ و خدا نعمت‌های پیدا و پنهان خود را بر شما فراوان نموده. فرمود: نعمت آشکار حضرت پروردگار، امام آشکار و نعمت پنهانی او، امام پنهان است. عرض کردم: آیا در میان امامان کسی هست که پنهان شود؟ فرمود: آری! جسم او از دیده‌های مردم پنهان شود و ذکر او از دل‌های مؤمنین پنهان نشود. او دوازدهمین از ما است، خدا هر سختی را برای او هموار کند و هر سرکشی را برای او رام کند، گنج‌های زمین را برای او آشکار فرماید و هر دور را برای او نزدیک نماید، به سبب او هر ستمکار بیدادگر را تباہ فرماید و به دست او هر شیطان رانده شده را نابود گرداند. او پسر خاتون کنیزان است؛ آن‌چنان کسی که ولادت او

بر مردم پنهان شود و بردن اسم او برای مردم روا نباشد تا زمانی که خدای عزوجل او را آشکار فرماید، پس زمین را به سبب او پر از عدل و داد کند، چنانچه از جور و بیداد پر شده باشد. ایضاً صدوق در کمال الدین (۵۳۵) از ابن عباس بن عامر روایت کرده؛ «قال: سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول: صاحب هذا الأمر يقول الناس لم يولد بعد.» گفت: از موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که می فرمود: صاحب این امر - یعنی قائم آل محمد - کسی است که مردم در حق او گویند هنوز متولد نشده است. و ایضاً در کفایة الاثر (۵۳۶) از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده که گفت: خدمت حضرت موسی بن جعفر شرفیاب شدم و عرض کردم: آیا قائم به حق تویی؟ فرمود: من قائم به حق هستم ولیکن آن قائمی که زمین را از دشمنان خدا پاک کند و آن را پر از عدل کند، چنان که پر از جور شده باشد، پنجمین از فرزندان من است که از جهت بیم جان خود، غیبتی دراز کند. در زمان غیبت او قوم‌هایی از دین برگردند و قوم‌های دیگر بر دین خویش بپایند. آن گاه فرمود: خوشی برای شیعیان ما است که در زمان غایب بودن قائم ما به دوستی ما چنگ زنند و بر موالات ما و بیزاری از دشمنان ما پایدار باشند. آنان از ما هستند و ما از آنها ایم. آن‌ها خوشنودند که ما امامشان باشیم، ما خوشنودیم که ایشان شیعیان ما باشند و خوشی برای آن‌ها است. به خدا سوگند، روز قیامت با ما و در درجه ما خواهند بود!

[بشارت امام رضا(ع)]

۸ رفره در بشارات حضرت علی بن موسی الرضا به وجود و ظهور آن بزرگوار است. صدوق در عیون (۵۳۷) و علل (۵۳۸) از سلطان سریر ارتضی، حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت نموده که فرمود: گویا با شیعه هستم و حال آن‌ها را نگرانم هنگام گم کردن آن‌ها، سوّمین فرزندی را که از فرزند من است، حالتی پدید می‌شود که برای خود محلّ رعایت و چشم داشت و پناهی طلب می‌کنند، پس آن را نمی‌یابند. عرض کردم: ای پسر رسول خدا! نیافتن مرعی از برای چیست؟ فرمود: به علت این که امام آن‌ها از ایشان پنهان گردد. عرض کردم: سبب پنهان شدن او چیست؟ فرمود: برای این که زمانی که به شمشیر قیام فرماید، برای هیچ کس در گردن آن جناب بیعت نباشد. ایضاً کلینی در کافی (۵۳۹) و نعمانی در غیبت (۵۴۰) از ایوب بن نوح روایت کرده‌اند که گفت: خدمت حضرت ابوالحسن الرضا - علیه آلاف التحية و الثناء - عرض کردم: به درستی که من امیدوارم تو صاحب این امر - یعنی قائم آل محمد - بوده باشی و بدون اعمال شمشیر، کار تو انجام پذیرد. چرا که با تو بیعت شده و به نام تو سگّه زده شده است. «فقال عليه السلام: ما منّا أحد اختلف إليه الكتب و اشیر إليه بالأصابع و سئل عن المسائل و حملت إليه الأموال إلا اغتيل أو مات علی فراشه حتى يبعث الله لهذا الأمر غلاماً منّا خفی الولادة و المنشأ غیر خفی فی نسبه.» پس فرمود: نیست از ما کسی که به سوی او نامه‌ها آورده و از نزد او برده شود و با انگشت‌ها به سوی او اشاره کرده‌اید و از مسألت‌ها پرسیده شود و مال‌ها به جانب او حمل کرده شود مگر این که از روی مکر و خدعه کشته شود یا بر فراش بمیرد، تا زمانی که خدا جوانی از ما را برای این امر برانگیزاند که ولادت و نشو و نبه او پنهان و نسب او غیر نهنان است. ایضاً در کفایة الاثر (۵۴۱) از حسن بن خالد روایت نموده؛ گفت: حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمود: دین نیست برای آن کس که ورع ندارد، به درستی که گرامی‌ترین شما نزد خدای تعالی کسی است که اتقی باشد، یعنی، عمل او به تقیه پیش باشد. بعد از آن فرمود: به درستی که خدا به سبب چهارمین از فرزندان من - پسر خاتون کنیزان - زمین را از هر جور و ظلم پاک فرماید. او آن چنان کسی است که مردم در ولادتش شک نمایند و او صاحب غیبت است. چون خروج کند، زمین از نور پرورنده او روشن و ترازوی عدل میان مردم گذارده شود، هیچ کس بر هیچ کس ستم نکند. او آن چنان کسی است که زمین برایش پیچیده شود و برای او سایه نباشد. او آن چنان کسی است که در زمان ظهورش، منادی از آسمان ندایی در دهد که جمیع مردم زمین، آن را بشنوند و آن ندا این است: ای اهل زمین، آگاه باشید! به درستی که حجّت خدا، نزد خانه خدا ظاهر شده. پس پیروی‌اش کنید و راه متابعتش بگیرید! چرا که حق در او و با اوست و آن قول خدای عزوجل است که

در این آیه وافی هدایت می‌فرماید: «روزی که منادی از جای نزدیکی ندا کند و روزی که صیحه را بشنوند، به راستی آن روز، روز خارج شدن است». (۵۴۲) یعنی، روز خروج فرزند من، قائم مهدی است.

[بشارت امام جواد(ع)]

۹ رفره در بشارات حضرت جواد - سلام الله علیه - به وجود و ظهور آن بزرگوار است: صدوق در کمال الدین (۵۴۳) از جناب عبدالعظیم حسنی روایت کرده که گفت: خدمت آقای خود، حضرت امام محمد تقی علیه السلام شرفیاب شدم و مرا آهنگ آن بود که از حضرت پرسش کنم؛ آیا قائم، همان مهدی است یا دو کس می‌باشند؟ پیش از پرسش، خود آن حضرت ابتدا به سخن کرده، فرمود: ای ابوالقاسم! به درستی که قائم از ما، همان مهدی آن‌چنانی است که واجب است در زمان غایب بودنش انتظار کشیده شود و در زمان ظهورش اطاعت کرده شود. او سؤمین از فرزندان من است. سوگند به آن کس که محمد را به پیغمبری برانگیخته و ما را به امامت مخصوص داشته، اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، هر آینه خدا آن روز را آن قدر دراز فرماید تا زمانی که خروج کند، پس زمین را پر از عدل و داد کند. چنانچه از ظلم و جور، پر شده باشد. به درستی که خدای تبارک و تعالی امر او را در یک شب اصلاح می‌کند، چنان که امر کلیم خود، موسی را اصلاح فرمود که رفت برای اهل خود آتشی برگیرد، پس برگشت در حالی که او رسول و نبی بود. بعد از این کلمات فرمود: برترین اعمال شیعیان ما، انتظار فرج است. ایضاً در کفایه الاثر (۵۴۴) از جناب عبدالعظیم حسنی روایت کرده که گفت: خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم: امیدوارم از میان اهل بیت محمد، تو قائمی باشی که زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد. فرمود: ای ابوالقاسم! از ما نیست مگر قیام کننده به امر خدا و هدایت کننده به سوی دین خدا، من قائم آن‌چنانی نیستم که خدا به سبب او زمین را از اهل کفر و جحود پاک کند و آن را پر از عدل و داد گرداند. آن قائم کسی است که ولادت او بر مردم نهران باشد و جسم او از آن‌ها غایب گردد، بردن اسم او برای ایشان روا نیست و او هم‌نام و هم‌کنیه رسول خدا باشد. او آن چنان کسی است که زمین برایش در نور دیده شود و هر سرکش برایش رام گردد. از اصحابش سی صد و سیزده مرد از اطراف زمین به شماره اصحاب بدر سوی او جمع آیند؛ و آن معنی گفتار خدای عزوجل است: «هر کجا که باشید، تمامی شما را خدا می‌آورد؛ به درستی که خدا بر هر چیز تواناست». (۵۴۵) چون این عده برای او فراهم آیند، امر خود را آشکار فرماید و چون از برای او عقد کامل شود که ده هزار مرد باشد، به اذن خدا، خروج نماید. پس دشمن‌های خدا را بر دوام بکشد تا زمانی که خدای تبارک و تعالی خشنود شود. جناب عبدالعظیم گفت: عرض کردم: ای سید من! چگونه می‌داند که خدا خشنود شده؟ فرمود: یلقى فی قلبه الرحمه؛ رحمت را در دلش بیفکند. ایضاً در کفایه الاثر (۵۴۶) از صقر بن ابی‌دلف روایت کرده گفت: از حضرت امام محمد تقی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امام بعد از من، پسر من علی است. فرمان او، فرمان من و گفتار او، گفتار من و طاعت او، طاعت من است و امام بعد از او، پسرش حسن است. امر او، امر پدر او و گفتار او، گفتار پدر او و طاعت او، طاعت پدر او است. بعد از آن ساکت شد. آن‌گاه خدمتش عرض کردم: یا بن رسول الله! امام بعد از حسن علیه السلام کیست؟ پس گریست گریستن شدیدی! بعد از آن فرمود: به درستی که بعد از حسن، پسر او، قائم به حق است که انتظار کشیده خواهد شد. عرض کردم: یا بن رسول الله! چرا قائم نامیده شده؟ فرمود: برای این که بعد از مردن ذکرش و مرتد شدن بیشترین قایل به امامتش، قیام می‌فرماید. عرض کردم: برای چه منتظر نامیده شده؟ فرمود: به درستی که برای او غایب شدنی است که روزهایش بسیار و زمانش بسی دراز باشد، پس کسانی که عقیده‌شان خالص است، خروج او را انتظار برند، اهل شک و ریب او را انکار نمایند، جحدکنندگان او را استهزا کنند، وقت معین کنندگان، در غیبت او دروغ گویند، شتاب گیرندگان در او، هلاک گردند و تسلیم شوندگان نجات یابند.

[بشارات امام هادی(ع)]

۱۰ رفره در بشارات جناب امام علی النقی علیه السلام به وجود و ظهور آن سرور است. کلینی در کافی(۵۴۷) و مسعودی در اثبات الوصیه(۵۴۸) و صدوق در کمال الدین(۵۴۹) و علی بن محمد در کفایه الاثر(۵۵۰) از ابوهاشم جعفری روایت کرده‌اند که گفت: از حضرت امام علی النقی علیه السلام شنیدم که می فرمود: «الخلف من بعدی ابی الحسن علیه السلام فکیف لکم بالخلف بعد الخلف؟» بعد از من خلیفه و جانشین، پسر من حسن است. پس با جانشین بعد از جانشین چگونه هستید؟ عرض کردم: برای چه؟ خدا مرا فدای تو قرار دهد! «فقال: لأنکم لا- ترون شخصه و لا- یحلّ لکم ذکره باسمه» فرمود: به جهت آن که جسم او را نبینید و یاد کردن او به اسم برای شما حلال نباشد. عرض کردم: پس چگونه یادش کنیم؟ فرمود: بگوئید: «الحجّه من آل محمّد». ایضاً صدوق در کمال الدین(۵۵۱) از اسحاق بن یعقوب، روایت کرده؛ «قال: سمعت أبا الحسن علی بن محمّد یقول: صاحب هذا الأمر من یقول الناس لم یولد.» بعد گفت: از حضرت امام علی النقی علیه السلام شنیدم، می فرمود: صاحب امر مهدویت کسی است که مردم در حقش بگویند هنوز ولادت نیافته است. ایضاً صدوق در کمال الدین(۵۵۲) از علی بن عبدالغفار روایت نموده که گفت: چون حضرت امام محمد تقی علیه السلام از دنیا رفت، شیعیان نامه‌ای به حضرت امام علی النقی علیه السلام فرستاده و از امام وقت پرسیدند. امام در جواب، مرقوم فرمود: «الأمرلی ما دمت حیاً. فإذا نزلت بی مقادیر الله تبارک و تعالی، إمامکم الخلف منی وأنی لکم من بعد الخلف؟!» مادامی که زنده‌ام، امر امامت برای من است. چون تقدیرات خدای تعالی بر من فرود شد، امام شما پسر من است که خلیفه من باشد و کجاست برای شما دست‌رسی به خلف بعد از خلف؟! ایضاً مسعودی در اثبات الوصیه(۵۵۳) از عبدالله بن جعفر حمیری از حضرت امام علی النقی روایت کرده؛ «قال: لاتعادوا و الأیام فتعادیکم!» فرمود: با روزها دشمنی نکنید که با شما دشمنی کنند! از معنی آن پرسش شد، فرمود: برای آن دو معنی است؛ ظاهری و باطنی. «أما الظاهر فالسبب لنا و الأحد لشیعتنا و الإثنین لأعدائنا و تمّ الحدیث.» و الباطن فالسبب، رسول الله و الأحد، أمير المؤمنین و الإثنین، الحسن و الحسین، و الثلثا، علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد، و الأربعاء، موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و أنا، و الخمیس، الحسن و ابی و الجمعة ابنه و علیه یجتمع هذه الأئمة ثم قرأ: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَقِيَةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۵۵۴)) ثم قال لی: نحن بقیة الله. «أما ظاهر آن است که سبت روز شنبه برای ما و روز یک شنبه برای شیعیان ما و روز دوشنبه برای دشمنان ماست و حدیث تمام شد. و اما باطن، پس شنبه، رسول خدا می باشد تا آن جا که می فرماید: پنج شنبه، حسن پسر من و جمعه، پسر او است و این امت گرد او آید. بعد از آن تسمیه نموده، آیه بقیة الله را خواند. آن گاه فرمود: ما بقیة الله هستیم. ایضاً در کفایه الاثر(۵۵۵) از جناب عبدالعظیم حسنی روایت شده که گفت: خدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام شرفیاب شدم، چون چشم مبارکش بر من افتاد، فرمود: «مرحباً بک یا أبا القاسم! أنت و لینا حقاً!» مرحبا به تو ای ابوالقاسم! تو از روی حقیقت ولی ما باشی. عرض کردم: یابن رسول الله! اراده من آن است که دین خود را بر حضرت تو عرضه دارم، اگر مرضی و پسندیده است، بر آن پاینده باشم تا خدای عزوجل را دیدار کنم. فرمود: «هات یا أبا القاسم!» آن چه دانی بیاور و عقاید خویش را بگو! عرض کردم: به درستی که من می گویم خدا یکتاست و مانندی برای او نیست، از دو خد ابطال و تشبیه خارج است و این که خدا جسم، صورت، جوهر و عرض نیست. بلکه او جسم کننده جسم‌ها و صورتگر صورت‌ها و آفریننده اعراض و جواهر است. او پروردگار هر چیز و مالک و جاعل و پدیدآورنده است. و اعتقاد من این است که محمدصلی الله علیه و آله که بنده و فرستاده خداست، خاتم تمام پیغمبران است؛ بعد از آن حضرت تا روز قیامت، پیغمبری نخواهد بود و این که شریعت او، خاتم همه شریعت‌هاست و شریعتی بعد از شریعت او تا روز قیامت نیست. عقیده من این است که امام و خلیفه و ولی امر بعد از حضرت محمد، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، بعد از آن حسن علیه السلام، آن گاه حسین علیه السلام است، پس علی بن الحسین علیهما السلام، بعد از او محمد است، آن گاه جعفر، پس موسی است، بعد از او علی، آن گاه محمد بن علی و بعد از او امامت و خلافت خاص حضرت تو است. «فقال علیه السلام: و من

بعدى الحسن ابنى. فكيف للناس بالخلف من بعده؟ قال: و قلت: و كيف ذلك يا مولاي؟! قال: لأنه لا يرى شخصه و لا يحل ذكره باسمه حتى يخرج. فيملاء الأرض قسطاً و عدلاً. كما ملئت جوراً و ظلماً. فرمود: و بعد از من، پسر من است. پس برای مردم چگونه خواهد بود به فرزندی که بعد از او و خلیفه او است؟ گفت: عرض کردم: خلف بعد از حسن چگونه است که مایه حیرت می باشد؟ فرمود: به جهت این است که جسمش دیده نشود و یاد کردن اسمش حلال نباشد تا زمانی که خروج کند، آن گاه زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که از جور و بیداد پر شده باشد. عبدالعظیم گفت: به امامت حسن و مهدویت عرض کردم، پس به او اقرار و اعتراف دارم و می گویم به درستی که ولی ایشان، ولی خدا و عدو ایشان، عدو خدا و طاعت آنان، طاعت خدا و نافرمانی آنها، نافرمانی خداست. و می گویم به درستی که معراج، حق و سؤال در قبر، حق است و به درستی که بهشت، حق و جهنم حق و صراط و میزان، حق است، این که قیامت، هر آینه خواهد بود و هیچ ریبی در آن نیست و این که خدا کسانی را که در قبور خفته و در خانه گور نهفته اند، بر می انگیزاند. می گویم به درستی که فرایض واجبه بعد از ولایت، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر است. «فقال على بن محمد: يا أبا القاسم! هذا والله دين الله؛ الذي ارتضاه لعباده، فاثبت عليه! ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا و في الآخرة!» آن حضرت بعد از اقرار جناب عبدالعظیم به آن عقاید حق، فرمود: ای ابوالقاسم! به خدای سوگند، دین خدا این است؛ آن چنان دینی که برای بندگان خویش پسندیده و اختیار فرموده است، پس بر این دین پاینده باش! خداوند به سبب اعتقاد به این گفتار پایدار، تو را در دنیا و آخرت پایدار دارد! ایضاً صدوق در کمال الدین (۵۵۶) و شیخ طوسی در غیبت (۵۵۷) از بشر بن سلیمان نخاس خبر مفصّلی روایت کرده اند که مشتمل است بر کیفیت احوال ملیکه، دختر پسر قیصر روم که همان نرجس است و تزویج نمودن او برای حضرت امام حسن عسکری در عالم رؤیا توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و عیسی علیه السلام، انداختن او خودش را میان اسرای روم، آوردن او به بغداد و فرستادن بشر بن سلیمان از طرف حضرت امام علی النقی علیه السلام برای خریداری او از عمر بن یزید برده فروش تا آن جا که گفت: بعد از خریداری نرجس خاتون، چون به سرّ من رأی آمدم و حضور حضرت امام علی النقی شرفیاب گردید، به او فرمود: خدا چگونه عزّت اسلام و ذلّت نصرانیت و شرافت اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را به تو نشان داد؟ عرض کرد: چگونه آن چه را از من، به آن داناتری، برای شما توصیف کنم؟ حضرت فرمود: می خواهم به تو اکرامی فرمایم؛ کدام یک نزد تو محبوب تر است؟ ده هزار دینار به تو عطا فرمایم یا این که تو را به شرافت ابدیه بشارت دهم. گفت: این که مرا به شرافت ابدیه بشارت دهی. فرمود: بشارت باد تو را به فرزند ارجمندی که مالک مشرق و مغرب دنیا شود و زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد! عرض کرد: این مولود مسعود از کدام بزرگوار بهره من شود؟ فرمود: از همان کس که حضرت رسول خدا در فلاّن شب در فلاّن ماه در فلاّن سال تو را در رومیه برای او خطبه فرمود...، تا آخر حدیث.

[بشارت امام حسن عسکری (ع)]

۱۱ رفره در بشارات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به وجود و ظهور حضرت حجّیه بن الحسن - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است. در کفایه الاثر (۵۵۸) و کمال الدین (۵۵۹) از موسی بن جعفر بغدادی روایت کرده اند که گفت: از حضرت امام حسن عسکری شنیدم که می فرمود: گویا با شما هستم و می نگرم که بعد از من در حقّ فرزند و جانشین من اختلاف کرده اید. آگاه باشید به درستی که اقرار کننده به امامان بعد از رسول خدا که انکار کننده فرزند من باشد، مانند کسی است که به تمامی پیغمبران خدا و فرستادگان او اقرار کند، آن گاه ثبوت محمّد را انکار نماید و انکار کننده محمد، مانند انکار کننده جمیع پیغمبران است. چرا که اطاعت آخر، مانند طاعت اوّل ما و منکر آخر ما، چون منکر اوّل ما است. آگاه باشید به درستی که برای فرزند من، پنهان شدنی است که مردم در آن به شکّ و ریب افتند، مگر کسانی که خدای عزّوجلّ آنها را نگاه دارد. و ایضاً در کمال الدین (۵۶۰) و کفایه

الاثر (۵۶۱) و كفاية المهتدى از ابوعلی بن همام روایت کرده‌اند؛ گفت: از محمد بن عثمان عمروی - قدس الله روحه - شنیدم که می‌گفت: از پدرم استماع نمودم که گفت: خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب بودم که از خبری که از پدران بزرگوارش روایت شده، پرسیده شد: «أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُوا مِنْ حَيَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؛ این که زمین تا روز قیامت، از حجت خدا بر مخلوقش خالی نمی‌ماند و این که هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته باشد، چون مردن زمان جاهلیت مرده است. آن حضرت فرمود: این حق است، هم چنان که روز حق است. گفتند: یا بن رسول الله! حجت و امام بعد از تو کیست؟ فرمود: فرزندم امام و حجت بعد از من است؛ هر کس بمیرد و او را نشناخته باشد، به مردن جاهلیت مرده است. «فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لَهُ غِيْبَةً يَحَارُ فِيهَا الْجَاهِلُونَ وَيَهْلِكُ فِيهَا الْمَبْطُلُونَ وَيَكْذَبُ فِيهَا الْوَقَّاتُونَ ثُمَّ يَخْرُجُ فَكَاثِرٌ أَنْظِرْ إِلَى الْأَعْلَامِ الْبَيْضِ تَحْتَفِقُ فَوْقَ رَأْسِهِ بِنَجْفِ الْكُوفَةِ.» فرمود: آگاه باشید به درستی که برای امام بعد از من، غیبتی است که مردم جاهل، در آن متحیر شوند، اهل باطل در آن هلاک گردند و وقت معین کنندگان در آن دروغ گویند. بعد از چنین غیبتی خروج کند و از زیر ابر خفا بیرون آید؛ گویا به سوی علم‌های سفید نظر می‌کنم که بالای سر او در نجف کوفه، همی جنبش نماید. ایضاً صدوق در کمال الدین (۵۶۲) از یعقوب بن منفوس روایت نموده که گفت: خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم در حالی که آن حضرت در دکه‌ای که درب سرای بود، جلوس فرموده بود و برطرف راست آن، خانه‌ای بود که بر آن پرده‌ای آویخته بود. پس عرض کردم: ای سید من! بعد از تو صاحب امر امامت کیست؟ فرمود: پرده را برگیر! چون برگرفتم، کودکی بیرون آمد کودکی که قامتش پنج شبر و به سن ده یا هشت سال و مانند آن بود. پیشانی گشاده و چهره نورانی و چشم درخشنده و کف و زانوی سطر و در طرف راست صورت، خال و بر سر، گیسوان داشت. آمد و بر دامن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جلوس نمود. «فَقَالَ: هَذَا صَاحِبُكُمْ ثُمَّ وَثَبَ فَقَالَ لَهُ: يَا بَنِي ادْخُلْ إِلَى الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ! فَدَخَلَ الْبَيْتَ وَأَنَا أَنْظِرُ إِلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا يَعْقُوبُ انْظُرْ مِنْ فِي الْبَيْتِ! فَدَخَلْتُ، فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا.» پس فرمود: این امام شما بعد از من است، آن گاه از جای برجست و به او فرمود: ای فرزند، داخل شو تا وقت معینی که نیز آشکار شوی! کودک داخل خانه شد و من نگرانش بودم. حضرت عسکری فرمود: ای یعقوب بین در خانه کیست! آن گاه داخل شده، هیچ کس را ندیدم. ایضاً صدوق در کمال الدین (۵۶۳) از محمد بن معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن نوح و محمد بن عثمان عمروی روایت نموده «قالوا: عرض علينا أبو محمد الحسن بن علي ابنة و نحن في منزله و كنا أربعين رجلاً، فقال: هذا إمامكم من بعدى و خليفتي عليكم؛ أطيعوه و لا تتفرقوا من بعدى فتهلكوا في أديانكم! أما أنكم لا ترونه بعد يومكم هذا! قالوا: فخرجنا من عندنا. فما مضت الأيام قلائل حتى مضى أبو محمد عليه السلام.» گفتند: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پسرش را در خانه خود به ما عرضه داشت در حالی که ما چهل نفر بودیم، پس فرمود: این بعد از من امام شما و جانشین من بر شما است؛ فرمانش برید و بعد از من جدایی نگیرید که در دین خویش هلاک خواهید شد! بعد فرمود: آگاه باشید که بعد از این روز، دیدارش نکنید! آن گاه از پیش آن حضرت بیرون آمدیم. چند روزی بیش نگذشت که حضرت عسکری علیه السلام از دنیا در گذشت. این ناچیز گوید: کلام آن حضرت «لا ترونه...» مقصود، نفی رؤیت مجموع است، لذا با وقوع رؤیت برای نواب خاص و بعضی اشخاص دیگر منافات ندارد. ایضاً صدوق در کمال الدین (۵۶۴) از موسی بن جعفر بغدادی روایت نموده؛ قال: «خرج من أبي محمد توقيع: زعموا أنهم يريدون قتلى ليقطعوا نسلي و قد كذب الله قولهم و الحمد لله.» گفت: از نزد امام حسن عسکری علیه السلام توقیعی منبع به این مضمون بیرون آمد: چنین پنداشتند که برای قطع نمودن نسل من آهنگ کشتن من کنند و به تحقیق، خدا دروغ آن‌ها را ظاهر کرد، یعنی بعد از من حجت خدا ولادت یافت و سپاس ثابت برای خداست. ایضاً فضل بن شاذان در غیبت و صدوق در کمال الدین (۵۶۵) از احمد بن اسحاق روایت کرده‌اند؛ قال: سمعت أبا محمد الحسن بن علي العسکری عليه السلام «يقول: الحمد لله الذي لم يخرجني من الدنيا حتى أُراني الخلف من بعدى أشبه الناس برسول الله خلقاً و خلقاً. يحفظه الله تعالى في غيبته. ثم يظهره، فيملا الأرض عدلاً و قسطاً، كما ملئت

جوراً و ظلماً» گفت: از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: ستایش خدایی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا آن که جانشین مرا به من نمایانید که در صورت و سیرت شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. خدا او را در زمان غایب بودنش حفظ می‌کند. آن‌گاه او را آشکار فرماید، پس زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که از جور و ظلم پر شده باشد. ایضاً شیخ طوسی در غیبت (۵۶۶) از ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی روایت کرده که گفت: خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در مرض موت آن حضرت شرفیاب شدم، به عقید خادم که از پیش، امام علی نقی را خدمت می‌نمود، فرمود: آبی را با مصطکی بجوشان! صیقل، جاریه مادر حضرت خلف، آب مصطکی را بیاورد، چون حضرت قدح را به دست گرفت و آهنگ آشامیدن فرمود، دست مبارکش چنان بلغزید که قدح به دندان‌های او می‌خورد، پس آن را از دست گذاشته، به عقید فرمود: در فلاخن حجره داخل شو، کودکی را در سجده دیدار کنی، او را نزد من بیاور! عقید گفت: رفتم و جستجو کردم. ناگاه کودک را دیدم به سجده رفته و انگشت سبابه خود به جانب آسمان برداشته، بروی سلام کرده، عرض کردم: سید من، تو را نزد خویش خوانده، در این هنگام مادرش صیقل آمده، دستش را گرفت و حضورش آورد. ابوسهل گفت: کودکی بود رویش مشعشع، مویش مجعد و دندان‌ش گشاده. چون امام حسن عسکری علیه السلام او را نگریست، بگریست و فرمود: ای آقای اهل بیت، خود مرا سقایت فرما! آن صبی، قدح را به دست گرفته، لب‌های حضرت را گشود و سیرابش فرمود. آن‌گاه حضرت عسکری علیه السلام فرمود: مرا مهبای نماز نمایید! پس مندیلی در دامنش افکندند، آن صبی، حضرتش را وضو داد. چون بر سر و قدم‌هایش مسح نمود، حضرت عسکری به او فرمود: بشارت باد تو را ای پسرک من! تویی صاحب الزمان، تویی مهدی موعود، تویی حجت خدا در زمین او و فرزند و وصی من تو هستی. من تو را زاییدم و تویی (م ح م د) پسر حسن، آن‌گاه سلسله آبا را تا حسین بن علی بن ابی‌طالب، شمرد. تو را رسول خدا زاییده و تویی خاتم ائمه طاهرین. رسول پروردگار عالمین، وجود تو را بشارت داده، تو را نامیده و کنیه نهاده. بدانچه گفتم پدرم از پدرانش مرا آگاه کرده است؛ این بفرمود و در زمان، دنیای فانی را بدرود نمود. ایضاً قطب راوندی در خرائج (۵۶۷) از عیسی بن شیخ روایت کرده؛ گفت: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در حبس بر ما داخل شد و من آن حضرت را می‌شناختم. پس به من فرمود: برای تو شصت و پنج سال و دو روز است و با من کتاب دعایی بود که تاریخ ولادتم در آن مرقوم بود. در آن نگاه کردم، چنان یافتم که فرمود و به من گفت: آیا فرزندی روزی تو شده؟ عرض کردم: نه. فرمود: خدایا فرزندی روزیش کن که بازوی او باشد! فرزند، خوب بازویی است؛ ثم تمثل علیه السلام: من كان ذاعضد يدرك ظلامته إن الدليل الذي ليست له عضد يعني، هر کس صاحب بازوی باشد از ستم کننده خود انتقام خواهد کشید، ذلیل و زبون کسی است که برای او بازویی نباشد. عرض کردم: آیا برای تو فرزندی هست؟ قال: أي! واللّه سيكون لي ولد يملأ الأرض قسطاً. أما الآن فلا؛ فرمود: بلی! به خدا سوگند به زودی از من فرزندی پدید آید که زمین را پر از عدل و داد کند. اما در این زمان مرا فرزندی نیست. آن‌گاه به این دو بیت تمثل فرمود: لعلك يوماً إن تراني كأنما بنى حوالى الأسود اللواید فإنّ تمیماً قبل أن یلد الحصى أقام زماناً و هو فى الناس واحد ایضاً مسعودی در اثبات الوصیه (۵۶۸) از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده؛ «قال: لئما ولد الصّاحب بعث الله عزّوجلّ ملكین، فحملاه. إلی سرادق العرش حتّى وقف بین یدی الله. عزّوجلّ فقال له: مرحباً بک و بک أعطی و بک أعفوا و بک أعدّب.» فرمود: چون حضرت صاحب الامر متولّد شد، خدای عزّوجلّ دو ملک فرستاد. پس آن ذات بی‌همال را برداشته، به سوی سرادق عرش حضرت ذوالجلال بردند تا در پیشگاه قرب حق، واقف گردید. آن‌گاه خدای عزّوجلّ فرمود: مرحبا به تو! که به تو بخشایش کنم، به سبب تو عفو فرمایم و به واسطه تو عذاب نمایم. ایضاً فضل بن شاذان (۵۶۹) از ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری روایت کرده که گفت: چون عمرو بن عوف والی به کشتن من همت کرد و او مردی بود که به کشتن شیعیان، میل تمام داشت، چون آن‌خبر را یافتم، خوف عظیمی بر من غالب شد. اهل و عیال و دوستان خود را وداع کرده، به خانه امام حسن عسکری علیه السلام روی آوردم تا با آن حضرت نیز وداع کنم و اراده گریختن داشتم. چون به خانه آن حضرت آمدم، دیدم

پسری پهلوی حضرت نشسته و رویش چون ماه شب چهارده می‌درخشد. از نور و ضیای او، حیران شدم، طوری که نزدیک بود آن‌چه در خاطر داشتم، فراموش کنم. به من فرمود: ابراهیم! حاجت گریختن نیست، زود باشد که خدای تعالی شّر او را از تو کفایت کند. حیرتم زیادتر شد، خدمت امام حسن علیه السلام عرض کردم: این پسر کیست که از مافی‌الضمیر من خبر داد؟ فرمود: فرزند من و خلیفه من است و او است که غایب شود غایب شدنی دراز. پس از پر شدن زمین از ظلم و جور ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد کند. نام او را پرسیدم. فرمود: هم‌نام و هم‌کنیه پیغمبر است و حلال نیست کسی نام یا کنیه او را ذکر کند تا زمانی که خداوند دولت و سلطنت او را ظاهر سازد. ای ابراهیم! آن‌چه را دیدی و آن‌چه را امروز از ما شنیدی، پنهان دار الّا از اهلش. بر ایشان و آبای کرام ایشان صلوات فرستادم و بیرون آمدم در حالی که مستظهر به فضل خدای تعالی بودم و به آن‌چه از حضرت صاحب الزّمان شنیدم، وثوق و اعتماد داشتم. پس عمّ من، علی بن فارس بشارت داد که معتمد - خلیفه عباسی - برادر خود، ابواحمد را فرستاد و او را به قتل عمرو بن عوف امر کرد. آن‌گاه ابواحمد او را گرفت و بند از بندش جدا کرد. ایضاً فضل بن شاذان (۵۷۰) از حسین بن سعد کاتب، روایت کرده که گفت: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: بنی‌امیه و بنی‌عبّاس، شمشیرهای خود را به دو سبب بر ما گذاشتند: یکی آن‌که می‌دانستند برای ایشان در خلافت حقی نیست و می‌ترسیدند از آن‌که ما دعوی خلافت کنیم و خلافت در جای خود قرار گیرد. دوّم آن‌که از اخبار متواتره واقف شده بودند که زوال ملک جباران و ظالمان در دست قائم ما خواهد بود و شکّ نداشتند در این‌که ایشان، ظالمان و جبارانند، لذا در کشتن اهل بیت رسول خدا و نیست و نابود کردن نسل آن حضرت کوشش کردند از روی طمعی که ایشان به وصول به منع تولّد حضرت قائم یا کشتن آن حضرت داشتند تا ملک و پادشاهی از دست ایشان به در نرود. پس خداوند ابا نمود از این‌که امر آن حضرت را برای یکی از ظالمان کشف نماید الّا آن‌که نور خود را تمام می‌گرداند، هرچند مشرکان خوش نمی‌دارند. ایضاً فضل بن شاذان در کتاب غیبت (۵۷۱) خود مسّمی به اثبات الرجعه از محمد بن عبدالجبار روایت کرده که گفت: به مولای خود حسن بن علی علیهما السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! خداوند مرا فدای تو گرداند! دوست دارم بدانم بعد از تو امام و حجّت خدا بر بندگان خدا کیست؟ فرمود: بعد از من، امام و حجّت خدا پسر من است که هم‌نام و هم‌کنیه رسول خدا می‌باشد؛ کسی که خاتم حجّت‌های خدا و آخرین خلفای او است. گفتم: او از کیست؟ فرمود: از دختر پسر قیصر، پادشاه روم. آگاه باش زود باشد که او متولّد شود، سپس از مردمان غایب گردد، غایب شدنی دراز، بعد از آن ظاهر شود و دجال را بکشد. آن‌گاه زمین را پر از عدل و داد کند، چنان‌که از جور و ظلم پر شده باشد و برای احدی حلال نیست پیش از خروجش، او را به نام و کنیه ذکر کند و فرمود: صلوات خدا بر او باد! ایضاً در کتاب مزبور از محمد بن علی بن حمزه بن الحسین بن عبیدالله بن عیّاس بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که گفت: از حضرت عسکری علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: ولی و حجّت خدا بر بندگان و خلیفه من، ختنه کرده شده، شب نیمه ماه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج و هنگام طلوع فجر متولّد شد. اوّل کسی که او را شست، رضوان، خازن بهشت بود با جمعی از ملایکه مقربین که او را به آب سلسبیل و کوثر شستند و بعد از آن عمّه‌ام، حکیمه خاتون، دختر امام محمد بن علی الرضا علیه السلام او را شست. سپس از محمد بن علی که راوی حدیث است، درباره مادر حضرت صاحب الامر علیه السلام پرسیدند؛ گفت: مادرش ملیکه بود که بعضی روزها او را سوسن و بعضی ایام ریحانه می‌گفتند. صیقل و نرجس نیز از نام‌های آن مکرّمه بود (۵۷۲).

عقبریه هفدهم: [حضرت حجّت و بشارت ظهور خویشتن]

عقبریه هفدهم: [حضرت حجّت و بشارت ظهور خویشتن]

در بیان اخبار وارده در بشارت امام عصر و ناموس دهر، الحجّة بن الحسن العسکری علیهما السلام به ظهور خود است و در آن چند

رفرفه می‌باشد.

[روایت نسیم و ماریه و ابونصر]

۱ رفرفه مسعودی در اثبات الوصیه (۵۷۳)، صدوق در کمال الدین (۵۷۴) به اندک اختلاف و راوندی در خرایج (۵۷۵) از نسیم و ماریه، خدمتکاران حضرت امام حسن عسکری روایت کرده‌اند؛ گفتند: چون حضرت صاحب الزمان علیه السلام ولادت یافت، دو زانو نشست و انگشت سبابه خود را سمت آسمان برداشت، آن‌گاه عطسه کرد. «فقال: الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله عبد داخر لله غیر مستنکف و لا مستنکر. ثم قال: زعمت الظلمه ان حجّه الله داحضه و لو اذن لنا فى الکلام ازال الشک». پس از ستایش خدا و درود بر رسول فرمود: بنده‌ای برای خدا به خاک افتاده، در حالی که از مسکنت به درگاه خدا ننگ ندارد و استکبار نوزد. بعد از آن فرمود: ستمکاران پنداشته‌اند حجّت خدا باطل و نابود شود؛ اگر به ما اجازه سخن می‌رفت، هرآینه شک از دل‌ها برطرف می‌شد. صدوق در کمال الدین (۵۷۶)، شیخ طوسی در غیبت (۵۷۷)، فضل الله حسینی راوندی در دعوات (۵۷۸)، قطب‌الدین هبه الله راوندی در خرایج (۵۷۹)، مسعودی در اثبات الوصیه (۵۸۰) از ابونصر طریف خادم روایت نموده‌اند که گفت: بر حضرت صاحب الزمان - عج الله تعالی فرجه الشریف - در آمدم. فرمود: صندل سرخ بیاور! آوردم. «فقال: أتعرفنی؟» فرمود: آیا مرا می‌شناسی؟ عرض کردم: آری! فرمود: من کیستم؟ عرض کردم: تو سید، پسر سید منی! فرمود: از این پرسش نکردم. عرض کردم: خود، تفسیر فرما! فرمود: «أنا خاتم الأوصیاء و بی یرفع الله البلاء عن أهلی و شیعتی!» خاتم اوصیا منم و خدا به خاطر من بلا را از اهل من و شیعیانم برطرف فرماید. این ناچیز گوید: اگرچه کلینی متن خبر را از ابونصر طریف روایت نکرده، لکن در کافی، باب بینندگان امام عصر، او را از آن جمله شمرده است.

[روایت ابن مهزیار]

۲ رفرفه صدوق در کمال الدین (۵۸۱) خبر مفصّلی از ابراهیم بن مهزیار روایت کرده که خلاصه‌اش آن است که گفت: وارد مدینه شدم و از اخبار آل ابی محمد حسن عسکری علیه السلام کاوش کردم، اما از چیزی برخوردار نشدم. پس از مدینه کوچ کرده، بحث کنان به مکه رفتیم، ناگاه بین طواف، جوانی گندم‌گون، نیکوروی، زیباشمایل بر من مُترائی شد که زمانی دراز به من می‌نگریست. به سوی او مایل شدم به امید این که او به مقصود من معرفت دارد. نزدیک شدم، سلام کردم، جواب گفت، پرسید: از مردم کدام دیاری؟ گفتم: از عراق. گفت: کدام عراق؟ گفتم: اهواز. گفت: مرحباً بلقائک، آیا در اهواز جعفر بن همدان حضینی را می‌شناسی؟ گفتم: دعوت حق را اجابت کرد. گفت: رحمه الله علیه، ما کان أطول ليله و أجزل نيله. سپس گفت: آیا ابراهیم بن مهزیار را می‌شناسی؟ گفتم: من خودم ابراهیم بن مهزیارم، دیر زمانی با من معانقه نموده، گفت: مرحباً بک یا أبا اسحاق! نشانه‌ای که میان تو و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود، چه شد؟ گفتم: شاید انگشتی که به من عنایت فرموده، می‌خواهی؟ گفت: جز آن را اراده نکرده‌ام، چون انگشتی را نگریست، همی گریست و بوسید و کتابت آن را که یا الله یا محمد یا علی بود، خواند. پس درباره آل ابی محمد از او پرسش کردم، گفت: به خدا سوگند! من همواره نور و ضیاء را در پیشانی محمد و موسی، دو فرزند حضرت عسکری نگرانم و اینک از جانب ایشان به سوی تو فرستاده شدم. اگر شایق دیداری، پنهان از کسان خود با من به سوی طایف، ساز رحیل کن. چون با او در خلال رمال وادی طایف رهسپار شدم، خیمه‌ای از موی بر تلی از رمل نمودار شد. او پیش رفته، استجازه نمود، آن‌گاه حضرت (م ح م د) بن الحسن - عج الله تعالی فرجه الشریف - از خیمه بیرون آمد. «و هو غلام أمرد، ناضع اللّون، واضح الجبین، أبلج الحاجب، مسنون الخدّ، أقتی الأنف، أشمّ أروع، كأنه غصن بان و كأنّ صفحہ غرّته کو کب درّی بخدّه الأيمن خال كأنه فتاتة مسک علی بیاض الفضة، فإذا برأسه و فرّه سحما سبطه تطالع شحمه أذنه. له سمت ما رأّت العیون

أقصد منه ولا أعرف حسناً و سكينه و حياء». و آن حضرت جوانی بود که در روی مبارکش مو نرویده بود، رنگ رخسارش صاف و روشن، پیشانی‌اش گشاده و نورانی، میان ابروانش گشاده، چهره مبارکش کشیده و هموار، میان بینی نازنیش برآمدگی بود و در نظر با بالای آن مساوی می‌نمود و در حسن و بها و نور و ضیا، بیننده را به شگفت می‌آورد. گویا پهنای پیشانی مبارکش ستاره‌ای درخشان است. در گونه راستش، خالی مانند ریزه مشک بر نقره خام بود، موی سر مبارکش، سیاه مجید و تا نرمه گوش رسیده بود، لکن آن را نپوشانده بود. هیأت نیک خوشی داشت که چشم هیچ هیأتی به آن اعتدال، تناسب، زیبایی و وقار ندیده است. چون مثال همایونش بر من نمودار شد، سویس شتاب گرفتم و خود را بر قدم‌هایش افکندم و به تمام اعضایش بوسه زدم، فرمود: مرحباً بک یا ابا اسحاق! هر آینه روزگار، قرب لقای تو را به من وعده داد، هر چند دار و دیار تو از من دور افتاده، لکن صورت تو همواره در آینه خیال من نمودار باشد. اینک خدا را بر آن چه از نعمت تلاقی نصیب کرده، سپاسگزارم. آن گاه از حال شیعیان و برادران دور و نزدیک من پرسش فرمود. عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! از آن زمان که حضرت عسکری علیه السلام بدورد جهان فانی گفته و جمال بی‌مثالت در سترات غیب نهفته، بر دوام سرگردان و برای سراغ تو، شهر به شهر دوام؛ شعر: هزار بادیه ای دوست در پی‌ات بدویدم سراغی از تو نکردم، نشانی از تو ندیدم گرچه پرسیدمت ای دوست ز هر رهگذری لیک نامد به کفم از تو نشانی، خبری بس دویدم ز پی‌ات زار به هر شهر و دیار نه سراغی ز تو کردم، نه بدیدم اثری تا این که خدا بر من منت نهاده و به درگاهت ارشاد فرمود. پس آن حضرت به یک سو تشریف برده، به من فرمود: «إِنَّ أُمَّي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَهْدَ إِيَّيْ أَنْ لَا أُؤْطَنَ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَخْفَاهَا وَ أَقْصَاهَا، إِسْرَاراً لِأَمْرِي وَ تَحْصِيناً لِمَحَلِّي مِنْ مَكَائِدِ أَهْلِ الضَّلَالِ مِنْ أَحْدَاثِ الْأُمَّمِ الضُّوَالِ. اعْلَمْ يَا أبا إِسْحَاقِ! أَنَّهُ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: يَا بَنِي إِنْ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لَمْ يَكُنْ لِيَخْلِي أَطْبَاقَ أَرْضِهِ وَ أَهْلَ الْجَدِّ فِي طَاعَتِهِ وَ عِبَادَتِهِ بِلَا حِجَّةٍ يَسْتَعْلَى بِهَا وَ إِمَامٌ يُؤْتَمُّ بِهِ وَ يَقْتَدَى بِسَبِيلِ سُنَنِهِ وَ مَنَاجِجِ قَصْدِهِ وَ أَرْجُوا يَا بَنِي! أَنْ تَكُونَ أَحَدٌ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ لِنَشْرِ الْحَقِّ وَ طِيِّ الْبَاطِلِ وَ إِعْلَاءِ الدِّينِ وَ إِطْفَاءِ الضَّلَالِ». به درستی که پدرم به من فرمود: جز در اراضی خفیه بعیده توطن نکنم، برای این که امر من از کید مردم ضلالت پیشه و مکر متمرّدین بدعت اندیشه نماند باشد. ای ابواسحاق! بدان که پدرم به من فرمود: به درستی که این گونه نبود که خدای تعالی طبقات زمین و بندگانش را بدون حجّت و امام بگذارد. ای پسر! امید من این است که تو، یکی از آنها باشی که خدا او را برای گشودن حقّ، و درهم پیچیدن باطل، بلند کردن رایت دین و خاموش کردن آتش گمراهی، مهیا فرموده است. تا این که فرماید: پدرم فرمود: «وَ كَأَنَّكَ بِالزَّيَاةِ الصِّيفِ وَ الْأَعْلَامِ الْبَيْضِ تَخْفِقُ عَلَى أَثْنَاءِ أَعْطَا مَا بَيْنَ الْحَطِيمِ وَ الزَّمْزَمِ وَ كَأَنَّكَ بترادف البيعة و تصافی الولاء، يتناظم عليك تناظم الدرّ في مثاني العقود و تصافق الأ-كفّ على جنبات الحجر الأسود تلوذ بفنائك من ملأ براهم الله من طهارة الولاء و نفاسه التربة، مقدسه قلوبهم من دنس التفاق، مهذبه أفندتهم من رجس، لينه عرائكهم للذنين خشنه ضرائبهم عن العدوان، واضحه بالقبول، أوجههم نصره بالفضل عيدانهم، يدينون بدين الحقّ و أهله. فإذا أشدّت أركانهم و تقوّمت أعاديهم، فدنت بمكائفتهم طبقات الأمم إلى بيعتك في ظلال شجرة دوحه بسقت أفنان غصونها على حافات بحيرة الطبرية، فعندها يتلألئو صبح الحقّ و ينجلى ظلام الباطل و يقصم الله بك الطغيان و يعيد معالم الايمان يظهر بك اسقام الأفاق و سلام الرفاق يودّ الطفل في المهد لو استطاع إليه نهوضاً و نواشط الوحش لو يجد نحوك مجازا تهتّر بك أطراف الدنيا بهجه و تهتّر بك أغصان العزّ نصره و تستقرّ بوا أنى العزّ في قرارها و توب شوارد الدّين إلى أوكارها يتهاطل عليك سحائب الظفر. فتخفق كلّ عدوّ و تنصر كلّ ولي فلا يبقى على وجه الأرض جيّار قاسط و لاجاحد عامط و لاشانى مبغض و لامعاند كاشح و من يتوكّل على الله، فهو حسبه، ق انّ الله بالغ أمره.» ای فرزند! چنان باشد که علم‌های زرد و رایات سفید در میان حطیم و زمزم بر فراز سر تو به جولان و جنبش درآید و پی در پی، اهل اخلاص و صفا، با تو بیعت نمایند؛ ایشان‌اند که برای قبول دین طینت پاک و برای دفع فتنه‌های مضلّین تسلّط و اقتدار دارند. در آن وقت، باغ‌های ملّت و دین، بار آورد، صبح حقّ، درخشان شود، خداوند به وسیله تو، ظلم و طغیان را از روی زمین براندازد و به جهت امن و امان را در اطراف جهان، انبساط دهد. مرغان دین مبین به آشیان خود پرواز نمایند و باران فتح و ظفر، بساتین ملّت را

خرّم سازد. پس همه دشمنان را هلاک کنی و دوستان را یاری دهی تا این که هیچ ستمکار بدکار و دشمن کینه‌دار و معاند منافق باقی نماند، هر کس بر خدا توکل کند و امور خود به او گذارد، خدا برایش کفایت نماید و امر خویش، به نهایت رساند. آن‌گاه به کتمان مجلس جز برای برادران راستگو در دین امر فرمود. گفت: زمانی در خدمت آن حضرت، انوار معارف و حکم، از مشکات هدایتش اقتباس نمودم. سپس از بیم ضایع شدن بازماندگان اهواز، رخصت انصراف خواستم، در حالی که از خیال فراقش، دیده گریان و دل سوزان بود. آن حضرت، رخصت بخشید و در حَقم دعای خیر فرمود. چون بامداد برای وداع و تجدید عهد، حضور انور شرفیاب شدم، بیش از پنجاه هزار درهم نزد من بود که بر حضرت عرضه داشته، استدعای قبول نمودم. پس تبسم نموده، فرمود: یا اباسحاق! در این سفر، بیابان‌ها پیش روی تو است، در سفر خویش به این مال استعانت جوی! گفت: از خدمت آن حضرت مرخص شده، عودت نمودم، در حالی که خدا را بر آن نعمت عظمی سپاس می‌گذاردم و دانستم که خدا زمین را از حجت خویش، خالی نگذارد.

[روایت حمیری]

۳ رفره طبرسی در احتجاج (۵۸۲) از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری روایت کرده که توییعی از ناحیه مقدسه، شرف صدور یافت که حضرت حجّه بن الحسن - عجل الله فرجه الشریف - کیفیت دعا، سلام و صلوات و توسّل به آن حضرت را که عین بشارت است، تعلیم فرموده‌اند. بعد از بیان مسایل بسیاری که ما آن‌ها را در نجه چهارم از عبقریه چهاردهم از بساط پنجم، ذکر می‌نماییم، گفت که چنین مرقوم بود: «لا لأمر الله تعقلون و لا من اولیائه تقبلون حکمه بالغه فما تغن النذر عن قوم لا یؤمنون السّلام علینا و علی عباد الله الصّالحین إذا أردتم التوجه بنا إلى الله تعالی و الینا فقولوا کما قال الله تعالی: سلام علی آل یس، السّلام علیک یا داعی الله و ربّانی آیاته... إلى آخر التّسلیمات المرقومات فی البحار. ثمّ تدعی بهذا الدّعاء: اللهم انی استلک أن تصلّی علی محمّد نبی رحمتک و کلمه نورک و إن تملأ قلبی نور الیقین و صدری نور الایمان و فکری نور الثّبات و عزّی نور العلم و قوتی نور العمل و لسانی نور الصدق و دینی نور البصائر من عندک و بصری نور الضّیاء و سمعی نور الحکمه و مودّیتی نور الموالاه لمحمّد و اله حتّی القاک و قد وفیت بعهدک و میثاقک فتسعنّی رحمتک یا ولی الحمید! اللهم صلّ علی محمّد بن الحسن حجتک فی أرضک و خلیفتک فی بلادک و الدّاعی إلى سبیلک و القائم بقسطک و الثّائر بامرک ولی المؤمنین و بوار الکافرین و مجلّی الظّلمه و منیر الحقّ و السّیاطع بالحکمه و الصّیّدق و کلمتک التّامه فی أرضک المرتقب لخائف و الولی النّاصح سفینه النّجاه و علم الهدی و نور أبصار الوری و خیر من تقمّص و ارتدی و مجلّی العمی، الّذی یملاء الأرض عدلاً و قسطاً، کما ملئت جوراً و ظلماً أنّک علی کلّ شیء قدير. اللهم صلّ علی ولیک و ابن اولیائک الذّین فرضت طاعتهم و اوجبت حقهم و اذهبت عنهم الرّجس و طهّرتهم تطهیراً. اللهم انصره و انتصر به لدینک و انصر به اولیائک و اولیائه و شیعه و انصاره و اجعلنا منهم. اللهم اعذه من شرّ کلّ باغ و طاغ و من شرّ جمیع خلقک و احفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و أحرسه و امنعه من أن یوصل الیه بسوء و احفظ فیهِ رسولک و آل رسولک و أظهر به العدل و أیده بالنّصر و انصر ناصریه و اخذل خاذلیه و أقصم به جابره الکفر و أقتل به الکفّار و المنافقین و جمیع الملحدین حیث کانوا من مشارق الأرض و مغاربها و برّها و بحرّها و املاء به الأرض عدلاً و أظهر به دین نبیک. و أجعلنی اللهم من أنصاره و أعوانه و اتباعه و شیعتہ و أرنی فی آل محمّد ما یأملون و فی عدوّهم ما یحذرون اله الحقّ. امین یا ذالجلال و الإکرام یا أرحم الرّاحمین!» [روایات دیگر] ۴ رفره از جمله بشارت ظهور خود، به احمد بن اسحاق قمی است، چنان که روایت آن، در یاقوته یازدهم از عبقریه اول از بساط چهارم، ذکر خواهد شد. از جمله بشارت از ظهور خود، به علی بن مهزیار اهوازی است، چنان که روایت آن در مکاشفه نهم از عبقریه هفتم از بساط چهارم، ذکر خواهد شد. از جمله بشارت ظهور خود، به عیسی بن مهدی جوهری است، چنان که روایت آن در یاقوته هشتم از عبقریه دوم از بساط چهارم خواهد آمد. از جمله بشارت

ظهور خود به راشد همدانی اسدآبادی است، چنان‌که روایت آن در یاقوته پنجم، از عبقریه هفتم از بساط چهارم ذکر خواهد شد. از جمله؛ بشارت ظهور خود به ازدی است؛ چنان‌که روایت آن در یاقوته دوم، از عبقریه دوم، از بساط چهارم خواهد آمد. از جمله بشارت ظهور خود را به یعقوب بن یوسف ضرباب اصفهانی است، چنان‌که روایت آن در یاقوته سوم، از عبقریه سوم، از بساط چهارم ذکر خواهد شد، ان شاء الله تعالی بعون الله و حسن توفيقه. قد تمّ تألیف هذا البساط من الكتاب المستطاب المسمی بالعبقری الحسان فی احوال مولینا صاحب الزّمان - علیه صلوات الله المسکک الدیان - فی یوم الخامس عشر من شهر شعبان المعظم فی العام الخامس و الأربعین بعد الالف و ثلاثمائة من الهجرة النبویة، علی مهاجرها الآف الثناء و التحیة فی المشهد المقدّس الرضویه و لقد منّ الله علی بتشرّف کتابه هذا الكتاب الشریف و فرغت من جزئه هذا فی یوم التاسع من شهر رجب المرّجب سنه ۱۳۶۴ و أنا العبد المحتاج الی ربّه الغنی محمد علی الحائری.

پی نوشت ها

[(۱ تا ۱۳۵)]

(۱) در چاپ فعلی بحار الانوار، ر.ک: ج ۵۱ به بعد. (۲) سوره بقره، آیه ۳-۱. (۳) کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، دار الکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۱۸. (۴) سوره یونس، آیه ۲۰. (۵) کمال الدین، ج ۱، ص ۱۷؛ ج ۲، ص ۳۴۰. (۶) سوره بقره، آیه ۳. (۷) سوره مجادله: آیه ۲۲. (۸) سوره مجادله: آیه ۲۲. (۹) سوره بقره، آیه ۱۴۸. (۱۰) ر.ک: الإحتجاج، دارالنعمان، ج ۲، ص ۲۴۹. (۱۱) التفسیر العیاشی، النصر محمد بن مسعود بن عباس السلمی السمرقندی، به کوشش سیدهاشم رسولی محلاتی، مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، ج ۱، ص ۶۵. (۱۲) الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، به کوشش علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق، تهران، ص ۲۸۲. (۱۳) ر.ک: الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۷۷؛ مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۴۰۹. (۱۴) ر.ک: الغیبه، ص ۳۱۳. (۱۵) ر.ک: کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۵۴. (۱۶) ر.ک: کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۷۲. (۱۷) ر.ک: دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری شیعی، نشر مؤسسه البعثه، قم، ۱۴۱۳، ص ۵۶۲. (۱۸) ر.ک: الغیبه، ص ۲۴۱. (۱۹) ر.ک: التفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۶. (۲۰) الإحتجاج، ج ۲، ص ۲۴۹. (۲۱) ر.ک: الإحتجاج، احمد بن علی طبرسی، به کوشش محمد باقر خراسان، دارالنعمان، ج ۲، ص ۲۴۹. (۲۲) فأتیحت و در نسخه دیگر فأنتجب (۲۳) خریف: پاییز. (۲۴) الغیبه، نعمانی، ص ۳۱۲. (۲۵) سوره آل عمران، آیه ۸۳. (۲۶) تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳. (۲۷) همان. (۲۸) تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۶. (۲۹) يجب الله علیه (۳۰) تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳. (۳۱) سوره نساء، آیه ۱۵۹. (۳۲) تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۵۸ و نیز ر.ک: بحار الانوار، ج ۹، ص ۱۹۵؛ ج ۱۴، ص ۳۴۹؛ ج ۵۳، ص ۵۰. (۳۳) ویحکک: وای بر تو! (۳۴) سوره اعراف، آیه ۱۵۹. (۳۵) روضه الواعظین، محمد بن فتال نیشابوری، به کوشش سید محمد مهدی و سید حسن خراسان، نشر رضی، قم، ص ۲۶۶. (۳۶) ر.ک: دلائل الامامه، ص ۴۶۳. (۳۷) تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱. (۳۸) روضه الواعظین محمد بن فتال النیشابوری، ص ۲۶۶. (۳۹) دلائل الامامه، ص ۴۶۳. (۴۰) سوره انفال، آیه ۳۹. (۴۱) الکافی، ج ۸، ص ۲۰۱، پاورقی شماره ۴. (۴۲) التفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۱. (۴۳) مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۶۶. (۴۴) الکافی، ج ۸، ص ۲۰۱، پاورقی شماره ۴. (۴۵) سوره توبه، آیه ۳۴. (۴۶) الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲. (۴۷) التفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۸۷. (۴۸) کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۰. (۴۹) تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸۹. (۵۰) کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ص ۶۷۰. (۵۱) بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴ - ۵۲. (۱) سوره هود، آیه ۸. (۵۳) الکافی، شیخ کلینی، ج ۸، ص ۳۱۳. (۵۴) الغیبه، ص ۳۱۵. (۵۵) تأویل الآیات فی فضائل العتره الطاهره، شرف الدین علی الحسینی، ج ۱، ص ۲۲۳. (۵۶) تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، ج ۲، ص ۵۷ و ۱۴۰. (۵۷) تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۴۶. (۵۸) تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ ج ۲، ص ۲۰۵. (۵۹) کافی، ج ۸، ص ۳۱۳. (۶۰) تفسیر القمی، علی

بن ابراهیم القمی؛ ج ۱، ص ۳۲۳. ۶۱) سوره بقره: آیه ۲۱۳. ۶۲) سوره نحل: آیه ۱۲۰. ۶۳) سوره فاطر: آیه ۲۴. ۶۴) سوره رعد: آیه ۳۰. ۶۵) سوره یوسف: آیه ۴۵. ۶۶) سوره هود: آیه ۸. ۶۷) سوره جاثیه: آیه ۲۸. ۶۸) سوره هود: آیه ۸. ۶۹) سوره یوسف، آیه ۱۱۰. ۷۰) دلائل الامامة، ص ۴۷۱. ۷۱) سوره یوسف: آیه ۱۱۰. ۷۲) سوره حدید، آیه ۱۷. ۷۳) کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸. ۷۴) تأویل الآيات الظاهرة، ج ۲، ص ۶۶۳. ۷۵) الغیبة، شیخ طوسی، مؤسسه معارف اسلامی، قم، ۱۴۱۱ق، ص ۱۷۵. ۷۶) الکافی، ج ۷، ص ۱۷۴. ۷۷) سوره سبأ، آیه ۵۲-۵۱. ۷۸) رک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۶. ۷۹) همان. ۸۰) تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۲۸. ۸۱) الغیبة، ص ۳۰۴. ۸۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۵. ۸۳) تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۶. ۸۴) تأویل الآيات الظاهرة، ج ۲، ص ۴۷۸. ۸۵) سوره غافر، آیه ۵-۸۴. ۸۶) سوره نساء، آیه ۱۸. ۸۷) سوره یونس، آیه ۹۱. ۸۸) سوره سجده، آیه ۲۹. ۸۹) سوره سجده: آیه ۲۹. ۹۰) رک: تأویل الآيات الظاهرة، ج ۲، ص ۴۴۵. ۹۱) تأویل الآيات الظاهرة، ج ۲، ص ۵۴۲؛ در حدیث به جای سی هزار، ثلاثون الف الف آمده است که سی هزار هزار باشد، در نسخه چاپ جامعه مدرسین نیز حم به معنای حمیم آمده است. ۹۲) العمدة، ابن البطریق الاسدی الحلبي، به کوشش جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۰۷ق، ص ۴۲۹. ۹۳) سوره عصر، آیات اول تا آخر. ۹۴) کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۶ و نیز رک: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۱۴. ۹۵) سوره لیل، آیات ۲-۱. ۹۶) تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۵. ۹۷) تأویل الآيات الظاهرة، ج ۲، ص ۸۰۷. ۹۸) سوره الاسراء: آیه ۴. ۹۹) سوره اسراء: آیه ۴. ۱۰۰) سوره اسراء: آیه ۴. ۱۰۱) سوره اسراء: آیه ۷. ۱۰۲) سوره اسراء: آیه ۸. ۱۰۳) تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۴. ۱۰۴) سوره انبیاء: آیه ۱۲. ۱۰۵) سوره انبیاء: آیات ۱۵ - ۱۰۶) تفسیر القمی، ج ۲، ص ۶۸. ۱۰۷) سوره حج، آیه ۳۹. ۱۰۸) تفسیر القمی، ج ۲، صص ۶-۸۵. ۱۰۹) سوره حج، آیه ۶۰. ۱۱۰) تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۷. ۱۱۱) سوره حج، آیه ۴۱. ۱۱۲) تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۷. ۱۱۳) سوره نمل، آیه ۶۲. ۱۱۴) تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۹. ۱۱۵) سوره طه، آیه ۱۱۳. ۱۱۶) تفسیر القمی، ج ۲، ص ۶۵. ۱۱۷) مأه منقبة، محمد بن احمد بن شاذان قمی، ص ۳۸. ۱۱۸) مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۱. ۱۱۹) الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۴۷ - ۱۴۸. ۱۲۰) تفسیر فرات الکوفی، ص ۷۴؛ تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ص ۹۸. ۱۲۱) مقتضب الاثر، ص ۲۳ و ۲۴. ۱۲۲) الغیبة، محمد بن ابراهیم النعمانی، ص ۹۳. ۱۲۳) کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۳۹. ۱۲۴) کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۵۲. ۱۲۵) رک: کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۵۳ - ۱۵۱؛ الجواهر السنیة، صص ۲۸۴ - ۲۸۳؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۳۲۳ - ۳۲۲. ۱۲۶) المحتضر، حسن بن سلیمان الحلبي، ص ۹۱ - ۹۰. ۱۲۷) اجنحه: بالها. جمع جناح. ۱۲۸) رک: کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۷۳ - ۷۰؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۳ - ۳۰۱. ۱۲۹) کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۱۸ - ۱۱۴. ۱۳۰) کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۳۸ - ۱۳۶. ۱۳۱) سوره زخرف: آیه ۲۸. ۱۳۲) کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۱۸ - ۲۱۳. ۱۳۳) انجاز: محقق کردن. ۱۳۴) کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۴۸ - ۲۴۵. ۱۳۵) سوره زخرف: آیه ۲۸.

[(۲۹۲ تا ۱۳۶)]

۱۳۶) سوره حج: آیه ۷۸. ۱۳۷) هود: ۸۰. ۱۳۸) قمر: ۱۰. ۱۳۹) مائده: ۲۵. ۱۴۰) کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۵۱. ۱۴۱) علل الشرايع، ج ۱، ص ۷ - ۵. ۱۴۲) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۹ - ۲۳۷. ۱۴۳) کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۰۶ - ۱۰۵. ۱۴۴) کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۱۱ - ۱۱۰. ۱۴۵) کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۵۶. ۱۴۶) سوره احزاب: آیه ۳۳. ۱۴۷) کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۸۶ - ۱۸۵. ۱۴۸) همان، صص ۲۴۵ - ۲۴۴. ۱۴۹) رک: کفایة المهتدی، [گزیده، حدیث هشتم، ص ۵۷. ۱۵۰) رک: الامالی، شیخ صدوق، ص ۷۳۱؛ الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیة، ص ۲۳۵ - ۲۳۴. ۱۵۱) الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیة، ص ۲۹۰. ۱۵۲) سوره بقره، آیه ۱۵۶. ۱۵۳) کمال

الدين و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۱ - ۳۰۸ (۱۵۴) عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۰ - ۴۸ (۱۵۵) الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۸ - ۶۷ (۱۵۶) الغيبة، شيخ طوسي، ص ۱۴۶ - ۱۴۳ (۱۵۷) الغيبة، محمد بن ابراهيم نعماني، ص ۶۶ - ۶۲ (۱۵۸) الاختصاص، شيخ مفيد، ۲۱۲ - ۲۱۰ (۱۵۹) الكافي، ج ۱، ص ۵۲۹ - ۵۲۷ (۱۶۰) اثبات الوصيه الامام علي بن ابي طالب (ع)، ص ۲۷۱ (۱۶۱) فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۴۱ - ۱۳۶ (۱۶۲) عيون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۵۱ - ۵۰ (۱۶۳) عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۱ (۱۶۴) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۳۱۴ - ۳۱۳ (۱۶۵) تأويل الايات الظاهرة، ص ۲۱۱ - ۲۱۰ (۱۶۶) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۳۱۱ (۱۶۷) عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۲ - ۵۱ (۱۶۸) ر.ك: بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۱؛ اعلام الوري بأعلام الهدى، ج ۲، ص ۱۷۸ (۱۶۹) فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۴۱ - ۱۳۶ (۱۷۰) اثبات الوصيه للامام علي بن ابي طالب (ع)، ص ۲۶۸ (۱۷۱) ر.ك: كفاية المهتدي [گزیده، ص ۴۳، حديث چهارم (۱۷۲) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۳۰۷ - ۳۰۵؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۹۳ (۱۷۳) عيون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۴۸ - ۴۷ (۱۷۴) الاحتجاج، ج ۲، صص ۱۳۷ - ۱۳۶ (۱۷۵) فرائد السمطين، ج ۲، صص ۱۴۱ - ۱۴۰ (۱۷۶) بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۱۰ (۱۷۷) الغيبة، شيخ طوسي، صص ۱۳۵ - ۱۳۴ (۱۷۸) الغيبة، محمد بن ابراهيم النعماني، صص ۵۳ - ۵۲ (۱۷۹) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۲۳۲ (۱۸۰) الأمالي، شيخ صدوق، ص ۴۸۶ (۱۸۱) ر.ك: الكافي، ج ۱، ص ۲۸۱، علل الشرايع، ج ۱، صص ۱۷۲ - ۱۷۱ (۱۸۲) در اصل «أن اطرق و» را ندارد (۱۸۳) حجر / ۹۹ (۱۸۴) در اصل: تخافنّ احداً (۱۸۵) اصل تخافنّ احداً (۱۸۶) كمال الدين، ج ۱، ص ۲۶۹ (۱۸۷) الكافي، ج ۱، ص ۵۳۴ (۱۸۸) علل الشرايع، ج ۱، ص ۱۶۰ (۱۸۹) همان (۱۹۰) ر.ك: الأمالي، شيخ طوسي، ص ۴۱۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵؛ ص ۳۲۱ (۱۹۱) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۱۷۰ - ۱۶۹ (۱۹۲) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۱۹۰ - ۱۸۷ (۱۹۳) اقبال الأعمال، ص ۵۰۷ (۱۹۴) بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۳۸۴ - ۱۹۵ (۱۹۵) سعد السعود، صص ۳۵ - ۳۴ (۱۹۶) حجر، ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ (۱۹۷) سورة حجر، آيه ۳۸ و ۳۷ (۱۹۸) اقبال الأعمال، ص ۵۰۸ (۱۹۹) بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۲۱۳ (۲۰۰) الغيبة، ص ۲۴ (۲۰۱) كتاب مقدس عهد عتيق و عهد جديد، ص ۲۵ (۲۰۲) سورة حج، آيه ۴۷ (۲۰۳) كتاب مقدس عهد عتيق و عهد جديد، صص ۲۷ - ۲۶ (۲۰۴) سورة اعراف، آيه ۱۵۷ (۲۰۵) سورة صف، آيه ۹ (۲۰۶) مقتضب الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۲۸ - ۲۳ (۲۰۷) كتاب مقدس عهد عتيق و عهد جديد، ص ۱۵۴۵ - ۱۵۳۸ (۲۰۸) كتاب مقدس عهد عتيق و عهد جديد، صص ۱۵۶۸ - ۱۵۶۷ (۲۰۹) الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۸ (۲۱۰) سورة انبياء، آيه ۱۰۵ (۲۱۱) تفسير القمي، ج ۲، ص ۷۷ (۲۱۲) تفسير القمي، ج ۲، ص ۱۲۶ (۲۱۳) مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۷، ص ۱۱۹ (۲۱۴) كتاب مقدس عهد عتيق و عهد جديد، ص ۱۰۳۰ (۲۱۵) همان، ص ۱۰۳۸ (۲۱۶) كتاب مقدس عهد عتيق و عهد جديد، صص ۱۰۸۴ - ۱۹۹ (۲۱۷) كتاب مقدس عهد عتيق و عهد جديد، صص ۱۶۳۰ - ۱۶۲۹ (۲۱۸) الزام الناصب في اثبات الحجّة الغائب، ج ۱، ص ۱۹۹ - ۱۹۷ (۲۱۹) تائه: گردنکش (۲۲۰) الزام الناصب في اثبات الحجّة الغائب، ج ۱، صص ۱۷۹ - ۱۷۸ (۲۲۱) كتاب مقدس عهد عتيق و عهد جديد، ص ۱۲۷۴ (۲۲۲) ر.ك: الزام الناصب في اثبات الحجّة الغائب، ج ۱، ص ۲۰۲ - ۱۹۹ (۲۲۳) اصل: دو، گویا ده صحيح باشد (۲۲۴) اصل: شش هفت ساله‌ای (۲۲۵) ر.ك: الزام الناصب في اثبات الحجّة الغائب، ج ۱، ص ۲۰۹ - ۲۰۷ (۲۲۶) كتاب مقدس عهد عتيق و عهد جديد، ص ۱۶۵۱ (۲۲۷) ر.ك: كمال الدين و تمام النعمة ج ۱، ص ۲۹۱ (۲۲۸) كتاب مقدس عهد عتيق و عهد جديد، ص ۱۶۴۵ (۲۲۹) سورة ضحى، آيه ۵ (۲۳۰) بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۵۰ (۲۳۱) الزام الناصب في اثبات الحجّة الغائب، ج ۱، ص ۱۹۷ - ۱۹۳ (۲۳۲) كتاب امس نبی در كتاب مقدس نیست (۲۳۳) الزام الناصب في اثبات الحجّة الغائب، ج ۱، صص ۱۹۳ - ۱۹۲ (۲۳۴) سورة آل عمران، آيه ۱۹ (۲۳۵) سورة توبه، آيه ۳۳ (۲۳۶) سورة انفال، آيه ۳۹ (۲۳۷) الزام الناصب في اثبات الحجّة الغائب، ج ۱، ص ۱۹۲ - ۱۹۰ (۲۳۸) الزام الناصب في اثبات الحجّة الغائب، صص ۱۸۹ - ۱۸۸ (۲۳۹) كتاب مقدس عهد عتيق و عهد جديد، ص ۱۶۲۵ - ۱۶۲۱ (۲۴۰) سورة توبه، آيه ۳۳ (۲۴۱) كتاب مقدس عهد عتيق و عهد جديد، ص ۱۶۵۷ (۲۴۲) كتاب مقدس عهد عتيق و عهد جديد، ص ۱۵۸۵ (۲۴۳) الكافي، ج ۱، صص ۵۲۶ - ۵۲۵ (۲۴۴) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۳۱۵ - ۳۱۳ (۲۴۵)

عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۹ - ۶۷. ۲۴۶) علل الشرایع، ج ۱، ص ۹۸ - ۹۶. ۲۴۷) الغیبه، شیخ طوسی، صص ۱۵۵ - ۱۵۴. ۲۴۸) الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۶۰ - ۵۸. ۲۴۹) الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۹۸ - ۳۹۶. ۲۵۰) الکافی، ج ۱، ص ۵۲۶. ۲۵۱) کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، [انجیل متی، صص ۵۸ - ۵۷. ۲۵۲) انیس الاعلام فی نصره الاسلام، ج ۲، صص ۱۷۳ - ۱۷۲. ۲۵۳) انیس الاعلام فی نصره الاسلام، ج ۲، ص ۱۷۳. ۲۵۴) انیس الاعلام فی نصره الاسلام، ج ۲، ص ۱۷۳. ۲۵۵) نوادر المعجزات، ص ۱۰۳. ۲۵۶) ر.ک: خصال، ص ۴۱۳، ۵۷۴؛ الاختصاص، ص ۳۵۶؛ الأمالی، شیخ مفید، ص ۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۴۳، ص ۲۱۷ و... ۲۵۷) سوره انفال، آیه ۳۳. ۲۵۸) انیس الاعلام فی نصره الاسلام، ج ۲، ص ۱۷۳. ۲۵۹) سوره آل عمران، آیه ۱۱۰. ۲۶۰) کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، [انجیل متی، صص ۵۸ - ۵۷. ۲۶۱) کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، [انجیل مرقس، ص ۱۰۵. ۲۶۲) کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، [انجیل لوقا]، ص ۱۷۵. ۲۶۳) کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۸۲؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۸. ۲۶۴) سوره بقره، آیه ۱۴۸. ۲۶۵) الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۷۷. ۲۶۶) بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۱۸۲، جلد ۵۲، ص ۳۲۱. ۲۶۷) کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۵۶. ۲۶۸) الغیبه محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۵. ۲۶۹) کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، [انجیل یوحنا]، ص ۲۳۰. ۲۷۲) سوره ابراهیم، آیه ۴. ۲۷۳) آل عمران، آیه ۵۵. ۲۷۴) سوره نجم، آیه ۴. ۲۷۵) کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۴؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۹۰، ح ۱۳. ۲۷۷) سوره رعد، آیه ۴. ۲۷۸) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۷۴، ح ۱. ۲۷۹) سوره کهف، آیه ۹۰. ۲۸۰) سوره احقاف، آیه ۱۵. ۲۸۱) بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۴، ح ۱۸. ۲۸۲) انفال، آیه ۱۷. ۲۸۳) سوره اسری، آیه ۶۵. ۲۸۴) کامل الزیارات، ص ۲۸۴ و ۳۲۰. ۲۸۵) سوره حجرات، آیه ۱۳. ۲۸۶) بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱، ح ۲۴، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۳۰، ح ۱۶. ۲۸۷) سوره توبه، آیه ۳۳، سوره فتح، آیه ۲۸، صف، آیه ۹. ۲۸۸) کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۶. ۲۸۹) همان، ص ۳۴۵. ۲۹۰) کفایه الاثر فی النص الائمه الاثنی عشر، ص ۲۷۱. ۲۹۱) فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۳۷. ۲۹۲) بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۴۱، ح ۲۰۵ و ص ۳۹۱، ح ۲.

[(۲۹۳ تا ۴۰۵)]

۲۹۳) سوره نور، آیه ۵۵. ۲۹۴) سوره توبه، آیه ۳۳. ۲۹۵) سوره توبه، آیه ۳۲. ۲۹۶) سوره انفال، آیه ۳۹. ۲۹۷) مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۹. ۲۹۸) زمر آیه ۶۹. ۲۹۹) سوره حدید، آیه ۱۷. ۳۰۰) سوره اسری، آیه ۳۳. ۳۰۱) انیس الاعلام فی نصره الاسلام، ج ۲، صص ۱۴۳ - ۱۴۲. ۳۰۲) وسائل الشیعہ، ج ۲۷، ص ۳۴. ۳۰۳) زبده المعارف فی اصول العقائد، ص ۶۴۴. ۳۰۴) الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸. ۳۰۵) سوره حدید، آیه ۱۷. ۳۰۶) در حاشیه کتاب شریف نجم الثاقب از مرحوم محدث، در این زمینه چنین آمده است: از اغلاط فاحشه جمله‌ای از معاصرین، نسبت کتاب تذکره الائمه است به علامه مجلسی؛ چنانچه در رساله فیض قدسی توضیح نموده‌ام که پاره‌ای از تلامذه آن مرحوم، خصوصاً جناب عالم کامل میر محمد حسین امام جمعه، سبط آن مرحوم و وصی در اتمام بعضی از تصانیف او، ضبط تمام مؤلفات عربی و فارسی و عدد ابیات کتاب آن جناب را کردند در رساله علیحده‌ای، حتی انشاءات و رسایل مختصره آن مرحوم را؛ با این حال ذکر نکردند این کتاب را. و چگونه می‌شود با آن همه اهتمام و مصاحبت سالها تا وقت وفات، از نظر ایشان ساقط شود و شاهد احسن از این، آن که فاضل خبیر میزرا عبدالله اصفهانی، تلمیذ ارشد آن مرحوم، در ریاض العلماء کتاب مذکور را از کتب مجهوله که مؤلفش معلوم نیست، شمرده و این موضع از ریاض را در حیات استاد خود نوشته و با آن طول باع در اطلاع بر ارباب مصنفات، نشود تصنیف استادش بر او مخفی بماند و فاضل عالم معاصر خوانساری ایده الله تعالی در روایات الجنات نسبت داده آن را به ملا محمد باقر بن ملا محمد تقی لاهیجی، معاصر علامه مجلسی رحمهم الله؛ نجم الثاقب، ج ۱، ص ۱۰۲. ۳۰۷) بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶۳ - ۱۶۲. ۳۰۸) کنز الفوائد، ص ۵۲۸ - ۵۲۷. ۳۰۹)

مقتضب الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۱۴ - ۱۱؛ الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم، ج ۲، صص ۱۴۷ - ۱۴۶؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۳۱۷ - ۳۱۰. مقتضب الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۴۱ - ۴۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۱۶۴ - ۱۶۳. بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۱۶۳ - ۳۱۱. بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۲۱۳ - ۲۱۲. ۳۱۳. الغيبة، صص ۱۴۷ - ۱۴۶. ۳۱۴. عيون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۵۶ - ۵۵. ۳۱۵. سورة نور، آيه ۵۵. ۳۱۶. الخرائج واالجرايح، صص ۱۱۳۷ - ۱۱۳۳؛ كمال الدين و تمام النعمة، صص ۵۲۸ - ۵۲۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۱۹۵ - ۱۹۲. ۳۱۷. الغيبة، صص ۷۵ - ۷۴؛ مدينة المعاجز، ج ۱، صص ۵۰۱ - ۴۹۹؛ كتاب سليم بن قيس، صص ۲۵۴ - ۲۵۲. ۳۱۸. ر.ك: بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۳۷۰. ۳۱۹. كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۳۰۴. ۳۲۰. كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۳۱۰. ۳۲۱. كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۳۰۱ - ۳۹۹؛ بحار الانوار، ج ۴۶، صص ۲۰۲ - ۲۰۱. ۳۲۲. كفاية الاثر، صص ۲۹۸. ۳۲۳. سورة اعراف، آيه ۲. ۳۲۴. بحار الانوار، ج ۴۶، صص ۲۰۲. ۳۲۵. ر.ك: عيون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۵۶؛ الخصال، صص ۴۷۵؛ كمال الدين و تمام النعمة، صص ۲۶۲؛ كفاية الاثر، صص ۴۶. ۳۲۶. كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۱۶ - ۱۱؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۲۸۵ - ۲۸۳. ۳۲۷. ر.ك: كمال الدين و تمام النعمة، صص ۲۶۵ - ۲۶۴؛ عيون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۶۳ - ۶۲؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۲۰۵ - ۲۰۴. ۳۲۸. فرائد السمطين، ج ۲، صص ۱۵۲ - ۱۵۱. ۳۲۹. ر.ك: كشف الغمه في معرفة الائمة، صص ۳۱۲. ۳۳۰. ر.ك: كشف الغمه، ج ۳، صص ۳۱۴. ۳۳۱. فرائد السمطين، ج ۱، صص ۳۵۴. ۳۳۲. نور. ۳۳۳. فرائد السمطين، ج ۲، صص ۱۳۹؛ الاستنصار في النص على الائمة الاطهار، صص ۱۸. ۳۳۴. زشت، ناپسند. ۳۳۵. مناقب آل ابي طالب ج ۱، صص ۲۵۲. ۳۳۶. فرائد السمطين، ج ۲، صص ۳۱۲. ۳۳۷. كمال الدين و تمام النعمة، صص ۲۳۶ و ۲۴۰. ۳۳۸. عيون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۶۰؛ كمال الدين و تمام النعمة، صص ۲۴۱ - ۲۴۰. ۳۳۹. التحصين لاسرار مازاد من اخبار كتاب اليقين، صص ۳۶۳. ۳۴۰. ر.ك: بصائر الدرجات، صص ۶۹؛ الامالي، شيخ طوسي، صص ۵۷۸؛ مناقب علي بن ابي طالب؛ ابن شهر آشوب، ج ۱، صص ۲۵۱؛ بحار الانوار، ج ۲۳، صص ۱۳۹. ۳۴۱. مائة منقبة من مناقب امير المؤمنين، صص ۷۷ - ۷۶؛ بحار الانوار، ج ۲۳، صص ۱۱۰. ۳۴۲. دشت، بيابان. ۳۴۳. بصائر الدرجات، صص ۷۱؛ الامامة والتبصرة من الحيرة ابن بابويه قمى، صص ۴۴؛ مناقب الامام امير المؤمنين، محمد بن سليمان كوفى، صص ۴۲۶. ۳۴۴. العمدة، ابن البطريق، صص ۳۰۸؛ الطرائف، صص ۱۳۱؛ تفسير القمى، ج ۲، صص ۸۷. ۳۴۵. عيون اخبار الرضا، ج ۱، صص ۳۰. ۳۴۶. ينابيع المودة لذوى القربى، ج ۱، صص ۷۸ و ج ۲، صص ۲۵۴ و ج ۳، صص ۱۴۱. ۳۴۷. كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۲۲؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۲۸۷. ۳۴۸. ر.ك: خلاصه عباقيات الانوار، ج ۱، صص ۲۱۱. ۳۴۹. كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۱۸۲ - ۱۸۱؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۳۴۶ - ۳۴۵. ۳۵۰. سورة نور، آيه ۳۵. ۳۵۱. ر.ك: تفسير فرات الكوفى، صص ۲۸۲. ۳۵۲. سورة نور، آيه ۳۵. ۳۵۳. ر.ك: كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۲۱۸ - ۲۱۷. ۳۵۴. كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۳۳ و ۱۱۸؛ مونية المعاجز، ج ۲، صص ۳۹۱؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۳۲۶ - ۳۲۵. ۳۵۵. كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۱۱۱ - ۱۱۰. ۳۵۶. الصراط المستقيم، ج ۲، صص ۱۴۲؛ كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۱۰۶؛ مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، صص ۲۵۵. ۳۵۷. مقتضب الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۲۴ - ۲۳. ۳۵۸. ر.ك: مائة منقبة من مناقب امير المؤمنين، صص ۳۹؛ الغيبة، شيخ طوسي، صص ۱۴۸؛ الاربعون حوثياً، صص ۴؛ الطرائف، صص ۱۷۳. ۳۵۹. ر.ك: قرب الاسناد، صص ۸؛ خلاصه عباقيات الانوار، ج ۴، صص ۱۲؛ مستدرک الصحيحين، ج ۲، صص ۳۴۳؛ ذخائر العقبى، صص ۲۰. ۳۶۰. ر.ك: خلاصه عباقيات الانوار، ج ۴، صص ۲۰۸ - ۲۰۷. ۳۶۱. الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع و الزندقه، صص ۲۲۸. ۳۶۲. ر.ك: مسند زيد بن علي، صص ۴۶۴؛ عيون اخبار الرضا، ج ۱، صص ۳۴؛ كمال الدين و تمام النعمة، صص ۲۳۵؛ معانى الاخبار، صص ۹۰. ۳۶۳. ر.ك: العدد القوية، صص ۸۰؛ الخصال، صص ۴۶۷؛ كنز العمال، ج ۱۲، صص ۳۳. ۳۶۴. ر.ك: روضة الواعظين، صص ۲۶۱؛ كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۲۵ - ۲۴؛ الخصال، صص ۴۶۷. ۳۶۵. ر.ك: الاستنصار، صص ۲۵ - ۲۴؛ مقتضب الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۴، كنز العمال،

ج ۱۲، ص ۳۳. ۳۶۶) ر.ك: الصراط المستقيم، ج ۲، ص ۱۲۱؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۰؛ اعلام الوری بأعلام الهدى ج ۲، ص ۱۶۴. ۳۶۷) ر.ك: كشف الغمّة في معرفة الاثمة، ص ۳۱۲. ۳۶۸) ر.ك: كشف الغمّة في معرفة الاثمة، ج ۳، ص ۳۱۴. ۳۶۹) صحيح البخارى، ج ۱، ص ۱۲۷. ۳۷۰) صحيح البخارى، ج ۴، ص ۱۵۵. ۳۷۱) صحيح مسلم، ج ۶، صص ۳ - ۲. ۳۷۲) صحيح مسلم، ج ۶، ص ۳. ۳۷۳) همان. ۳۷۴) صحيح مسلم، ج ۶، ص ۴؛ ر.ك: الخصال، ص ۴۷۰؛ مناقب آل ابى طالب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۴۹. ۳۷۵) صحيح مسلم، ج ۶، ص ۴. ۳۷۶) سنن ابى داود، ج ۲، ص ۳۰۹. ۳۷۷) ر.ك: الغيبة، محمد بن ابراهيم نعمانى، ص ۱۲۴؛ العمدة، ابن بطريق، ص ۴۱۷ و ۴۲۲؛ الطرائف، ص ۱۷۰. ۳۷۸) ر.ك: المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۱۸۹؛ كشف اليقين في فضائل امير المؤمنين، ص ۲۳۱. ۳۷۹) مجمع الفائدة و البرهان، ج ۳، ص ۲۱۴؛ الخصال، ص ۴۶۹؛ الأمالى، شيخ صدوق، ص ۳۸۷. ۳۸۰) ر.ك: التحصين لاسرار مازاد من اخبار، صص ۵۷۱ - ۵۷۰. ۳۸۱) ر.ك: الخصال، ص ۴۷۰؛ الغيبة، محمد بن ابراهيم نعمانى، ص ۱۲۴؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۳۵. ۳۸۲) ر.ك: الحدائق الناظرة، ج ۲۴، ص ۱۲۵؛ مسند زيد بن على، ص ۳۳۵؛ الكافى، ج ۷، ص ۴۲۴. ۳۸۳) ر.ك: الخصال، ص ۴۷۳؛ الغيبة، محمد بن ابراهيم نعمانى، صص ۱۲۱ - ۱۲۰ و ۱۲۵. مناقب آل ابى طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۴۹. ۳۸۴) ر.ك: الاستنصار، صص ۲۵ - ۲۴؛ مقتضب الاثر في النص على الاثمة الاثنى عشر، ص ۴، كنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۳. ۳۸۵) ر.ك: مجمع الفائدة و البرهان، ج ۳، ص ۲۱۴؛ الخصال، ص ۴۶۹؛ الأمالى، شيخ صدوق، ص ۳۸۷. ۳۸۶) نهج البلاغه، شيخ محمد عبده، ج ۴، ص ۳۷؛ تحف العقول عن آل الرسول، صص ۱۷۱ - ۱۷۰؛ الغارات، ج ۱، ص ۱۵۳. ۳۸۷) الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم، ج ۲، ص ۱۲۱؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۰. ۳۸۸) سوره مائده، آيه ۱۲. ۳۸۹) ر.ك: التحصين، صص ۵۷۱ - ۵۷۰. ۳۹۰) الفصول المهمه في معرفة الاثمه عليهم السلام، ج ۱، ص ۱۶۸. ۳۹۱) ر.ك: بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۱۴. ۳۹۲) سوره ابراهيم، آيه ۱۵. ۳۹۳) ر.ك: الطرائف، ص ۱۶۷؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۹۳. ۳۹۴) سوره شورى، آيه ۲۳. ۳۹۵) كفاية الاثر في النص على الاثمة الاثنى عشر، ص ۱۶ - ۱۱. ۳۹۶) سوره بقره، آيه ۲. ۳۹۷) سوره مجادله، آيه ۲۲. ۳۹۸) ر.ك: كفاية الاثر في النص على الاثمة الاثنى عشر، ص ۶۱ - ۵۷؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۶ - ۳۰۴. ۳۹۹) ر.ك: كشف الغمّة في معرفة الاثمة، ج ۳، صص ۳۱۵ - ۳۱۴. ۴۰۰) كفاية الاثر في النص على الاثمة الاثنى عشر، صص ۵۵ - ۵۴؛ كشف الغمّة في معرفة الاثمة، ج ۳، صص ۳۱۵ - ۳۱۴؛ عوالى اللثالى، ج ۴، صص ۹۰ - ۸۹. ۴۰۱) التحصين، صص ۵۵۴ - ۵۵۳. ۴۰۲) سوره شعراء، آيه ۲۲۷. ۴۰۳) كمال الدين و تمام النعمه، صص ۲۷۷ - ۲۷۶. ۴۰۴) سوره مائده، آيه ۳. ۴۰۵) سوره حج، آيه ۷۷.

[(۴۰۶ تا ۵۴۶)]

۴۰۶) ر.ك: كمال الدين و تمام النعمه، ص ۲۷۹ - ۲۷۴؛ كتاب سليم بن قيس هلالى، ص ۲۰۲ - ۱۸۹؛ تفسير نور الثقلين، ج ۱، صص ۶۴۵ - ۶۴۴. ۴۰۷) ر.ك: التحصين، صص ۵۷۱ - ۵۷۰. ۴۰۸) ر.ك: الأمالى، ص ۷۳۱؛ الجواهر السنيه، ص ۲۳۵؛ بحار الانوار، ج ۱۸، صص ۳۴۲ - ۳۴۱. ۴۰۹) الأمالى، صص ۳۵۲ - ۳۵۱؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۴۷ - ۴۵. ۴۱۰) كمال الدين و تمام النعمه، ص ۲۵۲ - ۲۵۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۰ - ۶۸. ۴۱۱) سوره ص، آيه ۶۹. ۴۱۲) سوره بقره، آيه ۳۰. ۴۱۳) شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج ۸، صص ۱۲۶ - ۱۲۵. ۴۱۴) الطرائف، ص ۱۸۱ - ۱۷۹. ۴۱۵) ر.ك: كشف الغمّة في معرفة الاثمة، ج ۳، ص ۲۶۷؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۶۹، ج ۵۱، ص ۷۸. ۴۱۶) ر.ك: دلائل الامامه، ص ۴۶۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۸؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۸ و ۴۱۷. ۷۰) ر.ك: كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۰؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۷؛ كشف الغمّة في معرفة الاثمة، ج ۳، ص ۲۶۷. ۴۱۸) ر.ك: كفاية الاثر في النص على الاثمة الاثنى عشر، ص ۲۲۴. ۴۱۹) ر.ك: المسترشد في امامه امير المؤمنين، صص ۶۱۴ - ۶۱۳؛ ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى، صص ۱۳۶ - ۱۳۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۷۹ - ۷۸. ۴۲۰) ر.ك: ذخائر العقبى، صص ۱۳۶ - ۱۳۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۸۰ - ۷۹. ۴۲۱) ر.ك: الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم، ص ۲۵۹؛ الكامل في ضعفاء

الرجال، ج ۵، ص ۲۹۵؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۵۲؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۹۵. ۴۲۲) ر.ك: كشف الغمه في معرفة الائمة، ج ۳، ص ۲۶۹؛ شرح الاخبار في فضائل الائمة الأطهار، ج ۳، ص ۳۷۸؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۰. ۴۲۳) ر.ك: كشف الغمه في معرفة الائمة، ج ۳، ص ۲۶۹؛ ينابيع المودة لذوى القربى ج ۳، ص ۲۶۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۰. ۴۲۴) ر.ك: العمدة، ابن بطريق، ص ۴۳۳. ۴۲۵) بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۰. ۴۲۶) همان. ۴۲۷) ر.ك: كشف الغمه في معرفة الائمة، ج ۳، ص ۲۷۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۱. ۴۲۸) ر.ك: بحار الانوار، ج ۱، ص ۷۸ و ۸۱. ۴۲۹) ر.ك: مسند الشاميين، ج ۲، ص ۷۲؛ الكامل في ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۲۹۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۱. ۴۳۰) مسند الشاميين، ج ۲، ص ۷۲؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۱. ۴۳۱) ر.ك: العمدة، ابن بطريق، ص ۴۳۹. ۴۳۲) ر.ك: دلائل الامامة، ص ۴۷۷؛ شرح الأخبار في فضائل الائمة الأطهار، ج ۳، ص ۵۶۶. ۴۳۳) ر.ك: مناقب آل ابى طالب، ج ۲، ص ۶۷؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۹ و ج ۵۱، ص ۷۲ و ۸۲. ۴۳۴) ر.ك: الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم، ج ۲، ص ۲۶۷؛ الفصول المختارة، ص ۲۹۷؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲. ۴۳۵) بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۲. ۴۳۶) ر.ك: دلائل الامامة، ص ۴۷۷؛ شرح الأخبار في فضائل الائمة الأطهار، ج ۳، ص ۵۶۶. ۴۳۷) ر.ك: عقد الدرر في اخبار امام المنتظر، صص ۶۲ - ۶۱. ۴۳۸) ر.ك: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۲. ۴۳۹) بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۲. ۴۴۰) بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۸۳ - ۸۲. ۴۴۱) ر.ك: كشف الغمه في معرفة الائمة، ج ۳، ص ۲۷۲؛ ينابيع المودة لذوى القربى ج ۳، ص ۳۹۱. ۴۴۲) ر.ك: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۳ و ۷۸. ۴۴۳) ر.ك: كشف الغمه في معرفة الائمة، ج ۳، ص ۲۷۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۳. ۴۴۴) ر.ك: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۳. ۴۴۵) بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۳. ۴۴۶) بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۴. ۴۴۷) ر.ك: كتاب الفتن، نعيم بن حماد المروزي، ص ۲۲۹؛ ۴۴۸) ر.ك: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۴. ۴۴۹) ر.ك: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۲۸؛ الجامع الصغير، جلال الدين سيوطي، ج ۲، ص ۴۳۸؛ كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۶. ۴۵۰) ر.ك: كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۴. ۴۵۱) بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۴. ۴۵۲) همان، ۸۵. ۴۵۳) همان. ۴۵۴) ر.ك: مدينة المعاجز، ج ۳، ص ۳۶۵ - ۳۶۳؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۲۱۴ - ۲۱۳. ۴۵۵) الائمة، ص ۷۸. ۴۵۶) الائمة، ص ۱۹۴. ۴۵۷) الاحتجاج، ج ۱، صص ۸۹ - ۸۸. ۴۵۸) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۲۶۱. ۴۵۹) كمال الدين و تمام النعمة، صص ۲۶۰ - ۲۵۹. ۴۶۰) الغيبة، صص ۱۴۳ - ۱۴۲. ۴۶۱) سورة نور، آيه ۵۵. ۴۶۲) ر.ك: مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸۴؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹. ۴۶۳) الغيبة، صص ۱۵۱ - ۱۵۰. ۴۶۴) ر.ك: اليقين، سيد ابن طاووس، صص ۴۸۸ - ۴۸۷؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۶۴. ۴۶۵) الغيبة، محمد بن ابراهيم نعماني، ص ۸۱ - ۷۵. ۴۶۶) سورة منافقون، آيه ۴. ۴۶۷) سورة حشر، آيه ۷. ۴۶۸) سورة نساء: آيه ۵۹. ۴۶۹) بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۲۷۷ - ۲۷۳. ۴۷۰) الغيبة، ص ۸۴ - ۸۲. ۴۷۱) الغيبة، صص ۸۲ - ۸۱. ۴۷۲) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۱۸ - ۱۶. ۴۷۳) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۲۲ - ۲۰. ۴۷۴) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۳۸ - ۳۶. ۴۷۵) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۶۵ - ۶۲. ۴۷۶) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۶۶. ۴۷۷) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۸۵ - ۸۱. ۴۷۸) سورة آل عمران، آيه ۲۴. ۴۷۹) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۱۲۳ - ۱۲۰. ۴۸۰) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۱۵۹ - ۱۵۷. ۴۸۱) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۱۶۵ - ۱۶۳. ۴۸۲) بنابر معنى دوم، فرو رفتن زمين، كناية از عدم او است. ۴۸۳) سورة رعد، آيه ۷. ۴۸۴) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۲۰۰ - ۱۹۸. ۴۸۵) سورة قصص، آيه ۶۶. ۴۸۶) سورة حج، آيه ۴۶. ۴۸۷) قال الجزري: وفي الحديث «نعوذ بالله من الحور بعد الكور» أى من النقصان بعد الزيادة و قيل من فساد امور بعد صلاحها و أصله من نقض العمامة بعد لثها، منه. ۴۸۸) الفري: العجيب و يقال: العظيم؛ غريب القرآن. ۴۸۹) سورة قلم، آيه ۴. ۴۹۰) سورة حجر، آيه ۳۵ و ۳۶. ۴۹۱) سورة توبه، آيه ۳۳. ۴۹۲) سورة زخرف، آيه ۶۱. ۴۹۳) سورة نساء، آيه ۱۵۹. ۴۹۴) سورة كهف، آيه ۱۱۰. ۴۹۵) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۳۰۴. ۴۹۶) الغيبة، شيخ طوسي، ص ۱۹۰. ۴۹۷) مقتضب الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۳۱. ۴۹۸) ر.ك: عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۰؛ كمال الدين و تمام

النعمة، صص ۲۴۱ - ۲۴۰. ۴۹۹) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۳۱۶. ۵۰۰) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۲۲۳. ۵۰۱) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۲۲۳. ۵۰۲) همان، ص ۲۲۴. ۵۰۳) عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۹. ۵۰۴) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۳۱۷. ۵۰۵) مقتضب الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۲۳. ۵۰۶) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۲۳۱. ۵۰۷) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۳۱۷. ۵۰۸) ر.ك: اعلام الوری بأعلام الهدی ج ۲، ص ۲۳۰؛ كشف الغمه معرفة الائمة، ج ۳، ص ۳۲۹. ۵۰۹) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۲۳۸. ۵۱۰) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۲۳۹. ۵۱۱) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۲۳۷ - ۲۳۶. ۵۱۲) كمال الدين و تمام النعمة، صص ۳۲۳ - ۳۲۲. ۵۱۳) الكافي، ج ۱، صص ۵۳۱ - ۵۳۰. ۵۱۴) اثبات الوصية للامام على بن ابی طالب، ص ۲۶۸. ۵۱۵) اثبات الوصية للامام على بن ابی طالب، ص ۲۶۹. ۵۱۶) الغيبة، صص ۹۷ - ۹۶. ۵۱۷) الغيبة، ص ۸۶. ۵۱۸) ر.ك: بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۹۵. ۵۱۹) اثبات الوصية للامام على بن ابی طالب عليه السلام، ص ۳۶۵. ۵۲۰) الغيبة، ص ۱۴۹. ۵۲۱) سورة تكوير، آیه ۱۵ و ۱۶. ۵۲۲) الغيبة، ص ۱۶۶. ۵۲۳) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۳۳۳. ۵۲۴) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۳۳۵. ۵۲۵) همان، ص ۳۳۸. ۵۲۶) همان، ص ۳۴۵. ۵۲۷) الغيبة، محمد بن ابراهيم نعماني، ص ۱۷۲. ۵۲۸) الغيبة، شيخ طوسي، ص ۴۲۴. ۵۲۹) ر.ك: كفاية المهتدي، [گزیده، ص ۲۹۲، حديث سى و نهم. ۵۳۰) سورة نسا، آیه ۵۹. ۵۳۱) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۲۶۹. ۵۳۲) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۲۷۱ - ۲۷۰. ۵۳۳) كمال الدين و تمام النعمة، صص ۳۶۹ - ۳۶۸. ۵۳۴) سورة لقمان، آیه ۲۰. ۵۳۵) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۳۶۰. ۵۳۶) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۲۷۰ - ۲۶۹. ۵۳۷) علل الشرايع، ج ۱، ص ۲۴۵. ۵۳۸) عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۷. ۵۳۹) الكافي، ج ۱، ص ۳۴۱. ۵۴۰) الغيبة، ص ۱۶۸. ۵۴۱) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۳۷۵ - ۳۷۴. ۵۴۲) سورة ق، آيات ۴۲ - ۴۱. ۵۴۳) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۳۷۷. ۵۴۴) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۲۸۲ - ۲۸۱. ۵۴۵) سورة بقره، آیه ۱۴۸. ۵۴۶) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، صص ۲۸۴ - ۲۸۳.

[(۵۴۷ تا ۵۸۲)]

۵۴۷) الكافي، ج ۱، ص ۳۲۸. ۵۴۸) اثبات الوصية للامام على بن ابی طالب، ص ۲۶۴. ۵۴۹) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۲۸۱. ۵۵۰) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۲۸۹. ۵۵۱) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۳۶۰. ۵۵۲) همان، ص ۳۸۲. ۵۵۳) اثبات الوصية للامام على بن ابی طالب، ص ۲۶۶. ۵۵۴) سورة هود، آیه ۸۶. ۵۵۵) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۲۸۸ - ۲۸۶. ۵۵۶) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۴۲۳ - ۴۱۷. ۵۵۷) الغيبة، ص ۲۱۴ - ۲۰۸. ۵۵۸) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۴۰۹. ۵۵۹) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۲۹۵. ۵۶۰) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۴۰۹. ۵۶۱) كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، ص ۲۹۶. ۵۶۲) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۴۰۷. ۵۶۳) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۴۳۵. ۵۶۴) همان، ص ۴۰۷. ۵۶۵) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۴۰۸. ۵۶۶) الغيبة، صص ۲۷۳ - ۲۷۲. ۵۶۷) الخرائج و الجرائح، ج ۱، صص ۴۷۹ - ۴۷۸. ۵۶۸) اثبات الوصية للامام على بن ابی طالب، ص ۲۶۰. ۵۶۹) ر.ك: كفاية المهتدي، [گزیده، صص ۱۶۱ - ۱۶۰، حديث سى و دوم. ۵۷۰) كفاية المهتدي، [گزیده، ص ۱۷۹، حديث سى و چهارم. ۵۷۱) كفاية المهتدي، [گزیده، ص ۱۳۳، حديث بيست و هشتم. ۵۷۲) ر.ك: كفاية المهتدي، [گزیده، ص ۱۴۹، حديث سى ام. ۵۷۳) اثبات الوصية للامام على بن ابی طالب، ص ۲۶۰. ۵۷۴) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۴۳۰. ۵۷۵) الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۷. ۵۷۶) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۴۴۱. ۵۷۷) الغيبة، ص ۲۴۶. ۵۷۸) الدعوات، ص ۲۰۷. ۵۷۹) الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۸. ۵۸۰) اثبات الوصية للامام على بن ابی طالب، ص ۲۶۱. ۵۸۱) كمال الدين و تمام النعمة، ص ۴۵۱ - ۴۴۵. ۵۸۲) الاحتجاج، ج ۲، صص ۳۱۸ - ۳۱۷.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

